



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# مبانی فقہ مذاهب اسلامی

روش شناسی علوم حدیث، عدالت صحابه، منابع تشریح و مذاہب کلامی

حسین نبوت خاوری ہمدانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی فقه مذاهب اسلامی : منابع تشریح ، اصول علم حدیث ، عدالت صحابه و مذاهب کلامی

نویسنده:

حسین غیب غلامی هرساوی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	مبانی فقه مذاهب اسلامی : منابع تشریح ، اصول علم حدیث ، عدالت صحابه ومذاهب کلامی
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	مقدمه
۱۹	فصل اول : شناخت حدیث ومتون اسلامی
۱۹	اشاره
۲۱	حدیث
۲۲	علم حدیث
۲۶	دورانهای مختلف حدیث
۲۸	حدیث در قرون اولی
۳۱	مدینه مرکز حدیث
۳۳	سعیدبن مسیب وتدوین حدیث
۳۶	ابن شهاب زهری
۴۱	تضعیف وجرح ابن شهاب زُهری
۴۳	عداوت ونصب زهری
۴۴	تدوین حدیث
۴۷	عمر بن عبدالعزیز
۴۹	کتابهای معروف در قرن دوم
۴۹	اشاره
۵۰	مشهورترین کتابهای قرون اول ودوم وسوم
۵۱	عبدالرزاق بن همام
۵۶	شناخت منابع ومآخذ اسلامی اهل سنت
۵۷	تقسیمات منابع عمومی :

۵۷	تقسیم سیوطی در اعتبار منابع :
۶۴	تقسیم مشهور :
۶۴	آثار تدوین حدیث
۶۵	آثار مرحله دوم تدوین
۶۷	مدح اجتهاد و طعن بر محدثین
۷۵	تکامل حدیث در تالیف صحاح و مسانید
۷۶	دو جنبه مهم در تدوین صحاح
۷۸	نقش موضوعات در تدوین حدیث
۸۱	لزوم بحث در علوم حدیث
۸۱	تقسیم احادیث :
۹۳	شرائط عمل به حدیث ضعیف :
۹۳	اشاره
۹۵	تعریف انواع حدیث :
۱۰۴	صورت‌های حدیث منقطع
۱۰۵	نقل به معنی در حدیث
۱۰۹	أوصاف راویان حدیث
۱۰۹	علم جرح و تعدیل
۱۱۶	تعصب در صحابه و تابعین
۱۱۷	فصل دوم : مبانی عدالت صحابه
۱۱۷	اشاره
۱۱۹	نظریه عدالت صحابه
۱۲۰	تعریف صحابی :
۱۲۲	قرآن و عدالت صحابه
۱۳۲	صحابه در کتب اخبار
۱۳۳	ارتداد صحابه
۱۳۸	راه علاج

- ۱۴۱ ..... صحابی کیست ؟
- ۱۴۳ ..... صحابه در میزان سنت : .....
- ۱۴۶ ..... أخبار معارض با عدالت صحابه : .....
- ۱۵۲ ..... أخبار خاصه وحديث «اقتدوا بالذین من بعدی» : .....
- ۱۵۴ ..... طرق حدیث - .....
- ۱۵۶ ..... بررسی سند حدیث : .....
- ۱۵۹ ..... تعارض در حدیث «اقتداء» : .....
- ۱۶۰ ..... أخبار خاصه وحديث «اقتدوا . . .» : .....
- ۱۶۰ ..... تناقض در متن حدیث «اقتداء» : .....
- ۱۶۲ ..... عمار معیار شناخت مذهب : .....
- ۱۷۱ ..... فصل سوم : منابع تشریح : .....
- ۱۷۱ ..... مذاهب اسلامی - .....
- ۱۷۱ ..... اشاره . .....
- ۱۷۳ ..... تشریح اسلامی - .....
- ۱۷۴ ..... مهمترین مذاهب اسلامی - .....
- ۱۷۵ ..... مذهب امامیه - .....
- ۱۷۵ ..... معنای شیعهٔ . .....
- ۱۷۶ ..... مبنای فکر شیعه . .....
- ۱۷۷ ..... فضائل اهل بیت - .....
- ۱۸۸ ..... ارتباط کتاب و سنت - .....
- ۱۸۹ ..... تشریح اسلامی در مکتب تشیع - .....
- ۱۸۹ ..... اشاره . .....
- ۱۹۲ ..... ارتباط أخبار اهل بیت علیهم السلام با قرآن . .....
- ۱۹۲ ..... اخبار اهل بیت در ارتباط قرآن - .....
- ۱۹۴ ..... اهل سنت و ارتباط کتاب و سنت - .....
- ۱۹۶ ..... سنت چیست ؟ . .....

- ۱۹۶ ..... اشاره
- ۲۰۰ ..... کتاب و سنت
- ۲۰۰ ..... استقلال سنت
- ۲۰۳ ..... تعارض بین کتاب و سنت
- ۲۱۳ ..... نظریه اهل سنت در عرض خبر به قرآن
- ۲۲۲ ..... جواب از یک شبهه
- ۲۲۴ ..... اولین مصنفین علوم حدیث
- ۲۲۶ ..... طبقات رجال :
- ۲۲۶ ..... جرح والتعديل :
- ۲۲۷ ..... «مختلف الحدیث» :
- ۲۲۷ ..... علل حدیث :
- ۲۲۷ ..... اشاره
- ۲۲۷ ..... غریب الحدیث :
- ۲۲۷ ..... درایة وحدیث :
- ۲۲۹ ..... توضیح یک اصطلاح و رفع یک ابهام
- ۲۳۵ ..... نیاز و فقر مذاهب اسلامی
- ۲۳۸ ..... دفاع مذاهب اسلامی از فقه واحادیث فقهاء :
- ۲۴۱ ..... تفاوت رافضه و معتزله و خوارج در حدیث :
- ۲۴۴ ..... مذهب الحنفی
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۵ ..... تاریخ ابو حنیفه
- ۲۵۰ ..... أبو حنیفه در میزان جرح و تعدیل
- ۲۵۲ ..... محدثین و جرح أبو حنیفه
- ۲۶۳ ..... تأسیس مدرسه رأی
- ۲۶۷ ..... أبو حنیفه و اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶۹ ..... أثر فقهی ابو حنیفه



- ۲۷۳ ----- بزرگان مذهب حنفی در عراق
- ۲۷۷ ----- اساتید اَبی حنیفه و شاگردان
- ۲۷۹ ----- انتشار مذهب حنفی
- ۲۸۱ ----- اصول مذهب حنفی
- ۲۸۵ ----- قیاس
- ۲۸۸ ----- حجیت قیاس
- ۲۸۸ ----- دلایل اعتبار قیاس :
- ۲۹۰ ----- دلایل منکرین قیاس :
- ۲۹۱ ----- استحسان
- ۲۹۳ ----- حیل شرعیه
- ۲۹۵ ----- کتابهای فقهی احناف
- ۳۰۱ ----- کتابهای اصولی حنفی
- ۳۰۳ ----- مدح فقه و اجتهاد
- ۳۰۵ ----- مذمت قیاس و رأی
- ۳۰۷ ----- مخالفین اَبو حنیفه چه کسانی هستند ؟
- ۳۰۸ ----- اَبو بکر بن اَبی شیبۀ
- ۳۱۰ ----- نُعَیم بن حَمَاد مروزی
- ۳۱۴ ----- حَمَیدِی
- ۳۱۹ ----- تأثیر حَمَیدِی از شافعی
- ۳۱۹ ----- اشاره
- ۳۲۶ ----- نمونه هایی از فقه حنفی
- ۳۲۷ ----- حدود معنای فراش
- ۳۳۰ ----- مذهب مالکی
- ۳۳۰ ----- اشاره
- ۳۳۲ ----- علم مالک
- ۳۳۵ ----- اصول مذهب مالکی

- ۳۳۷ ..... ادلة تشریعی در مذهب مالک
- ۳۴۰ ..... حجیت مصالح مرسله :
- ۳۴۱ ..... أدله منکرین مصالح مرسله :
- ۳۴۷ ..... سد الذرائع
- ۳۴۹ ..... فتح ذرائع
- ۳۵۰ ..... عُرف
- ۳۵۱ ..... أقسام عرف
- ۳۵۳ ..... شروط اعتبار عرف :
- ۳۵۳ ..... حجیت عرف :
- ۳۵۵ ..... کتابهای معروف در مذهب مالک
- ۳۵۷ ..... موطأ
- ۳۶۱ ..... روایات موطأ
- ۳۶۵ ..... شروح موطأ
- ۳۶۵ ..... تحولات در مذهب مالک
- ۳۶۹ ..... جمود و ضعف در مذهب مالک
- ۳۷۲ ..... نمونه هایی از فقه مالکی
- ۳۷۴ ..... مذهب الشافعی
- ۳۷۴ ..... اشاره
- ۳۸۱ ..... مذهب قدیم و مذهب جدید شافعی
- ۳۸۳ ..... أصول مذهب شافعی
- ۳۸۶ ..... کتابهای شافعی
- ۳۸۹ ..... نمونه هائی از فقه شافعی
- ۳۹۲ ..... مذهب حنبلی
- ۳۹۴ ..... حنابله وتفکرات وهابیت
- ۳۹۹ ..... مخالفت ابن تیمیه با مسند احمد
- ۴۰۵ ..... أصول مذهب حنبلی

- ۴۱۲ ..... تساهل و تشدد در مذهب أحمد
- ۴۱۸ ..... تساهل در اعتقادات
- ۴۲۰ ..... اباضیه
- ۴۲۶ ..... بعض عقائد اباضیه
- ۴۲۶ ..... بعض آراء و اظهار نظرهای اباضیه :
- ۴۲۶ ..... اشاره
- ۴۲۷ ..... مهمترین کتابهای اباضیه
- ۴۳۰ ..... مذهب زیدیه
- ۴۳۴ ..... یمن در نگاه تاریخ
- ۴۵۲ ..... فصل چهارم : شناخت مذاهب کلامی
- ۴۵۲ ..... اشاره
- ۴۵۴ ..... مذاهب کلامی
- ۴۵۴ ..... اشاره
- ۴۵۷ ..... مشهورترین فرق کلامی
- ۴۵۸ ..... نقش عقل در مباحث کلامی
- ۴۵۸ ..... اهل حدیث
- ۴۶۰ ..... تأثیر تبلیغی ابن کلاب نصرانی
- ۴۶۰ ..... ابن کلاب :
- ۴۶۵ ..... فتنه کلایه :
- ۴۶۶ ..... کرابیسی
- ۴۶۹ ..... داود بن علی ظاهری اصفهانی متوفی ۲۷۰هـ
- ۴۷۰ ..... بعض عقائد ظاهریه
- ۴۷۲ ..... زمان فتنه
- ۴۷۳ ..... عثمانیه
- ۴۷۳ ..... خوارج
- ۴۷۴ ..... مرجئه

۴۷۵	قدریه
۴۷۶	جهمیه
۴۷۸	معتزله
۴۸۲	عالمان معتزله :
۴۸۵	معتزله و اصول خمسسه
۴۸۵	اشاره
۴۸۵	توحید :
۴۸۵	عدل :
۴۸۶	منزله بین المنزلتین :
۴۸۷	وعد و وعید :
۴۸۷	امر به معروف ونهی از منکر :
۴۸۷	اشاعره
۴۸۹	کرامتیه
۴۹۲	تجسیم وتشبیه ورؤیت :
۴۹۷	عقیده سلف در تجسیم وتشبیه ورؤیت
۵۰۴	نمونه سؤالات امتحانی
۵۱۶	فهرست مطالب
۵۳۰	درباره مرکز

**مبانی فقه مذاهب اسلامی : منابع تشریح ، اصول علم حدیث ، عدالت صحابه ومذاهب کلامی**

## **مشخصات کتاب**

مبانی فقه مذاهب اسلامی

منابع تشریح ، اصول علم حدیث ، عدالت صحابه ومذاهب کلامی

نویسنده : حسین غیب غلامی هرساوی

ص: 1

**اشاره**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص: 2

مبانی فقه مذاهب اسلامی

منابع تشریح ، اصول علم حدیث ، عدالت صحابه ومذاهب کلامی

ص: 3





همانطوریکه بحث از پیدایش مذاهب و یا نقد و بررسی آنها فرع بر احاطه و علم به آنها می باشد، می بایست اشراف و علم کافی در سیر تکوینی این مذاهب وجود داشته باشد، تا بتوان در قبول و رد آن اظهار نظر نمود، از این رو نمی توان بدون علم و آگاهی از يك مکتب فکری آنرا مورد نقد قرار داده و یا از آن بدگویی نمود.

از آنجائی که مراکز علمی متعدد برای تقویت بنیان علمی و پیشرفت سطح آگاهی دانش آموختگان خویش اقدام به برپایی دوره های آموزشی نموده، ضرورت ایجاب نمود تا در این زمینه جزواتی تنظیم و در اختیار اهل دانش قرار داده شود، پس از گذراندن دوره های متعدد، و تقاضاهای فراوان برای تنظیم کتابی با مدارك و منابع مشخص و قابل استفاده موجب گردید، تا به این صورت کتابی جمع آوری نموده و در اختیار عزیزان خود قرار دهیم. امید است این اقدام با همه نواقص و کاستیها در مراحل بعدی تکمیل و مورد قبول قرار گرفته و قابل استفاده بوده باشد.

مطالب این کتاب را تحت عناوین چهارگانه، در چهار فصل بدین ترتیب مورد بحث قرار می گیرد:

فصل اول: شناخت حدیث و متون اسلامی، فصل دوم: شناخت مبانی عدالت صحابه، فصل سوم: شناخت مبانی و منابع تشریح در مذاهب اسلامی، فصل چهارم: شناخت مذاهب کلامی.

و خداوند سبحان را سپاس و شکر می گوئیم که توفیق درك و فهم حقائق دینی را ما و به همه دوستداران و پیوندگان راه حق عنایت فرمود، و از او می خواهیم که ما را در طریق تبیین حقائق از خطا و لغزش در فهم مبانی دینی محفوظ بدارد.

إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

قم المقدسه - شهریور 94 - حسین غیب غلامی الهرساوی



## فصل اول : شناخت حدیث و متون اسلامی

اشاره

ص: 7



حدیث در لغت تقيض قدیم وبمعنای جدید می باشد ، و در اصطلاح گفته شده است ، حدیث به کلامی گفته می شود که شخص محدث آنرا نقل نموده باشد : «الحدیث ما یحدّث به المحدث حدیثاً» و مصدر حدّث انما هو التحديث ، فاما الحدیث فلیس بمصدر (1).

ومشهور ومعروف این است که حدیث به روایاتی گفته می شود که به پیامبر وامام انتساب پیدا نمایند ، اگر چه خبر و اثر هم مترادف معنای حدیث می باشند ، اما نحوه استعمال آنها در مواردی اعم می باشد ، چنانکه در مواردی اطلاق خبر و یا اثر می گردد که مرادف معنای حدیث بوده ، و در مواردی هم اعم از گفته پیامبر وامام می باشد ، البته در مواردی هم حدیث به گفته غیر پیامبر وامام اطلاق می گردد ، که معمولاً این نحوه استعمال مجاز ویر خلاف قاعده می باشد .

حدیث مصطلح ، کلام منسوب به پیامبر وامام معصوم می باشد ، حدیث در اصطلاح اصولیین عبارت است از : آنچه را که از پیامبر وامام غیر از قرآن نقل شده باشد ، و در اصطلاح محدثین :

«ما اضیف الی النبی صلی الله علیه و آله من قول او فعل او تقریر او وصف خلقيّ او خُلقيّ او سیرة ، او اضیف الی الصحابي او التابعي» (2).

ص: 9

1- لسان العرب 2 : 131 .

2- منهج النقد في علوم الحديث لنورالدين عتر : 27 الإجتهد في علم الحديث واثره في الفقه الإسلامي 35 .

آنچه که به پیامبر از قول و فعل و تقریر و یا اوصاف آنحضرت و یا سیره او و اقوال و سیره اصحاب و تابعین نقل شده باشد حدیث می گویند .

## علم حدیث

بعض از علماء ، علوم متنوع حدیث را به اقسام گوناگون تقسیم و برای هر یک از آنها توضیح کافی بیان نموده اند ، چنانکه گفته اند :

علوم الحدیث متنوعه و متعدده لا تکاد تحصی ولا تعد ، فقال الحازمی : علم الحدیث یشتمل علی انواع کثیره تبلغ مائه ، کل نوع منها علم مستقل بذاته لو انفق علیه الطالب عمره لما ادرك نهايته . (1)

وقد ذکر ابن الصلاح منها : خمسة وستین نوعا ، وقال ولس ذلك بأخر الممكن في ذلك فانه قابل للتنوع الى ما لا يحصى : احوال رواة الحدیث وصفاتهم ، و احوال متون الحدیث وصفاتهم ، وما من حالة ولا صفة الا وهي بصد ان تفرد بالذکر واهلها ، فاذا هي نوع علی حیاله . (2)

حازمی می گوید : : علوم حدیث فراوان می باشند ، تعداد آنها به صد علم می رسد ، که هر کدام از آنها مستقل می باشد ، و اگر طالب علم تمام عمر خود را صرف آن نماید به پایان نخواهد رسید .

با این بیان مشخص می گردد که نزد بعض از علماء هر فرع مستقل در علوم حدیث ، یک علم مستقل می باشد .

تعریف علم حدیث : همانطوریکه گفته شد ، علم حدیث به مجموعه قواعدی

ص: 10

1- آورده الحازمی فی کتاب العجالة ، نقله عنه السيوطي في مقدمة التدريب .

2- مقدمة ابن الصلاح : 17 ، تدريب الراوي 1 : 53 .

که در آن از سند و متن حدیث، یا راوی و مروی عنه، از حیث قبول و ردّ بحث بعمل می آید، علم حدیث یا علم درایه گفته می شود.

حافظ تهانوی در مقدمه کتاب اعلاء السنن دو تعریف را برای علم حدیث ارائه می نماید، که یکی از آنها به نفس حدیث بر می گردد و دیگری به درایه الحدیث، و کلام او چنین می باشد:

لعلم الحدیث تعریفان: التعریف الأول، وهو الخاص بالروایة: علم يعرف به قول الرسول صلی الله علیه و آله و فعله واحواله، وروایة هذا القول وضبطه و تحریر الفاظه.

التعریف الثاني: وهو الخاص بالدراية: علم يعرف منه حقیقة الروایة و شروطها وانواعها واحكامها، و حال الرواة و شروطهم واصناف المرویات وما يتعلق بها. (1)

تعریف سند: همانطوریکه مشخص است، سند حدیث متشکل از راویان حدیث می باشند، که از حیث عدالت، و وثاقت، و تثبت و اتقان و حفظ، و یا کذب و عدم تثبت و اتقان و عدم حفظ آنها سخن بمیان می آید.

تعریف متن: متن حدیث عبارت است از مروی و یا محکی قول پیامبر و امام، که در آن از حیث دلالت و عدم دلالت بر ثبوت حکم بحث می گردد.

تنبیه: هر علمی که داری موضوع و مبادی و مسائل خاص بوده باشد، اطلاق علم به آن صحیح و الاً مجاز می باشد، بنابر این هر کدام از عناوین علوم حدیث که دارای مشخصه های مذکور باشند، اطلاق علم به آنها صحیح می باشد.

از آنجائی که راویان حدیث بنحو غالب از رجال بوده و نساء تعداد کمتری را تشکیل می دهند، موضوع آنرا علم رجال قرار داده اند، که شناخت آنها متفرع بر شناخت حیثیات متداخله و مؤثر در احوالات آنها از حیث راوی و مروی عنه و وثاقت و عدم وثاقت، مبادی و مسائلی را بخود اختصاص می دهند..

ص: 11

فقه الحدیث و درایة الحدیث، از نظر معنا مرادف یکدیگر بوده، و معنی آن فهم و شناخت حدیث می باشند، همانطوریکه عنوان «فقه» در لغت مطلق فهم می باشد، در معنای اصطلاحی مراد و مقصود فهم خاص لحاظ گردیده، و در حدیث نیز مباحث مربوط به سند و متن مورد بحث و نظر قرار می گیرد، که از آن به درایه و حدیث تعبیر می نمایند. چنانکه در این آیات فقه و درایه بمعنای مطلق فهم می باشند:

فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ (1)

پس چرا از هر گروه افرادی سفر نمی کنند تا معارف دینی را بیاموزند.

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ الْأَيْسَبُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (2)

هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه تسبیح خداوند می نماید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فمید.

مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ (3)

کسی که خداوند به او اراده خیر نماید، فهم معارف دینی را عنایت می فرماید.

وَمَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (4).

ص: 12

1- التوبة : 122 .

2- الإسراء : 44 .

3- كتاب المصنّف لابن ابي شيبة 11 : 237 ، سنن ابن ماجة رقم 221 ، معجم الكبير 19 : 904 ، مسند احمد 4 : 96 .

4- الشورى : 52 .



تو چه می دانی که کتاب وایمان چه می باشد؟

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ<sup>(1)</sup>

و هیچ کس نمی داند که فردای او چگونه خواهد بود، و نمی داند که در چه سرزمینی می میرد، همانا خداوند به آن دانا می باشد.

بنابر این معنای درایه و فقه همان فهم و شناخت می باشد، که در تعلق بموضوعات خود، منحصر به درک و فهم مسائل آن خواهد بود.

درک و فهم موضوعاتی همانند فقه و اصول و درایه و حدیث، هر کدام به قوانین و ضوابط خاصی نیازمند می باشند که بر اساس آن می توان به جوانب و اطراف آن احاطه حاصل نمود.

بحث از سند و متن حدیث در حقیقت فهم و شناخت اوصاف داخلی و خارجی مربوط به حدیث می باشد، که آنرا در میان علوم متداوله از قاعده و قانون خاص بر خوردار می گرداند.

از آنجائی که کثیری از مباحث علوم حدیث در قرون ابتدائی اسلام متداول نبوده، و بعدها بوجود آمده، بهمین دلیل از مسائل متعدد و فراوانی برخوردار گردیده.

ولی الله دهلوی در کتاب «الانصاف»<sup>(2)</sup> معتقد است که در قرن اول و دوم، هر کدام از بلاد اسلامی به اقتضای دستورات دینی واحادیثی که توسط عالمان دینی منتشر می گردید عمل می نمودند، بنابر این اختلاف خاصی وجود نداشت، و اما در قرون بعدی در اثر مهاجرتها و مجاورتهای و ارتباطهای بلاد، معارضات در اقوال.

ص: 13

---

1- لقمان : 34 .

2- الانصاف في بيان اسباب الاختلاف : 83 .

واحادیث پیدا گردید ، و در نتیجه به علمی نیاز پیدا شد تا حلّ این معارضات و مشکلات را بنماید .

## دورانهای مختلف حدیث

بدیهی است که علم حدیث همراه با نقل روایات و انتشار آن در میان مسلمانان رواج می گردید ، که می توان دوری از هوای نفس و خلوص در تبت و دقت در ضبط و نقل از بارزترین شاخصه های محدثین بشمار آورد ، اگر چه قوانین مدونی برای آن در نظر گرفته نشده بود .

از مهمترین ویژگیهای دورانهای اول می توان این چند امر را ذکر نمود :

اول : دقت و تبت در اخذ روایت و نقل آن ، همانطوریکه آیه شریفه نباء(1) و سیره و روش صحابه(2) بر آن دلالت می نماید .

دوم : تقلیل روایة بخاطر عدم اطمینان بصدور احادیث و خوف از کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، چنانکه در این باره گفته اند :

فمن ذلك الخلاف الواقع بين الأئمة في كتابة الحديث ، فمنهم من طمس كتبه او يوصى بذلك ، ومن المعروف : انّ الفاروق و عبد الله بن مسعود حرّقوا(3) ، و تخلصوا من كافة المواد المكتوبة المتصلة بهم ، و اصدر عبد الله بن مسعود امرا عاما بحرق كل ما هو مكتوب في ذلك الوقت(4) .

ص: 14

---

1- «يا ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة...» الحجرات: 6.

2- تذكرة الحفاظ 1 : 10 .

3- دراسة في ادب المخطوطات العربية : 1 : 20 ، ميزان الاعتدال : 2 : 276 ، تقييد العلم : ص 52 ، طبقات ابن سعد : 5 : 140 .

4- دلائل توثيق السنة ص 243 ، جامع الأحاديث للسيوطي : 13 : 61 رقم 210 .

ومن عجائب امره مدّة توقفه بالكوفة، من عدم روايته عن النبي، وهو يقول عند اجوبته للمسائل: «اقول فيها برايي فان يكن صوابا فمن الله وان يكن خطأ فمني» (1).

وقال سعيد حوى في كتاب «الأساس في السنّة»: «ويكفي انه امام اهل الكوفة فيالفقه، وعن مدرسته انبثقت مدرسة الحنفية، اوسع المدارس الفقهية واكثرها انتشارا وبعدها تأثيرا في تاريخ القضاء والفتيا، وكان له اجتهاد يخالف اجتهاد عثمان في ابقاء القراءات الماثورة على غير حرف قریش، الذي كتب به مصحف عثمان، ولم يحرق مصحفه» (2).

در همه اين نقلها عباراتی است كه معنای آنها عبارت است از عدم نقل روایت توسط عبد الله بن مسعود، كه راوی می گوید: او سال می گذشت و يك بار قال رسول الله بر زبان جاری نموده ويا هر وقت می خواست روایت نقل نماید، عرق بر پیشانی می نشست و بدنش می لرزید، او خود علت را چنین بیان می کرد كه می ترسم به رسول خدا دروغ گفته و حدیث او را كم ويا زیاد نموده باشم.

ولأبي قلابة المتوفى 104 هـ وصية لأحد تلاميذه المقرّبين (هو ايوب السخيتاني) المتوفى 131 يقول:

ارسلوا كتبي الى ايوب لو كان حيّا واذا لم يكن حيا فاحرقوها (3).

ولذلك عبدة بن قيس المتوفى 72 هـ بعد ان اتلف كتبه قال: اخشى ان يليها احد بعدي فيضعها في غير مواضعها (4) ..

ص: 15

---

1- مسند احمد - مسند المكثرين من الصحابة رقم 3891، سنن النسائي كتاب النكاح رقم 3305، الأسماء المبهمة في الأنباء المحكمة للخطيب: 476.

2- الأساس في السنّة وفقهها 4: 1786.

3- تذكرة الحفاظ: 1: 88، طبقات ابن سعد: 7: 135.

4- جامع بيان العلم: 1: 67، سنن الدارمي: 1: 131، طبقات ابن سعد: 6: 63، وتقييد العلم: ص 61.

روی الذهبی انه قال : قال ابو عبدالله الحاكم : اسحاق بن راهويه وابن المبارك ، ومحمد بن يحيى هؤلاء دفنوا كتبهم (1) .

ان المناقشات ، دارت حول النظريتين في البطلان والتصحيح ، بين الأخبار المجوزه والممانعة ، فطائفة على نظرية المنع مع ما يلاحظ من تأكيد الخليفة على ذلك وانه الأساس في ذلك ، قال امتياز احمد في «دلائل التوثيق» :

منع الفاروق عمر : وعامل رئيسي آخر لعدم تدوين احاديث النبي صلى الله عليه وآله في وقت مبكر كان الأمر المشدد اصدره عمر بمنع الصحابة من تسجيل اقوال النبي صلى الله عليه وآله ووجدنا ان الفاروق عمر اثنا خلافته نفذ هذا الأمر بنجاح ، وفي سعيه لتنفيذ سياسته حرق بعضا من مجموعات الأحاديث المكتوبة ، ولهذا فتسجيل احاديث النبي صلى الله عليه وآله في عهد عمر تم بمعدل متواضع للغاية (2) .

در این روایات نیز اشاره دقیقی است به سوزاندن کتب حدیثی توسط بعضی از افراد به بهانه اینکه مبدا بعد از او کتاب ویا روایات او بدست نا اهل افتاده باشد !

سوم : عرض حدیث بر کتاب ونصوص متواتره و متیقنه .

که برای آن شرح وبسط عمیقی وجود داشته که در جای خود ذکر خواهد گردید .

## حدیث در قرون اولی

در قرون اول و دوم وسوم که در حقیقت حدیث مهمترین دورانهای خود را

ص : 16

1- سیر اعلام النبلاء : 11 : 377 .

2- دلائل التوثيق المبكر للسنة والحديث - لامتياز احمد ، عميد كلية المعارف الإسلامية بجامعة كراتشي - نقله الى العربية الدكتور امين قلعجي - ط . الأولى - القاهرة 1410 هـ تقييد العلم ص 53 ، جامع بيان العلم وفضله : 1 : 65 .

پشت سر گذرانده که بحث و دقت در آن از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار می باشد .

تلقی و نوع برداشت از کلمات رسول خدا و نوع علاقه و دل‌بستگی به آنحضرت در اهمیت دادن به حفظ سنت‌های او در خطوط فکری بعضی از افراد و فرق و مذاهب باعث گردید تا از همان آغازین روزها حرکت اسلام حدیث نیز دچار نوعی تبدیل و دگرگونی بنیادی گردید ، و بنا بر همین انگیزه مهم بود که حضرت در ضمن توصیه های خود تأکید فرمود : « مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ » و سر انجام با آنهمه تأکید و سفارش کار بجایی رسید ، که تشخیص و تفکیک سنن و آثار رسول خدا در فاصله کوتاهی به معضله عظیمی تبدیل گردید .

بعنوان مثال نماز که از ابتدائی ترین تعلیمات پیامبر بود ، و بارها سفارش و تأکید فرموده بود که « صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي » مانند من نماز بجای آورید ، از همان سالهای اول بعد از رسول خدا مورد اختلاف قرار گرفت .

شاهد این مدعا دلایل و شواهد فراوان در این باره می باشد ، چنانکه این حقیقت تلخ را مهمترین کتاب حدیث ، جامع محمد بن اسماعیل بخاری روایت می کند .

(1) حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ عَنْ غِيلَانَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ : مَا أَعْرِفُ شَيْئًا قَالَ : أَيْسَ صَنَعْتُمْ مَا صَنَعْتُمْ فِيهَا ؟ !

مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ « قِيلَ : الصَّلَاةُ ؟

(2) حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَّارَةَ ، قَالَ : أَخْبَرَنَا عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنُ وَاصِلٍ أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَدَّادُ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ أَبِي رُوَادٍ أَخِي عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ : دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَبْكِي فَقُلْتُ : مَا يُبْكِيكَ ؟ فَقَالَ : لَا

اعْرِفْ شَيْئًا مِمَّا اذْرَكْتُ الْاَهْذِهِ الصَّلَاةَ وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضَيَّعَتْ (1).

ترجمه: انس بن مالك می گوید: من از آن اموری را که در عهد رسول خدا بود چیزی را نمی شناسم! به او گفته می شود: نماز.

انس می گوید: آیا در نماز نیز آنچنان تغییر ندادید!!

روایت دوم از ابن شهاب زهري است که می گوید: بر انس وارد شدم، دیدم گریه می کند، از او سبب گریه را پرسیدم: در جواب گفت: از سنن رسول خدا چیزی غیر از این نماز بجای نمانده بود، که آنهم ضایع گردید!!

در دلالت صریح و روشن این دو حدیث مشاهده می گردد که صحابه پیامبر، یعنی همان کسانی که تعالیم اولیه را رسول خدا تلقی نموده بودند، چگونه از اختلاف در خواندن نماز رنج می برده اند؟

اگر در نماز چنین حالتی برای صحابه رخ داده باشد پس سرنوشت سایر احکام که محل ابتلاء آنها بمثل نماز نبوده به چه منوال و در چه درجه ای از انحراف رقم زده شده است؟! و همچنین است موارد دیگر، بدر عینی در عمدة القاري چنین روایت می کند:

فقط اخرج الطهاوي عن ابراهيم: قبض رسول الله صلى الله عليه وآله والناس مختلفون في التكبير على الجنابة، لا تشاء عن تسمع رجلاً يقول: سمعت رسول الله يكبر سبعا، و الاخر يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يكبر خمسا، و الاخر يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يكبر اربعا، فاختلّفوا في .

ص: 18

---

1- صحيح البخاري كتاب الصلاة - باب تضييع الصلاة عن وقتها . در «فتح الباري» 2 : 13 ابن حجر می گوید: في بعض نسخ البخاري : «اليس ضييعتم ما ضييعتم فيها» .

ذلك حتى قبض ابوبكر . . . (1)

یکی از دلایل اختلاف منع خلیفه بود، که می گفت :

«اقل الروایة عن رسول الله»

از رسول خدا کم روایت نقل کنید .

و شاید یکی از وجوه احتیاط وعدم نقل حدیث عبدالله بن مسعود در کوفه نیز همین باشد که خود بیان داشته که اعتماد به نقل خود نداشته و می گفت : نمی توانم به رسول خدا نسبت دهم !

که توضیح آنرا در شرح مبانی فقهی مذهب حنفی بیان خواهیم نمود .

### مدینه مرکز حدیث

مدینه بعنوان شهر پیامبر و مرکز تلقی سنت ، به گونه ای از قداست و احترام رسیده بود ، که بسیاری از علماء «عمل اهل مدینه» را حمل بر سنت نموده و در اختلاف و تعارض اقوال آنرا به عنوان شاهد بر سنت یکی از مرجحات می دانستند .

جهاتی که موجب توجه و عنایت خلفاء به مدینه در ارتباط سنت گردیده بود علاوه بر جهت یاد شده ، مرکزیت بخشیدن به آن در تجمع راویان و محدثین در نقل حدیث و آثار بود که بیش از هر چیز نسبت به آن اهمیت نشان می دادند .

عامل دیگر وجود اهل بیت : رسول خدا در مدینه و اقبال عمومی مردم مسلمان از بلاد اسلامی بعنوان جویندگان احکام اسلامی خصوصا هنگام بروز و ظهور اختلافات و رجوع به مدینه و آمدن نزد اهل بیت : بود ، که تحمل آنرا برای حاکمان شام سخت نموده بود ، از این جهت می بایست برای ممانعت از مراجعات مردم به اهل بیت تدابیری ویژه اندیشیده و برای آن چاره ای نمایند .

ص: 19

1- عمده القاری ج 4 ، ص 129 .

از افرادی که در تدوین حدیث از آنها ذکر می‌آمده یکی ابن شهاب زهری و دیگری ابو بکر بن ابی حزم و شخصیت سوم عمره بنت عبدالرحمن می‌باشند که به مناسبت در جای خود به اجمالی از احوالات آنها اشاره خواهد شد.

در مدینه دو خط فکری بعنوان بر پا دارندگان سنت نبوی بیش از هر چیز دیگر دارای اهمیت شده بود، یکی مکتب فکری اهل بیت علیهم السلام، و دیگری مکتب فکری محدثین و ناقلان حدیث.

این دو طبقه پس از آنکه حکومت شام طرفداری خود را رسماً از حدیث و محدثین اعلام نمود از هم جدا گردیده، و هر کدام طبق شرائط خاص خود به ملاکات ویژه اخذ نموده و حامی و طرفدار سنت و حدیث گردیدند.

از آنجائی که مدینه از چنین اهمیتی بر خوردار گردیده بود حکومت شام نسبت به ارسال والیان بدان سرزمین توجه خاص داشته و افرادی با ویژگیهای خاص بدان سرزمین اعزام می نمود، تا امورات مربوط به سنت را در اختیار گرفته، و موجبات ترویج آنرا طبق خواسته های حکومت شام بشکل مطلوب فراهم نمایند، همانطوریکه عبدالملک بن مروان از ابن شهاب زهری در خواست نمود تا به مدینه برگردد و احادیث مدنیین را برای او بشام آورد.

ابن شهاب هم که سالیانی را در مدینه گذرانده و در نزد بزرگان این شهر همانند حضرت سجاد علیه السلام شاگردی نموده بود، اکنون ماموریت یافته تا حدیث اهل مدینه را بدستور بنی امیه جمع آوری نموده، و آنرا به حکومت شام تحویل نماید!

... عن الزُّهري قال : اتيت عبد الملك بن مروان فاستاذنت عليه ، فلم يُؤذن لي ، فدخل الحاجب ، فقال : يا امير المؤمنين انّ بالباب رجلاً شاباً احمر زعم انه من قریش ، قال : صِفْه ، فوصفَه له ، قال : لا اعرفه الاّ ان يكون من ولد مسلم بن شهاب فدخل عليه ، فقال : هو من بني مُسلم ، فدخلتُ عليه ، فقال : من انت ؟ فانتسبت له وقلت : ان ابي هَلَك



وترك عيلاً صبية، وكان رجلاً مننا [متلافاً] لم يترك مالا، فقال لي عبد الملك: أقرأت القرآن؟ قلت: نعم، قال: باعراه وما ينبغي فيه من وجوهه وعلله؟ قلت: نعم، قال: أتأف فوق ذلك فضل، أتأما يعاينا ويلغز به، [قلت: نعم] قال: أفعلمت الفرائض؟ قلت: نعم، قال: الصلْب والجدِّ واختلافهما؟ قلت: أرجوا أن أكون قد فعلت، قال: وكم دينُ أبيك؟ قلت: كذا وكذا - قال: قد قضى الله دينَ أبيك، وأمر لي بجائزة ورزق يجري وشراء دار قطيعة بالمدينة وقال اذهب فاطلب العلم ولا تشاغل عنه بشيء فاني ارى لك عينا حافظة وقلبا ذكياً وائت الأنصار في منازلهم، قال الزُّهري: وأخذت العلم عنهم بالمدينة فلما خرجت إليهم إذا علم جمٌّ فاتبعتهم... (1).

### سعيد بن مسيب وتدوين حديث

تدوين اولی حدیث در حکومت شام بدست ابن شهاب زهري انجام پذیرفت، از نظر سعيد بن مسيب ابن شهاب زهري که از جمله شاگردان خود او در مدت هشت یا ده سال بوده، شخصی خود فروخته و بی ارزش می باشد.

جریان بسیار مهم و درس آموز تاریخ ابن مسيب، و اظهار نظر نمودن او در باره حدیث و ابن شهاب زهري و حکومت شام از هر جهت قابل اهمیت می باشد.

زهري خود می گوید: جالست سعيد بن المسيب ثمان سنين (2)، من هشت سال از سعيد بن مسيب استفاده علمی نمودم.

بدون تردید جایگاه سعيد بن مسيب بگونه ای بود که در زمان تدوين حدیث

ص: 21

1- تاریخ مدینه دمشق 55 : 302 - 303 .

2- تاریخ الاسلام - وفيات 121 - 140 ص 238 - انظر تاریخ مدینه دمشق 55 : 314 - 315 .

توسط شاميين ، حديث بدون ذكر نام او ارزش پيدا نمی نمود .(1) وعلت آنهم این بود که نام وعنوان او می توانست مشکل بنی امیه را در شام برطرف گرداند ، اگر چه خود او در مدینه اطلاع ویا رضایت نداشته باشد ! ودر این باره چنین نوشته اند :

ويعتنى بنى امية باحاديث الزُّهري عن سعيد بن المسيب لتحكيم ملكهم ، اما نفس سَعِيد بالمدينة مكره جدا ولا يرضى ابدا بصنيعة الزُّهري عند الخلفاء .

روى الذهبي وابو نعيم وابن عساكر ، عن انس بن مالك انه قال : ان ابن شهاب سأل بعض بني امية عن سعيد بن المسيب فذكره له واخبره بحاله ، فبلغ ذلك سعيد بن المسيب فقدم ابن شهاب فجاء يسلم على سعيد ، فلم يكلمه ولم يرد عليه ، فلما انصرف سعيد مشى معه ابن شهاب فقال : مالي سلمت عليك فلم تكلمني ؟ ما بلغك عني الا خير ؟ قال : لِمَ ذكرتني لبني مروان ؟(2) .

وفي رواية الذهبي عن ابن وهب عن مالك ، قال : غضب سعيد بن المسيب على الزُّهري وقال : ما حملك على ان حدثت بني مروان حديثي ؟(3) .

وروى ابن عساكر في «تاريخ مدينة دمشق» : فجنّت سعيد بن المسيب في مجلسه في المسجد فدنوت لأسلم عليه ، فدفعت في صدري ، وقال : انصرف ، وابى ان يسلم عليّ ، قال فخشيت ان يتكلم بشيء يعيبي به فيرويه من حضره ، قال فتنحيت ناحية قال : واتبعته ليخلو ، فلما خلا وبقي وحده مشيت الى جنبه ، فقلت : يا ابا محمد ، ماذنبني ؟ انا ابن اخيك ومن مؤديك ، قال : فما زلتُ اعتذر اليه واتصل اليه ، وما يكلمني بحرف ، وما يرد علي كلمة حتى اذا بلغ منزله واستفتح ففتح له .

ص: 22

1- تاريخ الاسلام - وفيات - 81 - 100 ص 371 رقم 279 .

2- حلية الأولياء 3 : 366 .

3- تاريخ الاسلام - وفيات - 81 - 100 ص 372 .

فادخل رجله ثم التفت اليّ، فقال : انت الذي ذهبت بحديثي الى بني مروان؟ (1).

واين در حالی بود که سعيد بن مسيب بخاطر همکاري نمودن با بني اميه به شديدترين اذيتها مبتلا گرديده ، و بدترين شکنجه و آزارهاي روحي و جسمي بر او وارد آورده بودند .

وقال هشام بن زيد : رأيتُ ابنَ المسيّب حينَ ضُرب في ثُبّانِ شعر .

يحيى بن عجلان : حدثنا ابو عوانة ، عن قتادة ، قال :

اتيت سعيد بن المسيّب وقد ألبس ثُبّان شعر واقيم في الشمس ، فقلت لقائدي : اذني منه فادناني ، فجعلت أساله خوفا من ان يفوتني ، وهو يجيبني حسبةً والناس يتعجبون (2) .

قال ابو المليح الرقي :

حدّثني غير واحد ان عبدالمك ضرب سعيد بن المسيّب خمسين سوطا ، واقامه بالحرّة وألبسه ثُبّان شعر ، فقال سعيد : لو علمت انهم لا يزدوني على الضرب ماليسته . انما تخوّفت من ان يقتلوني ، فقلت : ثُبّان استر من غيره (3) .

قبيصة : حدّثنا سفيان عن رجل من آل عمر ، قال : قلت لسعيد بن المسيّب : ادع علي بني امية ، قال : اللهم اعزّ دينك ، واظهر اولياءك ، واخذل (4) اعداءك في عافية لأمة محمد صلى الله عليه وآله (5) . .

ص: 23

1- تاريخ مدينة دمشق 55 : 298 .

2- الحلية 2 : 171 .

3- ابن سعد 5 : 127 ، 128 .

4- در كتاب «واخر» آمده .

5- ابن سعد 5 : 128 .

ابو عاصم النبیل: عن ابي يونس القوي(1)، قال: دخلتُ مسجدَ المدينة، فاذا سعيد بن المسيّب جالسٌ وحده، فقلت: ما شأنه؟ قيل: نُهيّ ان يجالسه احد(2).

همّام: عن قتادة، إن ابن المسيّب كان إذا أراد احدٌ أن يجالسه قال: إنهم قد جلدوني، ومنعوا الناس أن يجالسوني(3).

عن ابي عيسى الخراساني، عن ابن المسيّب، قال: لا تملؤوا اعينكم من اعوان الظلمة الا بانكارٍ من قلوبكم، لكئلا تحبّط اعمالكم.

## ابن شهاب زهري

آنچه که در مسأله تدوین حدیث اهمیت دارد اهداف این حرکت و انتخاب افراد برای این امر مهم بود.

افرادی که در این حرکت از آنها نام برده می شود یکی ابن شهاب زهري و دیگری ابي بكر بن ابي حزم والی مدینه در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام می باشد.

و در خصوص این مسأله، سخن بمیان آوردن از عمرة بنت عبدالرحمن، دختری که در دامن عاتشه تربیت یافته بود، نیز یکی از نشانه های بارز این حرکت برای تحقق اهداف بنی امیه در تدوین حدیث محسوب می گردد.

بسیار مورد تعجب بود، که چگونه ممکن است در بین آنها عالم دینی در

ص: 24

---

1- في الأصل (القوي) بالنون، والتصحيح من التبصير 1115 وتقريب التهذيب.

2- ابن سعد 5: 128.

3- الحلية 2: 172.

مدینه ، حکومت شام برای تدوین حدیث عمره بنت عبدالرحمن را گزینش نموده باشد!؟

گویا در آن زمان علم و دانش و دفاع از سنت رسول خدا تنها منحصر و محتاج به حدیث عمره بنت عبدالرحمن پرورش یافته دامن عائشه بود!

در هر حال فرمان خلیفه شام برای ابی بکر بن ابی حزم مهره انتخابی عمر بن عبدالعزیز در تدوین حدیث صادر گردید ، ولی او قبل از تحقق این مأموریت از دنیا رفت ، حکومت شام برای جایگزینی او ابن شهاب زهری را انتخاب نمود .

ابن شهاب زهری در زمان عبدالملک بن مروان رسماً خدمت در حکومت شام را پذیرفته و معلم اطفال بنی امیه گردیده بود ، و بنا بر اقرار خود او مدت چهل و پنج سال در دستگاه خلافت شام به امر حدیث اشتغال داشته ، و خواسته های بنی امیه را امتثال نموده .

تدوین حدیث توسط ابن شهاب زهری امروز یکی از اساسی ترین مباحث مربوط به سرگذشت حدیث در اوائل قرن دوم می باشد . که در اینجا به اختصار از آن می گذریم .

تاریخ برای ابن شهاب دو دوران متفاوت را ترسیم می نماید ، یک دوران از ولادت در 56 ه تا سال 81 ه در مدینه ، و یک دوران از 81 تا 124 ه در حکومت شام .

با توجه به این دو دوران طبیعی است که احادیث او هم به دو دسته تقسیم می گردد :

یک دسته احادیث دوران اول ، که آنرا دوران تثبیت و اتقان او می نامیم که در مدینه بوده و از محضر امام سجاد علیه السلام استفاده نموده ، که عمده روایات این دوره در متون شیعه می باشد .

دسته دوم ، احادیث دوران اقامت او در شام ، که آنرا دوران انحراف از اهلیت

و خدمت به بنی امیه نامیده می شود ، که احادیث این دوران در مجامع حدیثی و تاریخی اهل سنت بشکل گسترده ای موجود می باشد .

تا کنون کتابها و مقالات فراوان در ارتباط با زهری و حرکت او در تدوین حدیث نوشته و مخالفین و موافقین پیدا نموده .

ممکن است در اینجا این سؤال پیش آید که در فرض قبول این شبهه سر نوشت حدیث و حجیت آن به چه شکلی رقم خواهد خورد ؟ در جواب گفته می شود : در اسلام برای شناخت حدیث صحیح راههای علمی و قابل قبولی ارائه گردیده ، که اگر بر طبق آن عمل گردد کوچکترین خللی به حدیث و سنت وارد نخواهد گردید ، و آن راهها این امور می باشد :

اول : قوت متن ، به این معنی که متن روایت و حدیث مخالف با قرآن و یا قاعده ضروری نبوده باشد .

دوم : : جهت صدور ، یعنی مشخص شدن جهت و اسباب ورود حدیث از پیامبر و امام .

سوم : وثاقت طریق وصول ، که چگونگی وصول يك متن و بررسی طریق آنرا مورد بحث قرار می دهد ، که غالبا در کتابهای رجال از آن گفتگو می شود .

بر خلاف سیره و روشی که در آن اخبار را چشم بسته مورد قبول و عمل قرار می دهد ، هرگز نمی توان اخبار و روایات را بدون در نظر گرفتن مراحل سه گانه مذکور مورد قبول قرار گیرد .

آنچه را که طرفداران تدوین حدیث بر آن تأکید دارند قبول حرکت زهری در حکومت بنی امیه بوده که با دو ویژه گی قابل تعریف می باشد .

اول : قبول و حجیت قول ائمه حدیث بدون فحص از وثاقت و اعتبار آنها !

دوم: تأکید بر صلاحیت تصدی بنی امیه و ملازمین آنان در جمع آوری حدیث .

تردید نیست که اگر این دو مقدمه از نظر علمی تمام باشد، تدوین حدیث از اهمیت و رجحان خاص برخوردار گردیده و فوائد و آثار عقلانی بر آن مرتب می گردد، ولی اگر چنانچه فساد و عدم صحت آن مشخص گردد، همچنانکه بی اساس بودن و پوچی آن حکایت دارد، هرگز نمی توان از جهت اطمینان و وثوق، آنرا تصدیق نمود .

البته اینکه گفته شد حدیث به دستور عمر بن عبدالعزیز تدوین گردید شاید نوعی مسامحه در تعبیر بوده باشد، زیرا با در نظر گرفتن تاریخ ابن شهاب و چگونگی پیوستن او به بنی امیه، معلوم می گردد که کتابت حدیث را که قبلاً ممنوع شده بود، در زمان عبد الملك و فرزندان او آزاد گردیده، و ابن شهاب زهری هم قبل از به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز به این امر مبادرت ورزیده و تدوین حدیث را آغاز نموده بود، و خود او در این باره می گوید :

كُنَّا نَكْرِهَ الْكُتُبَ حَتَّى أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ السُّلْطَانَ فَكْرَهْنَا أَنْ نَمْنَعَهُ النَّاسَ .

وعن ابي المليح، كُنَّا لَا نَطْمَعُ أَنْ نَكْتُبَ عِنْدَ الزُّهْرِيِّ حَتَّى إِذَا أَكْرَهَ هِشَامُ الزُّهْرِيُّ فَكُتِبَ لِبَنِيهِ، فَكُتِبَ النَّاسَ الْحَدِيثَ. (1)

طبق این روایت کار کتابت و نوشتن حدیث توسط اولاد عبد الملك بن مروان و اولاد او شروع شده بود .

باتوجه به آنچه که قبلاً در ارتباط با ابن شهاب زهری گفته شد، اکنون به تتمه شرح حال او می پردازیم :

ذهبی می نویسد: احادیث زهری قبل از خلافت عمر بن عبدالعزیز بقدری .

ص: 27

فراوان بود که با استر حمل می کردند .

قال الذّهبی : قال عبد الرزاق : سمعت معمرا يقول : اتيت الزّهری بالرضافة فجالسته فجعلت أسأله حتى ظننت إني قد فرغت منه فلمّا مات مرّ علينا بكتبه على البغال .

وفي لفظ للامام احمد ، ثنا عبد الرزاق سمعت معمرا يقول : كنا نرى انا قد أكثرنا عن الزّهری حتى قتل الوليد فاذا الدفاتر قد حملت على الدّواب من خزائنه ، يعني من علم الزّهری(1) .

قلت : يعني الكتب التي كتبت عنه لآل مروان(2) .

از این بیان استفاده می گردد که زهری نوشتن و تدوین حدیث را در خلافت عبد الملك و پسرش ولید و بعد از او سلیمان و به فرمان آنها قبل از آمدن عمر بن عبد العزیز شروع نموده بود .

چرا که عبد الملك در سال 86 ه از دنیا رفته بود و پسرش ولید نیز در سال 96 ه بقتل رسید و سلیمان در سال 99 ه و عمر بن عبد العزیز در سال 101 ه فوت می کنند .

روی سعید بن زیاد قال : سمعت ابن شهاب یحدّث عن سعد بن ابراهیم قال : أمرنا عمر بن عبد العزیز بجمع السنن ، فكتبناها دفترا دفترا فبعث إلى كلّ أرض له علیها سلطان دفترا(3) .

وكان الزهری فیما یبدو هو أوّل من ارسل الی عمر بن عبد العزیز ما جمعه من الحدیث ، اذ لم نعلم احدا سبقه فی ذلك ، وانما الثابت فی امره هو قول مالك بن : .

ص: 28

---

1- تاریخ الاسلام وفيات 121 - 140 ص 234 - 235 - حلیه الأولیاء 3 : 361 .

2- مصدر سابق وفيات 121 - 140 ص 235 .

3- ابن عبد البر جامع بین العلم وفضله 1 : 78 فتح الباری 1 : 194 .



«أول مَنْ دَوَّنَ العلم ابن الشهاب» (1).

اول کسی که حدیث را تدوین نمود ابن شهاب زهری بود .

### تضعیف و جرح ابن شهاب زهری

در کتابهای جرح و تعدیل برخی از ائمه حدیث و رجال ابن شهاب را تضعیف نموده و بخاطر همکاری او با بنی مروان او را نکوهش نموده اند :

قال محمد بن اشکاب : كان الزُّهري جندياً (2) . زهري همانند سرباز در دربار بنی امیه کار می کرد .

وقال زيد بن يحيى الدمشقي : حدَّثنا علي بن حوشب ، عن مكحول ، وذكر الزُّهري ، فقال : انه افسد نفسه بصحبة المملوك (3) . زهري با خدمت به بنی امیه خود را فاسد نمود .

وقال : عمر بن رديح : كنت مع ابن شهاب الزُّهري نمشي فرآني عمرو ابن عبيد ، فلقيني بعدُ فقال : مالك ولمنديل الأمراء ؟ يعني ابن شهاب (4) .

زهري را دستمال دست پادشاهان اموی می نامند ، زیرا همانند دستمال از او استفاده نموده و ظلم و جنایات خود را با او توجیه می نمودند .

وروى الذهبي ، عن احمد بن عبدويه المروزي : قال : سمعت خارجة بن مصعب يقول : قدمت على الزهري وهو صاحب شرط بني امية ، فرأيته ركب وفي يديه حربة وبين يديه الناس في ايديهم الكافر كوبات ، فقلت : قبح الله ذا من عالم !

ص: 29

1- حلية الأولياء 3 : 3 و 3 .

2- تاريخ الاسلام وفيات 121 - 140 ص 229 - سير اعلام النبلاء 5 : 341 .

3- سير اعلام النبلاء 5 : 339 .

4- تاريخ مدينة دمشق 55 : 370 .

فلم اسمع منه (1) وقال الحاكم النيسابوري : سئل يحيى بن معين : الأعمش خير ام الزهري ؟

فقال : برئت منه ان كان مثل الزهري ، أنه كان يعمل لبني أمية والأعمش مجانيب للسلطان ، ورع (2).

و در نامه ارسالی حضرت سجاد به زهري كه تحف العقول آنرا نقل نموده است ، چنین آمده كه آنحضرت به او خطاب نمود : جعلوك جسرا ! یعنی بنی امیه تورا همانند پل عبوری وسیله رسیدن به هواهای نفسانی خود قرار داده اند .

و این مطلب را مفسرین غالباً ذکر نموده كه یکی از مصادیق بارز نهی از تکیه و اعتماد نمودن به ظلمه و ستمگران در آیه شریفه « ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار » (3) ابن شهاب زهري می باشد ! همانطور كه آلوسی بغدادی در «روح المعاني (4) می گوید :

« . . ويشمل النهي - لا تركنوا - حينئذٍ مدهانتهم وترك التغيير عليهم مع القدرة والتزین بزيهم وتعظيم ذكرهم ومجالستهم من غير داع شرعي ، وكذا القيام لهم ونحو ذلك . .

وكذا الزمخشري في الكشاف في تفسير قوله تعالى : « ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار » (5) والنهي متناول للانحطاط في هواهم ، والانتقاع إليهم ، .

ص: 30

---

1- میزان الاعتدال 1/625 رقم 2397 ، و «الكافر كوب» مركب من « كافر » ج الكوافر بمعنى : الدنان وهي اوعية الخمر ، في احد معانيه

، و «كوب» : ج اكواب : قدح لا عروة له . « المنجد في اللغة والأعلام »

2- معرفة علوم الحديث للحاكم : 54 .

3- سورة هود : 113 .

4- روح المعاني 3 : 189 ط دار احياء التراث العربي .

5- سورة هود : 113 .

ومصاحبتهم ، ومجالستهم ، وزيارتهم ، ومداهنتهم ، والرضا بأعمالهم ، والتشبه بهم ، والتزيي بزيتهم ، ومدّ العين إلى زهرتهم ، وذكرهم بما فيه تعظيم لهم .

و (لا تركنوا) فإن الركون هو الميل اليسير . وقوله (إلى الذين ظلموا) أي إلى الذين وجد منهم الظلم ، ولم يقل إلى الظالمين . ثم قال : ولما خالط الزهري السلاطين كتب إليه أخ له في الدين : عافانا الله وإياك أبابكر من الفتن ، فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك أن يدعو لك ويرحمك ، . . (1)

در معنای آیه گفته شده است که کوچکترین میل بطرف سلاطین وستمگران شامل این نهی خواهد گردید ، وابن شهاب زهري از بارزترین مصادیق این آیه می باشد .

### عداوت و نصب زهري

در ترجمه خلفای بنی امیه در جای خود بتفصیل گفته شده که زهري معلم اولاد بنی امیه و معلم حجّاج و مدافع آنان گردید ، سرسپردگی و علاقه زهري به بنی امیه بحدی رسیده بود که او را سرباز فدائی بنی امیه می گفتند .

یکی از روایات زهري که ذهبی تصریح به نصب راوی آن می نماید این روایت می باشد : روی عن عروة انه قال : كانت حَفِيَّتِ اِظْفِيرِ عَلِيٍّ مِنْ كَثْرَةِ مَا كَانَ يَتَسَلَّقُ عَلَيَّ مِنْ اَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

این روایت که حامل پیام نصب و عداوت با علی بن ابی طالب است خود نشانگر وضعیت فکری عروة بن زبير وابن شهاب زهري می باشد .

این نقل بقدری دور از واقعیت بود که ذهبی بعد از نقل آن از کتاب «الکامل» از ابن عدی می نویسد : سمعت محمد بن الضحاک بن عمرو بن ابی عاصم يقول :

ص: 31

اشهد على محمد بن يحيى بن مندة بين يدي الله قال : اشهد على ابي بكر بن ابي داود بين يدي الله انه قال : روى الزهري ، عن عروة قال : . .  
الخبر.

ثم قال الذهبي : هذه حكاية باطلة ، لعلها من كذب النواصب قبحهم الله .(1)

این روایت کذب و از دروغهای نواصب در دشمنی با علی بن ابی طالب می باشد که خداوند آنها را روسیاه گرداند .

ومن ذلك ايضا روايته : ان عروه حدّثه ، قال : حدّثني خالتي عائشة ، قالت : كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله اذ اقبل العباس وعلي فقال : « يا عائشة ان سرك ان تنظري الى رجلين من اهل النار فانظري الى هذين ، ان هذين يموتان على غير ملتي ، او قال : ديني »

از جمیع این مطالب روشن می گردد که زهری بعد از اتصال به بنی امیه کاملاً در اختیار خلافت شام قرار گرفته و معارض قطعی با خواسته اهل بیت بوده است .

### تدوین حدیث

در فواصل بعدی این کتاب که از مذاهب اسلامی سخن گفته می شود ، وبه مناسبت از منابع و مآخذ مورد اعتماد نیز سخن بمیان خواهد آمد ، ولی از آن جایی که ممکن است این مبحث بنحو استقلال مورد توجه باشد ، به اجمال اشاره می گردد .

یکی از علماء مشهور اهل سنت در قرن ششم بنام ابن صلاح در کتاب مقدمه و ابن حجر نیز در مقدمه کتاب فتح الباری و مسلم نیشابوری هم در مقدمه کتاب صحیح و غیر اینها اتفاق دارند که :

ص: 32

---

1- تاریخ الاسلام للذهبي سنوات : 301 - 320 : 517 ، میزان الاعتدال 2/433 رقم 4368 .

صحابه در کتابت حدیث بعد از رسول خدا اختلاف نمودند ، طائفه ای بر این اعتقاد بودند که حدیث نباید نوشته شود ، که از جمله آنها عمر بن الخطاب ، و عبدالله بن مسعود ، و أبو سعید الخدری بودند ، در طرف مقابل گروهی دیگر از صحابه و تابعین بودند که کتابت حدیث را امری لازم و ضروری می دانستند ، که از جمله آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن مجتبی و اهل بیت و بسیاری دیگر از صحابه بودند(1)

در بین علماء اهل سنت ابن حجر عسقلانی و جمع دیگر برای توجیه منع از تدوین حدیث دو وجه را ذکر نموده اند :

اول : چونکه صحابه در حال جمع آوری قرآن بودند می ترسیدند که قرآن با حدیث مخلوط گردیده و قابل شناسائی نباشد .

دوم : اینکه قدرت حفظ علماء بالا رفته ، و برای تقویت حافظه تمرین نموده ، تا کمتر نیاز به کتابت داشته باشند .(2)

بنابر این در صدر اسلام بخاطر این امور از کتابت حدیث جلوگیری بعمل آمد ، اگر چه در این فواصل زمانی همچنان شاهد کتابت بعض متون حدیثی و تاریخی و فقهی می باشیم ، چنانکه امیرالمؤمنین در فقه کتاب نوشته بود .(3)

در دورانهای بعد که بسیاری از صحابه و تابعین بواسطه کهولت و پیری از دنیا رفتند و حافظه ها تقلیل یافت ، و نیاز به تدوین ضروری گردید ، تا اینکه در زمان .

ص: 33

---

1- صحیح مسلم 1 : 6 - 7 ، مقدمه علوم الحدیث : 181 ، مقدمه فتح الباری : 6 .

2- مقدمه فتح الباری : 6 .

3- أنظر : تقیید العلم للخطیب البغدادی ، و جامع بیان العلم وفضله لابیبن عبد البر ، ودراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینه للأعظمی ، و الرسالة المستطرفة لبیان مشهور کتب السنة المشرفة للکتانی ، و مفتاح السنة للخولی ، و غیرها .

خلافت عمر بن عبد العزیز (طبق نقل مشهور) بعد از گذشت یکصد سال از هجرت نبوی طی فرمانی والی مدینه و عامل خود ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم را به جمع آوری و کتابت حدیث مأمور نمود، او در این فرمان چنین نوشت:

روی الامام مالك في الموطأ: أن عمر بن عبدالعزيز كتب إلى ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم: ان انظر ما كان من حدیث الرسول صلی الله علیه و سلم، أو سنة أو حدیث عمر أو نحو هذا فأكتبه فاني خفت دروس العلم، وذهاب العلماء وأوصاه ان يكتب ما عند عمرة بنت عبد الرحمن الأنصارية، والقاسم ابن محمد بن ابي بكر. (1)

حدیث رسول خدا را جمع آوری نما، زیرا می ترسم با رفتن صحابه علم هم از بین برود، و او را سفارش نمود تا احادیث عمرة دختر عبد الرحمن وقاسم بن محمد بن ابي بكر را جمع آوری نماید.

او در ضمن این دستور، راه تدوین را هم به آنها یاد داد که در حین جمع آوری حدیث چگونه عمل نمایند و از چه کسانی حدیث بنویسند، چنانکه گذشت او تأکید نمود تا احادیث «عمرة بنت عبد الرحمن الأنصاري» متوفای سال 98 هـ (2) وقاسم بن محمد بن ابي بكر متوفای سال 120 هـ، را جمع آوری نماید.

او در حالی این دستور را برای والی مدینه می فرستد، که امام باقر و امام صادق علیهما السلام بعنوان دو قطب عظیم علمی حوزه مدینه را در دست گرفته و عالمان و دانشمندان فراوانی از مدینه و سایر بلاد اسلامی در مقابل علم آن دو خاضعت.

ص: 34

---

1- الدارمی: السنن 1: 104؛ تقریب التهذیب 1: 413 تقييد العلم ص 106.

2- عمرة بنت عبد الرحمن پرورش یافته دامن عائشه بود، و او از مخالفین علی بن ابي طالب بشمار می رفت.

عمر بن عبد العزیز(1) با این دستور می خواست تا اهل بیت را از سنت رسول خدا دور داشته و رفته رفته نام آنها را محو و احادیث آنها نیز به فراموشی سپرده شود .

### عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز در سال 63 ه بدنیا آمد ، مادر او «أم عاصم بنت عاصم بن عمر بن الخطاب» می باشد ، و می نویسند : عمر بن الخطاب همواره می گفت : إن من ولدي رجلاً بوجهه شترٌ ، یملاء الأرض عدلاً(2) . از نسل من يك نفر می آید که در صورتش شکافی است و او زمین را پر از عدل می کند .

وقال ابن ماجشون : حدثنا عبدالله بن دينار ، عن ابن عمر قال : كُنَّا نتحدَّث ، إن الدنيا لا ینقضی حتی یلی رجل من آل عمر ، یعمل مثل عمل عمر ، قال : فكان بلال بن عبدالله بن عمر بوجهه شامة ، وكانوا یرون أنه هو ، حتی جاء الله بعمر بن عبدالعزیز ، أمه بنت عاصم بن عمر بن الخطاب(3) .

وروی الذهبی بسنده عن جُویریة عن نافع : بلغنا ان عمر قال : إن من ولدي رجلاً بوجهه شینٌ یلی فیماً الأرض عدلاً ، قال نافع : لا أحسبه إلا عمر بن عبدالعزیز .

ص: 35

1- عمر بن عبد العزیز بن مروان نوه دختری عمر بن الخطاب می باشد ، مادر او أم عاصم دختر عاصم بن عمر بن الخطاب می باشد ، او عبد الله بن عمر را دائی خطاب می کرد ، واز جهاتی کینه اهل بیت را در دل داشت .

2- حلیة الاولیاء : 5 : 254 - سیر أعلام النبلاء : 5 : 115 - 116 - تاریخ الخلفاء : 230 - تاریخ الإسلام وفيات 101 - 120 : ص 190 .

3- سیر أعلام النبلاء : 5 : 122 - تاریخ الإسلام وفيات 101 - 120 : ص 191 .

وروی أيضاً، عن عبیداللہ بن عمر عن نافع قال : کان ابن عمر یقول : لیت شعری من هذا الذی من وُلد عمر فی وجهه علامة (1).

وعلامت صورت او این بود که در اصطبل اسبها در زمان ولایت پدرش در مصر اسب به صورت او لگد زد و صورتش شکاف برداشت، از اینرو او را مصداق این پیشگوئی می دانستند که او خلیفه خواهد شد (2).

وکان عمر فی حدائته مُعَلِّقاً بأخواله ، یری فیهم القُدوة الصالحة والمثل الأعلى ، وکان إذا زار خاله عبیداللہ یقول لأُمه ، یا أمه ، أحب أن أکون مثل خالی عبیداللہ . . . (3)

او در کودکی همیشه همراه دایه‌های خود بود، و به مادرش می گفت: می خواهم در آینده مثل دائم عبد الله باشم.

در هر حال، ابوبکر بن ابی حزم قاضی و والی مدینه بعلت مرگ موفق به اجرای فرمان خلیفه نگردید، تا اینکه این کار بدست محمد بن مسلم بن عبیداللہ بن عبدالله بن شهاب الزهري المتوفی 124 هـ، تمام گردید، ودفترهای او به دنیای اسلام منتشر گردید، و تدوین حدیث شیوع پیدا نمود، و افرادی مثل ابن جریر متوفای سال 150 هـ در مکه، و ابن اسحاق متوفای سال 151 هـ، و مالک بن انس متوفای 179 هـ در مدینه، و ابن صبیح متوفای 161 هـ، و سعید بن ابی عروبة متوفای سال 156 هـ، و حماد بن سلمة متوفای 176 هـ در بصره، و سفیان الثوري متوفای 161 هـ در کوفه، و اوزاعی متوفای سال 156 هـ در شام، و هشیم متوفای سال 188 هـ در واسط، .

ص: 36

---

1- سیر أعلام النبلاء : 5 : 122 - سیرة عمر بن عبدالعزیز : ص 18 .

2- الخلیفة الزاهد : ص 21 - سیرة عمر بن عبدالعزیز : ص 17 - تاریخ الاسلام وفيات 101 - 120 : ص 188 - سیر أعلام النبلاء : 5 : 116 .

3- سیرة عمر بن عبدالعزیز : ص 19 .



و معمر در یمن 153 هـ ، و جریر بن عبد الحمید متوفای 188 هـ در ری ، و ابن مبارک متوفای سال 181 هـ در خراسان ، از او پیروی نموده و به جمع آوری حدیث پرداختند .

## کتابهای معروف در قرن دوم

### اشاره

اگر چه بعضی سعی نموده که اولین مصنفین و اولین کتاب را از غیر شیعه معرفی نمایند ، و بعضی دیگر هم انصاف بخرج داده و حقیقت را بیان نموده اند ، در میان این عده از متفکرین و نویسندگان شیخ مصطفی عبد الرزاق می باشد که می گوید :

اولین کسانی که احکام شرعی را برشته تحریر در آورده و از دیگران پیشی گرفتند شیعه می باشد زیرا آنها از ابتدا گوش به فرمان امامان خود داشته و از اوامر خلفاء پیروی نمی نمودند ، از این جهت ممنوعیتی برای کتابت حدیث نداشتند ، آنها روایات و قصه های ائمه خود را که به عصمت آنان هم قائل بودند با حرص و ولع خاصی جمع آوری می نمودند .<sup>(1)</sup>

همانطوریکه اثر بجای مانده از امام زید بن علی بن الحسین که در سال 122 هـ شهید گردید گواه آن می باشد .<sup>(2)</sup>

و در این رابطه مرحوم سید حسن الصدر در کتاب «تأسیس الشیعة» شواهد دیگری را ذکر نموده که لازم است در صورت لزوم به آن مراجعه گردد .

و بعضی دیگر بشکلی دیگر انصاف بخرج داده نخواسته یکطرفه قضاوت نمایند ، این گروه معتقدند که نمی توان در ابتداء عصر تألیف ، شیعه را نادیده

ص: 37

---

1- مقدمة لدراسة الفقه الإسلامي مدخل منهجي : 269 .

2- وقد سبق القول فيه في مذهب الزيدية .

گرفت ، و از طرفی هم نمی توان تمامی اقوال علامه سید حسن صدر را بقول مطلق پذیرفت ، از این افراد یکی دکتر محمد کمال الدین رئیس دانشکده حقوق در دانشگاه اسکندریه و هم رئیس قسمت فقهی «الشريعة الاسلامية» در دانشکده حقوق در دانشگاه بیروت می باشد ، او در این باره اظهار نظرهایی دارد که در صورت لزوم می بایست به آن مراجعه نمود .

### مشهورترین کتابهای قرون اول و دوم وسوم

مشهور بین علماء اهل سنت این است که در قرن اول و دوم کتابهایی وجود داشته وافرادی به نوشتن اهمیت می دادند که از جمله آنها :

(1) «صحیفه صادق» این کتاب را عبد الله بن عمرو بن عاص متوفای 65 ه نوشت ، و جریان او چنین بود که در جنگ یرموک مسلمانان غنائم فراوانی که از جمله آنها مجموعه کتابهایی از یهود و نصاری بود بدست آوردند ، عبد الله درخواست نمود که بجای سهم غنیمتی آن مجموعه کتابها را به او بدهند ، و او پس از خواندن آنها خود مجموعه ای نوشت و نام آنرا «الصحيفة صادقة» نهاد ، و این صحیفه در نزد او از بهترین و نفیستین دارائیهای او محسوب می گردید ، چنانکه در این باره گفته اند :

«وكانت هذه الصحيفة أعزُّ شيءٍ عنده» (1)

این صحیفه در نزد او نفیستین و گرانبهاترین دارائی او محسوب می گردید .

ص: 38

---

1- طبقات ابن سعد 2 : 8 ، 2 : 189 ، سنن الدارمي 1 : 127 ، تقييد العلم : 84 ، سير اعلام النبلاء 3 : 58 ، فتح الباري 1 : 217 ، شرح نخبة الفكر للقاري 548 - 549 ، فتح المغيث للسخاوي 1 : 150 .

واین مسأله باعث شد که جمعی از علماء و محدثین بدیده شك و تردید به مرویات عبدالله و کتاب او نگاه می کردند ، اگر چه او را یکی از صحابه مکثر در حدیث بشمار آورده اند .

مقام و موقعیت عبدالله بن عمرو بن عاص در درجه ای بود که عائشه در حلّ مسائل خود به او مراجعه نموده و ابوهریره هم او را در کثرت حدیث بر خود مقدم می داشت . (1)

(2) کتاب «الموطأ» از مالک بن انس متوفی سال 179 هـ ، که در شرح مبانی فقهی مذهب مالک در باره آن توضیح داده خواهد شد .

(2) و جمعی دیگر که صاحب تألیف بوده ولی غالباً از تألیفات آن ها جز نامی باقی نمانده است ، مثل : مصنف شعبه بن الحجاج متوفی 160 هـ . و مصنف سفیان بن عیینة متوفی 198 هـ ، و مصنف اللیث بن سعد متوفی 175 هـ .

(3) کتاب «المصنّف» لعبد الرزاق بن همام الصنعاني متوفی 211 هـ ، که مشهور این است که عبد الرزاق شیعه زیدی می باشد . (2)

### عبدالرزاق بن همام

عبدالرزاق بن همام بن نافع الحميري الصنعاني المتولد سنة 126 هـ و المتوفى سنة 211 هـ (3) ، او از بزرگان حدیث بشمار آمده و استاد بسیاری از ائمه و محدثین

ص: 39

---

1- صحیح البخاری کتاب العلم رقم 113 ، تقييد العلم : 39 ، سير اعلام النبلاء 3 : 5 .

2- فلك الدوار في علوم الحديث والفقه والآثار للسيد صارم الدين : 96 .

3- الجمع بين رجال الصحيحين : ج 1 ص 328 . تهذيب التهذيب ج 6 ص 310 . الجرح والتعديل : ج 6 ص 38 رقم 1948 . رجال صحیح البخاری : ج 2 ص 496 . رجال صحیح مسلم : ج 2 ص 8 . البيان و التوضیح : ص 137 رقم 199 . سير أعلام النبلاء : ج 9 ص 563 .

مثل بخاری بشمار می آید ، چنانکه بخاری در صحیح از او 188 حدیث روایت می نماید ، و در باره او گفته اند : «ما حدّث عبدالرزاق من کتابه فهو أصحّ» (1). هر چه عبدالرزاق روایت نماید صحیح می باشد .

و دارقطنی در باره او گفته است ، که عبدالرزاق ثقة می باشد .

ویحیی بن معین گفته : «لوارتد عبدالرزاق عن الإسلام ما تركنا حدیثه» (2). اگر عبدالرزاق از اسلام هم روی برگرداند ما از احادیث او دست بر نمی داریم .

وعلی بن مدینی گفته : قال لي هشام بن يوسف : كان عبدالرزاق أعلمنا وأحفظنا . عبدالرزاق از همه ما اعلم بوده و قدرت حفظ او از همه ما بیشتر می باشد .

وعجلی گفته : عبدالرزاق موثق .

ونسائی که از متعینین در رجال حدیث است در باره او گفته است : عبد الرزاق بخاطر احادیثی که در اواخر عمرش نوشته مورد اشکال و نظر است .

و ابن عدی نیز بخاطر احادیث فضائل و مناقب اهل بیت او را در کتاب خود ذکر نموده و گفته است : حدّث بأحادیث في الفضائل لم يوافقه عليها أحد ، و مثالب لغيرهم مناكير و نسبوه إلى التشيع . عبد الرزاق بخاطر نقل روایات فضائل و مثالب دیگران او را به تشیع نسبت داده اند .

یکی از موارد تضعیف عبد الرزاق را این روایت نقل نموده اند :

«وقال مخلد الشعيري : كنت عند عبدالرزاق فذكر رجل معاوية ، فقال : لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبيسفيان .» (3).

ص: 40

1- التاريخ الكبير 6 : 130 .

2- سير أعلام النبلاء : ج 9 : 573 .

3- الضعفاء والمتروكين : 164 ، الجرح والتعديل 6 : 38 ، الضعفاء الكبير 3 : 107 ، الضعفاء لابن الجوزي 2 : 104 ، الكامل في الضعفاء 5 : 1948 ، تهذيب التهذيب 6 : 310 .

راوی می گوید : من نزد عبد الرزاق بودم که کسی نام معاویه را بر زبان جاری نمود ، عبد الرزاق گفت : مجلس ما را با نام پسر ابوسفیان آلوده نکن .

وهمچنین از موارد تضعیف او را نقل این روایت دانسته اند که سید صارم الدین ابن الوزیر در کتاب «فلك الدوار» : در باره او آورده است :

وحكى الذهبي عنه كلاما في حق عمر في أمر فدك في غاية الصلابة ، وذكر رجل عنده معاوية ، فقال لا تقدر مجلسنا بذكر ابن أبي سفيان ، وكان لا يزال يروي حديث الغدير والاستخلاف وغيرهما .(1)

واما قول عبدالرزاق در باره عمر بن الخطاب وماجرای مطالبه فدك ، که شاید عمده مخالفتهاى با او از آن سر چشمه گرفته باشد این روایت می باشد :

عبدالرزاق بعد از نقل روایت مطالبه فدك توسط فاطمه سلام الله عليها وجسارت وتحقير عمر نسبت به آنحضرت چنین می گوید :

«انظر إلى هذا الأنوك ، يقول : تطلب أنت ميراثك من ابن أخيك ، و يطلب هذا ميراث زوجته من أبيها - لايقول : رسول الله صلى الله عليه وآله .(2)

به برخورد این احمق با دختر رسول خدا توجه نمائید ، که چگونه تعبیر .

ص: 41

---

1- الفلك الدوار في علوم الحديث والفقہ والآثار : 96 .

2- الضعفاء الكبير : رقم 1082 ، سير اعلام النبلاء 9 : 572 ، ميزان الاعتدال 2 : 609 . وجدير بالذكر أن هذه الكلمة صدر عن عمر عند مطالبة علي بن ابي طالب وعباس بن عبدالمطلب فدك . فقال لعباس : أنت تطلب ميراث ابن أخيك !! ولا يقول : رسول الله صلى الله عليه وآله ، وعن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ب «هذا» !! وهكذا عبدالرزاق يتعصب عليه ويعبر عنه بأنوك أي «الأحمق» .

می کند ، نمی گوید ارث رسول خدا ، بلکه می گوید : ارث پدرش . . . !

و تعبیر «أنتوك» در کلام عبدالرزاق ، ذهبی را بر آن داشت که بگوید : عبدالرزاق در «غایة صلابة» با عمر بن خطاب در افتاده است .

و حاکم نیشابوری نیز در مناقب امیر المؤمنین از عبدالرزاق روایت می کند که رسول خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام نظر نمود و فرمود :

یا علی ، أنت سیّد فی الدنیا و سیّد فی الآخرة ، حبیبک حبیبی ، و حبیبی حبیب الله ، و عدوّک عدوّی ، و عدوّی عدوّ الله ، و الویل لمن أبغضک بعدی . - صحیح علی شرط الشیخین - .

و راوی این حدیث ابوالأزهر نیشابوری است که به اجماع تمامی علماء ثقة می باشد ، و گفته اند : اگر یک نفر ثقه متفرد در حدیثی باشد ، آن حدیث صحیح می باشد .

ابوالأزهر وقتی از صنعاء به عراق رفت ، این حدیث را در بغداد روایت نمود ، ولی یحیی بن معین او را انکار نمود؛ و گفت : عبد الرزاق چگونه این حدیث را برای تو نقل نموده ، ولی برای دیگران نقل ننموده ؟

ابوالأزهر با کنیه او را خطاب نمود و گفت : ای ابوزکریا من وقتی وارد صنعاء شدم بسراغ خانه عبدالرزاق رفتم ، گفتند او در قریه خود خارج شهر صنعاء می باشد ، برای دیدن او به قریه او رفتم ، عبدالرزاق از اوضاع خراسان از من پرسید ، منم توضیح دادم ، و او هر چه می گفت من می نوشتم ، تا اینکه با او به صنعاء برگشتم ، وقتی خواستم او را وداع کنم ، به من گفت : حقّ تو بر من واجب است ، می خواهم حدیثی را برای تو نقل کنم که برای غیر تو نقل ننموده ام ؛ و آن این

است: فحدَّثني والله بهذا الحديث لفظاً فصَّده يحيى بن معين واعتذر إليه (1).

بخدا قسم این حدیث را خود عبدالرزق برای من نقل نموده، و یحیی بن معین هم او را تصدیق نمود واز او عذر خواهی نمود.

و از دیگر اخبار عبدالرزاق در کتاب «المصنّف» این روایت می باشد، که به حدیث «الاستخلاف» مشهور می باشد:

أخبرنا عبدالرزاق عن أبيه عن ميناء عن عبد الله بن مسعود، قال: كنت مع النبي صلى الله عليه وآله ليلة وفد الجن، قال: فتتنفس، فقلت: ما شأنك يا رسول الله؟ قال: نُعيت إلى نفسي، يابن مسعود! قلت: فاستخلف. قال: من؟ قلت: أبو بكر. قال: فسكت. ثم مضى ساعة ثم تنفس. قال: فقلت: ما شأنك؟ قال: نُعيت إلى نفسي، يابن مسعود! قال: قلت: فاستخلف. قال: من؟ قلت: عمر. قال: فسكت. ثم مضى ساعة ثم تنفس. قال: فقلت: ما شأنك؟ قال: نُعيت إلى نفسي، يابن مسعود. قال: قلت: فاستخلف. قال: من؟ قلت: علي بن أبي طالب، قال: أما والذي بيده لئن أطاعوه ليدخلنَّ الجنة أجمعين أكتعين (2).

(4) کتاب «المصنّف» از عبدالله بن محمد بن أبي شيبه إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي الكوفي المتوفى سنة 235هـ، او و برادرش عثمان هر دو از مشايخ معروف بخاری می باشند، او از معاصرین أحمد بن حنبل، وإسحاق بن راهويه، وعلي بن المديني، و يحيى بن معين می باشد.

او و برادرش هر دو از جمله کسانی می باشند که در نزد متوکل عباسی از جایگاه.

ص: 43

1- المستدرک للحاکم 3: 127 - 128.

2- المصنّف لعبدالرزاق 11: 317 - 318.

تبلیغی بالائی برخوردار بودند ، خطیب بغدادی نوشته است که آنها از امکانات رفاهی وجوائز متوکل برخوردار گردیدند. (1)

کتاب «المصنّف» او یکی از کتابهای معروف ومشهور اهل سنت در حدیث می باشد ، اهمیّت این کتاب از چند جهت گفته شده است ، که مهمترین آنها تقلید بخاری در انتخاب تراجم ابواب کتاب صحیح خود از او می باشد .

مطلب دیگر کتاب ردّیه ای است که ابن ابی شیبیه ردّ بر ابوحنیفه بنام «الردّ علی ابی حنیفه نعمان» نوشته ، کتاب «المصنّف» در نه جلد با فهارس بچاپ رسیده ، وابن ابی شیبیه نویسنده آن از جمله کسانی می باشد که در فکر بخاری ، بعنوان بزرگترین محدّث اهل سنت نقش و تأثیر فراوان داشته است ، چنانکه در همین کتاب توضیح داده خواهد شد .

### شناخت منابع و مآخذ اسلامی اهل سنت

شناخت منابع دینی واسلامی به دو صورت برای همگان ممکن ومیسور می باشد ، يك صورت اجمالی ، برای کسانی که می خواهند في الجملة اطلاع و آگاهی مختصری از این منابع داشته باشند ، و يك صورت شناخت تفصیلی ، که این صورت مخصوص عالمان ودانشمندان مذاهب می باشد که برای دیگران لازم نمی باشد ، طبیعی است که برای کارشناسان ومتخصصان در مذاهب اسلامی شناخت اجمالی این منابع ومآخذ نه تنها کافی ومفید نمی باشد بلکه ممکن است در بعض مواقع برای آنان مشکل آفرین هم بوده باشد .

در میان منابع اسلامی يك تعدادی دارای ویژه گیهای عمومی می باشند که نحوه استفاده از آنها برای همه مذاهب می باشند ، همانطوریکه يك تعداد دیگر از

ص: 44



این منابع دارای استفاده اختصاصی و مربوط به مذهب خاص می باشند .

از جمله منابع عمومی کتابهای صحاح مسانید و سنن بوده که همه مذاهب بشکلی ملزم به عمل و اعتقاد و اعتبار آنها می باشند ، بر خلاف کتابهای فقهی و اصولی که به اعتبار فقه و یا نحوه استنباط در يك مذهب نوشته شده است .

### **تقسیمات منابع عمومی :**

در میان علماء گاهی بلحاظ ذوق و سلیقه های خاص نوعی تقسیم بندی لحاظ گردیده است ، که با توجه به این دسته بندیهای سلیقه ای نمی توان وجه جمع معتبری ارائه نمود .

مثلاً : عدّه ای کتاب موطأ مالك را به دلائلی معتبر دانسته و حتی بر بخاری و مسلم مقدم می دارند ، وعده ای نیز سنن أبی داود را بلحاظ تنقیح و ترتیب احادیث فقهی مقدّم بر بخاری و مسلم دانسته اند ، بر خلاف مشهور که صحیحین را در طراز و رتبه اول قرار داده اند .

### **تقسیم سیوطی در اعتبار منابع :**

سیوطی یکی از صاحب نظران متأخر اهل سنّت می باشد ، او برای احادیث و کتابهای اهل سنّت شکل خاصی را ارائه نموده است ، او در کتاب «جامع کبیر» یا «جمع الجوامع» شکل طبقه بندی نوینی را ارائه نموده که تا حدودی گسترده تر از طبقه بندی قدما می باشد ، او معتقد است که در منابع و مأخذ موجود روایات صحیح وضعیف منتشر می باشند ، بعضی از این منابع توسط مؤلف به اسم صحیح نام گذاری شده ، که می توان گفت که مؤلف برای احادیث کتاب خود نوعی قداست و ارزش خاص قائل بوده و به همین خاطر کتاب خود را صحیح نامیده است .

و کتابهایی که برخوردار از این موقعیت خاص نیستند طبیعتاً يك درجه تنزل یافته و احادیث آنها مشترك بین صحیح و حسن وضعیف می باشند .

ويك دسته از منابع هم که از ابتدا برای بیان احادیث ضعیف در نظر گرفته شده ، بنابر این روایات موجود در آنها فاقد ارزش و اعتبار می باشد .

أما دسته اول ، یعنی کتابهایی که برای روایات صحیح در نظر گرفته شده است : ولقد نهج السيوطي في بيان صحة الحديث من ضعفه منهجا جمع بين الإختصار والفائدة فذكر أن الكتب التي يخرج منها ثلاثة أقسام :

أ - كتابهایی که در آنها تنها احادیث صحیح موجود می باشد :

(1) صحیح البخاري .

(2) صحیح مسلم .

(3) صحیح ابن حبان .

(4) مستدرک الحاکم وهو ینبه علی ما تُعقَّب الحاکم فيه . (یعنی بنا بر اینکه خود حاکم بعد از نقل حدیث آنرا تصحیح نموده )

(5) المختار للضیاء المقدسي .

(6) موطأ مالک .

(7) صحیح ابن خزيمة .

(8) صحیح أبي عوانة .

(9) الصحاح لابن السکن .

(10) المنتقى لابن الجارود .

(11) المستخرجات .

ب - کتابهایی که در آنها احادیث صحیح وحسن وضعیف موجود می باشد .

(1) سنن أبي داود .

(2) سنن الترمذي .

(3) سنن النسائي .

(4) سنن ابن ماجه .



(5) مسند أبي داود الطيالسي .

(6) مسند أحمد بن حنبل وزيادات ابنه عبد الله عليه .

(7) مصنف عبد الرزاق .

(8) مصنف ابن أبي شيبة .

(9) سنن سعيد بن منصور .

(10) سنن أبي يعلى .

(11) إلی 13 - معاجم الطبراني الثلاثة .

(14) مؤلفات الدارقطني .

(15) الحلية لأبي نعيم .

(16) السنن الكبرى للبيهقي .

(17) شعب الايمان للبيهقي .

وسیوطی گفته است که : تمامی روایات کتاب مسند أحمد مورد قبول می باشد ، وحديث ضعيف غير قابل اعتماد در آن وجود ندارد ، بلکه احاديث ضعيف در آن روایات حسن می باشند .

ج - کتابهایی که در آنها غير از حدیث ضعيف موجود نمی باشد :

(1) «الضعفاء» از عقيلي .

(2) «الكامل في الضعفاء» از ابن عدی .

(3) «تاريخ بغداد» ، از خطيب بغدادی .

(4) «تاريخ دمشق» از ابن عساکر .

(5) «نوادير الأصول» از حکيم ترمذی .

(6) «تاريخ نيشابور» از حاکم .

(7) «تاريخ ابن جارود» .



و اما تقسیم بندی افرادی دیگر مثل دهلوی به شکل دیگر می باشد : او می گوید : کتابهای طبقه اول سه کتاب می باشند که بترتیب عبارتند است از : موطأ مالک ، وصحیح بخاری و صحیح مسلم ، و شافعی گفته است که موطأ مالک صحیحترین کتابها می باشد ، و أهل حدیث و موافقین مالک هم همین نظر را ارائه نموده اند .

و همچنین اعتقاد دارند که هیچ حدیث مرسل و منقطعی در این سه کتاب وجود ندارد .

و این در صورتی است که احادیث مرسل و منقطع در این کتابها فراوان بچشم می خورد ، و این طبقه از محدثین معتقدند که تمامی این روایات در جای دیگر دارای سند متصل می باشند (2).

کتابهای طبقه دوم : کتابهایی که در اعتبار و اهمیت به درجه موطأ و بخاری و مسلم نمی رسند ، اگر چه مصنفین این کتابها هم در درجه بالائی از وثاقت برخوردار باشند .

این کتابها عبارتند از : سنن ابی داود ، و جامع ترمذی ، و مجتبی نسائی .

کتابهای طبقه سوم : این کتابها عبارتند از مسانید و جوامعی که قبل از بخاری و مسلم نوشته شده است ، در این کتابها خبر صحیح و ضعیف و معروف و غریب و شاذ و منکر و خطا و صواب و ثابت و مقلوب موجود می باشد این کتابها عبارتند از : مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبة ، و مسند عبد بن حمید ، و طیالسی و کتب بیهقی و طحاوی و طبرانی ، زیرا مؤلفین این کتابها تیششان جمع تمامی .

ص: 48

---

1- جمع الجوامع 1 : 1097 ، طرق تخریج حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآله : 49 - 50 .

2- حجة اللہ البالغة 1 : 249 .

طبقه چهارم : کتابهایی که مؤلفین آنها در صدد جمع احادیثی بوده اند که در کتابهای طبقه اول و دوم نیامده باشد ، و این احادیث بواسطه ضعف متون وضعف رجال بدست غیر اهل حدیث انتشار پیدا نموده ، که می بایست جایگاه این احادیث کتابهای مربوط به ضعفاء و متروکین بوده باشد ، که بصورت جدا و منقطع از کتابهای صحاح و سنن جمع آوری گردند ، که معمولاً این کار توسط افرادی انجام پذیرفته و به این عناوین مشهور می باشند :

«المجروحین» از ابن حبان ، «الکامل فی الضعفاء» از ابن عدی ، و کتابهای خطیب و أبو نعیم و جوزقانی و ابن عساکر و ابن نجار و دیلمی و موضوعات ابن الجوزی ، و چه بسا کتاب مسند خوارزمی هم از این قسم کتابها محسوب گردد .

طبقه پنجم : این کتابها عبارتند از مجموعه هایی که در آنها بسیاری از کلمات رؤسای فرق و مذاهب مثل صوفیه و مورخین و غیر اینها جمع آوری گردیده که هیچ اصل و اساسی نداشته و در کتابهای چهار طبقه مذکور نیامده است ، این کلمات بصورت روایات واقعی در قالب رؤیا و یا مکاشفه بیان گردیده است . (1)

این نوع تقسیم بندیها پیدا است که از نوعی اجتهاد شخصی برخوردار است ، زیرا نویسنده در صدد بوده که حتی مسند خوارزمی را که در آن روایات مورد قبول أبوحنیفه جمع آوری شده ، جزء کتابهای ردیف چهارم قرار داده است ، و یا می بینیم که مثل کتاب حلیة الاولیاء أبو نعیم اصفهانی را همچنین در ردیف کتابهای ضعیف قرار داده است ، با وجودی که سیوطی آنرا در ردیف دوم قرار داده بود که هم می توانست روایات صحیح را در بر داشته باشد و هم احادیث ضعیف را ..

عده ای دیگر از علماء که شاید اکثریت ویا مشهور آنها بوده باشند ، کتابها را بر اساس اهمیت و اعتبار مؤلفین آنها دسته بندی نموده اند ، در این میان عده ای شش کتاب را از شش نفر از علماء ، بعنوان بهترین کتابها ویا دقیقترین آنها معرفی نموده اند ، که بعنوان صحاح و سنن ششگانه معروف می باشند ، که گاهی هم از باب غلبه احادیث صحاح به آنها «صحاح سته» گفته می شود ، اگر چه این تعبیر از نظر اهل سنت مسامحی می باشد .

و این شش کتاب بدین ترتیب می باشند : صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ترمذی ، سنن ابوداود ، سنن نسائی ، سنن ابن ماجه ، و بعضی دیگر هم مثل این اثر در جامع الاصول سه کتاب دیگر (موطأ مالك و مسند احمد و سنن دارمی) را اضافه و نه کتاب را بعنوان اصول حدیث ذکر نموده اند .

## آثار تدوین حدیث

حال که این مقدمه به اختصار گذشت با توجه به نکاتی که در آن یاد آوری گردید براحتی می توان به آثار و نتایج تدوین حدیث رسید و در باره آن سخن گفت ویا اظهار نظر نمود .

بسیاری از کسانی که در تدوین حدیث بحث نموده و نتایج و آثار آن را مورد ارزیابی قرار داده اند بیشتر جنبه های مثبت تدوین را در نظر گرفته ، و آنرا مدح نموده اند .

این گروه بر این اعتقادند که تدوین حدیث موجب حفظ سنت نبوی گردید که رکن ثانی در تشریح و ثقل اصغر برای کتاب محسوب می باشد ، که اگر چنین اقدامی نبود ، با مرگ صحابه و تابعین دیگر اثری از سنت باقی نمی ماند .



اگر چه ممکن است این نظریه دارای وجوه عقلانی و فوائد و آثاری بوده باشد ولی هرگز نباید از نظر دور داشت که ترتیب آثار حاصله بر يك عمل همیشه از ناحیه سود و زیان و مصالح و مفاسد آن مورد ارزیابی قرار می گیرد، اگر چنانچه ما از آثار تدوین حدیث به این شکل که اتفاق افتاده، و بنی امیه متصدی و متولی آن گردیده، سخن می گوئیم و برای آن فوائد و محسناتی ذکر می کنیم، نمی توانیم از باز تاب تخریبی و ضررهای وارد شده بر پیکر دین که ناشی از ولایت ظالم و جائز بود چشم پوشی نمائیم، تحریفات متعدد و گوناگون ناشی از تبلیغات حکومت شام چیزی نبود که بر کسی مخفی مانده باشد، درست است که پس از گذشت چند نسل، تمام تحریفات و بدعتها رنگ و بوی حقیقت بخود گرفت، ولی هرگز خداوند حقانیت دین و حجت شرعی خود را در زمین محو و فراموش نمی نماید.

تبعات سوء و توالی فاسده تعالیم غلط و دور از واقع در بسیاری از موارد توانسته اثرات تخریبی بیشتر و ویرانگری در پی داشته و انسان را حتی از فطرت اولی او که خدا پرستی و عبادت است منحرف نماید، پس هرگز نمی توان ملتزم شد که تعالیم غلط بهتر از نبودن آن می باشد.

### **آثار مرحله دوم تدوین**

اما مرحله دوم تدوین که در حقیقت اوج این حرکت و زمان ظهور و بروز نهانی آن بود در عهد خلفای بنی عباس صورت پذیرفت.

این حرکت زمانی آغاز گردید که محدثین از معتزله و اهل رای و قیاس ضربه ها و زخمهای کاری فراوان خورده بودند.

رواج فرق کلامی معتزله و جهمیه که در زمان هارون و مامون به رونق چشم گیری رسیده بودند، با بر پا نمودن محافل مناظرات و جدال مبتنی بر مباحث عقلی نوعی عرصه را بر محدثین تنگ و در اقامه مناظرات آنها را ناتوان و زمین گیر نمود،

بگونه ای که در انظار عموم وجهه علمی آنان تخریب گردید .

حنفیها که دشمن دیگر محدثین بودند با تبلیغات خود موجبات اسقاط ورسوایی محدثین در بلاد اسلامی را فراهم می آوردند .

آنها با روشهای علمی خود بشکلی وارد عرصه تبلیغ می شدند که محدثین با آن بیگانه و دور از اطلاع بودند ، آنها با استناد به قیاس واستحسان وحیل شرعیه در تمام فروع فقهیه احکام وتکالیف را استخراج نموده وآن را در فتاوی خود بیان می داشتند ، از این روفقه حنفی در بسیاری از بن بستها وچالشهایی که اهل حدیث بدان مبتلاء گردیده ، خود را رهانیده ، وزمینة های تبلیغی قابل اعتنائی را بدست آوردند .

واین روند روبه رشد بود که محدثین در مقابل معتزله واهل رأی شکست خورده ودر انظار عمومی منزوی گردیدند ، همه جا آنها را بی سواد ودور از منطق می دانستند . در میان مردم فقهاء بعنوان طیب روحانی معرفی شده بودند ومی بایست مردم در حل مشکلات خود به آنها مراجعه نمایند ودستورات عملی خود را از آنان اخذ نمایند .

این مشكله موجب گردید که محدثین احساس خطر نموده وپایگاههای مردمی خود را از دست داده ومی رفت تا بطور کلی منزوی ونابود گردند .

محدثین که خود را حافظان دین وسنت می دانستند ، پس از این ناکامی وشکست بدنبال چاره وانتقام از اهل رای وقیاس بر آمده واز انواع شگردها در لطمه وارد نمودن به حیثیت واعتبار آنها مضایقه نمی نمودند .

چنانکه با انتشار مرگ ابوحنیفه امام مکتب رای وقیاس بزرگترین محدثان آن عصر بنا بر نقل بخاری در تاریخ اوسط شکر خدا بجای آورده که اسلام از شر او

اهل حدیث با در نظر گرفتن وضعیت بوجود آمده در مقابل اهل رأی، دوره چاره را برای خود لازم و ضروری یافتند:

1- پیوستن به دستگاههای قدرت و حکومت.

2- بدست آوردن قدرت اجتهاد و اظهار نظرهای شخصی برگرفته از اخبار، که بیانگر موقعیت علمی و اجتهاد آنها بوده باشد.

اما مسأله اول که پیوستن به دستگاههای قدرت بود براحتی انجام پذیرفت، از آنجائی که حکام و سلاطین جور نیز که خود سراسیمه دنبال مؤیدات و مستمسکات شرعی بودند از این حرکت استقبال نموده و با کمال نیاز از آنها استقبال نمودند.

و اما راه دوم که عبارت از اجتهاد و آراء شخصی بود، مشکلات بسیاری در پی داشت، زیرا در مواردی اظهار نظرهای ناشیانه و غیر عالمانه آنان باعث می گشت که در مجامع علمی بیشتر رسوا گردند.

تنها راه مقابله با خصم منحصر شده بود در مساعدت و همکاری دوسویه، دستگاه سلطه و زور که مشروعیت و بقای خود را در گرو امضاء و تائید دین و علماء می دانست، و همچنین امداد و نجات عالمان منزوی از هجوم مخالفین، که سخت بدان محتاج بودند، اگر شخصیتی همانند متوکل عباسی و حمایتیهای او نبود یقیناً بساط اهل حدیث در آن عصر برای همیشه در هم پیچیده می گردید.

### مدح اجتهاد و طعن بر محدثین

اکنون که سخن به اینجا کشیده شد، جا دارد که به بعضی از موارد چاره جوئیهای اهل حدیث در بدست آورده موقعیتهای اجتهادی، در مدح فقه و اجتهاد

ص: 53

---

1- مراجعه شود به کتاب «الامام البخاری و فقه اهل العراق».

وموارد طعن بر اهل حدیث اشاره می‌نمائیم، زمخشری در کشف در ضمن اشعاری، طعن بر مذاهب مختلف اهل سنت را چنین پایان رسانیده و می‌گوید:

وإذا قلتُ من أهل الحدیث و حزبه \*\*\* یقولون تیس لیس یدری ویفهم(1)

اگر بگویم از اهل حدیثم، می‌گویند: او مانند بزغاله شعور و فهم ندارد.

مسئله‌ای که از ابتدای پیدایش اهل رای و اهل حدیث بوجود آمده بود، اینکه اهل رای همواره اهل حدیث را دور از وادی فهم و درک علمی بشمار آورده و آنها را مورد طعن قرار می‌دادند، و از طرفی هم اهل حدیث در تبلیغات خود چنین وانمود کرده بودند که اهل رای و معتزله بدترین فرق بدعت‌گزار بوده و مخالف سنت رسول خدا می‌باشند.

زمخشری در این کلام منظوم، پس از آنکه مواردی از طعن بر مذاهب مختلف اهل سنت را بر می‌شمارد، در کلام خود چنین وانمود می‌کند که در جامعه آنروز، تمامی مذاهب معروف اهل سنت اعم از حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و اهل حدیث، هر کدام جداگانه در انظار عمومی بسیار مطرود و مورد سوء ظن قرار گرفته بودند.

وقتی که درگیری و نزاع بین اهل رای و اهل حدیث بالا گرفت، هر يك از دو گروه چاره‌ای ندیدند که در دفاع از خود، مقداری تنزل نموده تا بتواند در مقابل دلیل خصم مقابله و ایستادگی نماید. زیرا همانطوریکه اهل حدیث متهم به بی‌سوادی گردیده بودند، اهل رای هم به بی‌دینی و بدعت متهم شده بودند!

بنابر این چاره‌ای ندیدند که با قدرت به دفاع از خود پرداخته و تفوق و برتری خود را به دیگری نشان دهند..

ص: 54

از اینرو اهل حدیث به تقلید از فقهاء و مجتهدین مقداری از سیره و روش آنانرا در کارهای خود اعمال نموده تا خود را از اتهام آنها دور داشته و در امان بمانند .

و در مقابل اهل رأی و اجتهاد نیز علی رغم میل باطنی خود ناچار گردیدند برای دفع اتهام بی دینی خود مقداری از روشهای محدثین و ائمه جرح و تعدیل را در کارهای خود بکار گرفته و چنین وانمود نمایند که آنان نیز متعبد و مقید به نصوص می باشند ، و در نتیجه تقوی خود را بر محدثین به اثبات رسانند .

ابن اَبی حاتم رازی صاحب کتاب «الجرح والتعدیل» در کتاب خود می نویسد :

« كان حديث الفقهاء أحب إليهم من حديث المشيخة » (1).

احادیث فقهاء در نزد محدثین اهل جرح و تعدیل محبوبتر است از احادیث مشایخ اهل حدیث بود .

و ابن تیمیة نیز در کتاب منهاج السنة می نویسد :

«قال أحمد بن حنبل : معرفة الحديث والفقهاء فيه أحب إليّ من حفظه ، وقال علي بن المديني : أشرف العلم الفقه في متون الأحاديث ومعرفة أحوال الرواة(2) .

احمد بن حنبل گفته : فهم حدیث در نزد من بهتر است از حفظ آن ، و علی بن مدینی هم گفته است : علم فقه متن حدیث در نزد من شریفتر است از فهم احوال رجال حدیث .

و سیوطی در این باره می نویسد :

وقال الأعمش : حديث يتداوله الفقهاء خير من حديث يتداوله .

ص: 55

---

1- الجرح والتعدیل 1 : 25 - 27 .

2- منهاج السنة 4 : 115 .

حدیثی که فقهاء آنرا بحث می کنند بهتر است از حدیثی که مشایخ اهل حدیث آنرا روایت می کنند .

و شیخ جمال الدین قاسمی در کتاب «الجرح والتعديل» گفته است : اهل حدیث به ائمه فقهی جفای بسیار نموده ، آنها در کتابهای خود هر کجا که اسم یکی از اصحاب رأی مثل قاضی ابو یوسف و یا شیبانی پیدا می شود آنها را تضعیف می نمایند ، و حال آنکه اینها از وزنه های علمی می باشند ! و کتابهای آنها مقام علمی آنانرا مشخص می کند ! و یقیناً آنها بر بسیاری از اهل حدیث مقدم می باشند ، و کافی است کسی کتاب «خراج» قاضی ابو یوسف را ببیند آنگاه قضاوت خواهد نمود که علم او بر بسیاری از اهل حدیث ترجیح دارد . . . (2).

و بر همین اساس بود که اهل حدیث نیز به فقه روی آورده و بسیاری از احادیث خود را با فقه الحدیث در هم آمیخته و بیان نمودند ، تا بتوانند در گفتگو و مجادلات به اهل رأی نشان دهند که آنها نیز به فنون اجتهاد و فقه آشنا می باشند .

خطیب بغدادی در کتاب «نصيحة أهل الحديث» می نویسد :

«أخبرني الحسن بن محمد بن الحسن الخلال، نا محمد بن العباس الخزاز : نا أبو بكر بن أبي داود، نا علي بن خَشْرَم، قال : سمعت وكيعاً غير مرة يقول : يا فتیان ! تَقَهَّوْا فقه الحدیث؛ فَإِنَّكُمْ إِن تَقَهَّمْتُمْ فقه الحدیث لم يقهرکم أهل الرأي» . (3)

فقه حدیث بیاموزید زیرا اگر این روش را پیشه خود نمائید اهل رأی بر .

ص: 56

1- تدریب الراوی 1 : 8 .

2- تعلیقات الحافظ أبو غدَّة علی الرفع والتکمیل : 85 .

3- نصیحة أهل الحديث للخطیب : 40 - 41 .

شما غلبه پیدا نخواهند نمود .

وهمچنین توصیه می نمودند که اگر فقه حدیث بیاموزید دیگر اصحاب ابو حنیفه نمی توانند بر شما غالب آیند ، و در نتیجه هر جا که لازم باشد شما نیز همانند آنان یک فرع فقهی را مطرح نموده و با آنها مجادله و گفتگو می نمائید . (1)

و ابن جوزی فرزند خود را توصیه می نمود که علم فقه بیاموزد ، زیرا افرادی مثل اصمعی در علم لغت و یا سیبویه در نحو و ابن معین در علم رجال هر چقدر مشهور و بزرگ باشند باز در مقابل شهرت و بزرگی فقهاء چیزی بحساب نمی آیند ، و ما می بینیم کسی که سالها زحمت کشیده و علم اسناد روایات را یاد گرفته و اکنون پیر و فرتوت گردیده در مقابل یک نو جوان که علم فقه فرا گرفته عاجز می باشد .

او سپس این حدیث را نقل می کند که «یحیی بن صاعد» : می گوید :

أنه جاءته امرأة ، فقالت : أيها الشيخ ! ما تقول : في بئر سقطت فيها دجاجة فماتت ، هل الماء طاهر أم نجس ؟ فقال يحيى : ويحك كيف سقطت الدجاجة في البئر ؟ قالت : لم تكن مغطاة ، فقال : ألا غطيتها حتى لا يقع فيها شيء ! .

ص: 57

1- نفس المصدر السابق : 41 . وكيع بن الجراح بن مريح الرؤاسي أبو سفيان الكوفي ، هو الذي ينصح أهل الحديث بالتفقه ، وهو من أشد الناس على أصحاب الرأي ، وهم أبو حنيفة وأتباعه . طبقات ابن سعد 6 : 275 ، تاريخ بغداد 13 : 466 ، تذكرة الحفاظ 1 : 306 ، حلية الأولياء 8 : 368 . ومن أخباره في أبي حنيفة : قال الترمذي في جامعه «كتاب الحج» : وسمعت أبا السائب يقول : كنا عند وكيع فقال لرجل عنده مَمَّن ينظر في الرأي : أشدَّ عَرَ رسول الله ، ، ويقول أبو حنيفة : هُوَ مُثَلَّة ! قال الرجل : فإنه قد روي عن إبراهيم النخعي أنه قال : الإِشعار مُثَلَّة ! قال : فرأيت وكيعاً غضباً شديداً ، وقال : أقول لك : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وتقول : قال إبراهيم ! ما أحقَّك بأن تحبس ثم لا تخرج حتى تنزع عن قولك هذا . كتاب الحج - باب ما جاء في إشعار البُدن 3 : 250 .

قال الأبهري: قلت: يا هذه! إن كان الماء تغير، وإلا فهو طاهر». (1).

زنی از یکی از مشایخ اهل حدیث پرسید، در چاه مرغی افتاده آیا آب آن چاه پاك است یا نجس؟ شیخ در جواب گفت: مگر درب چاه پوشیده نبوده؟ چرا آنرا نپوشانیده تا این زبان بسته در آن چاه نیفتد؟

در این میان ابهری که از مجتهدین بود گفت: ای زن اگر آب چاه تغییر کرده باشد نجس والا آب پاك می باشد.

وروی أيضاً الخطيب: «وَقَفْتُ امرأةً على مجلس فيه يحيى بن معين، وأبو خيثمة، وخلف بن سالم، في جماعة يتذاكرون الحديث، فسمعتهم يقولون: قال رسول الله «، قد رواه فلان، وما حدث به غير فلان؛ فسألتهم عن الحائض تغسل الموتى وكانت غاسلة، فلم يجبهها أحد منهم وجعل بعضهم ينظر إلى بعض. فأقبل «أبو ثور» فقالوا لها: عليك بالمقبل، فالتفتت إليه وقد دنا منها فسألته، فقال: تغسل الميت؛ لحديث القاسم عن عائشة: «أن النبي» قال لها: «أما حيضتك لئست في يدك»، ولقولها: كنت أفرق رأس رسول الله بالماء وأنا حائض.

قال أبو ثور: فاذا فرقت رأس الحي فالميّت أولى به.

فقالوا: نعم! رواه فلان وحدثناه فلان، ويعرفونه من طرق كذا، وخاصوا في الطرق. فقالت المرأة: فأين كنتم إلى الآن؟!». (2).

زنی در مجلسی که جمعی از محدثین از جمله یحیی بن معین و ابو خيثمة بودند وارد شد که آنان مشغول خواندن اسناد بعض روایات بودند، آن زن از آنان پرسید، آیا زن حائض می تواند میت را غسل دهد؟ آنها به همدیگر نگاه کرده او را جواب نگفتند، در این هنگام ابو ثور که از اهل رأی بود وارد شد، به زن گفتند: سؤال خود.

ص: 58

1- الحث على حفظ العلم لابن الجوزي: 23 - 24، هامش نصيحة أهل الحديث: 39.

2- نصيحة أهل الحديث: 40.



را از او پرسید، زن از او سؤال را پرسید، او در جواب گفت: می تواند زن حائض میّت را غسل دهد، زیرا در حدیث است که عائشه حائض بود و سر رسول خدا را شست، و حضرت فرمود: حیض تو در دستان تو نمی باشد، و وقتی شستن سر انسان حی جایز باشد پس شستن سر میّت نیز جایز می باشد، محدثین وقتی حرف او را شنیدند، شروع به خواندن احادیث نمودند، در این میان زن به آنها خطاب نمود و گفت: تا کنون کجا بودید و چرا تا بحال سخن نمی گفتید؟

و روی أيضاً بسنده عن ابن دُرید قال: «سئل بعضهم: متى يكون الأدب ضاراً؟»

قال: إذا نقصت القريحة وكثرت الرواية. (1)

ابن درید می گوید: از بعض اهل علم پرسیده شد، چه موقعی ادب ضرر دارد؟ گفت: زمانی که ذوق و قریحه کم و روایت زیاد گردد.

و روی أيضاً: حدیثی محمد بن علی الصوری إمامنا، عبدالرحمن بن عمر المصری، نا محمد بن أحمد بن عبدالله بن ورکان العامری، نا إبراهیم بن ابي داود، نا علی بن معبد، نا عبیدالله بن عمرو قال: جاء رجل إلى الأعمش، فسأله عن مسألة وأبو حنيفة جالس، فقال الأعمش: يا نعمان! قل فيها، فأجابه، فقال الأعمش: من أين قلت هذا؟ فقال: من حديثك الذي حدثتناه، قال: «نعم! نحن صيادلة وأنتم أطباء». (2)

شخصی نزد اعمش آمد و از او مسأله ای پرسید، در حالی که ابو حنیفه حاضر بود، اعمش از او خواست تا جواب بگوید، ابو حنیفه جواب گفت، آنگاه اعمش گفت: این جواب را از کجا آوردی؟ گفت: از حدیثی که تو برای ما روایت می کنی.

ص: 59

---

1- نفس المصدر السابق: ص 33 عيون الأخبار لابن قتيبة 1: 330، وفيه: متى يكون الأدب شراً من عدمه؟ قال: إذا كبر الأدب ونقص العقل.

2- نصيحة أهل الحديث: 44-45، أخبار أبي حنيفة: 26-27.

اعمش گفت : آرى شما طبيب هستيد وما دارو فروش .

وفي رواية : فكان الأعمش يقول : يامعشر الفقهاء ! أنتم الأطباء ونحن الصيادلة .(1)

اعمش گفت : اى گروه اهل فقه همانا شما طبيبان مى باشيد وما دارو فروش .

روى الخطيب في نصيحة اهل الحديث : « اخبرني الحسن بن محمد بن الحسن الخلال ، نا محمد بن العباس الخزاز : نا ابو بكر بن ابي داود ، نا علي بن خشرم ، قال : سمعت وكيعا غير مرة يقول :

يا فتيان ! تفقهوا فقه الحديث؛ فإنكم ان تفهمتم فقه الحديث لم يقهركم اهل الراي » .(2)

وروى ايضا : « اخبرنا الحسن بن الحسين بن العباس النعالي ، نا ابو بكر احمد بن جعفر بن محمد بن سلم الختلي ، نا احمد بن علي الأبار ، نا علي بن الخشرم المروزي ، قال : سمعت وكيعا يقول لأصحاب الحديث : لو أنكم تفقهتم الحديث وتعلمتموه ما غلبكم اصحاب الراي ، ما قال ابو حنيفة في شيء يحتاج اليه الا ونحن نروي فيه بابا » .(3)

ص: 60

1- نفس المصدر السابق : 26 - 27 .

2- نصيحة اهل الحديث للخطيب : 40 - 41 .

3- نفس المصدر السابق : 41 . وكيع بن الجراح بن مليح الرؤاسي ابو سفيان الكوفي ، هو الذي ينصح اهل الحديث بالتفقه ، وهو من اشد الناس على اصحاب الراي ، وهم ابو حنيفة واتباعه . طبقات ابن سعد 6 : 275 ، تاريخ بغداد 13 : 466 ، تذكرة الحفاظ 1 : 306 ، حلية الأولياء 8 : 368 . ومن اخباره في ابي حنيفة : قال الترمذي في جامعه « كتاب الحج » : وسمعت ابا السائب يقول : كنا عند وكيع فقال لرجل عنده مَمَن ينظر في الراي : اللهَ عَر رسول الله ، ، ويقول ابو حنيفة : هُوَ مُثَلَّة ! قال الرجل : فأنه قد روي عن ابراهيم النخعي أنه قال : الإِشعار مُثَلَّة ! قال : فرايت وكيعا غضب غضبا شديدا ، وقال : اقول لك : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وتقول : قال ابراهيم ! ما احقك بان تحبس ثم لا تخرج حتى تنزع عن قولك هذا . كتاب الحج - باب ما جاء في اشعار البُدن 3 : 250 .

وقال ابن الجوزي في «الحث على حفظ العلم» : «انَّ اقواما اذهبوا اعمارهم في حفظ طرق الحديث ، ولعمري انَّ ذلك حسن الا انَّ تقديم غير ذلك اهم ، فنرى اكثر هؤلاء المذكورين لا يعرفون الفقه الذي هو الزم من ذلك ، ومتى امعن طالب الحديث في السماع والكتابة ذهب زمان الحفظ ، واذا علت السن لم يقدر على الحفظ المهم ، واذا اردت ان تعرف شرف الفقه فانظر الى مرتبة الأصمعي في اللغة وسيبويه في النحو ، وابن معين في معرفة الرجال ، كم بين ذلك ومرتبة احمد والشافعي في الفقه . ثم لو حضر شيخ مُسنَّن له اسناد لا يعرف شيئا من الفقه بين يديه شاب متفقه ، فجاءت مسالة سكت الشيخ وتكلم الشاب ، وهذا يكفي في فضل الفقه . ولقد تشاغل خلق كثير من اصحاب الحديث بعلم الحديث واعرضوا عن الفقه ، فلَمَّا سئلوا عن مسالة في الأحكام افتضحوا » .

### تکامل حدیث در تالیف صحاح و مسانید

شکل تکاملی تدوین حدیث از ابتدای قرن سوم آغاز و در فاصله کوتاهی به اتمام رسید .

آغاز قرن سوم را می توان نقطه اوج درگیری و رویارویی خطوط فکری دستگاه خلافت عباسی و فرق و مذاهب وابسته به آنها بشمار آورد ، هماهنگی و ائتلاف اهل حدیث با حکام و سلاطین این زمینه را فراهم آورد تا با بتوانند برای استحکام بخشیدن به حضور خود ، مجموعه های حدیثی را بعنوان سنت رسول خدا گردآوری و منتشر نمایند ، تا بتوانند از گزند تبلیغات اهل رای و قیاس در امان بمانند .

در تدوین شمولی حدیث دو هدف اساسی لحاظ گردید ، که نشان دهنده عمق اهداف این حرکت می باشد ، نشان می دهد که عاملین آن چه اندازه ماهرانه از پس این مأموریت برآمده اند .

یکی از آن دو هدف ، انقطاع سنت نبوی از اهل بیت آنحضرت . و دیگری ترویج منویات خلفاء در قالب حدیث بود .

ازباب نمونه ابن شهاب زهري بعنوان اولین کسی که تدوین حدیث را عهده دار گردیده بود کسی است که در باره او گفته اند : « کان اکثر مجالسة لعلی بن الحسین » کسی که با علی بن الحسین امام زین العابدین بیشتر از دیگران مجالست داشته ، که نفس این عنوان نیز توانست برای او موقعیتی ایجاد نماید تا بنی امیه بتوانند از او بیشتر استفاده نمایند .

او کسی بود که زمان حضور در مدینه امام سجاد را در حد پیامبری قبول داشته و احدی را بر او مقدم نمی داشت ، او را بزرگترین شخصیتی می دانست که می باید سنت رسول خدا را از او اخذ نمود ، اما همین شخص در زمان حضور در شام و خدمت بنی امیه صد در صد تغییر موضع داده ، و معتقد می گردد که علی بن الحسین قلیل الروایه بوده و چیزی از سنن منقول در نزد او نمی باشد ، بنابر این نمی توان برای جمع آوری حدیث از او استفاده نمود .

او بر خلاف زمان حضورش در مدینه امام سجاد قلیل الروایة مطرح نمود ، و حال آنکه آنحضرت به اعتراف خود او کثیر الروایه و برترین شخصیت بجای مانده از اهل بیت رسول خدا در مدینه بود ، ابن سعد در طبقات می گوید : علی بن الحسین کان کثیر الروایة .

ابن شهاب با دو عمل کرد افراطی متضاد در دو مقطع زمانی در مدینه و شام

توانست تأثیر فراوانی از خود بجای گذارد .

وهمین غلو و افراط او در زمان حضور در مدینه باعث گردیده بود ، که در شام او را مورد تمسخر قرار داده و به او چنین طعنه می زدند که :  
علي بن الحسين كان نبيا له !! علي بن الحسين در مدینه پیامبر زهری محسوب می گردید !

وروی «ابن عساکر» فی تاریخه ، أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أنا أبو الفضل بن البقال ، أنا أبو الحسين بن بشران ، أنا عثمان بن أحمد ، نا حنبل بن اسحاق قال : ومما كتب من كتاب ابي عبدالله ولم أسمع من عبدالرزاق ، أنا معمر قال قلت للزُّهري مالك لا تكثر الرواية عن علي بن الحسين ، فقال : كنت أكثر مجالسته ولكنه كان قليل الحديث(1) .

وروی ایضا : عن ابي بكر بن ابي دارم الحافظ بالكوفة يحكى عن بعض شيوخه عن ابي بكر بن ابي شيبة قال :

اصح الأسانيد كلها الزُّهري عن علي بن الحسين عن ابيه عن علي(2) .

وقال ابن سعد كما ذكره الحافظ الذهبي : كان علي بن الحسين كثير الحديث عالیا رفيعا ورعا(3) .

وقال ابن كثير : كان ثقة مامونا كثير الحديث(4) .

ومن اخباره في علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام .

ما رأيت أحدا كان أفقه منه ولكنه كان قليل الحديث(5) وكان من افضل اهل بيته .

ص: 63

---

1- تاریخ مدینه دمشق 41 : 376 - سیر اعلام النبلاء 4 : 389 - البداية والنهاية 9 : 111 .

2- تاریخ مدینه دمشق 41 : 376 - سیر اعلام النبلاء 4 : 391 .

3- سیر اعلام النبلاء 4 : 387 .

4- البداية والنهاية 9 : 110 .

5- تاریخ مدینه دمشق 41 : 371 .

واحسنهم طاعة وأحبهم الى مروان بن الحكم وعبدالملك بن مروان(1).

وفي رواية: ما رأيت قرشيا افضل من علي بن الحسين(2).

نتیجه حرکت تدوین این شد که ابن شهاب زهري با آن سابقه و حضور در محضر اهل بیت در قسمت پایانی عمر خویش تن به ذلت مروانیان داده و بعنوان اولین جمع کننده حدیث مطرح گردید، بدون اینکه بتواند، اهل بیت رسول خدا را در این تدوین شریک گرداند، و یا لا اقل از حضرت سجاد که آنهمه در حق او خدمت نموده بود تجلیل نموده باشد، و از دریای علوم آنها استفاده نماید، مجموعه ای از احادیث را در اختیار محدثین قرار داده تا به عنوان سنت رسول خدا مورد عمل قرار گیرد.

### نقش موضوعات در تدوین حدیث

هدف دیگری که در حقیقت مکمل حرکت تدوین حدیث محسوب گردید، انتشار اسرائیلیات در متون حدیثی بود، زمانی که متوکل عباسی عزم خود را برای تدوین حدیث بصورت مکتوب جزم نمود، جماعتی از محدثین را گزینش نموده و آنها را برای امور مهمی ماموریت می دهد، او در این حرکت دو مطلب مهم را که هر يك از کارائی مهمی برخوردار بودند، اراده کرده بود که به آنها توصیه و سپس آنها را به محل ماموریت خود روانه می نماید.

او به افراد منتخب خود، که از بزرگان محدثین آن روزگار بودند، توصیه می نماید که اخبار و احادیث تشبیه و تجسیم را در بین مردم منتشر نمایند، و در ردّ معتزله و جهمیة کوتاهی ننمایند.

ص: 64

1- تاریخ مدینة دمشق 41 : 371 .

2- سیر اعلام النبلاء 4 : 387 - المعرفة والتاریخ 1 : 544 .

کاری که او در این مأموریت انجام داد ، بعدها منشأ اثر گردیده و ذهن و فکر بسیاری از علماء بلاد اسلامی را بخود مشغول نمود ، و چنانکه ملاحظه می گردد ، هنوز هم از رائج ترین مباحث پر حاشیه و پر درد سر می باشد .

ذهبی می نویسد :

فالمتوکل العباسی فتح ابواب قصره للمحدثین؛ وامرهم بان یحدثوا الناس باحادیث الرؤیة والرّد علی المعتزلة ، فُقُسمت بینهم الجوائز ، واجريت علیهم الأرزاق .(1)

فالمتوکل منح حمايته للمحدثین ، والمحدثون اطنبوا فی تسطیر الروایات والقصص فی المتوکل حتی بلغت مجلدات ضخمة وقد ورد فی تاریخ بغداد :

«أنه اشخص الفقهاء والمحدثین ، فكان فیهم : مصعب الزبیری ، واسحاق بن ابی اسرائیل ، و ابراهیم بن عبدالله الهروی ، وعبدالله وعثمان ابني محمد بن ابی شیبة ، فُقُسمت بینهم الجوائز ، واجريت علیهم الأرزاق ، وامرهم المتوکل ان یجلسوا للناس ویحدثوا بالأحادیث التي فیها الرّد علی المعتزلة والجهمیة ، وان یحدثوا بالأحادیث فی الرؤیة . فجلس عثمان بن محمد بن ابی شیبة فی مدینة ابی جعفر المنصور ، ووُضع له منبر واجتمع علیه نحو من ثلاثین الفا من الناس ، وجلس ابو بكر بن ابی شیبة فی مسجد الرصافة ، وكان اشدّ .

ص: 65

---

1- تاریخ بغداد 10 : 66 ، تاریخ الإسلام للذهبی - وفیات 231 - 240 : ص 230 ، سیراعلام النبلاء 12 : 34 .

تقدُّما من اخیه عثمان ، واجتمع علیه نحوٌ من ثلاثین الفا « (1).

متوکل عباسی سایه وچتر حمایتی ولایت خود را بر سر محدثین گسترانید و آنها را تکفل نمود تا در عرصه تبلیغ دینی بر علیه مخالفین پیروز گردند . او برای این منظور بزرگانی را انتخاب و سپس برای آنان جوایز وامکانیات فراوانی وضع نمود تا بدون هیچ نگرانی بتوانند در این عرصه بهتر عمل نمایند ، او توصیه نمود تا برای مردم احادیث تشبیه وردّ معتزله و جهمیّه را بیشتر بخوانند ، بهمین جهت بعضی از آنها مثل عثمان بن ابی شیبّه و برادرش ابوبکر در مسجد رصافه و در بغداد بر منبر می نشستند و سی هزار نفر از آنها حدیث می شنیدند .

ص: 66

---

1- تاریخ بغداد 10 : 66 ، تاریخ الإسلام - وفیات 230 - 240 ص 230 .



یکی از مباحث مطرح شده در کتب علوم حدیث، بحث از لزوم شناخت حدیث از حیث سند و متن روایت می باشد.

بدون تردید اخبار و روایات در طول تاریخ خود دچار حوادث و نارسائیهای متعدد از حیث ورود موضوعات و احادیث ضعیف گردیده، بطوریکه طریق تمییز و تشخیص احادیث صحیحیه مشکل، و در بعضی موارد ناممکن شده است.

امروز که به مذاهب و فرق مختلف دقت می شود منشأ بسیاری از عقائد فاسد همان روایات می باشد که در دورانهای اول در قرون ابتدائی به اشاره بعضی متولیان جور وارد دستگاه حدیث گردید.

کتابهای متعددی که در موضوع «ضعفاء الرجال» و یا «احادیث موضوعه» نوشته شده بهترین و بالاترین گواه و شاهد می باشد، که مکذوبات و مجعولات فراوان حدیثی مولود اهواء باطل آن روزگار بوده که امروز بصورت اعتقاد در آمده و تشخیص و تفهیم آن به معضله ای تبدیل گردیده.

پس بنابر این، بحث از شناخت حدیث یکی از ضروریات مباحث نظری در حوزه علوم دینی می باشد، که چگونه می توان به این احادیث دست رسی پیدا نمود؟

### تقسیم احادیث :

تردیدی نیست که تقسیمات حدیث در نزد متأخرین غیر از تقسیمات حدیث در نزد قدما بوده و می باشد، همانطوریکه تفریعات و تقسیمات حدیث در زمانهای

اولی بدین صورت گسترده و رایج نبوده، و محدثین هم برای نام‌گذاری احادیث خود این چنین تدابیری نیاندیشیده بودند، از این جهت نوع تعبیرات آنها در بکارگیری اصطلاحات با یکدیگر تفاوت دارد، و اگر کسی به آن توجه نداشته باشد چه بسا که برای او مشکلاتی در فهم بوجود آید.

در دورانهای اولی، یعنی زمان صحابه و تابعین و حتی بعد از آنها نیز در قرون اول و دوم و سوم، حدیث تقسیمی غیر از صحیح و ضعیف نداشت، بعدها پس از مخالفت‌های عده‌ای از محدثین یک قسم دیگری بعنوان حدیث «مستفیض» یا «مشهور» و یا به تعبیری حدیث «حسن» نام‌گذاری گردید، و باب تکثیر اسامی و عناوین باز و در دورانهای بعدی هم به همین منوال گونه‌های فراوانی دیگر از اسامی به این مجموعه اضافه گردید.

تقسیم اول برای حدیث: 1 - حدیث صحیح. 2 - حدیث ضعیف.

حدیث صحیح در نزد ما اقسام متعددی داشت، هم می‌توانست متواتر باشد و هم مشهور و هم حسن و هم مستفیض، چنانکه بعدها هر کدام از آنها برای خود مستقل گردیده و از تعریف خاص برخوردار شدند.

تعریف خبر مشهور: برای خبر مشهور تعریفات متعدد بیان گردیده:

از نظر لغوی به آنچه را که در میان مردم شهرت دارد مشهور می‌گویند، تفاوتی نمی‌کند که آنچه دارای واقع خارجی بوده یا از واقع خاصی برخوردار نباشد، و همچنین فرق نمی‌کند که دارای طریق واحد باشد یا بیشتر.

بعضی از علماء نیز در جمع‌آوری این قسم از احادیث اقدام نموده<sup>(1)</sup>، و بطور مستقل کتاب نوشته‌اند.

ص: 68

---

1- مثل سیوطی در تالیف کتاب «الدرر المنتثرة فی احادیث المشتهرة».

بعنوان مثال، نمونه بارز این قسم از احادیث را حدیث: «أَتَمَّ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» و «طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» و «كُنْتَ كَنْزًا مَخْفِيًّا . . .» و «فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْفِ عَابِدٍ» ذکر نموده اند.

و در نزد جماعتی دیگر از محدثین حدیث مستفیض نامیده شدند، آنها معتقدند، روایتی که عدد راویان آن کمتر از حدّ تواتر باشد مشهور می باشد.

و جماعتی دیگر آنرا قسمی از خبر متواتر می شناسند (1).

با توجه به مطالب فراوانی که در این باره گفته شده است می توان چنین گفت که خبر مشهور دارای این دو تعریف می باشد:

اول: خبری که در طبقه صحابه خبر واحد، و در قرن دوم و سوم متواتر گردیده مثل خبر: «الأعمال بالنیات».

دوم: مرتبه مابین خبر واحد و خبر متواتر.

تعریف خبر متواتر: تواتر در لغت سلسله وار و پشت سرهم بودن می باشد، همانطوریکه در آیه شریفه آمده است: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» (2)، و معنای وتیره، طریقه واحد و یکنواخت می باشد، و در اصطلاح محدثین و فقهاء: «خبر جماعة یفید بنفسه القطع بصدقه» (3) خبر جماعتی که برای شنونده مفید قطع و یقین بوده باشد.

و بعضی دیگر گفته اند: خبر جماعة یؤمن تواطؤهم علی الکذب عادة (4).

ص: 69

1- ارشاد الفحول: 49.

2- المؤمنون: 44.

3- نهایة الدراية شرح الوجيزة وهو من كتاب غاية المامل: 97، ارشاد الفحول للشوكاني: 46.

4- قوانین الأصول 1: 421.

وجماعتی دیگر بر آنند که خبر متواتر باید: ناقلین وراویان آن از اول تا به آخر بحدی باشند که توافق آنها بر کذب عادتاً محال باشد، و مستند آنها نیز حسّ، و خبر آنها برای شنونده مفید علم بوده باشد(1).

علماء حنفی قید دیگری بر تعریف افزوده و چنین می گویند: ان ينقله قوم لا يتوهم اجتماعهم وتواطؤهم على الكذب لكثرة عددهم وتباين امكنتهم عن قوم مثلهم، الى ان ينتهي الى رسول الله فيكون اوله كآخره واوسطه كطرفيه(2).

از تعاریف فوق چنین استفاده می گردد که پیدا نمودن خبری با این شرائط و اوصاف بسیار با اهمیت و ارزش بوده و از خصوصیت و عنوان خاصی برخوردار می باشد.

ابن صلاح از علماء اهل سنت در قلت و ندرت حدیث متواتر چنین می گوید: «ومن سأل عن ابراز مثال لذلك اعياء تطلبه»(3).

کسی که بخواهد يك نمونه حدیث متواتر پیدا نماید، بسختی می تواند آنرا بیابد.

با توجه به شدت شرائط و اوصاف خبر متواتر و نایاب بودن آن در نزد علماء اهل سنت، مرحوم سیّد مرتضی از بزرگان عالمان شیعه معتقد است که بیشتر اخبار ما متواتر می باشد.

ص: 70

- 
- 1- مقدمة ابن الصلاح: 392، نزهة النظر: 21، الإحكام للآمدي 2: 14، نهاية السؤل 3: 54، شرح العضد علی ابن حاجب 2: 52، شرح تنقیح الفصول: 249.
  - 2- اصول السرخسي 1: 282، كشف الأسرار للبردوي 2: 361، المغني في اصول الفقه للخبازي: 191.
  - 3- المقدمة (ت: نورالدين عتر): 268، شرح نخبة الفكر: 29، الشذ الفیاح من علوم ابن الصلاح: 303.

سید در کتاب «التبانیات» می گوید: «ان اخبارنا اکثرها متواترة» (1).

وکلام صاحب مرتضیٰ چنین می باشد: لیس کلّ ما رواه اصحابنا من الأخبار واودعوه فی کتبهم وان کان مستندا الی رواة معدودین من الآحاد، معدودا فی الحکم من اخبار الآحاد، بل اکثر هذه الأخبار متواتر موجب للعلم... (2).

کلام مرحوم سید این است، که اگر چه راویان اخبار در کتب امامیه معدود می باشند، ولی در عین حال مفید علم واطمینان هستند، و نیازی به عدّه مخصوص برای تحقق تواتر نیست، و برای ما همین علم واطمینان کافی می باشد.

و در این باره مرحوم سید صدر کلمه ای دارد، او می گوید:

والحاصل صرّح جدّي الشهيد الثاني: بانه لم يتحقق الى الآن خبر خاص بلغ حدّ التواتر الا حديث:

«من كذب عليّ متعمدا فليتبوا مقعده من النار» (3).

هرکس بر من دروغ ببندد جایگاه او آتش جهنم می باشد.

و جدّ من شهید ثانی تصریح می نماید که تا کنون خبر متواتر پیدا ننموده، مگر این روایت: «من کذب علیّ...»

تعریف خبر واحد: واحد بمعنای فرد و تنها می باشد و در اصطلاح خبری.

ص: 71

1- نهاية الدراية للسيد الصدر: 101.

2- رسائل الشريف المرتضى المجموعة الأولى: 26.

3- اصول الكافي كتاب فضل العلم باب اختلاف الحديث 1: 62، من لا يحضره الفقيه باب معرفة الكبائر التي اوعده الله عزوجلّ عليها النار 3: 372 رقم 4942، وفيه: «من قال عليّ ما لم اقله فليتبوا مقعده من النار». صحيح البخاري كتاب العلم باب إثم من كذب على النبي رقم 106 و107 و108 و109 و110، وكتاب الأدب باب من سمّي بأسماء الأنبياء رقم 6197.

می باشد که به حدّ تواتر نرسیده باشد .

خبر الواحد عند المحدثین والفقهاء ، ما لم یجمع شروط التواتر (1) ، وعند الحنفیة : هو ما دون المشهور والمتواتر (2) .

و در نزد عامه اهل سنت بنا بر کلمات فراوانی که در این باره از صاحب نظران آنها صادر گردیده است بیشتر از 95% اخبار آنها خبر واحد و عدد قلیلی بعنوان خبر متواتر موجود می باشد ، که همین امر هم موجب گردیده تا در بعضی از مذاهب مثل حنفیة به قیاس و استحسان روی آورده تا خلأ موجود در حجّیت اخبار را تا حدّ ممکن برطرف نمایند .

قرائن و شواهد متعددی را علماء برای حجّیت خبر واحد اقامه نموده اند ، برخی برای حجّیت خبر واحد به شواهد موجود در اخبار و برخی دیگر به عدم اعراض علماء و برخی هم به عمل اصحاب و یا سیره عقلاء و قرائن دیگر تمسک نموده اند .

جمهور علماء بر این اعتقادند که خبر واحد موثوق الصدور مفید علم نظری می باشد ، همانطوریکه طائفه دیگر بر آنند که خبر واحد هرگز مفید علم نمی باشد .

محدثین بر این اعتقادند که خبر واحد با احتفاف به قرائن خاص مفید علم و اطمینان می باشد ، و بر همین مبنا خبر واحد را ناسخ کتاب و یا مخصص آن می دانند .

أهم وجوهی را که قائلین به مفید علم بودن خبر واحد بیان می دارند ، این وجوه می باشد : .

ص: 72

---

1- الكفاية للخطيب: 50 ، نزهة النظر : 26 ، المستصفي 1 : 145 ، مختصر ابن الحاجب: 2: 55 .

2- تيسير التحرير 3 : 37 ، كشف الأسرار 2 : 370 .

(1) خبر واحد بواسطه تلقی اُمت بقبول معتبر و مفید علم و اطمینان می باشد .

این وجه را سرخسی و اسفرائینی و شیرازی و قاضی أبو یعلی و اُبی الخطاب و ابن السمعانی و ابن فورک پذیرفته و بیان داشته اند .

(2) خبر محفوف به قرینه مفید علم می باشد ، برخلاف حدیث مجرد .

(3) خبر واحد وقتی اجماع بر اساس آن حکم نماید ، مفید علم می باشد .

در این میان طبقه دیگری معتقدند که خبر واحد مفید ظن بوده و ظن هم در اثبات حقائق شرعیة قابل اعتناء و تمسک نمی باشد .

و اما کسانی که برای خبر واحد اعتباری قائل نیستند ، در حقیقت اخبار آحاد را بسیار کمتر از آن می دانند که در تمسک به ادله شرعیة بمشکل خاصی مبتلاء گردند .

از سیّد مرتضی که مشهور است او به خبر واحد عمل نمی نماید ، بخاطر این است که نزد او اخبار بنحو غالب متواتر می باشند ، زیرا برای او مفید علم و اطمینان می باشند ، از این رو برای او نظریه عدم اعتبار خبر واحد مشکلی بوجود نمی آورد .

پس مشکل خبر واحد تنها در صورتی است که طرق تصحیح آن ناتمام و برخلاف کتاب و سنت بوده باشد .

تقسیم خبر واحد : تنویعات و تقسیمات گوناگون در خبر واحد یکی از مباحث رائج بین متأخرین در علوم حدیث می باشد ، که حدیث را به اشکال مختلف تقسیم می نماید .

تقسیم ثنائی : یکی از صورتهای تقسیم خبر ، تقسیم ثنائی می باشد ، که مرسوم بین قداما اهل حدیث بود ، که در این تقسیم خبر واحد به دو قسمت : صحیح و ضعیف تقسیم می گردید .

اکثر احادیث کتب معتبر خبر واحد می باشند و علماء به آن عمل می نمایند .

بغوی صاحب کتاب «مصاییح السنة» معتقد است که : تمامی کتب صحاح

و مسانید به دویخش تقسیم می گردد ، صحیحین در حکم صحاح ، و کتب اربعه باقی را جزء حسان قرار داده است ، اگر چه این تقسیم مورد نقض بسیاری از علماء اهل سنت قرار گرفته ، ولی معلوم است که او بر اساس نظریه قدماء صدر اول این تقسیم را در مورد صحیحین بیان داشته است .

از جمله کسانی که بر تقسیم بغوی اشکال نموده ، ابن الصلاح می باشد ، او می گوید :

«ما صار إليه صاحب المصابيح من تقسيم أحاديثه إلى نوعين : صحاح ، وحسان ، مریدا بالصحاح ما ورد في أحد الصحيحين أو فيهما ، وبالحسان ما في أبي داود والترمذي ، وأشباههما في تصانيفهم ، فهذا اصطلاح لا يعرف وليس الحسن عند أهل الحديث عبارة عن ذلك ، وهذه الكتب تشمل حسن وغير حسن » . (1)

تقسیم بغوی در بعض از شروح ابن صلاح مانند «شذا الفياح» از برهان الدين الأبنوسي پاسخ داده شده است و اگر کسی که بخواهد می تواند به آنجا مراجعه نماید . (2)

تقسیم ثلاثی : یکی از صورتها تقسیم خبر واحد تقسیم ثلاثی می باشد ، و آن این است که خبر را به سه قسم : صحیح و حسن و ضعیف تقسیم می نمایند ، این تقسیم در میان قدمای اهل سنت رایج بوده و قابل اعتناء می باشد . (3)

ص : 74

---

1- مقدمة ابن الصلاح المسمى ب علوم الحديث : 182 - 183 .

2- الشذا الفياح من علوم ابن الصلاح : 62 .

3- مقدمة صحيح مسلم 1 : 50 ، معالم السنن للخطابي 1 : 6 ، التبصرة والتذكرة 1 : 12 - 13 ، آداب الإملاء للسمعاني التقریب للنووي ، مع شرحه تدریب الراوي للسيوطي 1 : 42 ، ونظرات جديدة في علوم الحديث : 30 .



خطابی در معالم السنن می گوید: اعلّموا أن الحديث عند أهله على ثلاثة أقسام: صحيح، وحسن، وسقيم. (1)

ومسلم نیز در مقدمه صحیح تقسیم ثلاثی را ذکر می نماید که خلاصه آن چنین می باشد: إنا نعلم ما أسند من الأخبار عن رسول الله صلى الله عليه وآله فنقسمها على ثلاثة أقسام، وثلاث طبقات من الناس: (2)

(1) أحاديث تداولها أهل الإستقامة والإتقان .

(2) أحاديث رواها ضعفاء لم يبلغ ضعفهم إلى حدّ أن يترك .

(3) وأحاديث تناقلها قوم متروكون .

چنانکه ملاحظه می گردد این دو نوع تقسیم در میان قدمای أهل سنت رائج بوده، وبر اساس آن اخبار و احادیث را تقسیم بندی می نمودند .

تقسیم رباعی: دیگر از تقسیمات خبر واحد تقسیم رباعی می باشد، که در میان علماء امامی تابع مذهب أهل البيت مورد قبول و اعتناء می باشد، که بدین شرح می باشد:

(1) حدیث صحیح 2 - حسن 3 - موثق 4 - ضعیف .

چنانکه ملاحظه می گردد این نوع تقسیم در میان قدماء امامیه رائج نبوده، و روی همین جهت طبقه ای از متأخرین بر این نوع تقسیم اشکال نموده، و آنرا مخالف طریقه امامیه دانسته اند، برهان این طائفه از علماء چنین می باشد، که روایات أهل بیت علیهم السلام دارای جهات صدور خاص می باشند، و در معالجه اخبار متعارضه طرق خاصی اعمال می گردد که هیچگاه با مصطلحات أهل سنت .

ص: 75

1- معالم السنن 1 : 6 .

2- مقدمة صحیح مسلم 1 : 50 - 55 .

قابل جمع نمی باشد، از این جهت تقسیم و تنويع احاديث غير قابل قبول می باشد. (1)

مرحوم صاحب حدائق در این باره چنین می گوید: ما قد عرفت في المقدمة الاولى من ان منشاء الاختلاف في أخبارنا إنما هو التقية من أهل الخلاف، لا من دس الأخبار المكذوبة حتى يحتاج إلى هذا الاصطلاح على أنه متى كان السبب والداعي إنما هو دس الأحاديث المكذوبة كما توهموه رحمهم الله -

ففيه: انه لا ضرورة تلجى إلى اصطلاحهم لأنهم قد أمرونا بعرض ما شك فيه من الأخبار على الكتاب والسنة، فيؤخذ بما وافقها وي طرح ما خالفهما، والواجب في تميز المخبر الصادق من الكاذب مراعاة ذلك وفيه غنية عما تكلفوه، ولا ريب أن أتباع الأئمة عليهم السلام أولى من اتباعهم. (2)

قال ابن الجوزي: والأحاديث ستة أقسام، الأول: ما اتفق عليه البخاري ومسلم وذلك الغاية، والثاني: ما تفرد به البخاري أو مسلم.

الثالث: ما صح سنده ولم يخرج واحد منهما. والرابع: ما فيه ضعف قريب محتمل، وهذا هو الحديث الحسن، الخامس: الشديد الضعف الكثير التزلزل، فهذا تفاوت مراتبه عند العلماء، فبعضهم يدينه من الحسان ويزعم أنه ليس بقوي التزلزل، وبعضهم يرى شدة تزلزله فيلحقه بالموضوعات، وفي هذا جمعت الكتاب المسمى ب العلل المتناهية في الأحاديث الواهية السادس: الموضوعات المقطوع.

ص: 76

---

1- برای توضیح بیشتر به مقدمه دوم کتاب حدائق، و کتاب فوائد المدنية از امين استر آبادی مراجعه شود.

2- حدائق الناضرة 1: 16.

بأنها كذب وفي هذا القسم جمعنا كتابنا «الموضوعات» (1).

تقسیم دیگر از حاکم نیشابوری بدین ترتیب می باشد :

قال الحاکم الحدیث ینقسم عشرة أقسام ، خمسة متفق علیها ، وخمسة مختلف فیها ، فذكر المتفق علیها أولاً ثم قال : وأما الأقسام المختلفة فیها فهي : 1 - المرسل ، 2 - أحادیث المدلسین ، اذا لم یذكروا سماعهم ، 3 - ما أسند ثقة وأرسله ثقات ، 4 - روایات الثقات غیر الحفاظ العارفين ، 5 - روایات المبتدعة إذا كانوا صادقین . (2)

تعریف خبر مرسل : مرسل بر وزن مُفْعَلٌ ، اسم مفعول از ارسال ، بمعنای رها شده و غیر مقید می باشد ، در آیه شریفه می فرماید : «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَوْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ» (3)

و ممکن است بمعنای گروه دسته رها شده و آزاد باشد ، بنابر این حدیثی را مرسل می نامند که به شخص خاصی مربوط و متصل نباشد و جمع آن مراسیل می باشد .

و ممکن است بمعنای طمأنینه و وثوق شخص در نقل حدیث باشد . (4)

مرسل در اصطلاح امامیه : به خبری گفته می شود که از معصوم نقل شده باشد بدون اینکه راوی آن معصوم را درک نموده باشد .

مرسل در اصطلاح محدثین أهل سنت : عبارت است از روایتی که تابعی بدون .

ص: 77

---

1- قواعد في علم الحديث للكيرانوي : 53 .

2- مصدر سابق : 51 .

3- مریم : 83 .

4- القاموس المحيط 3 : 395 ، لسان العرب 3 : 1643-1645 ، جامع التحصيل في أحكام المراسيل للعلائي : 23 .

واسطه صحابه آنرا از پیامبر نقل نموده باشد(1).

مرسل در نزد اصولیین و فقهاء عبارت است از : انقطاع در سند اعم از اینکه صحابی باشد یا تابعی یا غیر آنها ، که با این تعریف خبر مرسل و منقطع و معضل در نزد آنها یکی می باشد .

در معنای ارسال تفاوتی نمی کند که شخص ثقة و عادل روایت نموده باشد یا غیر ثقة و غیر عادل .

واز بعض کلمات استفاده می گردد که مرسل صورتهای گوناگون دارد ، گاهی بشکل اسقاط واسطه می باشد و گاهی بصورت ذکر اسامی مبهمه مثل : «عن رجل» و «عن حدیثی» و «عن بعض أصحابنا» (2).

حجیت خبر مرسل : علماء حکم خبر مرسل را به گونه های مختلف بیان نموده اند ، که تمامی اقوال را می توان به سه دسته تقسیم نمود :

اول : خبر مرسل مورد قبول و اعتبار می باشد .

دوم : خبر مرسل مورد قبول و اعتبار نمی باشد .

سوم : پاره ای از اخبار مرسله مورد قبول و پاره ای دیگر مردود می باشند .

تفصیل اقوال و انظار در خبر مرسل به شرح زیر می باشد :

(1) لا یحتج به مطلقا ، وإن كان المرسل صحابیا .

(2) یحتج به مطلقا ، وإن أرسله من بعد القرون الثلاثة ولم یکن ثقة . .

ص: 78

---

1- معرفة علوم الحديث : 25 ، مقدمة ابن الصلاح : 130 ، نزهة النظر : 41 ، الشذ الفیاح من علوم ابن الصلاح : 84 .

2- نهاية الدراية في شرح الوجيزة : 191 - 192 .

(3) يحتج به إن أرسله أهل القرون الثلاثة ، لا مرسل غيرهم .(1)

(4) يحتج بمرسل الثقة المتحري في روايته لا بمرسل غيره .(1)

(5) يحتج بمرسلات بعض مثل سعيد بن المسيب في العامة ، وبمرسلات ابن أبي عمير في الخاصة .

(6) يحتج به إن اعتضد بغيره .

(7) يحتج بمراسيل كبار التابعين دون غيرهم .

(8) المرسل أقوى من المسند .

(9) يحتج بمراسيل الصحابة دون غيرهم .

(10) يقبل المرسل إن لم يكن حديث سواه .

با توجه به اقوال فوق ، در میان مذاهب اسلامی تقیدات خاصی نسبت بخبر مرسل وجود دارد ، در مذهب امامیه جز در موارد خاص به خبر مرسل اعتناء و اعتبار داده نمی شود ، همانطوریکه در تعریف شماره 4 و 6 گذشت ، بر خلاف اقوال و انظار دیگر که در میان مذاهب عامه متداول بوده و مورد عمل قرار می گیرد .

### شروط عمل به حدیث ضعیف :

#### اشاره

برای عمل به حدیث ضعیف شرائطی وضع گردیده است که به بعضی از آن شروط اشاره می شود :

(2) عمل به حدیث ضعیف در غیر احکام ، مثل احادیث در فضائل اعمال ، ابن

ص : 79

---

1- قال السيد بحر العلوم : إن مراسيل الصدوق في الفقيه كمراسيل ابن أبي عمير في الحجية والإعتبار ، وان هذه المزية من خواص هذا الكتاب لا توجد في غيره من كتب الأصحاب . ومراسيل الفقيه تزيد على ثلث الكتاب .

2- تدریب الراوي 1 : 120 .

عابدین در «الدَّر المختار» می گوید: در فضائل أعمال به حدیث ضعیف عمل می گردد. ابن حجر در «شرح الأربعین» می گوید: بخاطر اینکه در عمل به احادیث فضائل موجبات تحلیل حرام و تحریم حلال لازم نمی آید، چنانکه فرمود:

من بلغه عني ثواب عمل فعمله حصل له أجره وإن لم أكن قلته .

وهمچنین سیوطی گفته است: اگر آن حدیث ضعیف در احکام بوده و مثبت احتیاط باشد باز هم مورد عمل قرار می گیرد. (1)

2- ابن عابدین و ابن حجر و سیوطی می گویند: اگر آن حدیث ضعیف تحت يك عموم قرار گرفته و ضعف آن شدید نباشد و به آن عمل نماید، بشرط اینکه در حین عمل به صدور آن اعتقاد نداشته باشد. (2)

3- سیوطی در تدریب الراوی می گوید: اگر حدیثی را با سند ضعیف ملاحظه نمودی، باید بگوئی: خصوص این حدیث با این سند ضعیف می باشد، نه متن آن، چرا که ممکن است سند صحیحی غیر از این داشته باشد، یا اینکه امامی از ائمه حدیث بگوید: که این حدیث از طریق صحیحی روایت نگردیده، یا اینکه: این حدیث ضعیف است و وجه ضعف آن نیز بیان گردیده باشد. (3)

4- ابن حزم می گوید: در مذهب ابو حنیفه اجماع قائم است که: حدیث ضعیف مقدم بر نظر ورأی شخصی می باشد، و ملا علی القاری نیز در «المرقاة» گفته:

إن مذهبهم القوي تقديم الحديث الضعيف على القياس المجرد الذي يحتمل التزيف .

و سیوطی در تدریب الراوی می گوید: حکمی ابن منده أنه سمع محمد بن سعد .

ص: 80

---

1- قواعد في علم الحديث للكيرانوي : 47 .

2- نفس مصدر سابق .

3- نفس مصدر سابق .

البوردي يقول : كان مذهب النسائي أن يخرج عن كل من لم يجمع على تركه ، قال ابن منده : وكذلك أبو داود يأخذ مأخذه ويخرج الإسناد الضعيف إذا لم يجد في الباب غيره ، لأنه أقوى عنده من رأي الرجال ، وهذا أيضا رأي الإمام أحمد ، فإنه قال : إن ضعيف الحديث أحب إليه من رأي الرجال ، لأنه لا يعدل إلى القياس إلا بعد عدم النص . (1)

(5) فرق بين حديث ضعيف وحديث مضعّف ، كه اولی مورد استدلال واحتجاج در احكام قرار نمی گیرد ، مگر در فضائل ، بر خلاف دومی كه به آن احتجاج واستدلال می شود .

وقال القسطلاني في «ارشاد الساري» والمضعّف ما لم يُجمع على ضعفه ، بل في متنه أو سنده تضعيف لبعضهم وتقوية للبعض الآخر ، وهو أعلى من الضعيف ، وفي البخاري منه . (2)

### تعريف أنواع حديث :

متأخرين از محدّثين أهل سنّت برای أحاديث وأخبار موجود خود ، أسامی وعناوين متنوعی را ابداء نموده ، وپيرامون هر يك از آنها توضيح خاصی را بيان داشته اند ، كه تعداد آنها فراوان می باشند كه به تعداد از آنها اشاره می گردد :

1- متواتر : متواتر به خبری گفته می شود كه راويان آن جماعتی می باشند كه تواطؤ بر كذب برای آنان محال و خبر آنان محسوس بوده باشد ، مثل اینکه بگویند : پیامبر را دیدیم یا از او شنیدیم كه چنین می فرمود . (3) كه قبلاً توضیح داده شد .

ص: 81

---

1- نفس مصدر سابق .

2- نفس مصدر سابق .

3- علوم الحديث : 241 ، التقييد والإيضاح : 256 ، فتح المغيث 3 : 37 ، تدريب الراوي 2 : 159 ، توضيح الأفكار 1 : 19 .

2- آحاد : خبر واحد خبری می باشد که راوی آن واحد بوده و به حد تواتر نرسیده باشد ، و در افاده علم مورد اختلاف است ، جماعتی بر آنند که به تنهایی مفید علم نمی باشد ، و جماعت دیگر معتقدند با حفظ شرائط مفید علم و عمل خواهد بود . (1) که قبلاً توضیح آن گذشت .

3- مشهور : روایتی که راویان آن بیشتر از دو نفر باشد ، و این تعریف همان تعریف خبر مستفیض می باشد ، که بواسطه شهرت و یا انتشار آن به این اسم نامیده شده است . (2)

4- صحیح : روایتی است که سند آن متصل ، و راویان آن نیز عادل و ضابط و از شدوذ و علت هم خالی باشد . (3)

5- محفوظ : بروایتی گفته می شود که در مقابل خبر شاذ قرار گرفته ، و راوی آن اوثق باشد . (4)

6- حسن : روایتی که سند آن متصل ، و راوی آن عادل ولی قلیل الضبط بوده ، و شاذ و معلل هم نبوده باشد . (5)

7- صالح : حدیثی است که شامل اوصاف صحیح و حسن بوده و قابلیت .

ص: 82

---

1- المقنع لابن ملقن 2 : 438 ، البواقیت والدرر للمناوی 1 : 169 .

2- الباعث الحثیث لابن کثیر 2 : 455 ، فتح المغیث للسخاوی 3 : 33 ، توضیح الأفكار للصنعانی 2 : 407 .

3- علوم الحدیث ت نورالدین عتر : 10 ، التقیید والإیضاح للعراقی : 18 ، فتح المغیث 1 : 16 ، تدریب الراوی 1 : 43 ، النکت علی ابن الصلاح 2 : 234 .

4- تدریب الراوی 1 : 143 .

5- علوم الحدیث : 26 ، الباعث الحثیث 1 : 129 ، التقیید والإیضاح : 43 ، فتح المغیث 1 : 69 ، تدریب الراوی 1 : 122 ، توضیح الأفكار 1 : 156 .



احتجاج را دارا باشد ، وهمچنین به خبر ضعیف قابل اعتبار اطلاق می گردد. (1)

(8) ضعیف : روایتی می باشد که در آن اوصاف صحیح و حسن موجود نباشد ، و یا هر حدیثی که در آن صفات قبول در آن جمع نبوده باشد. (2)

(9) مضعّف : به حدیثی گفته می شود که هم دارای ضعف سندی باشد و هم دارای تقویت ، این گونه حدیثی از حدیث ضعیف بالاتر بوده و می توان به آن احتجاج نمود. (3)

(10) عزیز : روایتی که دو نفر ولو در يك طبقه راوی آن بوده باشند ، به آن عزیز گفته می شود چونکه در میان اخبار کم می باشد. (4)

(11) متصل : بروایتی گفته می شود که سند آن مرفوعا و یا موقوفا متصل بوده باشد. (5)

(12) مسند : برای مسند تعاریف و اعتبارات متعدد می باشد ، خبر مسند ، بخبری گفته می شود که سلسله سند آن مشخص و متصل به نبی صلی الله علیه و آله بوده باشد. (6)

ص: 83

---

1- تدریب الراوي 1 : 143 ، توضیح الأفكار 1 : 201 .

2- علوم الحدیث : 37 ، الباعث الحثیث 1 : 142 ، التقیید والإیضاح : 63 ، فتح المغیث 1 : 96 ، تدریب الراوي 1 : 144 ، توضیح الأفكار 1 : 246 .

3- قواعد فی علم الحدیث للکیرانوی : 47 .

4- علوم الحدیث : 243 ، الباعث الحثیث 2 : 460 ، التقیید والإیضاح : 269 ، فتح المغیث 3 : 31 ، تدریب الراوي 2 : 163 ، توضیح الأفكار 2 : 406 .

5- علوم الحدیث : 40 ، النکت علی ابن الصلاح 1 : 510 ، توضیح الأفكار 1 : 260 ، فتح المغیث 1 : 107 ، تدریب الراوي 1 : 148 .

6- علوم الحدیث : 39 ، الباعث الحثیث 1 : 144 ، التقیید والإیضاح : 64 ، فتح المغیث 1 : 104 ، تدریب الراوي 1 : 122 ، توضیح الأفكار 1 : 258 .

(13) متروك: رواتی است که راوی آن مورد تهمت کذب باشد، اگر چه کذب او در حدیث نبوی روشن و ثابت نبوده باشد. (1)

(14) مرفوع: مرفوع در اصطلاح علماء عامه اتصال حدیث صحابی و یا تابعی به نبی صلی الله علیه و آله می باشد، که گاهی هم از آن تعبیر به «ینمیة» أو «یبلغ به» می نمایند. (2)

(15) موقوف: روایتی که در آن نقل قول صحابی و یا فعل و تقریر او باشد، و در غیر صحابی باید مقید گردد، مثل وقفه فلان علی الزهري، و بهمین روایت اثر هم گفته می شود. (3)

(16) مقطوع: بروایتی گفته می شود که حکایت از قول و فعل تابعی بوده باشد. (4)

(17) مرسل: مرسل بروایتی گفته می شود که به شخص خاصی مربوط و متصل نباشد و جمع آن مراسیل می باشد. قبلاً توضیح آن گذشت.

(18) مدلس: بروایتی گفته می شود که نوعی نارسائی مخفی در آن انجام گرفته باشد، مثل اینکه راوی آنرا از کسی نقل نماید که از او نشنیده، و بدین سبب در نقل غلط انداز باشد، و برای آن اقسامی می باشد که در جای خود بدان پرداخته می شود. (5).

ص: 84

1- تدریب الراوي 1 : 201 .

2- علوم الحدیث : 46 ، التقیید والإیضاح : 70 ، فتح المغیث 1 : 125 ، تدریب الراوي 1 : 156 .

3- علوم الحدیث : 41 ، الباعث الحثیث 1 : 147 ، التقیید والإیضاح : 66 ، فتح المغیث 1 : 108 ، تدریب الراوي 2 : 149 ، توضیح الأفكار 1 : 261 .

4- علوم الحدیث : 42 ، الباعث الحثیث 1 : 149 ، التقیید والإیضاح : 66 ، فتح المغیث 1 : 110 ، تدریب الراوي 1 : 159 ، توضیح الأفكار 1 : 135 .

5- علوم الحدیث : 66 ، الباعث الحثیث 1 : 172 ، التقیید والإیضاح : 95 ، فتح المغیث 1 : 179 ، تدریب الراوي 1 : 186 ، توضیح الأفكار 1 : 350 .

(19) معنعن: بروایتی گفته می شود که طریق اتصال سند لفظ «عن» بوده باشد، مثل فلان عن فلان، جمهور محدثین بر آنند که خبر معنعن همانند متصل می باشد اگر امکان لقاء راوی با مروی عنه بوده باشد، و شرط قبول روایت معنعن این است که راویان آن دارای صفت تدلیس نبوده باشند. (1)

(20) موثق: موثق به روایتی گفته می شود که راویان آن توثیق شده باشند، اگر چه از نظر اعتقادی مخالف هم باشند.

(21) منقطع: حدیث منقطع به حدیثی گفته می شود که در وسط سند آن سقط و یا افتادگی صورت پذیرفته باشد.

(22) معلق: حدیث معلق به حدیثی گفته می شود که از ابتدای سند يك نفر یا بیشتر ساقط شده باشند. البته با این تعریف حدیث معضل و حدیث معلق در يك صورت با هم قابل جمع می باشند، و به اصطلاح بین آنها عموم و خصوص من وجه می باشد، و آن در صورتی است که در ابتدای سند دو نفر متولیاً یا بیشتر افتاده باشد.

انواع تعلیق: بنا بر تعریفی که برای تعلیق صورت گرفت باید گفت که در نزد محدثین تعلیق بر دو گونه می باشد:

- تعلیق مجزوم.

- تعلیق غیر مجزوم.

تعلیق مجزوم: تعلیقی می باشد که با اداه تعلیقی قابل جزم مثل: «قال» ومانند.

ص: 85

تعليق غير مجزوم: روايتی است که اداة تعليقی در آن غير قابل جزم باشند مانند: «روي» «رُوي» و «يروي» و «يقال» .

(23) معضل: حديث معضل به حدیثی گفته می شود که در سند آن دو نفر از راویان متوالیاً افتاده باشند. (1)

(24) شاذ: بروایتی گفته می شود که ثقة آنرا روایت نموده و مخالف با روایت مشهور باشد. (2)

(25) منکر: روايتی است که شخص ضعیف آنرا روایت نموده و در مقابل حدیث موثق باشد. (3)

(26) معروف: روايتی که راوی ثقة بر خلاف نقل ضعیف آنرا روایت نموده باشد. (4)

(27) معلل: بروایتی گفته می شود که در آن علت خفیه ای وجود داشته باشد، که برای صحت روایت مضر باشد. (5)

(28) مدرج: روايتی است که کلامی از راوی به کلام نبي صلی الله علیه و آله اضافه گردیده شده .

ص: 86

---

1- فتح المغیث 1 : 158 ، تدریب الراوي 1 : 174 ، توضیح الأفكار 1 : 324 .

2- علوم الحدیث : 68 ، الباعث الحثیث 1 : 179 ، التقیید والإیضاح : 100 ، تدریب الراوي 1 : 193 ، توضیح الأفكار 1 : 377 .

3- علوم الحدیث : 71 ، الباعث الحثیث 1 : 183 ، التقیید والإیضاح : 105 ، النکت علی ابن الصلاح 2 : 674 ، تدریب الراوي 1 : 199 .

4- تدریب الراوي 1 : 143 .

5- علوم الحدیث : 81 ، الباعث الحثیث 1 : 196 ، التقیید والإیضاح : 115 ، النکت علی ابن الصلاح 2 : 710 ، فتح المغیث 1 : 225 ، تدریب الراوي 1 : 210 .

باشد. (1)

(29) مضطرب: حدیث مضطرب به حدیثی گفته می شود که بصورت‌های مختلف از يك راوی یا از راویان مختلف به دو صورت یا بیشتر نقل شده باشد، که هیچکدام بر دیگری ترجیحی نداشته باشند.

(30) مقلوب: مقلوب به حدیثی گفته می شود که در آن تغییر و تبدیلی در سند یا در متن آن صورت پذیرفته باشد. (2)

(31) حسن غریب: این عنوان از اصطلاحات ترمذی بوده، و بمعنای حدیثی می باشد که هم دارای طریق غریب باشد و هم طریق حسن (3).

(32) مقلوب در سند: به حدیثی گفته می شود که به سندی غیر سند خودش روایت شده باشد، و یا جای بعضی از راویان آن عوض شده باشد. (4)

(33) مصحّف: روایتی می باشد که بعضی از حروف آن تغییر نموده باشد، مثل.

ص: 87

---

1- علوم الحدیث: 86، الباحث الحدیث 1: 224، نزّه النظر: 94، فتح المغیث 1: 224، تدریب الراوی 1: 226، توضیح الأفكار 2: 50. مدرج دو قسم می باشد: مدرج اسناد و مدرج متن، که غالباً اضافه در آخر کلام می باشد، مثل: حدیث ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله: للعبد المملوک الصالح أجران، والذي نفسی بیده لو لا الجهاد فی سبیل الله والحج وبرّ أمی لأحببت أن أموت وأنا مملوک. صحیح بخاری کتاب العتق باب العبد اذا أحسن عبادة ربه رقم 2548، 3: 149، مسلم 5: 94.

2- علوم الحدیث: 91، الباعث الحدیث 1: 266، التقیید والإیضاح: 134، فتح المغیث 1: 272 تدریب الراوی 1: 246، توضیح الأفكار 2: 98.

3- الباعث الحدیث 1: 140، توضیح الأفكار 1: 244.

4- علوم الحدیث: 92، الباعث الحدیث 1: 266، التقیید والإیضاح: 134، فتح المغیث 1: 272، تدریب الراوی 1: 246، توضیح الأفكار 2: 98.

تغییر نقطه در : « حمیل » و « جمیل » و « ستا » و « شیئا » . (1)

(34) محرف : روایتی می باشد که شکل و هیئت ظاهری آن تغییر نموده ولی حروف آن باقی مانده باشد . (2)

(35) موضوع : حدیث موضوع به حدیثی گفته می شود که يك راوی كذاب آنرا نقل کرده باشد ، و آن از حدیث ضعیف بمراتب بیشتر مورد طعن می باشد .

(36) مهمل : بروایتی گفته می شود که راوی آن دارای مدح و ذمی در کتب جرح و تعدیل نمی باشد .

(37) مجهول : به روایتی گفته می شود که راوی آن در کتب رجال ذکر نگردیده باشد .

(38) مسلسل : بروایتی گفته می شود که راویان آن به يك شکل آنرا شنیده و نقل نموده باشند . (3)

(39) عالی : بروایتی گفته می شود که رجال سند آن قلیل ، و دارای مرتبه عدالت باشند . (4)

(40) مؤنن : روایت می باشد که الفاظ اتصال سند آن « أن » بوده باشد ، مثل اینکه راوی بگوید : حدثنا فلان أن فلانا . (5)

ص : 88

---

1- علوم الحدیث : 252 ، الباعث الحدیث 2 : 470 ، التقیید والإیضاح : 282 ، فتح المغیث 3 : 72 ، تدریب الراوی 2 : 173 ، توضیح الأفكار 2 : 419 .

2- تدریب الراوی 2 : 175 .

3- علوم الحدیث : 248 ، التقیید والإیضاح : 276 ، توضیح الافکار 2 : 214 .

4- علوم الحدیث : 231 ، الباعث الحدیث 2 : 443 ، التقیید والإیضاح : 257 ، فتح المغیث 3 : 4 ، تدریب الراوی 1 : 145 ، توضیح الأفكار 2 : 400 .

5- علوم الحدیث : 57 ، التقیید والإیضاح : 84 ، النکت علی ابن الصلاح 2 : 591 ، فتح المغیث 1 : 163 ، تدریب الراوی 1 : 179 ، توضیح الأفكار 1 : 337 .

(41) ناسخ : حدیثی که بوسیله آن حکم حدیث دیگر برداشته شده ، و متأخر بر آن باشد . (1)

(42) منسوخ : حدیثی که بوسیله ناسخ حکم آن برداشته شده باشد . (2)

(43) مختلف : به حدیث مقبولی گفته می شود که با حدیث دیگر همانند خود معارض بوده ، و با هم قابل جمع باشند . (3)

(44) مدبّج : روایتی است که دو نفر آنرا از یکدیگر روایت نموده باشند . (4)

(45) معتبر : حدیثی که صدق ناقلین و راویان آن مرجح آن بوده ، و نزد محققین دارای طرق متعدد و مقبول و معتبر باشد . (5)

(46) شاهد : حدیثی است که با حدیث دیگر در لفظ و معنا یا در معنا فقط مشترك بوده باشد ، در روایت شاهد باید صحابی در روایت مختلف بوده باشند . (6)

ص: 89

---

1- علوم الحدیث : 250 ، الباعث الحثیث 2 : 466 ، التقیید والإیضاح : 278 ، فتح المغیث 3 : 65 ، تدریب الراوی 2 : 170 ، توضیح الأفكار 2 : 416 .

2- علوم الحدیث : 250 ، الباعث الحثیث 2 : 466 ، التقیید والإیضاح : 278 ، فتح المغیث 3 : 65 ، تدریب الراوی 2 : 170 ، توضیح الأفكار 2 : 416 .

3- علوم الحدیث : 257 ، الباعث الحثیث 2 : 480 ، التقیید والإیضاح : 285 ، فتح المغیث 3 : 82 ، تدریب الراوی 2 : 175 ، توضیح الأفكار 2 : 425 .

4- علوم الحدیث : 278 ، الباعث الحثیث 2 : 521 ، فتح المغیث 3 : 174 ، توضیح الافکار 2 : 476 ، تدریب الراوی 2 : 217 .

5- علوم الحدیث : 74 ، الباعث الحثیث 1 : 184 ، التقیید والإیضاح : 109 ، فتح المغیث 1 : 207 ، تدریب الراوی 1 : 202 ، توضیح الأفكار 2 : 12 .

6- علوم الحدیث : 74 ، الباعث الحثیث 1 : 186 ، التقیید والإیضاح : 109 ، فتح المغیث 1 : 108 ، تدریب الراوی 1 : 203 ، توضیح الأفكار 2 : 14 .

(47) تابع : روایتی که هم در لفظ وهم در معنا تابع روایت دیگر بوده باشد. (1)

(48) غریب : به حدیثی غریب گفته می شود که راوی آن واحد و یا منفرد بوده باشد. (2)

### صورت‌های حدیث منقطع

برای حدیثی که در سند آن نوعی ضعف در اسناد که اصطلاحاً به آن انقطاع گفته می شود مشاهده گردد ، فقهاء و اصولیین مرسل می گویند ، اما محدثین برای انواع علل و اشکالاتی که در سند ممکن است رخ دهد عناوین خاصی را وضع نموده اند که به قسمتی از آنها در این بحث اشاره می گردد :

انقطاع در اسناد همانطوریکه گفته شد آن است که در قسمتی از سند واسطه ای افتاده باشد .

در اصطلاح اهل حدیث انقطاع وسقط به دو صورت اتفاق می افتد :

اول : سقوط وانقطاع جلی .

دوم : سقوط وانقطاع خفی .

صور انقطاع جلی را بسادگی می توان تشخیص داد ، اما صور انقطاع خفی را تنها اهل خبره در فن حدیث و رجال می توانند بفهمند و بیان نمایند .

صور انقطاع جلی : صورتهای انقطاع جلی را می توان در احادیث مرسل

ص: 90

---

1- علوم الحدیث : 75 ، الباعث الحثیث 1 : 184 ، النکت علی ابن الصلاح 1 : 681 ، فتح المغیث 1 : 208 .

2- علوم الحدیث : 243 ، الباعث الحثیث 2 : 260 ، التقیید والإیضاح : 268 ، فتح المغیث 3 : 29 ، تدریب الراوی 1 : 163 ، توضیح الأفكار 2 : 406 .



و منقطع و معضل و معلق شناسائی نمود ، که توضیح و تعریف هر يك از آنها قبلاً گذشت ، ولی صور انقطاع خفی را تنها اهل خبره می توانند از احادیث اهل تدلیس شناسائی نمایند .

### نقل به معنی در حدیث

یکی از مباحث مربوط به اوصاف متن حدیث نقل به معنی می باشد .

بحث از جواز و عدم جواز نقل بالمعنی یکی از مباحث مهم در علوم حدیث می باشد . طائفه ای بر این اعتقادند که نقل به معنی در حدیث جائز نمی باشد ، بر خلاف طائفه دیگر که جواز آنرا تنها برای عالم به آن مجاز شمرده اند .

طائفه ای که به عدم جواز نقل به معنی قائل گردیده اند معتقدند که باید به خصوص الفاظ روایات أخذ نموده و تنها از آنها استفاده گردد ، نه به معادل و مترادف آن ، تا به مرور ایام تغییر نیابد .

قائلین بمنع از نقل به معنی به این وجوه تمسک نموده اند :

1- استدلال به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله : «نَصَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَتْ مِنَّا حَدِيثًا ، فَحَفِظَتْهُ حَتَّى يُبَلِّغَهُ ، فَزَبَّ مُبَلِّغٌ أَوْعَى مِنَ السَّامِعِ ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ وَرَبَّ حَامِلٍ فِقْهِ لَيْسَ بِفِقْهِهِ» . (1)

2- استدلال به روایت این دعا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصی تعلیم نمود ، تا هنگام خواب آنرا بخواند : حضرت فرمود چنین بگو :

«أمنت بكتابك الذي أنزلت ، ونيك الذي أرسلت ، فقال الرجل :

ص: 91

---

1- أصول الكافي 1 : 453 رقم 3 ، وسائل الشيعة 18 : 63 رقم 43 و 44 ، مسند أحمد 5 : 183 ، سنن الترمذي 5 : 34 رقم 2658 ، سنن الدارمي 1 : 75 ، صحيح ابن حبان : 2 : 455 ، سنن ابن ماجه 1 : 84 ، نظم المتناثر من الحديث المتواتر للكتاني : 42 ، تدريب الراوي 2 : 179 .

وبرسولك الذي أرسلت ، فقال له صلى الله عليه وآله : ونيك الذي أرسلت « (1).

که حضرت این اندازه هم به او اجازه نداد که لفظ «نبي» را به «رسول» عوض نماید .

3- اگر نقل بمعنی جایز گردد کم معانی کلمات عوض گردیده وروایات از شکلی به شکل دیگر دگرگون خواهند شد . (2).

4- در بسیاری از مواقع شارع از الفاظ وکلمات خاص استفاده نموده که باید به همان الفاظ تمسک جست ، مانند الفاظ اذان وإقامة والتشهد . (3).

همانطوریکه برای عدم جواز نقل به معنی بوجهی تمسک گردیده ، برای جواز هم بوجهی بیان شده است ، ودر این باره گفته اند :

وقد ثبت شرائط للنقل بالمعنى ولجوازها فلا بدّ للمحدّث مراعاتها ، منها : «أن لا يكون الحديث : مما تُعَبَّدُ بلفظه ، كالشهادة والتشهد والأذان والإقامة والدعاء وغير ذلك (4) .

وان لا يكون الحديث من جوامع كلمة 9 التي افتخر بإنعام الله تعالى عليه بها ، أو مما يستدل بلفظه على حكم لغوي وأن لا يكون ذلك في الخبر ، لانه ربما نقل الراوي بلفظ لا يؤدي مراد رسول الله صلى الله عليه وآله (5) . .

ص: 92

- 
- 1- أخرجه البخاري في كتاب الوضوء باب فضل من بات على الوضوء رقم 247 ، وأطرافه في كتاب الدعوات رقم 6311 - 6313 - 6315 ، ومسلم في الذكر والدعاء والتوبة والإستغفار باب ما يقول عند النوم وأخذ المضجع 4 : 2081 - 2083 .
  - 2- فوائح الرحموت 2 : 169 ، تيسير التحرير 3 : 101 ، مختصر ابن الحاجب 2 : 71 ، نهاية السؤل 3 : 215 .
  - 3- الكفاية للخطيب : 305 .
  - 4- تيسير مصطلح الحديث : 172 .
  - 5- مناهج المحدثين في رواية الحديث بالمعنى : 75 ، تدريب الراوي 2 : 102 ، توضيح الأفكار 2 : 223 - 224 .

وآنانکه بجواز آن نظر نموده وبر اساس آن مشی نموده اند طائفه ای می باشند که اُعتنائی به ضبط دقیق نداشته و رساندن معنی را کافی می دانستند، که در میان محدّثین جماعتی به آن قائل بوده اند، و روش آنها در تخریج احادیث مشهود می باشد، که به نمونه هائی از نقل بمعنی در سیره بعض محدّثین اشاره می گردد:

وقال محمدبن الأَزهَر السجستاني :

«كنت في مجلس سليمان بن حرب والبخاري معنا يسمع ولا يكتب، فقبل لبعضهم : ماله لا يكتب ؟ فقال : يرجع إلى بخارا ويكتب ما حفظه » [\(1\)](#).

بخاری در مجلس استاد حدیث نمی نوشت، می گفتند: چرا نمی نویسد؟ به طنز می گفتند: او وقتی به شهر خود بخارا بر گردد آنوقت خواهد نوشت.

وقد صح عنه «أنه قال : رُبَّ حديثٍ سمعته بالبصرة كتبه بالشام، ورُبَّ حديثٍ سمعته بالشام كتبه بمصر . قال : فقلت له : يا أبا عبد الله ! بكماله ؟ قال : فسكت » [\(2\)](#)!

مشهور بین محدّثین این است که بخاری در مجلس درس استاد نمی نوشت، بلکه بعد از اینکه از شهری به شهر دیگر مسافرت می نمود، در آنجا هر چه شنیده بود بصورت نقل به معنی می نوشت، وبر همین اساس گفته شده است که در .

ص: 93

---

1- هدی الساری : 194 .

2- تاریخ بغداد 2 : 11 ، تاریخ مدینه دمشق 52 : 65 ، سیر أعلام النبلاء 12 : 411 ، تهذیب الکمال 16 : 93 .

احادیث او زیاده و تقیصه وجود دارد ، که طبق قاعده اگر چنانچه آن زیاده و تقیصه مضر به معنای روایت بوده باشد یقیناً مضر و موهن به روایات او می باشد .

و شاید همین وجه در نقل به معنای در روایات بخاری باشد که عده ای صحیح مسلم را بخاطر تحفظ بر الفاظ و عدم نقل به معنی ، بر بخاری مقدم می دارند .

معمولاً کسانی که در این موضوع بر بخاری اشکال می نمایند دو جهت را در نظر گرفته اند :

اول : اینکه بخاری کتاب را در طول سفرهای خود می نوشت ، و نقل به معنی می نمود و خود در این باره می گفت :

رُبَّ حَدِيثٍ سَمِعْتَهُ بِالشَّامِ فَكَتَبْتَهُ بِمِصْرَ ، وَرَبَّ حَدِيثٍ سَمِعْتَهُ بِالْبَصْرَةِ فَكَتَبْتَهُ بِخِرَاسَانَ . . .

چه بسا حدیثی را در شام شنیده ، آنرا در مصر نوشته و یا در بصره شنیده و در خراسان او را نوشته باشم .

فلا يسوق ألفاظه برمتها ، بل ينصرف فيه ويسوقه بمعناه ، و مسلم صنف كتابه في بلده بحضور أصوله في حياة شيوخه .

بخاری مقید به ضبط الفاظ نبود ، بلکه نقل به معنی می نمود ، برخلاف مسلم ، که کتاب خود را از ابتدا در شهر نیشابور و در حضور مشایخ خود نوشت .

دوم : بخاری از الفاظ دوری نموده و مراعات معنای روایت می نمود . (1)

بعنوان نمونه اولین روایت بخاری : «الأعمال بالنیات . . . » ، از این قاعده مستثنی .

ص : 94

---

1- توضیح الأفكار 1 : 5 .

نیست، زیرا او این روایت را از حمیدی نقل می کند، ولی با آنچه را که خود حمیدی در مسند نقل کرده در الفاظی متفاوت می باشد، و در این باره گفته اند: «الأعمال بالنیات . . .» عن الحمیدی، وذلك یخالف ما فی «مسند الحمیدی» بإسقاط: «فمن كانت هجرته إلى الله ورسوله، فهجرته إلى الله ورسوله» (1).

چنانکه مقایسه می شود سطر اخیر در روایت بخاری نیامده است، ولی در مسند حمیدی موجود می باشد!

## أوصاف راویان حدیث

همانطوریکه گفته شد بحث در حدیث در دو بخش سند و متن صورت می گیرد، در ارتباط با سند بحث از اوصاف راویان حدیث از حیث جرح و تعدیل و اعتبار در وثاقت وضعف و مشایخ و شاگردان و انتساب به بلاد و قبائل و قلت و کثرت احادیث و تشدد و تساهل آنها سخن بمیان می آید.

## علم جرح و تعدیل

بحث دیگری که در مقدمه کتب علوم حدیث بدان پرداخته می شود، بحث از کیفیت و چگونگی تأسیس و شروع علم جرح و تعدیل می باشد.

علم جرح و تعدیل: علم یبحث فی أحوال الرواة من حیث قبول روایاتهم أو ردّها بألفاظ مخصوصة (2).

بعضی بر این اعتقادند که علم جرح و تعدیل در اسلام ابتداء توسط وحی آسمانی در قرآن پی ریزی و تعلیم گردیده است، آیه شریفه: (یا ایها الذین آمنوا إن

ص: 95

---

1- مسند الحمیدی 1: 16-17 رقم 28.

2- الکفاية للخطیب: 82، أصول الحدیث، محمد عجاج الخطیب: 261.

جاءكم فاسق بنباة فتبينوا أن تصيبوا قوما بجهالة . . . )

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) (1)

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (2)

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) (3)

از این آیات استفاده می گردد که اشخاص و امم هم در قرآن مورد جرح و تعدیل قرار گرفته ، که هر طائفه از جایگاه و منزلت خود برخوردار بوده باشد ، همانطوریکه می توانند در معرض انحطاط و طعن بوده باشند .

در روایات نیز این چنین مواردی ملاحظه می گردد که در آن جرح و تعدیل مورد لحاظ قرار گرفته است ، در فضائل عمّار حضرت فرمود :  
«وَيَحِ عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ» .

افسوس از عمّار که او را فرقه طغیانگر بقتل می رسانند ، او آنها را به بهشت دعوت می نماید ، ولی آنها او را به آتش .

وهمچنین کلام آنحضرت در معرفی فلان و فلان بنابر روایت بخاری :

«ما أظن فلانا و فلانا يعرفان من ديننا شيئاً الذي نحن عليه» (4) .

گمان نمی برم فلانی و فلانی به دین ما معرفت داشته باشند .

و در اخبار اهل بیت علیهم السلام نیز جرح و تعدیل اشخاص و گروهها بهمین میزان موجود می باشد ، همانند : توثیق یونس بن عبد الرحمن ، و مدح قمیین ، .

ص: 96

1- آل عمران : 110 .

2- البقرة : 143 .

3- الفتح : 18 .

4- صحيح البخاري كتاب الأدب ، باب : ما يكون من الظن : 7 : 89 رقم 6067 - 6068 .

وجواز طعن بر اشخاص ویا گروههای دیگر .

نکته قابل بحث در این زمینه ، جرح و تعدیل بر اساس اجتهادات و سلیقه های شخصی افراد بوده که ناشی از حب و بغضها و اعمال تعصباتی است که از نظر عقل و شرع ممنوع و مذموم می باشد .

حدود جرح راویان حدیث :

همانطوریکه ضرورت ایجاب نمود تا جرح راویان غیر عادل و غیر ثقه مجاز گردد ، حتما شارع برای آن حکمتی اندیشیده و برای آن حدّ و مرزی قرار داده تا مبادا به کسی ظلم و حرمت افراد نادیده گرفته شود .

طائفه ای بر آنند که محدوده جرح راوی باید بهمان اندازه می باشد ، که بتوان افرادی را عمل به روایات او دور نمود ، ونباید بیشتر از آن بوده باشد ، که در این رابطه به بعضی از کلمات علماء اشاره می گردد ، ذهبی می گوید :

ولا- يحل الإقتصار على نقل الجرح فقط دون التعديل فيمن وجد فيه جرح وتعديل من النقاد ، لأن في ذلك اجحافا على الراوي ، قال الذهبي في ترجمة « أبان بن يزيد العطار » : قد أوردته أيضا العلامة ابن الجوزي في الضعفاء ولم يذكر فيه أقوال من وثقه ، وهذا من عيوب كتابه : « يسرد الجرح ويسكت عن التوثيق » (1) .

ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» و ابن جوزی در کتاب «الضعفاء» در ترجمه احوالات «أبان بن يزيد العطار» (2) تنها بذکر ضعف او اکتفاء نموده و از موارد وثاقت او خود داری نموده اند و این عیب کتاب او می باشد ! .

ص: 97

---

1- میزان الاعتدال 1 : 9 .

2- میزان الاعتدال 1 : 9 .

وقال أيضا: في ترجمة عبدالملك بن عمير اللخمي (1): وأما ابن الجوزي فحكى الجرح وما ذكر التوثيق!

وقال السخاوي: لا يجوز التجريح بسببين إذا حصل بواحد، فقال العز بن عبد السلام في قواعده: أنه لا يجوز للشاهد أن يجرح بذنبتين مهما أمكن الإكتفاء بأحدهما، فإن القدح إنما يجوز للضرورة فليقدر بقدرها، ووافقه عليها القرافي وهو ظاهر (2).

وباز در این رابطه گفته اند: جایز نیست اگر يك راوی هم دارای توثیق وهم تضعیف باشد تنها به ذکر موارد تضعیف آن اکتفاء گردد.

### تعصب مذهبی در جرح و تعدیل

بروشنی قابل درك و تشخیص می باشد که تعصبات مذهبی اساس تعهد و رسالت دینی و شرعی و اخلاقی در مبانی جرح و تعدیل را زیر سؤال برده و بی اعتمادی به آنرا بحدی رسانیده است که نمی توان براحتی مسائل مطرح شده در آنرا پذیرفت و یا بر آن اطمینان نمود.

برخی چنین گفته اند: اگر در جرح و تعدیل پای تعصب مذهبی، و یا بی عدالتی و عدم رعایت تقوا به میان آید جرح و تعدیل ارزش و اعتبار خود را از دست داده و نمی توان ملاک ارزشی داشته باشد.

لکنوی در «الرفع والتکمیل» می نویسد: «إذا علم بالقرائن المقالية أو الحالية أن الجرح طعن على أحد بسبب تعصب منه عليه لا يقبل منه ذلك الجرح، وإن علم أنه ذو تعصب على جمع من الأكابر ارتفع الأمان عن جرحه، وعدّ من أصحاب».

ص: 98

---

1- میزان الاعتدال 2: 660.

2- فتح المغیث 3: 325.



و در جای دیگر گفته شده است : واعلم أن من النقاد من له تعنتٌ في جرح أهل بعض البلاد ، أو بعض المذاهب ، لا في جرح الكلّ ، فحينئذٍ يتّضح الأمر في ذلك الجرح فمن ذلك قول ابن حجر في «تهذيب التهذيب» (2) : الجوزجاني لا عبرة بحطّه على الكوفيين ، . . . ومن ذلك جرح الذهبي في كثير من الصوفية وأولياء الأئمة : فلا تعتبر به ما لم تجد غيره من متوسطي الأجلة ، ومصنفي الأئمة موافقا له (3) .

در اینجا مؤلف کتاب «الإجتهد في علم الحديث وأثره في الفقه الإسلامي» سؤالی را مطرح می کند ، و آن اینکه : آیا این تعصب مذهبی در جرح و تعدیل باعث جرح همین شخص نمی باشد ؟

او می گوید : ألا يؤدي هذا التعصب إلى جرح الجراح ؟ يقول ابن السبكي مجيباً على هذا السؤال : « فإن قلت : فهذا يعود بالجرح على الجراح حيث جرح لا في موضعه ، قلت : أما من تكلم بالهوى ونحوه فلا شك فيه ، وأما من تكلم بمبلغ ظنه فهنا وقفه محتومة على طالب التحقيقات ، وزلة تأخذ بأقدام من لا يبرأ عن حوله وقوته ، ويكلّ أمره إلى عالم الخفيات ، فنقول : لا شك أن من استقرّ في الأذهان عظمته ، وتناقلت الرواة مراحه ، فقد جرّ الملام إلى نفسه (4) . .

ص : 99

1- الرفع والتكميل في الجرح والتعديل : 78 ، الإجتهد في علوم الحديث للدكتور علي نايف بقاعي : 79 .

2- تهذيب التهذيب 3 : 93 .

3- الرفع والتكميل في الجرح والتعديل : 78 ، الإجتهد في علوم الحديث للدكتور علي نايف بقاعي : 79 .

4- طبقات الشافعية للسبكي 1 : 195 - 196 ، الرفع والتكميل في الجرح والتعديل : 308 - 310 ، الإجتهد في علوم الحديث للدكتور علي نايف بقاعي : 79 .

قال الذهبي: الكلام في الرجال لا يجوز إلا لتام المعرفة تام الورع (1).

وقال ابن حجر العسقلاني: ينبغي أن لا يقبل الجرح والتعديل إلا من عدل متيقظ (2).

وقال اللكنوي: يشترط في الجراح والمعدّل العلم والتقوى والورع والصدق والتجّنب عن التعصب، ومن ليس كذلك لا يقبل منه الجرح ولا التزكية (3).

وجاء في كتاب فواتح الرحموت لعبدالعلي محمد بن نظام الدين الأنصاري: لا بدّ للمزكّي أن يكون عدلاً... منصفاً ناصحاً، لا أن يكون متعصباً ومعجباً بنفسه، فإنه لا اعتداد بقول المتعصب (4).

وذهبي در این باره اهل جرح و تعديل را نصیحت می کند و می گوید: فإن أنست من نفسك فهما صدقا وديننا وورعا وإلا لا تفعل، وإن غلب عليك الهوى والعصبية لرأي ولمذهب فبالله لا تتعب (5).

ونکته ای دیگر که او در این رابطه بدان اشاره می کند این است که: ما ادعا نمی نمائیم که ائمه جرح و تعديل معصوم بوده و غلط از آنها سر نزده، و یا از تعصبات و مخاصمات بین اقران بری می باشند، بلکه آنها نیز در این وادی وارد گردیده و کلماتی در طعن بر یکدیگر از آنها صادر شده است.

او می گوید: ولسنا ندعي في أئمة الجرح والتعديل العصمة من الغلط النادر، ولا من الكلام بنفس حاد فيمن بينهم وبينه شحناء وإحنة، وقد علم أن كثيرا من كلام.

ص: 100

1- میزان الاعتدال 3 : 45 .

2- شرح نخبة الفكر في مصطلح أهل الأثر : 154 .

3- الرفع والتكميل في الجرح والتعديل : 67 ، الإجتهد في علوم الحديث للدكتور علي نايف بقاعي : 74 .

4- فواتح الرحموت 2 : 154 .

5- تذكرة الحفاظ 1 : 5 .

الأقران بعضهم في بعض مهدر لاعبرة به ، ولا سيما إذا وثق الرجل جماعة يلوح على قولهم الإنصاف (1) .

ما مدعى نستيم كه ائمه جرح وتعديل معصوم مي باشند ، بلکه آنها هم اشتباه مي کنند ، ولي بايد دانست كه كلام اقران در حق يكديگر قابل اعتناء نمي باشد ، خصوصا در جائي كه افراډي را توثيق مي كنند و حال آنكه بايد در حق آنها بيشتر دقت بعمل مي آمد .

وقال أيضا : كثير من كلام الأقران بعضهم في بعض ينبغي أن يطوى ولا يروى ، ويطرح ولا يجعل طعنا ، ويعامل الرجل بالعدل والقسط (2) .

وباز مي گويد : بسياري از كلمات اقران در باره يكديگر قابل قبول نمي باشد ، ومي بايست نادیده گرفته و منتشر نشود ، زیرا اصل اولي در باره افراد عدالت آنها مي باشد .

وقال في السير : وبكل حال كلام الأقران بعضهم في بعض يحتمل ، وطئيه أولى من بثه إلا أن يتفق المتعاصرون على جرح شيخ فيعتمد قولهم (3) .

وقال أيضا في الميزان : كلام الأقران بعضهم في بعض لا يعبا به ، لا سيما إذا لاح لك أنه لعداوة ، أو لمذهب ، أو لحسد ، أو ما ينجو منه إلا من عصم الله ، وما علمت عصرا من الأعصار سلم أهله من ذلك سوى الأنبياء والصديقين ، ولو شئت لسردت من ذلك كراريس ، اللهم فلا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم (4) . .

ص: 101

1- سير أعلام النبلاء 7 : 40 و 41 ، و 10 : 92 - 94 .

2- الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم : 4 .

3- سير أعلام النبلاء 11 : 432 .

4- ميزان الاعتدال 1 : 111 .

کلام اقران در باره یکدیگر قابل قبول نمی باشد ، مخصوصا اگر بین آنها در بعضی از جهات اخلاقی عداوت و یا حسادت بوده باشد ، که اگر چنین چیزی رائج گردد هیچ کس سالم و بی عیب نمی باشد ، و من عصری را سراغ ندارم که از این اختلافات خالی بوده باشد . . .

### تعصب در صحابه و تابعین

یکی بزرگترین چالشهای رجال حدیث ، مسأله تعدیل صحابه و تابعین می باشد ، تردیدی نیست که اگر بحث در این طبقه نیز همانند بحث در سایر طبقات رجال صورت می پذیرفت ، نه تنها مشکلی بوجود نمی آمد ، بلکه بسیاری از مشکلات حدیث هم براحتی بر طرف می گردید ، ولی از آن جایی که برای این طبقه ممنوعیت و حریم کاذب در عصمت و قول به عدالت آنها وضع گردید ، این معضله همچنان نهادینه و ثابت گردید ، که حتما برای تشخیص حدیث صحیح و دسترسی به سنت صحیح از رسول خدا می باست اعجازی صورت پذیرد .

قاعده ای که اگر درست در محتوای آن دقت می گردید ، و وجدان بیدار بر آن قضاوت می نمود ، دیده می شد که تنها حکمت در جعل آن برای حفظ وصیانت عده ای بود ، که سرتاسر زندگی آنها در معرض اتهام به کجیها و ضلالت بود و تعامل آنان با سنت رسول خدا بر همگان معلوم و آشکار گردیده بود .





همانطوریکه گفته شد یکی از مسائل پر حاشیه و دامنه دار در حوزه عقیده موضوع عدالت صحابه می باشد، این موضوع از آن جهت دارای اهمیت گردید که برای تبیین و تفسیر کتاب و همچنین نشر سنت رسول خدا می بایست عده ای متکفل این امر خطیر گردند، طبیعی بنظر می رسد، آنان که با اهل بیت رسول خدا میانه خوبی نداشتند، هرگز راضی نبودند که مفاد بسیاری از آیات و روایات در بیان فضائل و مناقب و در رعایت حقوق شرعی آنها تحقق پیدا نماید، از این رو بدنبال صحابه راه افتاده و عدالت آنها را برای جایگزینی اهل بیت رسول خدا انتخاب نموده و با قدرت تمام از آن دفاع نمودند، تا بعد از گذشت زمان کم کم بعنوان يك باور دینی وارد حوزه اعتقادی مسلمانان گردید، و منکر آنرا کافر و خارج از دین تلقی نمودند، و حال آنکه اختلافات فراوان میان صحابه جانی را برای مشروعیت و پیروی از آنها باقی نمی گذاشت.

چگونه ممکن بود با آنهمه اختلافات اساسی بین صحابه و تناقضات رفتاری بین آنها را جمع نمود و آنگاه به عدالت همه آنها قائل گردید؟!!

یکسان نبودن میزان علم و آگاهی افراد و اختلاف مراتب آنها باعث می گردید تا ملاکات ترجیح بعضی بر بعضی دیگر بعنوان يك اصل عقلانی و شرعی در عمل تحقق پیدا نماید، اینجا بود که قرار گرفتن صحابه در جایگاه مبین کتاب و موضح سنت دچار اشکالات متعدد می گردید، با وجودی که در طرف مقابل، پیروی و اطاعت از اهل بیت رسول خدا در جایگاه رفیع علمی، این تعارض و تضاد بخوبی مرتفع می نمود.

## تعریف صحابی :

صحابه در لغت مشتق از صحبت و مصدر آن «صحب» و مصاحبة و صاحب اسم فاعل آن می باشد ، و این کلمه در زبان عربی گاهی بر منع و حفظ و گاهی هم بر ملازمت و معاشرت اطلاق می گردد ، همانطوریکه در قرآن می فرماید : «وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ» (1) که به معنای «یمنعون» آمده است ، که ابن عباس و جمعی دیگر در معنای آن استفاده نموده اند ، قرطبی در «الجامع لأحكام القرآن» (2) می گوید :  
وقال قتادة : أي لا يصحبهم الله بخير ولا يجعل رحمته صاحباً لهم . (3)

گروهی از رحمت خداوند منع و شامل حال آنان نخواهد گردید .

و گاهی هم بمعنای معاشرت و ملازمت ذکر شده است ، و بکارگیری کلمه «صحبه» به همین معنا می باشد .

چنانکه گفته شده است : «كل شيء يلازم شيئاً فقد استصحبه» .

و از همین مقوله می باشد کلمه «استصحاب» بمعنای تثبیت و استقرار آنچه را که قبلاً ثابت بوده ، که در اصطلاح علمی به «بقاء ما كان» از آن تعبیر می نمایند .

که با این اصطلاح احکام لاحق را ملازم احکام سابق بحساب می آورند . (4)

و اما از نظر اصطلاح ، صحابی مشتق از صحبت دانسته ، و آنرا مختص کسانی می دانند که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مصاحبت داشته باشد . بدیهی است که در این مصاحبت طولانی بودن مدت صحبت و مجالست با آنحضرت شرط نمی باشد .

ص: 106

---

1- الأنبياء : 43 .

2- الجامع لأحكام القرآن 11 : 291 .

3- المصدر السابق .

4- المصباح المنير 1 : 333 .



پس صحابی به کسی صدق می کند که رسول خدا را ولو در يك ساعتی کوتاه دیده باشد اگر چه از آن حضرت روایت ننموده باشد .

این نظریه را جمعی از اعلام اهل سنت از جمله أحمد بن حنبل نقل نموده اند ، أبو یعلیٰ موصلی در کتاب «العدة» (1) در این باره می گوید :

أفضل الناس بعد أهل البدر القرن الذي بعث فيهم : «كل من صحبه سنة أو شهرا أو يوما أو ساعة أو آه فهم من الصحابة» . (2)

وقال أبو یعلیٰ : فقد أطلق اسم الصحبة علی من آه وإن لم يختص به . (3)

بهترین انسانها بعد از اهل بدر قرنی می باشد که رسول خدا در بین آنها مبعوث شده باشد ، و تمام کسانی که آن حضرت را يك سال یا يك ماه و یا يك روز و یا يك ساعت دیده باشند صحابه آنحضرت محسوب می گردند .

و ابو یعلیٰ خود معتقد است که هرکس آنحضرت را دیده باشد اگر چه مشهور به آن نبوده باشد ، صحابه محسوب می گردد .

و این همان نظریه ای است که امثال بخاری نیز همان را انتخاب نموده اند ، او در کتاب صحیح می گوید :

ومن صحب النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رآه من المسلمين فهو من أصحابه . (4)

هر مسلمان که با رسول خدا صحبت نموده یا او را دیده باشد او از اصحاب .

ص: 107

---

1- العدة 3 : 987 .

2- المصدر السابق 3 : 987 .

3- المصدر السابق ، أنظر : كتاب «مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف دراسة نظرية تطبيقية للدكتور عبدالكريم ابن النملة ط مكتبة الرشد الرياض : 36 .

4- صحیح البخاری كتاب فضائل الصحابة .

آنحضرت بشمار می آید .

وحافظ ابن حجر نیز در کتاب «نزهة النظر» قید ایمان و پایداری به آنرا تا زمان مرگ شرط صحابی بودن بشمار آورده ، و می نویسد :

الصحابي من لقي النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله مؤمنا به ، ومات على الإسلام ولو تخللت رده على الأصح . (1)

صحابی عبارت است از کسی که رسول خدا را ملاقات نموده و به آن حضرت ایمان داشته و تا زمان مرگ بر ایمان خود باقی بوده باشد ، اگر چه برای او در این فاصله درنگی و یا خللی اتفاق افتاده باشد .

## قرآن و عدالت صحابه

بسیار دیده می شود که برای عدالت صحابه به آیاتی از قرآن استدلال می گردد ، طبیعی بنظر می رسد که نداشتن علم کافی در تفکر و تدبیر در آیات قرآنی همین مشکله را ایجاد نماید ، چگونه ممکن است کتابی که خود برای حلّ و رفع خلاف آمده اکنون خود به آن دستور داده باشد!؟

او خود می فرماید :

«أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» . (2)

و اگر چنانچه فکر صحیح از قرآن استفاده و در آیات آن تدبّر می نمود یقینا اختلاف و سوء برداشت به این شکل از آن انجام نمی پذیرفت .

طرفداران عدالت صحابه برای مدعای خویش ، بعضی از آیات را با بعضی از

ص: 108

---

1- نزهة النظر : 55 .

2- نساء : 82 .

روایات را بدون در نظر گرفتن مدلول و مفاد آنها استدلال نموده و این قاعده را وضع نموده اند .

تردید نیست که مجموعه آیات و روایات مورد بحث صحابه بلحاظ تجلیل و تمجید از مقام کسانی است که ایمان به خدا و رسول را در حدّ اعلای آن کسب نموده و همانند جواهری گرانبها تا لحظات آخر عمر از آن محافظت نموده اند .

کسانی که قرآن ملکه تقوا و سجایای اخلاقی آنانرا برای تربیت نفوس جامعه الگو قرار داده و در وفاداری به دین از آنان به نیکی یاد کرده .

با توجه به این نگرش چنین میابیم که تمامی آنچه را که از آیات برای عدالت صحابه مورد استدلال قرار گرفته یا از موضوع بحث صحابه خارج است و یا برخلاف منظور و مراد طرفداران آن می باشد .

وقتی آیات مورد بحث را مورد مطالعه قرار می دهیم ، قسمتی از آنها مربوط به خصوص صحابه نمی باشد و قسمت دیگر مربوط به مؤمنان از آنها می باشد .

(1) «وَكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا . . .» (1)

شما را امتّ میانه ای قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید ، و پیامبر هم بر شما گواه باشد .

(2) «كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر . . .» (2)

شما بهترین امتی بودید که برای امر به معروف و نهی از منکر از میان همه امتهای انتخاب و به آن عمل نمودید . . . .

ص: 109

---

1- بقره: 142 .

2- آل عمران: 110 .

از این دو آیه چنین استفاده می گردد که خطاب متوجه جمیع امت تا روز قیامت می باشد ، و با این وصف از موضوع بحث صحابه خارج می گردد و هیچ اختصاصی به زمان صحابه ندارد ، چنانکه در رساله صحابه (1) حافظ علائی به آن اشاره گردیده . (2)

و در این رابطه دکتور عبدالکریم ابن النملة (3) در کتاب «مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف» می نویسد :

«فإن الاستدلال بهاتين الآيتين على عدالة الصحابة فيه نظر ؛ .

ص: 110

1- کتاب «رسالتان في الصحابة» للحافظ العلائي هي عنوان للرسالتين في نفس الموضوع أحدهما : «تحقيق منيف الرتبة لمن ثبت له شريف الصحبة» والآخر «إجمال الإصابة في أقوال الصحابة» بحثان في أصول الفقه حققهما الدكتور محمد سليمان الأشقر وطبعهما منظمين في جزء واحد وطبعها مؤسسة الرسالة ناشرون في بيروت - لبنان عام 1422 هـ .

2- رسالتان في الصحابة للحافظ العلائي : 156 ط مؤسسة الرسالة ناشرون 1422 هـ . الحافظ العلائي هو خليل بن كيلكدي بن عبدالله صلاح الدين العلائي المتوفى 761 هـ ، قال ابن حجر في الدرر الكامنة : وصفه شيخه الذهبي بالحفظ في مشيخته ، وقال في «المختص» يستحضر الرجال والعلل وتقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن وسرعة الفهم وقال الحسيني : كان اماما في الفقه والنحو والأصول مفتتا في علوم الحديث وفنونه ، علامة فيه حتى صار بقية الحفاظ ، عارفا بالرجال علامة في المتون والأسانيد بقية الحفاظ ، ومصنفاً تنبى عن امامته في كل فن ولم يخلف بعده مثله . وقال فيه الصفدي في الوفيات : درس وافتى وجمع بين العلم والدين والكرم والمروءة . وقال الاسنوي في الطبقات : كان حافظ زمانه اماما في الفقه والأصول وغيرهما ذكيا نظارا فصيحاً كريماً ذا سطوة . راجع : الدرر الكامنة لابن حجر 2 : 90 ، وشذرات الذهب لابن عماد الحنبلي 6 : 190 ، والبدر الطالع للشوكاني 1 : 245 ، والطبقات الشافعية للسبكي 6 : 104 ، والبدایة والنهاية لابن كثير 14 : 267 ، والاعلام للزركلي وبروكلمان 2 : 76 ف 60 .

3- هو الدكتور عبدالکریم بن علي بن محمد بن النملة الاستاذ بقسم أصول الفقه بكلية الشريعة بالرياض جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية .

وذلك لأنه لا يجوز استعمال اللفظ في معنيين مختلفين؛ فالمراد منهما مجموع الأمة من حيث المجموع، فلا يراد كل واحد منهم (1). استدلال به این دو آیه بر عدالت صحابه مورد اشکال است، برای اینکه استعمال يك لفظ در دو معنای متفاوت و متضاد جایز نمی باشد، و مراد از امت مجموع امت تا روز قیامت می باشد نه يك قسمت از امت.

(3) «والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا ذلك الفوز العظيم» (2)

آنان که در هجرت و نصرت دین خدا از دیگران سبقت گرفتند و همچنین کسانی که از آنان پیروی نمودند، خداوند از آنان راضی و آنان نیز از او راضی و خشنود می باشند، و بهشت برای آنان فراهم گردیده و نهرها در زیر درختان جاری و آنها در آن جاودانه خواهند بود.

در این آیه هم اگر چه طرفداران عدالت صحابه به اتفاق برای مقصود خود به آن استدلال نموده ولی در آن نکاتی وجود دارد که استدلال به آنرا ناتمام می نماید.

اول اینکه: مهاجرین اولی در اسلام کسانی بودند که به حبشه مهاجرت نموده و در آنجا دین خدا را نصرت نمودند.

دوم: اگر مراد از مهاجر و انصار در آیه، مهاجرین و انصار در مکه و مدینه باشند، بین آنها همیشه درگیری و مخالفت بود، تا جائی که گروهی از بزرگان مهاجرین با بزرگانی از.

ص: 111

---

1- مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف : 82 . ط مكتبة الرشد الرياض ط الثالثة 22هـ - 14 .

2- توبه : 100 .

انصار مثل سعد بن عبادہ رئیس انصار درگیر شدند .

سوم : درگیری و تخصص مهاجر و انصار برای چه و کدامیک از آنها بر حق بودند ؟

چهارم : رسول خدا در تنازع بین مهاجر و انصار کدام یک را ترجیح می داد ؟

پاسخ صحیح به این پرسشها می تواند مسأله عدالت صحابه را بخوبی مدیریت و آنرا به بهترین وجهی ترمیم و تحلیل نماید .

همانطوریکه سیره رسول خدا و تعامل آن حضرت با انصار گویا این حقیقت می باشد ، تردیدی نیست که رسول خدا انصار را به مراتب برتر و بالاتر از مهاجرین می دانست ، و شاهد آنهم کتاب مناقب الانصار می باشد ، که بزرگان محدثین آنرا در کتابهای خود نقل نموده اند !

ترجیح قوم انصار را بر مهاجرین در سیره و سنن بگونه ای نیست که بتوان بسادگی از کنار آن گذشته و یا توجیه نمود ، زیرا آن حضرت بارها فرمود :

دوست دارم که یک نفر از انصار بوده باشم .

تا جائی که فرمود :

حَبَّ الانصار من الايمان و بغضهم من النفاق . (1)

حَبَّ انصار از ایمان و بغض آنان را از نفاق می باشد .

خانه نشینی و کشتن سعد بن عبادہ بزرگ طائفه انصار ، توسط حزب سقیفه ، که خود داستان مفصلی دارد ، با توجه به مجموع این امور نمی توان گفت که برای مهاجرین در مقابل انصار فضیلتی بوده باشد ! زیرا اگر بود حتما محدثی مثل بخاری در کنار کتاب مناقب انصار کتاب مناقب مهاجرین را هم نقل می کرد !

پس نمی توان برای تمامی صحابه مقامات آن چنانه ای را فرض نمود که نتوان کوچکترین اشکالی بر آنان نمود . «

ص: 112

---

1- صحیح بخاری کتاب مناقب انصار باب «حَبَّ الانصار من الايمان . . . .»

بلکه در اسلام به اعتبار آیات و روایات فراوان ، داشتن علم و ایمان و تقوا همیشه و برای همگان ، ملاک و معیار برتری و فضیلت بوده و چیز دیگر جایگزین آن نمی باشد .

و عنوان مهاجر و انصار دو عنوان کلی متباین و متضاد با یکدیگر می باشند .

(4) «یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین» (1)

ای پیامبر ، خداوند برای تو بس است ، و کسانی که از تو پیروی می نمایند .

(5) «لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فأنزل السکینة علیهم و أثابهم فتحا قریبا» (2)

خداوند از مؤمنین راضی گردید ، آن زمانی که زیر آن درخت با تو بیعت نمودند ، خداوند آنچه را که در قلوب آنان بود می داند ، و خداوند آرامش و سکینه را بر آنان نازل نمود ، و فتح و پیروزی را نصیب آنان فرمود .

با توجه به مفاد این دو آیه شریفه نیز قید ایمان از اساسی ترین خصوصیت‌های کسانی می باشد که با آن حضرت بیعت نموده و از او تبعیت نموده اند ، و تردیدی نیست همانطوریکه قبلاً هم اشاره گردید ، ملاک برتری در تمامی ادوار حسن ایمان ملاک برتری و تفضیل می باشد ، بر کسی پوشیده نیست که جماعتی از صحابه برخلاف کسانی که ایمان سراسر وجود آنان را گرفته بود ، از تقوا و دیانت هیچ نشانی نداشته و همواره موجبات غضب و ناراحتی حضرت را فراهم آورده و برای دیگران نیز مصیبت ساز بودند .

نکته دیگر اینکه حصر و تحدید مؤمنین به بیعت کنندگان تحت شجره خلاف .

ص: 113

1- أنفال : 64 .

2- فتح : 18 .

واقع می باشد، چرا که اولاً: بسیاری از صحابه در بیعت رضوان حاضر نبودند، و نمی توان گفت که آنها مؤمن نبوده و خداوند از آنان راضی نمی باشد.

ثانیا: مؤمنین و پیروان آنحضرت اختصاص به زمان و یا مکان خاصی نداشته و ندارند.

پس همانطوریکه در قرآن آیاتی برای تعریف و تمجید از يك گروه از صحابه قابل استفاده و استدلال می باشد، آیاتی هم برای تخریب موقعیت آنها بیان و مورد استدلال قرار می گیرند:

1- «يا أيها الذين آمنوا ما لكم إذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم إلى الأرض أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة إلا قليل، إلا تنفروا يعذبكم عذاباً أليماً ويستبدل قوماً غيركم ولا تضروه شيئاً»(1)

ای کسانی که ایمان آوردید، چه شده است شما را که وقتی بشما گفته می شود برای جهاد در راه خدا حرکت کنید، بر زمین چسبیده و سنگینی می کنید، آیا به زندگی دنیوی تن داده، و آخرت را فراموش نموده اید؟ همانا متاع دنیا در مقابل آخرت ناچیز است، و اگر چنین باشید و حرکت ننمایید، خداوند شما را عذاب خواهد نمود و قومی دیگر را جایگزین شما خواهد نمود و برای خداوند ضرری ندارد.

2- «ها أنتم هؤلاء تدعون لتنفقوا في سبيل الله فمنكم من يبخل، ومن يبخل فإنما يبخل عن نفسه، والله الغني وأنتم الفقراء وان تتوبا يستبدل قوماً غيركم ثم لا يكونوا أمثالكم»(2).

ص: 114

---

1- توبة: 38 - 39.

2- سوره محمد: 38.



شما کسانی هستید که وقتی از شما خواسته می شود تا در راه خدا اتفاق نمائید ، بعضی از شما بخل می ورزد ، همانا کسی که بخل بورزد ، بخل به خود ورزیده ، و خداوند بی نیاز است و شما فقیر و محتاج ، و اگر از این کار دست بر ندارید خداوند قوم دیگر را جایگزین شما خواهد نمود و آن قوم دیگر همانند شما نیستند .

3- «ان الذين جاؤا بالإفك عصبة منكم لا تحسبوه شراً لكم بل هو خير لكم لكل امرئ منهم ما اكتسب من الاثم ، والذي تولّى كبره منهم له عذاب عظيم . . . لولا جاؤا عليه بأربعة شهداء فإذ لم يأتوا بالشهداء فأولئك عند الله هم الكاذبون»(1)

و کسانی تهمت و افترا به دیگران می زنند از خود شما می باشند ، خیال نکنید شر شما در آن است بلکه خیر در آن است ، و گناه هر کس بر عهده خود او می باشد ، و برای کسی که افترا می بندد عذاب سخت می باشد ، . . . و اگر آن کسی که تهمت می زند چهار شاهد نیاورد او در نزد خدا دروغگو می باشد .

4- «يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين»(2)

ای کسانی که ایمان آوردید ، اگر فاسقی برای شما خبری آورد ، تحقیق و بررسی نمائید ، تا اینکه بواسطه خبر دروغ او قومی به خطا نیفتاده و پشیمان نگردید .

5- «وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما قل ما .

ص: 115

1- نور : 11 - 13 .

2- حجرات : 6 .

در هنگام نماز بعض از صحابه وقتی صحنه تجارت می دیدند ، بسوی آن دویده و تورا که در حال نماز رها می کردند و آنچه را که نزد خداوند است بهتر می باشد .

همچنانکه در روایات نیز این مطلب را تصدیق می نماید . بخاری در کتاب صحیح مکرر جریان گمراهی صحابه را بعد از پیامبر نقل می کند؛ در کتاب رفاق :

لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضِ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي ، فَأَقُولُ : أَصْحَابِي ! فَيَقُولُ : لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ . (2)

جمعیتی از اصحاب مرا وارد آتش می نمایند و من آنان را می شناسم ، میگویم : خداوندا اینان اصحاب من می باشند ، جواب داده می شود : نمی دانی بعد از تو چکارها کردند .

و در روایتی دیگر : «أَنَّهُمْ ارْتَدَوْا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارَهُمُ الْقَهْمَرَى» (3)

آنها بعد از تو مرتد شده و به جاهلیت برگشتند .

و بدر عینی در شرح بخاری بعد از نقل این روایت :

عن سفیان بن سعید عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال : كُنَّا نَتَّقِي الْكَلَامَ وَالْإِنْبِسَاطَ إِلَى نَسَاتِنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَيْبَةً أَنْ يَنْزَلَ فِينَا شَيْءٌ . فَلَمَّا تَوَفَّى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَكَلَّمْنَا وَانْبَسَطْنَا . (4)

ص: 116

1- جمعه : آیه آخر .

2- صحیح بخاری کتاب رفاق رقم 6582 ، و 6575 ، و 6583 ، و 6575 ، و 7048 و 7049 ، و 6585 ، و در کتاب فتن رقم 7051 ، و 7050 ، و موارد دیگر .

3- صحیح البخاری : رقم 6587 .

4- صحیح بخاری کتاب النکاح : ج 9 ص 235 . الجمع بین الصحیحین للحمیدی : ج 2 ص 288 رقم 1467 .

وسپس می گوید: «مدلول الرواية صريحة في تغيير شأن الصحابة عمّا كانوا عليه في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله (1)»

این روایت دلالت دارد که صحابه بعد از رسول خدا تغییر یافتند از آنچه در زمان آنحضرت بودند.

در کتابهای حدیث این حقیقت بشکل گسترده و واضحتری تصدیق می نمایند که صحابه بعد از رسول خدا تغییر یافته و به گونه ای دیگر رفتار می نمودند.

و همچنین است کلام در تابعین، که بی گمان در وضع روایات مربوط به آن همانند صحابه در جهت حفظ معدودی از آنها بوده است، نه دفاع از حیث درك صحبت نبوی و آثار معنوی آن.

چگونه می توان با روایت «خیر القرون قرنی» (2) و امثال آن برای عدالت صحابه استدلال نمود و حال آنکه اگر دامنه آن گسترده و طولانی گردد، بسیاری از اشخاص و حرکت‌های تخریبی که در زمان آنان اتفاق افتاده تیره و بی اشکال می گردند.

باید دقت داشت که اگر ملاك و معیار دفاع از صحابه و تابعین مصاحبت با رسول خدا می باشد پس چرا از اهل بیت آنحضرت مثل علی بن ابی طالب و حسنینم

ص: 117

1- عمدة القاري 20 : 167 رقم 117 .

2- از جمله روایاتی که اساس این تفکر را درست می کند «خیر القرون قرنی» می باشد که برای آن برای توجیه و تأویلات فراوان گفته شده است. برای قرن معانی مختلفی مانند بیست سال و سی سال و چهل سال تا صد سال و صد و بیست سال می باشد، چنانکه در این باره گفته شده است: إن القرن مائة وعشرون سنة، وقال الجوهري: ثمانون سنة، قال: ويقال ثلاثون، وحكى صاحب «المحكم» فيه ستة أقوال: عشرون، ثلاثون، أربعون، ستون، سبعون، قال: وهو مقدار التوسط في أعمار أهل الزمان... (الشذا الفياح من علوم ابن الصلاح: 349) ودر نصاب ابو نصر فراهی نیز چنین آمده است: پنجشنبه دان خمیس و قرن سی سال درست \*\*\* بضع از سه تا بینه يك عدد را ساز نام

عليهم السلام، و سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار به همان ملاك و معيار نام برده و تجليل نمی گردد؟! و دشمنان آنان را تكفير و تقسيق نمی نمایند!؟

## صحابه در كتب اخبار

در كتابهای حدیثی بسیاری از اطلاعات و اخبار مربوط به شرح احوالات صحابه نقل گردیده، ولی از آن جایی که این كتابها بواسطه بعض روایات متعارض و یا ضعف بعض از نقلها نمی توانند كتب عملی و یا اعتقادی باشند، می بایست همانند بسیاری از موضوعات دیگر آنها را كتب مرجع نامید تا از درون آنها موارد متیقن و قابل اطمینان شناسائی و استخراج و سپس اساس اعتقادی و یا صلاحیت برای عمل را از آنها اتخاذ نمود، بنابر این نمی توان بواسطه وجود يك روایت بدون در نظر گرفتن موارد دیگر در كتاب حدیثی اساس اعتقادی و یا عملی را به اثبات رسانید. اگر چه متأسفانه بعضی این شیوه را بعنوان سیره و روش اعتقادی خود پذیرفته و بر اساس عمل می نمایند.

همانطوریکه قبلاً نیز گفته شد، یکی از موضوعات مهم در اعتقادات مسلمانان موضوع عدالت صحابه می باشد، عده ای به دور از تعصبات قومی و نژادی در ابراز عقیده نسبت به صحابه به اصل وجدانی و عقلی و همچنین به احکام كتاب و سنت مراجعه نموده، و حقیقت را از این طریق مورد شناسائی قرار داده اند، این گروه پس از بررسی کامل به این نتیجه رسیدند که برای اعتبار و ارزش انسانها طبق ملاکها و معیارهای دقیق عقلی و شرعی تقوا و برتری ایمان شرافت یافته و هر کس از آن بیشتر برخوردار باشد بهمان میزان برتر و والاتر از دیگران می باشد.

با توجه به این مقدمه و آنچه که سابقاً توضیح داده شد، هرگز نمی توان بر اساس يك خبر بدون در نظر گرفتن معارضات و یا قرائن و شواهد دیگر منشأ فکر و اعتقاد عدالت صحابه و یا تخریب کلی آنها قرار گرفته شود.

بسیار روشن است که اصل عدالت صحابه هرگز بعنوان يك قانون مدون الهی نبوده ، همچنانکه تا زمانهای بعد هم چنین اصلی شناخته نبوده و کسی هم به آن تمسك ننموده .

احترام صحابه و کسانى که حقّ صحبت را رعایت نموده و مطیع رسول خدا بوده و آنحضرت را بر خود و اولاد خود مقدم می داشتند بر کسی پوشیده نیست اما اینکه عده ای بر اساس تمایلات نفسانی و برای پیشبرد مقاصد شوم خود به این وسیله عده ای را تبرئه نمایند هرگز مورد قبول نمی باشد .

همانطوریکه عده ای از حواشی حکام و ظلمه در دورانهای بعدی ، اصل نظریه عدالت صحابه را وضع نموده و برای آن قوانین و مقررات خاصی تعریف و مسلمانان را به تبعیت از آن وادار نمودند ، و کار بجائی رسید که بسیاری هم آنها بعنوان يك اصل مسلم دینی و شرعی پذیرفته و منکر آنها کافر و مهدور الدم بحساب آوردند .

### ارتداد صحابه

با توجه به آنچه که در باره صحابه و عدالت آنها گفته شد ، می بایست چالشهای عمیق این نظریه را هم خالی از دقت و نظر بحساب نیاورد ، صحابه ای که طبق نقلهای معتبر بعد از رسول خدا در معرض ارتداد و بازگشت به جاهلیت و خروج از دین قرار گرفته ، چگونه می توانستند بعنوان چهره های عادل و بدور از خطا و لغزش بوده باشند ؟!

«إِنَّهُمْ لَم يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَرَّقْتَهُمْ .(1)

ای رسول خدا صحابه بعد از مفارقت تو ، همچنان در معرض ارتداد قرار گرفته اند .

ص: 119

این حقیقت زمانی به اثبات می رسد که نقلهای موثق و مورد اطمینان تاریخی مورد دقت قرار گیرد، که سنت رسول خدا و صحابه با چه حوادث سخت و سنگینی مواجه گردیده و چگونه در معرض تغییر و تبدیل قرار گرفتند، که به نمونه های از آن اشاره می گردد:

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ عَنْ غَيْلَانَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مَا أَعْرَفُ شَيْئاً مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قيل: الصلاة؟

قال: أليس صنعتم ما صنعتم فيها؟!

وروى أيضاً بسنده عن الزُّهري، فهو يقول:

دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَبْكِي فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ وَهَذِهِ الصَّلَاةَ قَدْ ضَيَّعْتُ (1).

انس بن مالك را می دیدند که بعد از گذشت سی سال از رحلت رسول خدا همچنان گریه می کرد؛ از او سبب را پرسیدند، در جواب می گفت: من از آن چیزهایی که در زمان رسول خدا بود و بدان عمل می کردیم چیزی غیر از این نماز نمی شناختم که آنها در معرض تغییر قرار دادید!

و بسیاری از مشاهدات و اظهار نظرهای بزرگان فقه و حدیث در این باره:

روى الذهبي في ترجمة «معاوية بن قُرة» - العالم الثبت الثقة المتوفى سنة 113 هـ - (2) - وقال تمام بن نجیح: عن معاوية بن قُرة قال: أدركت سبعين من الصحابة، لو خرجوا فيكم اليوم، ما .

ص: 120

---

1- صحيح البخاري، كتاب الصلاة 1: 134، باب تضييع الصلاة، على ما في «فتح الباري» 2: 13، وفي بعض نسخ البخاري: «أليس ضييعتم...»، والظاهر صحة ما في «الفتح» .

2- سير أعلام النبلاء 5: 154 .

عرفوا شيئاً ممّا أنتم فيه. (1)

ذهبی در ترجمه معاویة بن قرّة می نویسد: او عالمی مورد اطمینان وثقه می باشد که در سال 113 ه از دنیا رفت، او می گفت: من هفتاد نفر از صحابه را دیدم، اگر امروز سر از قبرها بیرون آورند، هیچ چیز از این اموری که شما بدان عمل می کنید نمی شناسند.

وبخاری هم روایت می کند:

حدّثنا عمر بن حفص قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا الأعمش قال: سمعت سالما قال: سمعت أمّ الدرداء تقول: دخل عليّ أبو الدرداء وهو مغضب، فقلت: ما أغضبك؟ فقال: واللّه ما أعرف من أمة محمد صلى الله عليه وآله شيئاً إلاّ أنهم يصلون جميعاً. (2)

امّ درداء می گوید: وارد بر ابودرداء شدم او را غضبناك دیدم از او سبب غضب را پرسیدم؛ در جواب گفت: بخدا قسم در میان امت پیامبر خدا هیچ چیز را نمی شناسم، مگر روی بجانب قبله نمودن در نماز!

وفي كتاب الابانة: عن زيد بن ضمير الرحيبي قال: سألت عبد الله بن بسر صاحب النبي صلى الله عليه وآله كيف حالنا من حال من كان قبلكم؟ قال: سبحان الله لو نشروا من القبور ما عرفوكم إلاّ أن يجدوكم تصلون. (3)

از یکی از صحابه بنام ابن بسر پرسیدند، چگونه مقایسه می کنی حال ما.

ص: 121

1- سير أعلام النبلاء 5 : 154 .

2- صحيح البخاري كتاب الأذان باب فضل صلاة الفجر في جماعة رقم 650 ، مسند أحمد 6 : 443 ، 5 : 195 .

3- الإبانة 4 : 573 رقم 717 .

با حال کسانی که قبل از ما می زیستند؟ در جواب گفت: سبحان الله اگر امروز آنها سر از قبر بردارند غیر نماز خواندن شما چیز دیگر نمی بیند!

وعن سالم: قال أبو الدرداء: لو أن رجلاً كان يعلم الإسلام وأهمه ثم تفقده اليوم ما عرف منه شيئاً. (1)

وفي رواية أخرى قال: إلا الصلاة. (2)

وأخرج أحمد أيضاً في المسند، والبعثي في شرح السنة والبوصيري في مختصر إتحاف السادة عن أنس قال: ما أعرف فيكم اليوم شيئاً كنت أعهد على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله غير قولكم: «لا إله إلا الله» قال: فقلت: يا أبا حمزة، الصلاة؟ قال: قد صليت حين تغرب الشمس، أفكانت تلك صلاة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ (3)

ابودرداء می گوید: اگر کسی اسلام را خوب بشناسد و سپس او را گم کند، نمی تواند آنرا پیدا نماید (کنایه از تغییر یافتن اسلام).

وانس بن مالك می گفت: من چیزی از اسلام در عهد رسول خدا را امروز نمی شناسم، مگر گفتن «لا اله الا الله» به او گفتند: نماز! گفت: نماز را هم که می بینی، عصر را زمانی می خوانند که خورشید در حال غروب کردن می باشد، آیا رسول خدا هم این چنین نماز می خواند؟

وأيضاً عن أنس قال: والله ما أعرف اليوم شيئاً كنت على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله.

ص: 122

1- المصدر السابق: 4: 576 رقم 724.

2- المصدر السابق 6: 443.

3- مسند أحمد 3: 270، شرح السنة 14: 394، مختصر إتحاف السادة المهرة 2: 307.



قالوا: يا أبا حمزة، الصلاة؟ قال: أو ليس أحدثتم في الصلاة ما أحدثتم؟ (1)

وعن ابن عباس إنه كان يتمثل بالناس بهذا البيت:

وإبن عباس هم هموراه این شعر را در غربت اسلام می خواند:

فما النَّاسُ بالنَّاسِ الذين عهدتم \*\*\* ولا الدَّارُ بالدَّارِ التي كنت تعرف (2)

این مردم دیگر آن مردمی نیستند که تو آنرا می شناختی، و این خانه هم دیگر آن خانه هائی نمی باشد که تو دیده بودی!!

وهذا ميمون بن مهران التابعي الإمام الحجة، الثقة عالم الجزيرة ومفتيها، المتوفى سنة 117 هـ- (2) وهو كما قال فرات: سمعت ميمونا يقول: «لو نُشِرَ فيكم رجل من السَّلف ما عرف إلا قِبَلَتكم» (3)

وميمون بن مهران متوفى 117 هـ هم که از تابعین ومفتی موثق اهل الجزیره بود، می گفت: اگر از سلف صحابه کسی سر از قبر بردارد، غیر از قبله شما چیز دیگر نمی بیند.

وچه بسیاری از احادیث که امثال بخاری ومسلم وترمذی وأحمد آنها را در روایات حوض ذکر نموده اند، که مفاد تمامی آنها حکایت از ارتداد صحابه می نماید.

«ألا وإنه يجاء برجال من أمتي، فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: يا رب أصيحابي فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول: كما قال العبد الصالح: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا».

ص: 123

1- مسند أبو داود الطيالسي: 271، مختصر الاتحاف 2: 307. 2- المصدر السابق: 4: 574 رقم 721.

2- سير أعلام النبلاء 5: 71 - 78.

3- مصدر سابق 5: 76.

دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» (1) فيقال : إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم « . (2)

وهم چنین در کتاب «الرقاق» :

لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضِ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي ، فَأَقُولُ : أَصْحَابِي ! فَيَقُولُ : لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ . (3)

و : أَنَّهُمْ ارْتَدَوْا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْرَى . (4)

با این همه تفصیل چگونه می توان عدالت همه صحابه را پذیرا گردید ، و منکرین آنانرا به زندقه متهم و آنانرا تکفیر نمود .

## راه علاج

آنچه را که می توان در شکستن این قاعده غلط مطرح کرد ، این است که مسأله عدالت صحابه از ابتدا بعنوان يك قاعده مسلم دینی شناخته نشده بود ، که اگر چنانچه نادیده گرفته شود نقص در دین لازم آید ، بلکه این قاعده نیز همانند سایر قواعد ، برای اهمیت دادن به بعض از رجال حدیث وضع گردیده ، همانطوریکه در

ص : 124

1- المائدة : 117 .

2- صحیح البخاری کتاب التفسیر باب سورة المائدة رقم 4625 ، صحیح مسلم کتاب الجنة باب 14 - 4 : 2195 ، مسند أحمد 1 : 235 ، 253 ، سنن الترمذی 5 : 321 ، سنن النسائی 4 : 117 ، أنظر أطراف الحديث في البخاري كتاب الأنبياء رقم 3349 و 3447 وكتاب التفسیر باب سورة الأنبياء رقم 4740 وكتاب الرقاق باب كيف الحشر رقم 6526 .

3- صحیح البخاری کتاب الرقاق رقم 6582 ، و 6575 ، و 6583 ، و 6575 ، و 6575 ، و 7048 و 7049 ، و 6585 ، وفي كتاب الفتن رقم 7051 ، و 7050 ، وغير ذلك .

4- صحیح البخاری کتاب الرقاق باب في الحوض رقم 6587 .

باره حماد بن سلمة وعكرمة وامثال آنها گفته اند :

إذا رأيت انسانا يقع في عكرمة وحماد بن سلمة فاتهمه على الإسلام . وأيضا قولهم : إذا رأيت الرجل يغمز في حماد بن سلمة فاتهمه على الإسلام . (1)

اگر کسی عکرمة ویا حماد بن سلمه را تضعیف نماید باید او را در اسلام مورد اتهام قرار داد .

که ورود این گونه کلمات علاوه بر وجود نوعی تعصب ، حکایت از اهمیت این افراد برای حفظ بعض جهات اعتقادی و دینی بوده که نزد طرفداران آنها ملاحظه گردیده .

با توجه به تضعیفات فراوانی که از ناحیه ائمه حدیث در باره این دو نفر ذکر گردیده ، معلوم می گردد که این قاعده مورد اتفاق و مسلم نبوده ، چرا که ما می بینیم که امثال بخاری احمد بن حنبل ، حماد بن سلمه را مورد ایراد و اشکال خود قرار داده اند ، ولی تا کنون کسی آنها را بواسطه این کار توبیخ ننموده ویا مورد اتهام قرار نداده است ، چنانکه ابن حبان در این باره گفته است :

لم ينصف (البخاري) من جانب حديث حماد بن سلمة واحتج بأبي بكر بن عياش في كتابه وبابن أخي الزهري ، وبعبدالرحمن بن عبدالله بن دينار ، فإن كان تركه إياه لما كان يخطيء فغيره من أقرانه مثل الثوري وشعبة وذويها كانوا يخطئون ، فإن زعم ان خطاه قد كثر من تغير حفظه ، فقد كان ذلك في أبي بكر بن عياش موجودا وأنى يبلغ أبو بكر حماد بن سلمة في اتقانه أم جمعه أم في علمه أم في حفظه . (2)

ص: 125

---

1- سير أعلام النبلاء 7 : 444 .

2- مقدمة صحيح ابن حبان وعلل الترمذي 1 : 128 .

وقال أحمد: كان حماد بن سلمة يخطيُّ وأوماً أحمد بيده خطأً كثيراً. (1)

حال اگر امثال بخاری و احمد جرأت نموده و حماد بن سلمه را تضعیف نموده، آیا مورد اتهام در دین قرار گرفته اند؟

پس عدالت صحابه را نیز می توان مورد نقد و بررسی علمی قرار داد بدون اینکه خاطر کسی هم مورد اتهام واقع نگردد.

مهمترین اصل اساسی تحقیق و دقت در شناخت احکام دینی و شرعی مبتنی بر کتاب و سنت می باشد، که چگونه می بایست از این دو منبع اساسی استخراج نمود، نه اینکه از صحابه ای که بسیاری از آنها به اشکالات اساسی و غیر قابل دفاع مبتلا بوده اند.

ابن خلدون در مقدمه می نویسد:

ثم إن الصحابة كلهم لم يكونوا أهل الفتيا، ولا كان الدين يؤخذ عن جميعهم، وإنما كان ذلك مختصاً بالحاملين للقرآن، العارفين بناسخه و منسوخه و متشابهه و محكمه و سائر دلالاته بما تلقوه من النبي صلى الله عليه و آله أو ممن سمعه منهم. (2)

همه صحابه که اهل علم و فتوی نبوده و مسائل دینی را از همه آنان نمی توان اخذ نمود، بلکه اخذ دین باید از کسانی بوده باشد که حامل فهم قرآن باشند، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و سایر دلالات آنرا از طریق رسول خدا و یا کسی که از او شنیده باشد شناخته باشند.

ص: 126

1- علل الترمذي 1 : 113 .

2- ابن خلدون، المقدمة: الباب السادس من الكتاب الأول الفصل السابع: 446 .

بعد از تتبع ودقت در کتب مرجع، بهترین تعریفی که برای صحابی ارائه داده شده این تعریف می باشد که جمعی از اهل نظر آنرا پذیرفته اند.

وآن این است:

كُلٌّ من رأى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله، أو يطلق على من رآه وصاحبه، أو من رآه وآمن برسالته ومات عليه.

هر کس پیامبر خدا را دیده و یا مصاحب او شده و به او ایمان آورده و با همان ایمان از دنیا رفته باشد صحابی گفته می شود. (1)

وما در اینجا تنها به کلام ابن حجر اکتفا می نمائیم که در کتاب «الإصابة» می گوید:

«أصح ما وقفت عليه من ذلك، أن الصحابي من لقي النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مؤمنا به، ومات على إسلامه، فیدخل في من لقيه من طالت مجالسته أو قصرت، ومن روى عنه أو لم يرو، ومن غزى معه أو لم يغز معه، ومن رآه رؤية ولو لم يجالسه، ومن لم يره لعارض كالعمى.

ويخرج بقيد (الإيمان) من لقيه كافرا ولو أسلم بعد ذلك إذا لم يجتمع به مرة أخرى، وخرج بقولنا: (ومات على الإسلام) من لقيه مؤمنا به ثم ارتدّ ومات على ردّته - والعياذ بالله - وقد وجد من ذلك عدد يسير، ويدخل فيه من ارتدّ وعاد إلى الإسلام قبل أن يموت، سواء اجتمع به صلى الله عليه وآله مرة أخرى أم لا.

ص: 127

---

1- کسانی که می خواهند در این باره بیشتر بدانند به کتاب «مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف از دکتر عبدالکریم النملة، ط مكتبة الرشد الرياض، وکتاب «رسالتان في الصحابة» از حافظ العلائي، ط مؤسسة الرسالة وناشرون تحقيق محمد سليمان الأشقر، مراجعه نمایند.

وهذا التعريف مبني على الأصح المختار عند المحققين كالبخاري وشيخه أحمد بن حنبل ومن تبعهما ، ووراء ذلك أقوال آخر شاذة .(1)

وقال في «نزهة النظر» : «الصحابي : من لقي النبي صلى الله عليه وآله مؤمنا به ، ومات على الإسلام ولو تخللت رده على الأصح» (2)

ابن حجر می گوید : بهترین تعریفی که برای صحابی یافته ام این است : کسی که رسول خدا را در حال ایمان ملاقات نموده و با آن ایمان از دنیا رفته باشد ، و تفاوتی نمی کند که این ملاقات بطول انجامیده و یا اندک بوده باشد و همچنین تفاوتی نمی کند که از آن حضرت روایت نموده باشد و یا اینکه در غزوات با او همراهی کرده باشد یا نه یا اینکه نابینا بوده باشد .

واین تعریف مشهور است که می گوید : صحابی کسی است که رسول خدا را دیده و مسلمان بوده باشد ، که تعریف امثال بخاری نیز همین می باشد ، که می گویند : «من صحب النبي صلى الله عليه وآله وسلم أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه» (3)

این تعریف را بخاری در باب حدیث «لا تسبوا أصحابي» ذکر نموده .

که البته این تعریف مورد اشکال و ایراد جمعی از محققین و اهل نظر قرار گرفته ، این طبقه معتقدند که اگر نظریه عدالت صحابه صحیح باشد اجتماع نقیضین لازم می آید ، زیرا نظریات بعضی از صحابه با بعض دیگر در تنافی و تضاد می باشد ، پس چگونه می توان ترجیح قائل شد و یا به هر دو قول ملتزم گردید !؟

نظام الدین الأنصاري در کتاب «فواتح الرحموت» می گوید : .

ص: 128

---

1- الإصابة في تمييز الصحابة 1 : 7 - 8 .

2- نزهة النظر : 55 .

3- صحيح البخاري كتاب فضائل الصحابة ترجمة الباب قبل الرقم 3649 .

لو كان مذهب الصحابي حجة لزم اجتماع النقيضين لمناقضة بعض الصحابة بعضا في الأحكام لوقوع الإختلاف في كثير من المسائل. (1)

اگر مذهب صحابه حجت باشد، اجتماع نقيضين لازم می آید، زیرا بعضی از صحابه بعض دیگر را نقض می نمایند، همانطوریکه در بسیاری از مسائل شاهد آن می باشیم.

حتى بالنسبة به حديث «اقتدوا بالذین من بعدي أبي بكر وعمر» وحديث «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين»

چرا که در اقتداء به شیخین هم این اشکال وجود دارد، زیرا بین ابی بکر و عمر هم مسائل یکسان نمی باشد و اگر بنا باشد که به هر دو خلیفه اقتدا گردد، اختلاف نظرهای آنان را چگونه می توان حل نمود؟

### صحابه در میزان سنت :

در مباحث سابق اشاره گردید که در بسیاری از آیات قرآن و همچنین در روایات بهمان میزان که از صحابه تجلیل شده از اهل ایمان و تقوا هم به نحو اجمل واکمل در بهترین قالبهای سخن تجلیل گردیده، وای بسا که هر چند گاهی برخلاف تجلیل از گروه اهل ایمان، از بعض صحابه لب به شکوه گشوده و از کجیهای آنان سخن بمیان آورده، که گاه وبی گاه موجبات آزار واذیت پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله را فراهم می آوردند؛ که این اذیت و آزار به نوبه خود جرم سنگین و ظلم عظیمی بحساب خواهد آمد که راه تحقق آرمانی عدالت صحابه را مسدود می نماید.

روایات حوض وارتداد صحابه وروایت تمنی رؤیت اخوان که در ابواب مختلف از کتب حدیثی و تفسیری آورده شده حکایت از آن دارد که حکم کلی عدالت

ص: 129

صحابه آنچنان كه تصور مى گردد مطلق نمى باشد .

1- أورد البخاري في غزوة الحديبية من مغازيه ، عن أحمد بن إشكاب ، حدّثنا محمد بن الفضل ، عن العلاء بن المسيب عن أبيه ، قال : لقيتُ البراء بن عازب ، فقلت له : طوبى لك صحبت النبي صلى الله عليه وآله وبايعته تحت الشجرة !

فقال : يابن أخي إنك لا تدري ما أحدثنا بعده .(1)

2- أخبر النبي صلى الله عليه وآله عن لسان الغيب أن الصحابة سيحدثون أموراً بعده ، فقال صلى الله عليه وآله :

«وأنه يجاء برجال من أمتي ، فيؤخذ بهم ذات الشمال ، فأقول : يارب أصحابي ! فيقال : إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك ، فأقول كما قال العبد الصالح : «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» فيقال : إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم .(2)

3- وفي أخرى عن أنس ، عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال : ليردّ عليّ ناس من أصحابي الحوض حتى عرفتهم اختلجوا دوني ، فأقول : أصحابي ! فيقول : لا تدري ما أحدثوا بعدك .(3)

4- وفي رواية المغيرة أنه قال : سمعت أبا وائل عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله قال : أنا فرطكم على الحوض ، وليرفعن رجال منكم ثم ليُختلجنّ دوني ، .

ص: 130

1- صحيح البخاري 5 : 79 كتاب المغازي باب غزوة الحديبية رقم 4170 .

2- مصدر السابق كتاب التفسير سورة المائدة الآية 117 ، باب وكنتم عليهم شهيدا رقم 4625 ، والترمذي في أبواب صفات القيامة .

3- صحيح البخاري كتاب الرقاق باب في الحوض 7 : 263 رقم 6582 .



فأقول : يا رب أصحابي ! فيقال : إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك . (1)

(5) وعن سهل بن سعد : إني فرطكم على الحوض ، من مرّ عليّ شرب ومن شرب لم يظمأ أبدا ، ليردّ عليّ أقوام أعرفهم ويعرفوني ثم يحال بيني وبينهم . (2)

(6) وعن نعمان بن أبي عياش قال : هكذا سمعت من سهل ؟ فقلت : نعم ، فقال : أشهد على أبي سعيد الخدري لسمعته وهو يزيد فيها : فأقول : إنهم مني ، فيقال : إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك ، فأقول : سحقا لمن غير بعدي . وقال ابن عباس : سحقا : بُعدا . (3)

(7) وعن ابن المسيب ، أنه كان يحدث عن أصحاب النبي صلى الله عليه وآله أنه قال :

يرد عليّ الحوض رجال من أصحابي فيحلّون عنه ، فأقول : يا رب أصحابي ! فيقول : إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك ، إنهم ارتدوا على أديبارهم القهقري . (4)

(8) وفي رواية عطاء عن النبي صلى الله عليه وآله قال :

بيننا أنا قائم فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال : هلم ، فقلت : أين ؟

قال إلى النار والله ، قلت : وما شأنهم ؟ قال : إنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري ، ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال : هلم ، قلت : أين ؟ قال إلى النار والله ، قلت : ما شأنهم ؟ قال : إنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري ، فلا أراه يخلص منهم إلا .

ص : 131

1- مصدر السابق رقم 6576 .

2- صحيح البخاري 7 : 265 رقم 6583 .

3- المصدر السابق رقم 6584 .

4- المصدر السابق رقم 6586 .

(9) وفي رواية أبي مليكة عن أسماء بنت أبي بكر قالت :

قال النبي صلى الله عليه وآله : إني على الحوض حتى أنظر من يرد علي منكم وسيؤخذ ناس من دوني ، فأقول : يارب مني ومن أمتي !  
فيقال : هل شعرت ما عملوا بعدك ؟ والله ما برحوا يرجعون علي أعقابهم ، فكان ابن مليكة يقول : اللهم إنا نعوذ بك أن نرجع علي أعقابنا أو  
نفتن عن ديننا. (2).

معنى ومفاد تمامی این روایات این است که جمعیتی از صحابه در روز قیامت بطرف آتش جهنم رانده می شوند که جرم آنها دخالت در وقایع بعد از رسول خدا بوده و می باشد .

### أخبار معارض با عدالت صحابه :

در مقابل روایات تجلیل از مقام صحابه ، طبقه ای دیگر از روایات موجود در کتب صحاح ، برتری و ترجیح گروه دیگر از اهل ایمان را مطرح کرده است ، ظهور الفاظ بکار رفته در این روایات نشانگر این است ، که فضیلت و برتری این گروه اگر بالاتر و بیشتر از صحابه نباشد کمتر نیست ، پس بنابر این می بایست برای آنان نیز احکامی مثل عدالت وامثال آن ثابت بوده باشد .

قواعد و معیارهای مشخص شده در کتب علمی این حقیقت را بخوبی روشن نموده ، که همیشه اختصاص حکم به يك خصوصیت و یا تقید آن به قید خاص ، نیازمند و محتاج به ملاك و دلیل می باشد ، و طبیعی است که فاقد بودن ملاك و معیار

ص: 132

---

1- المصدر السابق 6587 .

2- نفس المصدر رقم 6593 .

در يك حكم اختصاصى موجبات تخفيف و وهن آن حكم را فراهم مى نمايد ، كه نبايد آنرا از نظر دور داشت .

در موضوع عدالت صحابه با وجود اينهمه دليل معتبر از كتاب وسنت و عقل و اعتبار در تفصيل و برترى اهل ايمان و تقوا ، جاى هيچگونه بحث و گفتگو باقى نماند ، كه بدون هيچ ملاك و معيار ، طبقه اى بر طبقه ديگر تفصيل و ترجيح پيدا نموده باشند .

اكنون به مفاد اين روايات دقت و سپس با آنها روايات مدعى عدالت صحابه سنجيده شوند ، تا معلوم گردد فاصله بين آنها چه مقدار مى باشد .

1- وِدِدْتِ اَنَا قَدْ رَأَيْتُ اِخْوَانَنَا ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ اَوْلَسْنَا اِخْوَانَكَ ؟ قَالَ : اَنْتُمْ اَصْحَابِي ، وَاِخْوَانُنَا الَّذِيْنَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدَ . اُخْرَجَهُ مُسْلِمٌ . (1)

رسول خدا فرمود : دوست داشتم برادران خود را مى ديدم ، عرضه داشتند ، يا رسول الله آيا ما برادران تو نيستيم ؟ حضرت فرمود : شما اصحاب من مى باشيد ، برادران من كسانى هستند كه بعدها مى آيند .

2- وفي رواية الطبراني من حديث الأوزاعي ، حدثني أسيد بن عبد الرحمن ، حدثني صالح بن جبير ، حدثني أبو جمعة ، قال تغدينا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومعنا أبو عبيدة بن الجراح ، فقلنا : يا رسول الله ، أحدٌ خيرٌ منا ؟ أسلمنا معك ، وجاهدنا معك . فقال : .

ص: 133

---

1- رسالتان في الصحابة للحافظ العلاءي ط مؤسسة الرسالة ناشرون ت محمد سليمان الأشقر : 75 .

نعم قوم يكونون من بعدكم يؤمنون بي ولم يروني .

از رسول خدا سؤال می شود ، یا رسول الله آیا کسی برتر از ما می باشد ؟ حضرت فرمود : آری ، قومی هستند که بعد از شما می آیند ، مرا ندیده ولی به من ایمان می آورند

وصالح بن جبیر وثقه ابن معین وغيره ، وقد رواه عنه أيضا معاوية بن صالح ، ولفظه : قلنا يا رسول الله هل من قوم أعظم منا أجرا؟ (1)

3- وفي حديث أبي ثعلبة الخشني أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال :

«فإن من ورائكم أيام الصبر ، للعامل منهم في ذلك الزمان أجر خمسين رجلاً» قيل : يا رسول الله خمسين رجلاً منا أو منهم؟ قال بل خمسين رجلاً منكم . رواه أبو داود والترمذي وإسناده حسن . (2)

بعد از روزگار شما دوران صبر خواهد آمد ، در آن زمان اجر يك نفر به اندازه اجر پنجاه نفر از شما می باشد ! پرسیدند : اجر پنجاه نفر از ما یا از آنها ؟ حضرت فرمود : پنجاه نفر از شما .

4- وحديث معاذ بن جبل قلنا : يا رسول الله هل من قوم أعظم منا أجرا؟ أمنا بك واتبعناك! قال : «ما يمنعكم من ذلك ورسول الله بين أظهركم يأتيكم الوحي من السماء ، بلى قوم يأتيهم كتاب بين لوحين فيؤمنون به ويعملون بما فيه ، أولئك أعظم منكم أجرا ، أولئك أعظم منكم أجرا أولئك أعظم منكم أجرا» . (3)

ص: 134

1- رواه أحمد والدارمي والطبراني ، وقال ابن حجر في «فتح الباري» 7 : 6 : إسناده حسن وقد صححه الحاكم في المستدرک ، رسالتان في الصحابة للحافظ العلائي : 75 .

2- فتح الباري 7 : 5 ، رسالة منيف الرتبة لمن ثبت له شريف الصحبة للحافظ العلائي : 75 .

3- نفس المصدر : رقم 3540 ،

(5) وحديث أبي أمامة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

« طوبى لمن رآني وآمن بي ، طوبى لمن لم يرني وآمن بي سبع مرّات » . (1)

(6) وحديث أبي سعيد الخدري قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

« طوبى لمن رآني وآمن بي ، وطوبى ثم طوبى ثم طوبى ، ثم طوبى لمن آمن بي ولم يرني »

فقال رجل : يا رسول الله وما طوبى ؟ قال : « شجرة في الجنة مسيرة مئة عام تخرج ثياب أهل الجنة من أكمامها » . (2)

(7) وحديث ابن عمر قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول :

« طوبى لمن رآني وآمن بي ، طوبى لمن آمن بي ولم يرني » ثلاث مرّات . (3) وسبع مرات . (4)

وفي معناه أحاديث كثيرة في الجوامع الحديثية وكتب التفسير ، فراجع الدر المنثور للسيوطي في تفسير «الذين يؤمنون بالغيب» من سورة البقرة ، تجد انشاء .

ص : 135

---

1- نفس المصدر : 8 : 260 رقم 8009 - 8010 ، مسند أحمد 5 : 248 و257 و264 ، ورواه البخاري في الكبير 2 : 27 ، صحيح ابن حبان رقم 7181 ، المستدرک 4 : 86 ، الأمالي المطلقة 2 : 46 ، سلسلة أحاديث الصحيحة للالباني 3 : 244 - 247 وقد أطنب الشيخ الالباني في تخريجه فراجع .

2- مسند أحمد 3 : 71 ، وصحيح ابن حبان رقم 7186 ، مسند أبي يعلى رقم 1374 ، تاريخ بغداد 4 : 91 الأمالي المطلقة 2 : 46 .

3- الأمالي المطلقة لابن حجر العسقلاني 2 : 46 ، المطالب العالية رقم 4222 ، ومسند عبد بن حميد رقم 769 .

4- رواه الطبراني في الكبير رقم 8009 .

با وجود این تصریحات فراوان در تفضیل و برتری طبقات از اهل ایمان که حضرت آرزوی ملاقات و دیدن آنان را می نمود، و تعبیراتی مانند : «بالا- بودن اجر عمل هر يك از آنان بر پنجاه صحابی» و تکرار جمله : «أولئك أعظم منكم أجرا» و دیگر فقرات این روایات، که در متون معتبر فراوانی وارد گردیده چگونه ممکن است بر عالمی متضلع مخفی مانده، و در هنگام بحث از عدالت صحابه توجهی به اینهمه روایت ننموده باشد؟ و یا به توجیه و تأویل ظواهر الفاظ این روایات پرداخته وبدون هیچ معیار و ملاک معقولی، ظهور الفاظ روایات را از معنای حقیقی خود منصرف نماید.

ابن حجر در شرح بخاری، پس از نقل قسمتی از این روایات و تصدیق و تحسین طرق و اسناد آنها، می گوید : جمهور بر این اتفاق نموده اند که هیچ فضیلتی بالاتر و برتر از مشاهده و صحبت پیامبر نمی باشد، و اما در جواب روایت «أبي ثعلبة» که در آن : اجر عمل آن گروه که پیامبر را ندیده و به او ایمان آورده، پنجاه برابر عمل صحابه می باشد، می گوید که : زیادتی اجر دلیل بر تفضیل و برتری آنان نمی باشد. و اما در جواب از روایت أبي جمعه که صراحت : «أحد خیر منا»، برتری آنان بر صحابه ثابت می نمود، توجیه نموده، و می گوید : «وَأما حديث أبي جمعة فلم تتفق الرواة على لفظه، فقد رواه بعضهم بلفظ الخيرية».

و حال آنکه او کتابهای دیگر خود مثل کتاب «الامالي المطلقة» تمامی طرق این حدیث را بررسی نموده و همه را تصدیق و تصحیح می نماید و با جملاتی همانند : «فوافقناه بعلو درجة» و «فوقع لنا بدلاً عالیا» و «وهو أعلى من الطرق المتقدمة من حیث

العدد إلى أيجمعة» وغير ذلك ستوده وتصديق مي نماید. (1) كه قمستی از روایات كتاب «الأمالی» ابن حجر را بمناسبت ذكر می نمایم .

مجلس الحادي والثمانين : ثم أملانا قاضي القضاة شيخ الإسلام أمتع الله المسلمين بوجوده أمين ، قال : أخبرني الشيخ أبو اسحاق التنوخي ، . . . عن عمر بن الخطاب قال : كنت جالسا مع النبي صلى الله عليه وآله فقال : «أنبؤني بأفضل أهل الإيمان» قالوا : يا رسول الله الملائكة ! قال : «هم كذلك ، ويحق لهم ذلك ، وما يمنعهم وقد أنزلهم الله المنزلة التي أنزلهم بها» قالوا : يا رسول الله فالأنبياء الذين أكرمهم برسالاته وبالنبوة ، قال : «هم كذلك ويحق لهم ذلك ، وما يمنعهم وقد أنزلهم الله المنزلة التي أنزلهم بها» قالوا : يا رسول الله فالشهداء الذين استشهدوا مع الأنبياء ، قال : «هم كذلك ويحق لهم ذلك وما يمنعهم وقد أكرمهم الله بالشهادة مع الأنبياء ، بل غيرهم» قالوا : يا رسول الله فمن هم ؟ قال : «أقوام في أصلاب الرجال يأتون من بعدي يؤمنون بي ولم يروني ، ويصدقون بي ولم يروني ، يجدون الورق المعلق ، فيعملون بما فيه ، فهؤلاء أفضل أهل الإيمان إيمانا . (2)

قال ابن حجر بعد نقله : فوافقناه بعلو الدرجة ، ووجدت له شاهدا ، وانما رواه الثقات .

وقال : أخبرني أبو بكر بن ابراهيم بن العز . . . عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدّه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أي الخلق أعجب إليكم إيمانا ؟ قالوا : الملائكة ، قال : وما لهم لا يؤمنون والوحي ينزل عليهم ؟ قالوا : فنحن ، قال : وما لكم لا تؤمنون وأنا .

ص: 137

1- الأمالی المطلقة لابن حجر : 37 - 49 .

2- الامالی المطلقة المجلس الحادي والثمانين : 37 ، روته بيبي بنت عبد الصمد الهرثمية في جزئها ( 104 ) رواه أبو يعلى في مسنده رقم 160 ، ومسندالبنار رقم 288 .

بين أظهركم ، ألا إن أعجب الخلق إليّ إيماناً قوم يأتون من بعدكم ، يجدون صحفاً فيها كتب يؤمنون بما فيه .

وقد أخرج اسحاق بن راهويه في مسنده باسناد صحيح عن ابن مسعود ، قال : كان أمر محمد بيّناً لمن رآه ، والذي لا إله غيره ، ما آمن مؤمن أفضل من إيمان بغيب ، ثم قرأ : «الآم ذلك الكتاب لا ريب فيه - إلى قوله تعالى - يؤمنون بالغيب» (1)

وهذا شاهد قوي وأخرجه الحاكم في المستدرک وقال صحيح الإسناد على شرط الشيخين ولم يخرجاه . (2)

از مجموع این اخبار استفاده می گردد که این قوم از نظر ایمان بمراتب بالاتر از صحابه می باشند .

### أخبار خاصة وحديث «اقتدوا بالذين من بعدي» :

مراد از اخبار خاصه در اینجا همان روایاتی است که در آنها از صحابه بنحو خصوص نام برده شده ، و یا مورد تجلیل قرار گرفته اند . هر کدام از این احادیث بشکلهای خاص مورد بررسی و نقد و نظر قرار گرفته ، و اگر چنانچه از احادیث موضوع نبوده باشند ، که دواعی خاص در جعل و وضع آنها نقش داشته ، در جای خود مورد شرح و تفصیل قرار گرفته اند .

از جمله این احادیث : حدیث : «اقتدا» و حدیث «ثقلین» و حدیث «علیکم بسنتی و سنة خلفاء الراشدين» و «اهتدوا بهدی عمار» و «خذوا شطر دینکم عن

ص: 138

---

1- رواه سعيد بن منصور عن أبي معاوية عن الأعمش عن عمارة بن عمير عن عبد الرحمن بن يزيد عن عبد الله بن مسعود كما في تفسير ابن كثير 1 : 81 .

2- المستدرک 2 : 260 .



الحميراء»<sup>(1)</sup> و غیر اینها می باشد، که در آنها از افراد خاصی سخن بمیان آمده و بشکلی مورد تجلیل قرار گرفته اند.

برای هر يك از این روایات در جای خود بصورت مختصر و مفصل مباحثی انجام پذیرفته، حدیث: «اقتدوا بالذین من بعدی» از جمله این احادیث می باشد، که بصورت های مختلف در کتب اهل سنت ذکر گردیده و از افرادی بخصوص نام برده شده، و به هدایت و رهنمود آنان ارجاع داده شده است.

این حدیث با روایات ارجاع به عموم صحابه مثل «أصحابي كالنجوم» که بشکل عموم و اطلاق همه صحابه را مورد نظر قرار داده، نوعی تباین و تعارض دارد.

قبل از ورود در بحث توجه به دو نکته ضروری می رسد: .

ص: 139

1- این حدیث را علماء جزء احادیث موضوع ذکر نموده، قال السیوطی فی «الدرر»: «لم أقف علیه، وقال ابن کثیر فی «تخریج احادیث مختصر ابن حاجب» هو حدیث غریب جدا، بل هو منکر، سألت شیخنا أبا الحجاج المزني، فلم يعرفه، وقال: لم أقف له علی سند إلى الآن؛ وقال السیوطی: قال شیخنا الذهبي: هو من الاحادیث الواهية التي لا يعرف لها إسناد، لكن فی الفردوس من حدیث أنس: «خذوا ثلث دینکم من بیت عائشة، ولم يذكر له إسناد. وقال العجلوني: قال ابن الفرس: رأيت فی الأجوبة علی الأسئلة الطرابلسية لابن القيم الجوزية، أن کلّ حدیث فيه یا حمیراء، أو ذکر الحمیراء، فهو کذب مختلق. وقال السمهودي فی «الغماز علی اللماز»: حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» قال ابن حجر: لا- أعرف له سنداً، ولا يوجد فی کتب الحدیث، وقال الذهبي أيضا: لا يعرف. أنظر: أسنی المطالب فی احادیث مختلفة المراتب للحوت البيروتي: 599، كشف الخفاء للعجلوني: 1198، تمييز الطيب من الخبيث لابن عمر الشيباني: 561، المقاصد الحسنة فی الاحادیث المشتهرة للسخاوي: 432، الغماز علی اللماز فی الموضوعات المشهورات لنور الدين السمهودي: 102 رقم 98.

اول: امر در «اقتدوا» و جوب اطاعت و یا لا اقل اقتدا به آنها را ثابت می کند، اگر این حدیث صحیح می بود می بایست در سقیفه به آن استدلال می نمودند، و حال آنکه با آن همه کشمکشها و اختلافات مابین مهاجر و انصار در مسأله خلافت کسی سخن از این روایت بمیان نیاورد.

دوم: علی فرض قبول روایت، و تصحیح و تحسین آن، صدر و ذیل این روایت به يك تناقض بین آشکار مبتلا می باشد، که هرگز نمی توان بدون در نظر گرفتن آن حکم به تصحیح این روایت نمود.

برای شخص حکیم و ملتفت مشکل و بعید بنظر می رسد، که در يك ظرف زمان دو امر و تکلیف متناقض صادر گردد. امر به متناقضین نوعی اهمال و لغویت محسوب می گردد، و انسانهای معمولی از آن پرهیز می نمایند، چه رسد به شخص حکیم و دانا.

در این روایت چنانکه ملاحظه می شود، طریق عمار بن یاسر با طریق شیخین وهم چنین جمعی دیگر از صحابه در دو طرف تقیض بوده، و قابل جمع نمی باشند.

### طرق حدیث

میزان اعتبار يك حدیث در وحله نخست بستگی تام و تمامی به تصحیح سند آن دارد، که در اصطلاح به آن بررسی سندی می گویند.

طبیعی است که برای این حدیث در کتب مربوطه طرقی ذکر گردیده، و علماء نیز پیرامون آن مباحث رجالی و مناقشاتی در رجال سند و در دلالت آن انجام داده اند، که ما هم بخاطر حساسیت و اهمیت موضوع در این کتاب بقدر لازم به توضیح آن می پردازیم.

1- قال ابن عيينة ، عن زائدة ، عن عبدالمملك بن عمير ، عن ربعي ، عن حذيفة قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر» . (1)

2- عبدالمملك بن عمير ، عن مولى ربعي ، عن ربعي ، عن حذيفة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

«اقتدوا باللذين من بعدي أبيبكر وعمر واهتدوا بهدي عمّار وتمسكوا بعهد ابن أم عبد» . (2)

3- وفي مسند أحمد : سلمة بن كهيل ، عن أبي الزعراء ، عن ابن مسعود الحديث . . . (3)

4- قال الذهبي : رواه جماعة هكذا عنه : ورواه أسباط ، عن الثوري ، فأسقط منه مولى ربعي ، ورواه : سالم المرادي عن عمرو بن هرم ، عن ربعي ، عن حذيفة ، وقال وكيع عن سالم المرادي ، فقال عن عمرو بن مرة والأول أشبه ورواه يحيى بن سلمة بن كهيل عن أبيه عن أبي الزعراء ، عن ابن مسعود . (4)

چنانکه در این سندها دیده می شود ، چند نفر از افراد موجود در این اسناد قابل بحث می باشند : 1 - عبدالمملك بن عمير 2 - مولى ربعي 3 - أبي الزعراء 4 - سالم بن علاء مرادی 5 - عمرو بن هرم . که به برسی احوالات آنها می پردازیم . .

ص: 141

1- رواه الترمذي في مناقب أبيبكر رقم 3742 ، ابن ماجه في المقدمة 1 : 37 رقم 97 ، مسند أحمد 5 : 382 ، 385 ، 399 ، 402 .

2- سنن الترمذي كتاب المناقب في مناقب عمار رقم 3887 ، مستدرک الصحيحين 3 : 75 .

3- مسند أحمد 5 : 385 و 402 ، معجم الكبير للطبراني 9 : 67 رقم 8426 .

4- سير أعلام النبلاء 1 : 478 .

(1) عبدالملك بن عمير الكوفي ، المعروف بالقبطي المتوفى 136هـ :

این شخص همانطوریکه در ترجمه احوالات آن ذکر گردیده ، از رجال بخاری می باشد ، برای او مواردی از جرح ذکر گردیده ، که از جمله آنها ::

- اضطراب واختلاط در حدیث او می باشد .

- أحمد بن حنبل او را تضعیف نموده وشعبه بن حجاج به او رضایت نداده است .

- او از طرف بنی أمیه در کوفه قاضی بوده .

- او قاتل مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین در کوفه می باشد ، گفته اند : زمانی که مسلم را دست بسته از بالای دار الاماره بر زمین انداختند ، وهنوز رمقی در بدن داشت بر بدن او اسب تاختند ، واو می گفت : با این عمل راحتش کنید !

- او از نواصب ودشمنان اهل بیت وشخصیتی مبتدل می باشد .

- در کار قضاء رشوه می گرفت واهل هوا وهوس بود .

تمامی این موارد بلکه یکی از آنها برای ترك روایت وضعف او کافی می باشد .

روی له البخاري في الأذان ، والجمعة ، والحج ، والصوم ، والبيوع ، والاستقراض ، والجهاد ، وفي كثير من الأبواب ، روی بقوله : حدَّثنا موسى بن اسماعيل ، حدَّثنا أبو عوانة ، حدَّثنا عبدالملك بن عمير ، حدَّثنا عمر بن ميمون . . .

قال أحمد بن حنبل : مضطرب الحديث جدا مع قلّة روايته ، ما أرى له خمس مائة حديث وقد غلط في كثير منها .

وذكر اسحاق بن منصور عن أحمد : أنه ضعّفه جدا .

وقال يحيى بن معين : مخلط .

وقال أبو حاتم : ليس بحافظ .

وقال ابن خراش : كان شعبه لا يرضاه .(1)

وقال الطوسي في «تلخيص الشافي» : كان عبد الملك بن عمير فاسقا جريئا على الله ، وهو الذي قتل عبدالله بن يقطر ، رسول الحسين إلى مسلم بن عقيل ، حيث رمى به ابن زياد من فوق القصر - وبه رمق - فأجَهَزَ عليه ، فلَمَّا عوتب على ذلك ، قال : إنَّما أردتُ أن أريحه ؛ وكان يتولى القضاء لبني أمية وكان مروايتا شديد النصب والانحراف عن أهل البيت ومن هذا صورته لا تقبل روايته .(2)

وقال المفيد محمد بن النعمان في «الإفصاح» عبد الملك بن عمير من أبناء الشام وأجلاف محاربي أمير المؤمنين (ع) حتَّى قلدوه القضاء ، وكان يقبل فيه الرشاء ، ويحكم بالجور والعدوان ، وكان متجاهرا بالفجور والعبث بالنساء .

ومن ذلك أن الوليد بن سريع خاصم أخته كلثم بنت سريع في أموال وعقار ، وكانت كلثم من أحسن نساء وقتها وأجملهن ، فأعجبته ، فوجّه القضاء على أخيها تقرّبا إليها ، وطمعا فيها ، فظهر ذلك واستفاض عنه ، فقال فيه هذيل الأشجعي :

از جمله خیانت‌های او این بود ، وقتی ولید بن سریع با خواهرش برای رفع منازعه ای به او مراجعه نمودند ، با خواهر او که زن زیبائی بود ، با اشارات دوست گردید ، بدون اینکه حرفهای برادرش را بشنود بر علیه او حکم نمود ، وهذیل الأشجعی که از شاعران آن عصر بود ، داستان او را به شعر در آورد : .

ص: 143

---

1- الجمع بين رجال الصحيحين 1 : 313 ، رجال صحيح البخاري 1 : 477 ، تهذيب التهذيب 6 : 411 ، الكاشف 2 : 187 ، الضعفاء لابن الجوزي 2 : 151 ، الجرح والتعديل 5 : 360 ، البيان والتوضيح : 149 رقم 219 ، الإمام البخاري وصحيحه الجامع للمؤلف 2 : 440 .

2- تلخيص الشافي 3 : 33 .

لقد عثر القبطي أول زلّة \*\*\* وكان وما منه العثار ولا الزلّ

أتاه وليدٌ بالشهود يقودهم \*\*\* على ما ادعى من صامت المال والخول

يقود(1) إليه كلثما وكلامها \*\*\* شفاء من الداء المخامر والخبيل

فما برحت تؤمي إليه بطرفها \*\*\* وتومض أحيانا إذا خصمها غفل

وكان بها(2) دلٌ وعينٌ كحيلة \*\*\* فأدلت بحسن الدل منها وبالكل

ففتت(3) القبطي حتى قضى لها \*\*\* بغير قضاء الله في السور(4) والطول

فلو كان من في القصر يعلم علمه \*\*\* لما استعمل القبطي فينا على عمل

له حين يقضي للنساء تخاوص \*\*\* وكان وما منه التخاوص والحول

إذا ذات دلٌ كلمته بحاجة \*\*\* فهم بأن يقضي تنحح أو سعل

وبرق عينيه ولاك لسانه \*\*\* يرى كل شيء ما خلا شخصها جل(5)

وفي ذلك قال الراجز :

يؤمنن بالأعين والحواجب \*\*\* إيماض برق في عماء ناضب

العماء : السحاب ، والناضب : البعيد .

وقال بعضهم : إنما قيل للفاجرة ، قحبة ، من القحاب ، وهو السعال ؛ قال :

ص : 144

1- في بعض المصادر : يسوق .

2- في بعض المصادر : لها .

3- في بعض المصادر : فأفتنت .

4- في بعض المصادر : المال .

5- في بعض المصادر : سخطها خبل ، أنظر : الإفصاح في الإمامة للمفيد : 220 ، البيان والتبيين للجاحظ 3 : 226 ، و«أخبار القضاة»

وكيع وبهجة المجالس « لابن عبد البر و«البصائر والذخائر» لأبي الحيان التوحيدي و«عيون الأخبار» لابن قتيبة ، و«مختصر تاريخ دمشق

« لابن منظور .

وَأَحْسَبُهُ أَرَادَ أَنَّهَا تَنْحَنحُ أَوْ تَسْعَلُ تَرْمِزٌ بِذَلِكَ. (1)

(2) مولی الربعی: مجهولاً. این شخص ناشناخته و غیر معلوم است، در اصطلاح اهل رجال اگر يك راوی شرح حال معلوم و مشخصی نداشته باشد، مجهول می گویند، و نمی توان به آن روایت اعتماد داشت، خصوصاً اگر روایت مربوط به اعتقاد و مذهبی بوده باشد.

(3) أبو الزعراء، عبدالله بن هاني الكندي الأزدي الكوفي: قال ابن حجر: روى عن عمر وابن مسعود، وعنه ابن أخته سلمة بن كهيل. قال البخاري لا يتابع في حديثه.

قال ابن المديني: عامة روايته عن ابن مسعود، ولا أعلم روى عنه إلا سلمة. (2)

در باره این شخص بخاری گفته است از احادیث او متابعت نمی شود.

با در نظر گرفتن موارد مذکور، در مورد رجال این سند، نمی توان از جهت سندی به چنین روایتی اعتماد نمود.

### تعارض در حدیث «اقتداء»:

با در نظر گرفته متن حدیث، ولزوم تبعیت از ابی بکر و عمر و عمار و عبدالله بن مسعود، و ویژگیهای خصوصی هر يك از این چهار نفر (ابوبکر، عمر، عمار، ابن مسعود) لازم می آید که حضرت به يك امر متناقض مردم را دعوت و راهنمایی نموده باشد؛ تعارض واضح و روشنی که در حدیث مشاهده می گردد، طریقه و سیره عمار را با طریقه و روش خلفاء از یکدیگر جدا می گرداند.

تعارض و تضادی که در این مسأله وجود دارد از اقسام تعارض عام و خاص و یا

ص: 145

---

1- غرر الفوائد ودرر القلائد المشهور بأمالی المرتضی: 455.

2- تهذیب التهذیب 6: 56.

مطلق و مقید در مسأله اصولی «امرین مثبتین» نیست که بتوان وجه جمعی برای آن پیدا نمود. زیرا در این مسأله، لازمه دو امر متناقض، لغویت و اهمال دینی بوجود خواهد آمد، و نمی توان باور داشت که شارع حکیم به آن امر نموده باشد.

### اخبار خاصه و حدیث «اقتدوا...» :

مراد از اخبار خاصه در اینجا همان روایاتی است که قبلاً ذکر گردید، که در آنها تبعیت و پیروی از افراد خاصی یاد آوری و به آن دستور داده شده است، صرف نظر از اینکه این احادیث بشکلهای مختلف مورد نقد و نظر قرار گرفته اند، ولی در هر صورت هر يك از این احادیث نیز بشکلی با اقتداء به شیخین در تعارض طولی می باشند، که در فرض اختلاف سیره و روش آنها با یکدیگر تبعیت از آنها با چالش غیر قابل حلّ مواجه می گرداند، چرا که در فرض قبول و پذیرش این احادیث، می بایست سیره شیخین و سیره مثل عائشه و عمّار و عبدالله بن مسعود؛ قابل جمع بوده باشند و این امر به متناقضین و محال است، زیرا ترجیح ما بین اقوال و افعال صحابه نیز امر بسیار مشکلی می باشد.

### تناقض در متن حدیث «اقتداء» :

اگر کسی به سیره و روش صحابه اطلاع و آگاهی نداشته باشد، ممکن است در ابتدا بگوید: که این حدیث هم یکی از احادیث فضائل شیخین و یا فضائل صحابه می باشد، ولی اگر کسی مختصر اطلاعی از سیره صحابه و درگیری و مخالفت‌های شدید آنها با همدیگر داشته باشد، یقیناً می فهمد که متن این حدیث يك متن متناقض و غیر قابل قبول می باشد، چطور ممکن است در يك حدیث از ناحیه شخص حکیم به دو امر متناقض و متباین دستور صادر شده باشد؟!

در حدیث «اقتداء...» هم امر به تبعیت از ابی بکر و عمر شده و هم امر به تبعیت



عمار بن یاسر ، و واین دو با هم تعارض دارند .

ممکن است کسی بگوید : که مثبتین با همدیگر تنافی و تضاد ندارند ، بنابر این مانعی ندارد که به تبعیت از هر دو سفارش و امر شده باشد .

درست است که در مثبتین تعارض نیست ، ولی در تنافی و تضاد وجهی برای این جمع نمی باشد .

ثانیا : تنافی و تضاد فرع بر قبول و پذیرش «دلیلین» در موضوع واحد می باشد ، که می بایست دلالت هر دو طرف معارضه قبلاً تأیید شده و مشکل نداشته باشند ، و اگر دو طرف معارض از نظر حجیت مشکل داشته باشند ، دیگر نوبت به تعارض نمی رسد ، در ما نحن فیه ، دو طرف متعارض از نظر حجیت سندی و شواهد فراوان در يك سطح نمی باشند .

زیرا امر به اقتداء از عمار از نظر شواهد و قرائن به مراتب قوی تر از اقتداء به شیخین است ، زیرا از نظر فریقین به اثبات رسیده که به راه و سیره عمار سفارش گردیده بر خلاف روایات فضائل شیخین که حجیت آنها از نظر بسیاری از علماء مورد مناقشه می باشد ، پس مشکل است بتوان برای اقتداء به شیخین سند معتبری که بتواند در حد استقامت با مناقب عمار باشد پیدا نمود .

با در نظر گرفتن این مشکل آیا وجه جمع معقولی برای این حدیث بنظر می رسد ؟ تا بتوانیم صدور روایت را تصحیح نمائیم .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله «اقتدوا بالذین من بعدي ایبکر و عمر ، و اهتدوا بهدي عمار ، و تمسّکوا بعهد ابن أم عبد» [\(1\)](#) قلت : ما هدي عمار ؟ قال : «التقشّف و التشمیر» [\(2\)](#) .

ص: 147

1- تاریخ مدینه دمشق : ج 43 ص 395 .

2- مصدر سابق : ج 43 ص 396 .

«بعد از من اقتدا نمائید به ابوبکر و عمر، و از هدایت عمار هدایت جستته و به عهد عبداللّه بن مسعود متمسک گردید»! پرسیدم: هدایت عمار چیست؟ فرمود: «پایداری و مجاهدت در راه دین».

بنابر این باید گفت: که این روایت یا از ابتدا دارای دو طریق کاملاً مجزا بوده، و محدّثین بنا بر اغراض خاص خود آنها را با هم تلفیق نموده، و یا اینکه یکی از فقرات آن الحاقی و زائد می باشد.

نکته حائز اهمیت در این روایت این است، که اگر جمله «اقتدوا بالذین من بعدی . . .» از حضرت صادر شده بود یقیناً در روز سقیفه از آن سخنی بمیان آورده و به آن استدلال می نمودند، و این در حالی است که عمر خود تصریح نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خلافت کسی را تعیین ننمود، و حال آنکه اگر این روایت صحیح می بود، تعیین چهار نفر مذکور برای خلافت و یا لا اقل بعضی از آنها قطعی می بود!

### عمار معیار شناخت مذهب:

با توجه به اهمیت شخصیت عمّار بن یاسر، صحابی بزرگ رسول خدا و یار با وفای علی بن ابی طالب، تعریف و تبیین انحرافات و اختلافات صدر اسلام خصوصاً در مسأله خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا حدودی آسان و این حقیقت را روشن و آشکار می گرداند، که عمّار برای همیشه تاریخ، بعنوان يك جاده و راه مستقیم در طریق هدایت بشر، و در سخت ترین شرائط فتنه نشان دهنده راه سعادت می باشد، همانطوریکه حدیقه به آن اشاره نمود.

سیره عملی عمّار در مرام و مسلک خود همواره نافی طریقه خلفاء بوده، و این سیره و روش چنان با وجود او گره خورده بود که گویا از آغاز تا انجام، رسول خدا

تابلو زندگی او را ترسیم نموده و آنرا برای دوران فتنه معرفی فرموده بود، از این روی بعد از رسول خدا هر جا سخن از فتنه ها بمیان می آمد، حدیفه آنرا به پیروی از عمّار توصیه می نمود.

او در زمان فتنه بعد از رسول خدا تنها بعنوان يك صحابی با وفا که ایمان سرتا بقدم او را فرا گرفته شناخته نمی شد، بلکه او بهمان بیان و تعریفی که حضرت فرموده بود، مرجع و چراغ راه هدایت مردم معرفی گردیده، تا در فتنه به او مراجعه نمایند؛ او در حقیقت علم هدایت بود، تا بتواند با اشاره خود راه گم شده گان و واماندگان در فتنه را به طریق هدایت رهنمون باشد، چنانکه فرمود:

« إذا اختلف الناس كان ابن سمیة مع الحق »<sup>(1)</sup>

هرگاه مردم در اختلاف افتادند، آنگاه فرزند سمیه (عمّار) بر حق می باشد.

در میان صحابه دو نفر در زمان فتنه بیش از دیگران از اهمیت بالائی برخوردار گشته بودند، یکی «حدیفه» و دیگری «عمّار» بود.

اهمیت حدیفه بخاطر آشنائی با أسماء منافقین، که سبب گردیده تا در شناخت افراد به او مراجعه نموده و افراد سست ایمان وی تقوا نیز خود را از تعرض او در امان بدارند.

و عمّار هم بعنوان شخصیتی محبوب و دوست داشتنی که حیات او در زمان فتنه مدار و معیار حق معرفی گردیده بود، در میان هواداران علی بن ابی طالب از نورانیت خاصی برخوردار گردیده و دشمنان از او هراسان و احساس نا امنی می نمودند، و به همین خاطر در تکاپوی تحریف شخصیتی او بر آمده، تا شاید با کم.

ص: 149

---

1- المستدرک 3: 391 قال: رجاله رجال الثقات، ووافقه الذهبي.

رنگ نشان دادن شخصیت او بتوانند اندکی از موج رسوائی خود کم نموده و از او در امان بمانند .

یکی از شیوه های بارز دشمن در حق عمار ناقص نقل کردن مناقب او می باشد ، در صفحات بعد روشن خواهد گردید که محدثین بنام اهل سنت چگونه در بیان این حقیقت به مسائلی اعتراف نموده اند ؛ حرکتی عمدی و تحریف شده در معرفی جریان فکری عمار بعنوان سمبل تمام نمای حقانیت علی بن ابی طالب علیه السلام ؛ آنهم در فضائی آرام و در قالب بیان سنت و موقعیت علمی .

یکی از مشکلات بنی امیه وجود اخبار فراوان در فضیلت عمار بود ، که به هیچ وجه نمی توانستند با آن مبارزه نمایند . مناقب عمار جای خود را در اذهان باز کرده بود و به گونه ای در آمده بود که تمامی مسلمانان بنحوی با آن آشنایی پیدا نموده بودند . این بود که پایه پای مخالفت با علی بن ابی طالب علیه السلام م ، با مناقب عمار نیز به شکلهای گوناگون مخالفت و معارضه می نمودند .

دوست و دشمن همه می دانستند که عمار در راه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام قدم برمی داشت ، پس یکی از راهها از بین بردن و تصرف و تحریف در مناقب او بود .

ویژگی عمار در این بود که هر کجا سخن از فتنه بمیان می آمد ، نام عمار نیز در کنار آن بعنوان يك ضابطه قطعی برای تشخیص حق معرفی می گردید ، که به نمونه هائی از آن اشاره می گردد :

(1) قال عمار الدهني : عن سالم بن أبي جعد ، قال : جاء رجل إلى ابن مسعود فقال : رأيت إن أدركت الفتنة ؟ قال : عليك بكتاب الله . قال : رأيت إن كان كلُّهم يدعو إلى كتاب الله ؟ قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول :

«إذا اختلف الناس كان ابن سمية مع الحق» (1).

مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد و پرسید : چگونه به من دستور می فرمائی اگر زمان فتنه را دریابیم ؟ ابن مسعود در جواب گفت : بر تو باد در آن زمان که با قرآن باشی . آن مرد پرسید : آیا نمی بینی همه بر قرآن دعوت نموده و قرآن می خوانند ؟ ابن مسعود گفت : از رسول خدا شنیدم فرمود : زمانی که مردم به اختلاف مبتلا گردیدند پسر سمیه بر حق است .

(2) روی ابن عساکر بسنده : قال ابن عبس لحذيفة : إنَّ أمير المؤمنين عثمان قد قُتِل ، فما تأمرنا ؟ قال : ألزموا عمارا . قال : إنَّ عمارا لا يفارق عليًا . قال : إنَّ الحسد هو أهلك للجسد؛ وإنَّما ينفركم من عمار قُربه من علي ! فوالله لعلي أفضل من عمار أبعد ما بين التراب و السحاب؛ و إنَّ عمارا من الأخيار و هو يعلم إن لزموا عمارا كانوا مع علي . (2)

زمانی که عثمان کشته شد مردم نزد حذیفه سراسیمه شده و از او کسب تکلیف می نمایند . او در جواب می گوید : به راه عمار بن یاسر ملتزم باشید . پرسیدند : عمار هیچگاه از علی جدا نمی شود . حذیفه می گوید : حسد انسان را به تباهی می کشاند . آیا دوستی و محبت عمار نسبت به علی شما را از عمار دور می سازد ؟ بخدا قسم ، فضل و برتری علی بن ابی طالب بر عمار همانند فاصله میان آسمان و زمین است . عمار از اختیار است ، و حذیفه خوب می داند که اگر مردم ملتزم به پیروی از عمار باشند ، آنها را به خانه .

ص: 151

- 
- 1- المستدرک علی الصحیحین باسناد رجاله الثقات وواقفه الذهبي ، وفي سير أعلام النبلاء 1 : 414 وقال اسناده منقطع .
  - 2- تاريخ مدينة دمشق : ج 43 ص 456 .

علی بن ابی طالب هدایت خواهد نمود .

با توجه به مباحث گذشته معلوم می گردد که آیات و روایات فضائل صحابه نشان دهنده چهره های برجسته صحابه ای همانند عمار می باشد که در راه حق و صراط مستقیم قدم بر داشته و بغیر آن راهی را نمی شناختند نه هر منافق دور حق .

و بسیار روشن است که حفظ سنت رسول خدا نیز تنها با التزام به این سیره و روش قابل تضمین می باشد .

قبلاً به بعضی از آیات و روایات اشاره گردید ، که در تفسیر و اسباب ورود آنها اسامی بعضی از صحابه ذکر گردیده ، و از آن معلوم می گردد که منافقین در میان صحابه دائره وسیع بخود اختصاص داده بودند .

مانند این آیه شریفه :

(وإذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا غرورا) (1)

و بیاد آورید آن زمان که منافقان کور دل می گفتند : خداوند جز وعده دروغ به ما نداده است .

و منافقین در این آیه یقیناً از صحابه بودند که به رسول خدا اعتراض می نمودند ! و بعضی از آنها در رسالت رسول خدا تردید داشتند ، جالب این است که علماء سنی و هابی می گویند : اینگونه شك و تردید در رسالت رسول خدا اگر از غیر صحابه باشد

باعث کفر او می گردد ، ولی از مثل عائشه عیبی ندارد ! که صریحاً به رسول خدا گفت : .

ص: 152

---

1- الأحزاب : 12 .

تزعّم أنّك رسول الله . . .!! (1)

تو گمان می کنی که رسول خدا هستی !!

وسوره آل عمران می فرماید :

(إِذْ تَصَّعِدُونَ وَلَا تَلُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ . . .) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا يَعْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ (2)

در آن هنگام که گروهی از جنگ فرار کرده و پشت سر خود نگاه نمی کردند ، و هر چه پیامبر آنان را فرا می خواند توجه نمی کردند ، ترس و وحشتی آنانرا فرا گرفته بود ، و از اینکه غنیمتی نصیب آنان نگردیده غمناک بودند ، و با خود خیالهای باطل داشتند ، آنان دارای افکار جاهلیت بودند ، و از پیروزی نا امید . . .!

و در بخاری هم روایاتی مبنی بر اینکه رسول خدا جمعی از آنها را در نماز خود لعنت می نمود :

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرُّكْعَةِ الْأَخِيرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ الْعَنِ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا» بَعْدَ مَا يَقُولُ : سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزَّوَجَلَّ (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ .

ص: 153

---

1- المطالب العالية 8 : 188 رقم 1599 ، مسند أبي يعلى 8 : 129 رقم 4670 ، احياء العلوم كتاب النكاح باب 3 ص 135 .

2- آل عمران : 154 .

شيء) إلى قوله (فإنهم ظالمون). (1).

و در روایت صحیح مسلم (2): « في أصحابي اثناعشر منافقا » (3) و کیفیت ارتداد آنها همانطوریکه روایات آن گذشت .

وأيضا الحافظ العراقي في «ذيل على ميزان الاعتدال» : روى عن عبدالعزيز الدراوردي عن عبد الواحد بن أبي عون عن القاسم بن محمد عن عائشة أنها كانت تقول : قُبض رسول الله صلى الله عليه وآله فارتدت العرب واشراب النفاق . . الحديث موقوف في مناقب أبي بكر وعمر. (4)

و جالب این است که در اسباب ورود حدیث مشهور : « لاتسبوا أصحابي » نام بعض از صحابه مثل عمّار برده شده است ، و افرادی مثل خالد بن ولید از صحابه نفی گردیده اند .

بخاری (5) و مسلم (6) و أحمد و غیر آنها از ابو سعید خدری روایت نموده اند که خالد بن الولید ، عمّار و یا بعض دیگر از صحابه را سب نمود و خبر آن به رسول خدا رسید ، حضرت فرمود : اصحاب مرا سب ننمائید .

عن ابي سعيد الخدري فإنه حين بلغ النبي صلى الله عليه وآله ذلك قال صلى الله عليه وآله : « لاتسبوا أصحابي فلو أنفق مثل أحد . الخ » وأورد السيوطي في «أسباب ورود الحديث» ، .

ص: 154

- 
- 1- صحیح البخاری کتاب المغازی رقم 4069 و کتاب التفسیر سورة آل عمران رقم 4559 و کتاب الإعتصام رقم 7346 .
  - 2- الجمع بین الصحیحین للحمیدی 1 : 286 رقم الحدیث 407 .
  - 3- جامع الأصول فی أحادیث الرسول ، لابن أثير 11 : 572 .
  - 4- ذیل علی میزان الاعتدال للحافظ العراقي : 336 .
  - 5- صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة باب «لو كنت متخذاً خلیلاً» رقم 3673 .
  - 6- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة باب تحریم السب 4 : 1967 .



وأخرج ابن عساکر عن أبي هريرة قال : وقع بين عبد الرحمن بن عوف وخالد بن الوليد بعض ما يكون بين الناس ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا تسبوا أصحابي . . .

وأخرج أيضا : كان بين الزبير وبين خالد بن الوليد شيءٌ ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما شأنكم وشأن أصحابي . . .

قال فكان بعد ذلك بين عبد الرحمن وبين الزبير شيءٌ ، فقال خالد : يا نبي الله ، نهيتني عن عبد الرحمن وهنا الزبير يسابه ، فقال : إنهم أهل بدر وبعضهم أحق ببعض .

ثم قال السيوطي : قال ابن عساکر : المحفوظ أن صاحب الخصومة مع خالد عبد الرحمن بن عوف وعمّار (1).

وسر انجام بعضی مانند سیوطی بعد از نقل روایات این باب حقیقت را بیان نموده ومی گوید : مراد از صحابه ای که حضرت از سبّ او ممانعت بعمل آورده عمار بن یاسر می باشد ، ونهی حضرت هم متوجه خالد بن ولید می باشد که او را به دروغ سیف الاسلام می نامند .

وصاحب تحفة الأحوذی هم می نویسد : که مراد از صحابه افرادی مخصوصی مانند عمار بن یاسر می باشند ، ابن عبد البر هم در شرح موطأ می گوید : رسول خدا در خطاب به خالد بن ولید فرمود : عمار صحابی مرا سب نکن زیرا او از تو بهتر می باشد .

وعلى هذا لو لم يكن الأمر في قولهم : «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد» يمكن القول بخروج أمثال خالد بن الوليد من الصحابة ، واختصاص الصحابة بغيرهم من أهل الاختصاص ، كما وقد نبه عليها صاحب تحفة الأحوذی بقول : فالمراد .

ص: 155

---

1- أسباب ورود الحديث أو اللمع في أسباب الحديث : 227 - 228 رقم 210 - 213 .

بالصحابي أصحاب مخصوصون ، وقيل : نزل الساب منهم لتعاطيه ما لا يليق به من السبّ منزلة غيرهم فخاطبه خطاب غير الصحابة(1) وعون المعبود(2) وابن عبد البر في التمهيد بقوله : وقال لخالد بن الوليد في عمّار لا تسبّ الذي هو خير منك (3) مع أنهم قد أدخلوه في كبار الصحابة ولقبوه بسيف الإسلام ، كما في «أسد الغابة»(4) و«الاستيعاب»(5) «الاصابة»(6) .

ص: 156

- 
- 1- تحفة الأحوذى 10 : 245 .
  - 2- عون المعبود 9 : 1877 ، فتح الباري 7 : 34 .
  - 3- التمهيد لما في الموطأ 20 : 251 .
  - 4- أسد الغابة 140 : 2 .
  - 5- الاستيعاب في معرفة الأصحاب 2 : 427 رقم 603 .
  - 6- الاصابة في تمييز الصحابة 3 : 70 .

فصل سوم : منابع تشریح

مذاهب اسلامی

اشاره

ص: 157



تشریح اسلامی عبارت است از مجموعه قوانین و دستورات دینی در يك مذهب ، که بر اساس اصول خاص استخراج و تنظیم گردیده و در اختیار مقلدین آن مذهب قرار گرفته شده باشد .

بر این اساس می توان گفت ، که هر مذهب و آئین به اقتضای شرائط خود با بکارگیری از اصول اولیه ، قوانین و دستوراتی وضع نموده و آنرا شریعت نامیده و مقلدین آن نیز التزام قولی و عملی نموده که به آن پای بند باشند .

مجموعه دستوراتی که در اختیار يك مذهب قرار گرفته با دستورات و قوانین مذاهب دیگر ممکن است در بعضی از موارد تفاوتی داشته باشند ، که این تفاوتها ناشی از روشهای خاص در بکارگیری از علل و اسباب علمی در استخراج آن از منابع معتبر می باشد .

در هر مذهب منابع معتبری تعریف گردیده که ممکن است در نزد مذاهب دیگر نه تنها معتبر نباشد ، بلکه التزام به آنها ممکن است نوعی الحاد و بدعت محسوب گردد .

مثلاً قیاس و استحسان که در مذهب حنفی دارای اعتبار و ارزش است ، در مذاهب دیگر مثل ظاهریه و اهل حدیث و شیعه فاقد اعتبار و عمل به آن حرام می باشد .

از اینرو نباید تصور نمود که همه مذاهب دینی دارای مسلک و مشرب واحد می باشند، و شاید تقسیم مذاهب نیز از همین باب بوده باشد که اصل در تقسیم بینونت و افتراق در قطع وابستگی و شرکت می باشد.

با توجه به این مقدمه کوتاه به شرح و بیان اصول تشریحی آنها می پردازیم.

### مهمترین مذاهب اسلامی

مهمترین مذاهب اسلامی به اعتبار تقدم زمانی و داشتن مقلدین و اهمیت آنها عبارتند از:

1- مذهب امامیه اثنا عشری . 2- حنفی . 3- مالکی . 4- شافعی . 5- حنبلی . 6- زیدیه . 7- اباضیه . 8- اسماعیلیه .

البته مذاهب دیگری نیز مثل مذهب اوزاعی متوفی 157 هـ، واللیث بن سعد المتوفی 175 هـ، وداود بن علی ظاهری المتوفی 270 هـ، و مذهب ابن جریر طبری المتوفی 310 هـ در تاریخ بوده و برای خود روزگاری دارای مقلدین و پیروانی بوده اند که به مرور زمان منقرض گردیده و از بین رفته اند، و بعضی از این مذاهب نیز مثل اسماعیلیه که امروز وجود دارند، بعلت نداشتن فقهی مدون و آشکار نمی توان برای آن چهار چوبه ای منظم تعریف نمود، الا- اینکه در باره آنها گفته می شود، که آنها عمل به ظواهر را کنار گذاشته و به تأویل معتقد می باشند.

اسماعیلیه را باطنی هم می گویند، زیرا آنان به باطن کتاب و سنت عمل می نمایند.

آنها بصورت گروهی زندگی و از ابراز عقائد خود در اجتماع بصورت علنی خودداری می نمایند. اسماعیلیه نیز از نظر تاریخی همانند سایر مذاهب دارای نشیب و فرازهایی تاریخی و مذهبی بوده اند.

ص: 160

همانطوریکه هر مذهب و آئینی برای خود تعریفی ارائه و بر اساس آن عمل می نماید، مذهب تشیع نیز بر اساس تعریف خود از دین و مذهب، پیروی و اطاعت از قول معصوم، تبعیت از اهل بیت رسول خدا را بر خود واجب و فرض دانسته و سنت را عبارت از قول و فعل و تقریر آنها می داند.

شیعه معتقد است که شریعت اسلامی پاک و مطهر است و جز پاک و مطهر هم نمی تواند عهده دار زعامت و رهبری دینی آن گردد، از این رو آیاتی مثل:

(لا ینال عهدی الظالمین) (1)

عهد ما به ظالمین نمی رسد.

(و ربك یخلق ما یشاء ویختار، ما كان لهم الخیرة) (2)

و پروردگار تو هر چه که بخواهد می آفریند و بر می گزیند، و برای آنها در این جهت اختیاری نمی باشد.

به لزوم تبعیت از معصوم تفسیر نموده، و معتقد است که نمی توان بدون آن شریعت دینی و آسمانی را تعریف نمود.

### معنای شیعه

اهل لغت لفظ شیعه را از مشایعت بمعنای پیروی و پشت سر حرکت کردن گروهی دانسته که از علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او پیروی می نمایند، همانطوریکه گفته اند: الشیعة: بمعنی المشایعة، وهي المتابعة والمطواعة، وغلب هذا علی کل من یتولی علیا واهل بیته حتی صار اسما خاصا.

ص: 161

---

1- البقرة: 124 .

2- القصص: 68 .

و این مذهب را هم به اعتبار پیروی و اطاعت از اخبار و احادیث فراوان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جعفری می نامند که آنحضرت در سال 148 هـ ق در مدینه از دنیا رفت .

و همچنین مذهب تشیع را اثنا عشری می گویند ، بخاطر اینکه بعضی از فرق شیعه مثل زیدیه و اسماعیلیه اثنا عشری نمی باشند .

اگر چه متأسفانه اسم تشیع در بسیاری از کتب برای دیگر فرق و مذاهب ناشناخته و غیر مأنوس و یا بعضاً معاند بکار برده شده ، ولی در حقیقت اصل و اساس در شناخت مذهب تشیع همان اثنا عشری می باشد .

زیرا در اثر همین تسامح گاهی بعضی از افراد مثل ابوحنیفه و شافعی و یا بعضی خلفای بنی العباس را هم شیعه نامیده اند و حال آنکه عناد و دشمنی آنها با شیعه اثنا عشری کاملاً مشخص و معلوم می باشد ، همانطوریکه بعضی از اولاد پادشاهان عباسی مثل معتز عباسی ، تمنای نابودی آل ابی طالب می نمود و همواره می گفت :

«إِنَّ وَلَايَا اللَّهِ لِأَفْنِينِ جَمِيعِ آلِ أَبِي طَالِبٍ» . (1)

اگر روزی خداوند مرا به خلافت برساند تمامی آل ابی طالب را نابود می گردانم .

و همینطور شیعه خواندن بسیاری از رجال حدیث مثل رجال کوفی ، که بخاطر تقدیم علی بن ابی طالب بر عثمان آنانرا شیعه می نامیدند (2).

## مبنای فکر شیعه

ص: 162

---

1- تاریخ ابی الفداء 2 : 29 .

2- راجع مقدمة « لسان المیزان » و ترجمة الحاكم النيسابوري في سير أعلام النبلاء وتذكرة الحفاظ .



همنطوریکه گفته شد مکتب امامیه اثنا عشری عقیده خود را از قرآن و اهل بیت رسول خدا اخذ نموده و ارشاد و رهنمودهای عقل را بر خود واجب می داند و در این رابطه عقل را شرط تکلیف دانسته و عقیده دارند که واجبات و محرمات و فروع اعتقادی و عملی باید مطابق قرآن بوده و نباید با آن معارضه و مخالفت داشته باشد، بر خلاف بسیاری از علمای اهل سنت که نه تنها از این ویژه گی برخوردار نبوده بلکه با آن به مخالفت نموده اند، چرا که آنان این سیره و روش را نپذیرفته و اخبار و روایات این باب را مخالفت با سیره و سنت رسول خدا دانسته اند، بر خلاف علمای شیعه که با افتخار تمام و به تبعیت از امامان خود این سیره عملی را پذیرفته و این چنین روایت نموده اند:

- «ما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه» (1).

هر چه را که موافق قرآن باشد اخذ و هر چه را که مخالف آن باشد ردّ نمائید.

- «وکل حدیث لایوافق کتاب الله فهو زخرف» (2).

هر حدیثی که با قرآن موافقت نداشته باشد باطل است.

- «ما خالف کتاب الله فردّوه» (3).

هر چیزی که مخالف قرآن باشد ردّ نمائید.

## فضائل اهل بیت

ص: 163

---

1- الوسائل 18 : 78 کتاب القضاء .

2- نفس المصدر السابق : 79 .

3- نفس المصدر السابق : 80 .

در مذهب تشیع و در نزد بسیاری از علماء مذاهب اسلامی فضائل و مناقب اهل بیت رسول خدا بر دیگران بیشتر و بالاتر می باشد و این شرافت و تفضیل را خداوند متعال بواسطه بندگی و اطاعت خود به آنها عنایت فرموده است ، و این امر طبیعی و از امور بدیهی می باشد ، زیرا وجود کمالات و ویژه گیهای نظیر علم و تقوا در نزد آنان باعث گردیده تا بر همگان شرافت و فضیلت پیدا نموده و مقدم باشند ، همچنانکه در قرآن فرمود :

( إن أكرمكم عند الله اتقاكم ) .

همانا بهترین شما با تقواترین شما می باشد .

و به همین میزان در بسیاری از روایات این تفضیل و برتری نیز برای دیگرانی که دارای طهارت قلب و باطن پاک باشند در نظر گرفته شده است که می فرماید :

1- أفضل الناس كلّ مخموم (1) القلب . (2)

بهترین شما کسی می باشد که قلب او از پلیدیها و حسد دور باشد .

2- أكمل المؤمنین إیماناً أحاسنهم أخلاقاً . (3)

کاملترین مؤمنین کسی است که اخلاق او بهتر باشد .

3- خیر الناس أنفعهم للناس . (4)

بهترین انسانها نافع ترین آنها در حق دیگران می باشند . .

ص: 164

---

1- قلب مخموم : أي «نقی من الغلّ والحسد» وهو فی الحدیث ، الصحاح للجوهري 5 : 1915 «خمم» .

2- سنن ابن ماجه رقم 4216 ، سلسلة أحادیث الصحیحة للالبانی 2 : 669 رقم 948 .

3- معجم الصغیر للطبرانی : 125 ، سلسلة أحادیث الصحیحة للالبانی 2 : 389 رقم 751 .

4- سلسلة أحادیث الصحیحة للالبانی 1 : 712 ، عن مسند الشهاب 1 : 101 ، مجمع الزوائد 10 : 273 ، الفوائد المنتخبة للمزکی 1

که البته کمال تمامی این اوصاف نیکو برای مؤمنان و پرهیزکاران می باشد، و وجود آن در هر کسی به اندازه توان و ظرف وجودی او می باشد.

ملا علی قاری در «شرح الفقه الاکبر» در بیان فضیلت و برتری افراد می نویسد:

«ومنها القول بتفضیل اولاد الصحابة رضی الله عنهم، فقال بعضهم: لانفضل بین الصحابة رضی الله عنهم أحداً إلا بالعلم والتقوى، والأصح أن فضل أبنائهم عن ترتیب فضل آبائهم إلا أولاد فاطمة رضی الله عنها، فإنهم یفضلون علی أولاد أبی بکر، وعمر، وعثمان، لقربهم من رسول الله صلی الله علیه وآله والعترة الطاهرة والذرية الطيبة الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً، كذا في الكفاية» (1).

علماء گفته اند: فضل اولاد صحابه در علم و تقوا می باشد همانطوریکه در پدران آنها هم همین ملاک و معیار می باشد، ولی اولاد فاطمه با اولاد دیگر صحابه قابل مقایسه نمی باشند، چرا که آنها از اهل بیت پاک و از ذریه رسول خدا می باشند که در حق آنها آیه تطهیر نازل شده است، و آنها از هر گونه رجس و آلودگی مبرا می باشند.

مذهب تشیع بر اساس برهان عقلی و آیات و روایات صحیح و قابل اطمینان استناد نموده و هیچ مورد مبهم و غیر مبرهن را در اعتقاد خود مورد غفلت قرار نداده و بر اساس آن عمل می نماید.

تفسیر روشنی که سنت از آیات قرآن ارائه نموده و دستور قطعی و غیر قابل تشکیک در لزوم و وجوب تبعیت از کتاب و سنت این تکلیف را راسخ و استوار نموده که پیروان مذهب تشیع بدور از تمامی هیاهوها و تعصبات به شیوه متقن.

ص: 165

وقابل اطمینان به آن عمل نمایند .

خداوند در قرآن می فرماید :

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» . (1)

همانا ولی شما خداوند ورسول او و کسانی می باشند که ایمان آورده و نماز را اقامه می نمایند و در حال رکوع به فقراء زکات می پردازند . (که طبق تفسیر مشهور بین فریقین ، علی بن ابی طالب در نماز و در حال رکوع انگشتر خود را به سائل مستمند دادند) . (2)

و«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَاءَ مَنِ مِّنْكُمْ» . (3)

اطاعت نمائید از خداوند و از رسول او و از صاحبان امر (که بحکم برهان صاحبان امر باید معصوم باشند) .

و«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» . (4)

همانا خداوند اراده فرمود ، که از شما اهل بیت رجس و ناپاکی را دور نموده و شما پاک و مطهر باشید .

و«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» . (5)

ص: 166

1- المائدة: 55 .

2- تفسیر ابن ابیحاتم الرازی 1: 1162 .

3- النساء: 59 .

4- الأحزاب: 33 .

5- المائدة: 67 .

ای پیامبر، برسان به مردم آنچه را که ما بر تو فرستادیم، که اگر از این کار خود داری نمائی همانا دعوت ما را نرسانده و رسالت تو ناقص می باشد و خداوند تو را از خطرات این دعوت محافظت می نماید.

و«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1).

در این روز من دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نمودم، و راضی شدم که اسلام به این گونه دین شما باشد.

بر اساس این آیات نورانی و تفسیر صحیح از آن بود که مذهب تشیع اعتقاد و فکر خود را بعنوان حجت شرعی از قول معصوم اخذ نموده و بر طبق آن عمل می نماید. با این توضیح اگر چه بعضی از گروهها و یا افراد بعنوان شیعه معرفی شده اند، ولی در حقیقت خارج از موضوع تشیع می باشند، زیرا شیعه واقعی تنها کسانی می باشند که اثنا عشری بوده و تبعیت و پیروی از ائمه دوازده گانه بر خود واجب دانسته، و برای غیر آن بکار بردن این عنوان خلاف واقع می باشد.

مثلاً گاهی بعضی از افراد را بصرف داشتن محبت اهل بیت و یا داشتن محبت امیرالمؤمنین علیه السلام شیعه نامیده اند، که بر خلاف آن می باشد، مثل شیعه نامیدن بعضی از غلات و یا بعضی از افراد مثل شافعی، چنانکه در این باره ذهبی در ترجمه شافعی می گوید:

إِنَّهُ شِيعِيٌّ؛ قلت: ومعنى هذا التشيع حبُّ علي وبغض النَّوَّاصِبِ، وَأَنْ يَتَّخِذَهُ مَوْلَى عَمَلًا بِمَا تَوَاتَرَ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ».

ص: 167

فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» (1) وقد صَنَّفَ رسالة مستقلة في إثبات طرق حديث الغدير .

شافعي شيعه می باشد ، ومعنای شيعه داشتن محبت علی بن ابی طالب وبعض دشمنان آنحضرت می باشد و شرط دیگر آن پذیرفتن حدیث متواتر غدیر خم می باشد که رسول خدا در آنجا فرمود : هر کس من مولای او می باشم علی بن ابی طالب نیز مولای او می باشد .

البته معلوم باشد که موضوع وصایت و خلافت علی بن ابی طالب تنها به اذن و امر خداوند متعال می باشد و رسول خدا تنها مبلغ این امر الهی می باشد ، همچنانکه بسیاری از محدثین و مفسرین بدان پرداخته و بیان نموده اند .

واحدی نيسابوری در تفسیر «اسباب النزول» این چنین بدان اشاره نموده است (2) او در تفسیر آیه شریفه از سوره رعد :

«وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ .

ص: 168

1- تاريخ الإسلام للذهبي وفيات 201 - 210 ص 338 .

2- الواحدی هو أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد النيسابوري قال فيه الذَّهبي : «الامام العلامة الأستاذ الواحدی النيسابوري صاحب «التفسير» ، إمام علماء التأويل . وكان طويل الباع في العربية واللغات . صَنَّفَ التفاسير الثلاثة : «البيسط» ، و«الوسيط» ، و«الوجيز» وبتلك الأسماء سمى الغزالي تواليفه الثلاثة في الفقه . ولأبي الحسن كتاب «أسباب النزول» مروي ، وكتاب «التحبير في الأسماء الحسنی» ، و«شرح ديوان المتنبي» ، وله أيضاً : كتاب «المغازي» ، وكتاب «الإغراب في الإعراب» ، وكتاب «تفسير النبي» ، وكتاب «نفي التحريف عن القرآن الشريف» تصدر للتدريس مدة ، وعظم شأنه . وكان من أبرع أهل زمانه في لطائف النحو وغوامضه . وقال أبو سعد السمعاني : كان الواحدی حقيقاً بكل إحترام وإعظام ، لكن فيه بسط لسان في الأئمة . قلت : الواحدی معذور مأجور . مات بنيسابور في جمادى الآخرة سنة ثمان وستين واربعمائة ، وقد شاخ » . سير أعلام النبلاء 18 : 339 رقم 160 .

خداوند صاعقه های رحمت خود را فرو می فرستد و به هر کس که او بخواهد اصابت می کند ، در حالی که مردم با یکدیگر در باره کارهای خداوند مجادله می کنند ، و قدرت خداوند بی انتها می باشد .

قال : «وقال ابن عباس في رواية أبي صالح ، وابن جريج ، وابن زيد : نزلت هذه الآية والتي قبلها في عامر بن الطفيل ، وأربد بن ربيعة؛ وذلك أنهما أقبلا يريدان رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقال رجل من أصحابه : يا رسول الله ! هذا عامر بن الطفيل قد أقبل نحوك .

فقال : «دعه ، فإن يرد الله به خيراً يهده» .

فأقبل حتى قام عليه ، فقال : يا محمد ! ما لي إن أسلمت ؟ قال : «لك ما للمسلمين وعليك ما عليهم» .

قال : تجعل لي الأمر بعدك ؟

قال : «لا : ليس ذلك إليّ ، إنما ذلك إلى الله يجعله حيث يشاء» .

قال : فتجعلني على الوبر وأنت على المدر ؟ قال : «لا . . .» . (2).

این آیه شریفه و آیه قبل از آن در باره عامر بن طفیل و اربد بن ربیع نازل شده است ، و جریان آن چنین بود که این دو نفر نزد رسول خدا آمدند ، یک نفر از صحابه عرضه داشت یا رسول الله این شخص عامر بن طفیل می باشد که به محضر شما شرفیاب گردیده ، حضرت فرمود : او را آزاد بگذارید ، اگر خداوند برای او خیری خواسته باشد هدایت خواهد گردید . .

ص: 169

1- الرعد : 13 .

2- أسباب النزول للواحدی : 183 .

عامر بن طفیل نزد حضرت آمد و حضرت او را احترام نمود، سپس رو به حضرت نمود و گفت: ای محمد اگر من مسلمان گردم چه چیزی بمن خواهی داد؟

فرمود: هر چه را که برای دیگر مسلمانان می باشد!!

او گفت: آیا برای بعد از خودت مرا معرفی خواهی نمود؟ حضرت فرمود: خیر، اجازه این کار بدست من نیست، همانا این کار خطیر بدست قدرت اوست به هرکس که بخواهد خواهد داد!

آنگاه عرضه داشت یا رسول الله آیا مرا ریاست بر روستاها و خود را برای شهرها قرار خواهی داد؟ حضرت فرمود: خیر . . . .

این همان اعتقادی است که شیعه در باره ولایت علی بن ابی طالب وائمه بعد از او قائل می باشد، که خلافت امری است الهی واذن واراده کسی غیر از خداوند متعال در آن دخیل نمی باشد.

چنانکه بسیاری از صحابه بر این اعتقاد بوده و ولایت آنحضرت را بر خود واجب می دانستند.

جمیع بنی هاشم وافرادی مثل حذیفه بن الیمان، والزیبیر ابن العوام، وخزیمه ذوالشهادتین، وأبو التیهان، وهاشم بن عتبة المعروف بالمرقال، وأبو آیوب الأنصاری، وأبو سعید الخدری القائل: «ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله إلا بغيض عليين أبي طالب»<sup>(1)</sup> وأبورافع، وعدي بن حاتم الطائي، وحجر بن عدي الكندي، وسعيد بن جبیر، وعثمان وسهل ابنا حنيف، وأبي بن .

ص: 170

---

1- ابوسعید می گفت: ما در زمان رسول خدا منافقین را به بغض علی بن ابی طالب می شناختیم.



كعب ، والبراء بن عازب ، والأحنف بن قيس ، وثابت بن قيس بن الخطيم ، وقيس بن سعد بن عبادة وأبوه ، وخبّاب بن الأرت ، وبلال مؤذن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، وعبدالله ومحمد ابنا بديل ، وقُرظة بن كعب الخزرجي ، وسليمان بن صرد الخزاعي ، وحسان بن ثابت ، وأنس بن الحرث ، وأبو قتادة الأنصاري ، وأبو دجانة الأنصاري ، وسعد بن مسعود الثقفي عمّ المختار ، ويزيد بن نويرة ، «وهو أول قتيل قتل من أصحاب علي بالنهروان وشهد له رسول الله بالجنة مرتين» (1).

ونافع بن عتبة أبو ليلي الأنصاري واسمه يسار ، ويقال : داود بن بلال وكان أبو ليلي خصيصاً بعلي عليه السلام يسمر معه ومنقطعاً إليه ، ورد المدائن في صحبته ، وشهد صفين معه ، وفي ولده جماعة يذكرون بالفقه ويعرفون بالعلم (2).

وقد عدّ الذهبي وابن حجر غير هؤلاء الصحابة من شيعة علي بن أبي طالب عليه السلام ، ومنهم : أبو الطفيل ، والذين امتنعوا عن مبايعة أبي بكر على رؤوسهم بعد بنيهاشم : سلمان ، وأبو ذر ، وعمار ، ومقداد ، وجماعة من غير هؤلاء على رؤوسهم أبو سفيان رأس الأمويين ، ففي السقيفة لما اجتمع الناس على بيعه أبي بكر أقبل أبو سفيان وهو يقول : إنّي لأرى عجاجة لا يطفئها إلاّ دم . يا آل عبد مناف ! فيم أبو بكر من أموركم ؟ أين المستضعفان ؟ أين الأذلاء علي والعباس ؟ ما بال هذا الأمر في أقلّ حي من قريش ؟ !!

ثم قال لعلي : ابسط يدك أبايعك ، فوالله لئن شئت لأملأنها عليه خيلاً ورجالاً .

فأبى علي عليه السلام عليه ، فزجره وقال : «والله إنك ما أردت بهذا إلاّ الفتنة ، وإنك والله طالما .

ص: 171

1- تاريخ بغداد 1 : 151 ، يزيد بن نويرة أولين كسى بود كه در نهروان در صف ياران علي بن ابى طالب بشهادت رسيد ، و رسول خدا دو مرتبه در باره او شهادت داد كه او اهل بهشت مى باشد .

2- تاريخ بغداد 1 : 186 .

و جمعی دیگر که در رأس آنها ابو سفیان بود که در سقیفه بعد از جریان خلافت ابی بکر بعنوان معارض و مخالف خلافت ابی بکر شروع به داد و فریاد نمود و معتقد بود که این فتنه را تنها باید با خون فرو نشانند ، و بر آل عبد مناف نهیب زد ، که چرا باید ابوبکر بعد از رسول خدا خلیفه باشد ؟!

و سپس بدنبال علی بن ابی طالب و عباس آمد ، که چرا باید چنین باشد ؟! و روی به امیر المؤمنین علیه السلام نمود ، و گفت : دستت را دراز کن که با تو بیعت نمایم؛ بخدا قسم اگر بخواهی اینجا را از مردم طرفدار تو پُر خواهیم نمود! ولی امیر المؤمنین که او را خوب می شناخت ، از خود دور نمود ، و به او فرمود : بخدا قسم که تو قصد فتنه گری داشته ، و سابقه تو بر علیه اسلام معلوم می باشد ، و همه می دانند که چه اندازه بر علیه اسلام شرارت نموده ای ، و الآن نیز ما به نصیحت و کمک تو نیازمند نمی باشیم .

از آنجائی که این بحث از اهمیت خاصی بر خوردار می باشد ، ضرورت دارد که به تناسب در آن بیشتر دقت گردد .

کتاب و سنت دو مصدر اصلی در تشریح از أدله اربعه می باشند که اهل سنت آنها را مستقل از یکدیگر به حساب آورده اند ، در حالیکه این امر مخالف و مباین اصل تشریح بوده ، و تقسیم این چنینی را همواره اهل فکر و دانش قاطع شرکت بحساب آورده و می آورند .

نظریه متداول و مرسوم امامیه ، استقلال کتاب و سنت بنحو مشروط و مقید تصویر گردیده ، که نباید از آن تخلف گردد . .

ص: 172

اهل سنت استقلال را در تشریح برای سنت منفك از كتاب دانسته ، و عدم مخالفت اخبار رابا كتاب ، و طرح مخالف در متعارضين رانادیده پنداشته است .

پذیرفتن این امر مهم و مورد تکفیر قرار دادن مذهب تشیع بواسطه داشتن چنین اعتقادی ، کاشف از این حقیقت است که مذهب تسنن سنت را مابین کتاب دانسته و حاکمیت و تقدم آن را بر سنت پذیرفته است .

ضرورت ایجاب می نماید که در این مسأله بحدی که بتوان حق مطلب را ادا نمود مطالبی مطرح نمایم .

همان طوریکه خواهد آمد ، افتراق کتاب و سنت بعنوان دو دستگاه مستقل در تشریح لا محاله مواردی از تباین و تعارض را در احکام در پی خواهد آورد .

از مجموع آیات استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مازاد بر دستورات قرآنی ، عالم به مرادات شارع بوده و بعنوان تبیین کننده مرادات حکیم متعال ، احداث و انشاء حکم می نموده است .

«لِتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ» (1) از مجموع آیات قرآنی نیز برمی آید که رسول و فرستاده خداوند در بیان احکام اگر چه تفسیر و تبیین بیانات و زُبر کتاب هم نبوده باشد ، نباید مطالبی را بر خلاف حکمت الهی و در عرض کتاب آسمانی بیان نموده و موجبات تعارض را فراهم نماید ، چراکه نفس حجیة قول او نیز بعنوان مصدر ثانی در تشریح نیز بحکم او بوده است .

و نکته ای که در این میان مورد عدم التفات قرار گرفته است ، عدم دقت کافی در مدلول مطابقی آیه شریفه «مَا أَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا» (2) .

ص: 173

---

1- النحل : 44 .

2- الحشر : 7 .

می باشد. از اظهار نظرهای بسیاری از علماء اهل سنت چنین استفاده می گردد که آیه شریفه تنها در بردارنده وجوب و لزوم تبعیت از سنت منهای کتاب می باشد.

نکته ای که در این رابطه باید بدان توجه نمود این است، که دلالت آیه در خصوص تبعیت از سنت نوعی تصرف بدون قرینه در ظهورات می باشد، چرا که آیه اعم از کتاب و سنت می باشد، زیرا رسول خدا هم مأمور به ابلاغ وحی است و هم مأمور به تبیین و تفسیر آن، و هر دو جنبه را مردم می بایست از حضرت اخذ نمایند. هم وحی را و هم تفسیر وحی، و نمی توان گفت که منحصرآ باید سنت را از او اخذ نمایند و پس.

### ارتباط کتاب و سنت

در مذهب اهل بیت سنت ارتباط دیرینه خود را با کتاب از طریق تعالیم دینی و اخلاقی اهل بیت دریافت نموده که آنها نیز از سرچشمه فیض آیات الهی سیراب گردیده و برای خود جدائی با منبع وحی الهی تصور ننموده و با اطمینان و علم محیط خود بیان داشته اند که اخبار و احادیث ما با قرآن تعارض و تنافی نداشته و اگر چنانچه موردی در اخبار مخالف قرآن بود از ما نبوده و باطل می باشد.

در مذهب اهل بیت سنت باید مبین کتاب بوده و اخبار و احادیث نباید با کتاب مخالفت داشته باشند.

در آیات نورانی قرآن کریم به روشنی سنت را مفسر و مبین کتاب معرفی و حجیت آنرا تثبیت نموده، و چنین بیان داشته که کتاب و سنت با یکدیگر دو رکن اساسی در تشریح می باشند، نه بنحو استقلال و جدا از یکدیگر.

1- «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (1)

2- «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (2)

3- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (3)

4- «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (4)

5- «إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (5)

6- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (6)

7- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (7)

واین آیات بخوبی نشان می دهند که کتاب و سنت با یکدیگر اساس تشریح را تشکیل داده و سنت نمی تواند از کتاب جدا و مستقل بوده باشد، چرا که سنت مشروعیت خود را از کتاب و وحی اخذ نموده.

### تشریح اسلامی در مکتب تشیع

#### اشاره

با توجه به مطالب فوق در مذهب اهل بیت علیهم السلام کتاب و سنت و عقل و اجماع بعنوان چهار رکن اساسی در تشریح احکام شناخته گردیده، که کتاب

ص: 175

1- النحل : 44 .

2- الحاقه : 46 .

3- النساء : 80 .

4- الحشر : 7 .

5- الأنعام : 50 .

6- النجم : 3 و 4 .

7- آل عمران : 31 .

وسنت در مرتبه اولی قرار و دورکن دیگر می بایست در ظل وسایه کتاب وسنت مؤید و مطابق و موافق آندو قرار گرفته وبا کتاب وسنت مخالف و معارض نبوده باشند .

اختلاف در أخذ به ادله تشریح ونحوه آن در میان مذاهب اسلامی اختلاف وتفاوتی بنیادی وریشه ای می باشد ، که بدون در نظر گرفتن آن برای مذاهب تعریف صحیح وجامعی ارائه نخواهد گردید .

همانطوریکه در بیان وشرح هر يك از مذاهب توضیح خواهیم داد ، کتاب وسنت که مشترك در بین أدله و اصول تشریحی همه مذاهب می باشد ، از جهات متعدد با هم تفاوت داشته ونمی توان ادعا نمود که این مذاهب بنابر استقلال سنت دارای احکام واحدی از کتاب بوده وبر طبق آن عمل می نمایند .

وهمچنین است کتاب ، زیرا در أخذ به عموم واطلاق آیات ونحوه علاج متعارضین ، در تقیید وتخصیص ونسخ ، هر کدام نوعی وابستگی وارتباط به دیگری دارند که مثبت اشتراك و وحدت آنها در أخذ وتشریح می باشد .

در مذاهب غیر شیعی به اعتبارات خاص غیر از کتاب وسنت که مشترك همه آنها می باشد ، ادله تشریحی مخصوصی انتخاب گردیده وبر اساس آن احکام مذهب خویش را بنا نموده که عمده اختلافات در فروع فقهیه از این ناحیه می باشد .

جایگاه تشریحی در مذهب اهل بیت علیهم السلام بر این اساس است که علوم و معارف امامان این مذهب اکتسابی وتعلیمی متعارف در مکتب خانه ها نیست ، تا بتوان ادعا نمود که علوم آنان را می توان همانند دیگران مورد اشکال وایراد قرار داد .

علوم و معارف ائمه اهل بیت علیهم السلام تداوم همان علوم و معارف الهیه می باشد که خداوند پیامبر خویش را بدان آگاه نموده واسرار وحقائق آنرا به او یاد

داده و آنحضرت نیز آنرا در امامان دوازده گانه از اهل بیت خود که جانشینان بعد از او بودند بودیعت گذاشت .

آنانکه محضر علمی اهل بیت رسول خدا را درك نموده اعتراف می نمایند که علوم آنها از سنخ علوم دیگران نبوده و سزاوار نیست که در مقام مقایسه آنانرا همانند دیگران فرض نمود ، همانطوریکه بسیاری از ائمه مذاهب رعایت این جهت را نموده و در حفظ این حریم دقت داشته و بر آن اعتراف نموده اند ، که علم صحیح نزد اهل بیت رسول خدا می باشد :

الذین لو کان یخص بالعلم أحداً لکانوا هم أُولی ، وللعلم خزائن یقسمها الله لمن أحب . (1)

اگر بنا بود که علم بکسی اختصاص پیدا نماید ، اهل بیت رسول خدا اولی بر همگان بودند ، همانا برای علم خزائنی می باشد که خداوند به هر کس بخواهد ، عطا می فرماید .

اگر منکری برای این جهت بود تا حدودی سخت بود ادعا نمود ، ولی با وجود اعترافات متعدد ائمه مذاهب ، بسیار آسان است که گفته شود ، در فرض دوران بین اخذ علم از اهل بیت یا از دیگران ، کسی جرأت نماید و دیگری را بر آنان مقدم بدارد .

پس چگونه می توان باور داشت که در بیان سنن رسول خدا ، افرادی ناچیز و بی بهره از ابتدائی ترین مزایای علمی طرف مقایسه آنها قرار گرفته و برای تبیین کتاب و تفسیر آیات نورانی بر آنان مقدم بوده باشند ! ؟ .

ص: 177

یکی از ویژگیهای بارز مکتب اهل بیت این است که اخبار و روایات آنها نباید با قرآن مخالفت داشته باشد، و بر همین مبنی در بسیاری از مواقع فرموده اند: ما اهل بیت مخالف قرآن سخن نگفته و نخواهیم گفت و اگر سخنی مخالف قرآن باشد زخرف و باطل می باشد.

این ارتباط و هماهنگی بین این دو ثقل موجب گردید، تا احکام تشریحی در این مذهب نیز با کتاب آسمانی وحی، مطابقت داشته باشد.

نکته ای که در این راستا قابل دقت و توجه می باشد، نظر و توجه به مدلول اخبار از اهل بیت علیهم السلام در لزوم عرض خبر به کتاب است، در این اخبار بخوبی نشان داده شده که اصل در تبیین احکام شرعی کتاب آسمانی بوده و سنت بعنوان مبین کتاب لسان ناطق و گویای شرع می باشد، همانطوریکه در آیات متعدد که در ابتداء ذکر گردید این نکته بخوبی ملاحظه و استفاده می گردد.

اما بر خلاف این نظریه در میان اهل سنت اختلاف سلیقه و اظهار نظر دیگری وجود دارد که سنت را کاملاً مستقل از کتاب دانسته و اجتهادات نبی را بعنوان قسمتی از سنت بحساب آورده که در کتاب بیان نگردیده است.

اهل سنت بنابر دیدگاه و اعتقاد خود اخبار لزوم عرض خبر بر کتاب را مردود دانسته و آنها را از موضوعات و مجعولات زنادقه و روافض بحساب آورده اند.

قبل از بیان این دو دیدگاه مابین در نحوه ارتباط کتاب و سنت، لازم به ذکر است که با توجه به این قاعده تنها راه منحصر و موجه برای انواع مختلف بدعتها، همین مستقل دانستن سنت در مقابل کتاب می باشد که در میان اهل حدیث می باشد.

با توجه به مطالب فوق اکنون به بیان این دو دیدگاه اشاره می نمائیم.

## اخبار اهل بیت در ارتباط قرآن



همانطوریکه گفته شد در مذهب اهل بیت هماهنگی و ارتباط وثیقی بین کتاب و سنت وجود داشته ، و اخبار و احکام نباید معارض و مخالف کتاب بوده باشد و در فرض مخالفت از آنها سلب اعتبار و ارزش گردیده و قابلیت تمسک را نداشته و مردود می باشند .

و اما روایات این باب :

(1) خبر الراوندي : عن الصادق عليه السلام إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فأعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فردوه (1) .

(2) روى الكليني عن الصادق عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله خطب الناس بمنى ، فقال : أيها الناس ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته ، و ما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله (2) .

(3) وروى أيضاً : عن الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قوله : ان على كل صواب نورا ، فما وافق كتاب الله فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه (3) .

(4) وعن الإمام أبي جعفر محمد الجواد عليه السلام في مناظراته ليحيى بن أكرم قال : قال رسول الله في حجة الوداع : « قد كثرت عليّ الكذابة وستكثر بعدي ، فمن كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار ، فإذا أتاكم الحديث عني فأعرضوه على كتاب الله وسنتي ، فما وافق كتاب .

ص: 179

---

1- وسائل الشيعة 18 : 84 باب 9 من أبواب صفات القاضي رقم 29 .

2- أصول كافي 1 : 69 ح 5 .

3- مصدر سابق 1 : 69 ح 1 .

الله وسنتي فخذوه به وما خالف كتاب الله وسنتي فلا تأخذوا به (1).

وهمچنین روایات فراوان دیگر که دلالت بر استحکام این ارتباط وثیق بین کتاب و سنت در مذهب اهل بیت می باشد که نافی بینونت و دوگانگی این دو دستگاه تشریحی می باشد، که به الفاظ و مضامین روشن و بی تکلف بیان گردیده است، همانند:

- «ما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه» (2).

- «وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف» (3).

- «ما خالف كتاب الله فردوه» (4).

با وجود این طبقه از اخبار در مذهب امامیه اثنا عشری که تواتر آنها ثابت

گردیده چنین باید گفت: که ارتباط اخبار اهل بیت با کتاب ارتباطی ممتاز و بی نظیر در میان مذاهب اسلامی می باشد و چنین می توان ادعا نمود که سایر مذاهب از داشتن چنین ویژه گی و عظمتی بی بهره و بی نصیب می باشند. (5)

### اهل سنت و ارتباط کتاب و سنت

در کتاب «الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی» و کتابهای دیگر چنین آمده است: «اعلم أن الحق عند أهل الحق أن السنة مستقلة في التشريع» (6).

ص: 180

1- احتجاج طبرسی 2: 246.

2- وسائل الشیعة 18: 78 کتاب القضاء.

3- مصدر سابق: 79.

4- مصدر سابق: 80.

5- برای اطلاع بیشتر از این مبحث به کتاب «اختصاص الامامیة بالقرآن» از منشورات مرکز أبحاث العقائدي مراجعه شود.

6- الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی 1: 104.

این استقلال برای سنت نزد اهل سنت به این معنا می باشد که کسی حق ندارد به بهانه مخالفت با کتاب کوچکترین اشکالی به اخبار و احادیث موجود در کتب صحاح و مسانید داشته باشد؛ زیرا طبق این قاعده سنت مستقل بوده و در تشریحات خود مقید به موافقت و مخالفت با کتاب نمی باشد.

ابن عبدالبر در کتاب «جامع العلم» از عبد الرحمن بن مهدی اینچنین روایت می کند:

إن الزنادقة وضعوا حديث « ما آتاكم عني فاعرضوه علي كتاب الله فإن وافق فأنا قلته وإن خالف فخذوه » (1).

زنادقه حدیث «ما آتاکم عنی . . .» را جعل نموده اند.

و این قیّم هم می گوید:

وما يروى من طريق ثوبان من الأمر بعرض الأحاديث على القرآن، فقال يحيى بن معين انه من وضع الزنادقة، وقال الشافعي: ما رواه عمن يثبت حديث في شيء صغير ولا كبير (2).

وسیوطی در مفتاح الجنة می گوید:

ان قائلاً رافضياً زنديقاً أكثر في كلامه أن السنة النبوية والأحاديث المروية لا يحتج بها، وأن الحجة في القرآن خاصة، على ذلك حديث: «ما جاءكم عنّي من حديث فأعرضوه على القرآن، فإن وجدتم له أصلاً فخذوه به وإلا فردوه» (3).

و در کتاب حجیة السنة دکتر عبد الغنی عبد الخالق می نویسد: 32

ص: 181

---

1- مصدر سابق .

2- اعلام الموقعين 2 : 309 .

3- قصة الهجوم على السنة از دکتر سالوس : 32

أحاديث العرض على كتاب الله فكُلُّها ضعيفة لا يصح التمسك بها فمنها ما هو منقطع ومنها ما بعض رواته غير ثقة أو مجهول ومنها ما جمع بينهما ، وقد بين ذلك ابن حزم في الاحكام والسيوطي في مفتاح الجنة نقلاً عن البيهقي تفصيلاً (1) .

وهمچنین بسیاری از کلمات دیگر در کتابهای مختلف که جملگی بر این اعتقاد می باشند که سنت در بیان تشریح احکام مقید به عدم مخالفت با کتاب نبوده و برای خود دستگاه مستقل و جداگانه ای می باشد .

وهمچنانکه گفته شد ، ادعای نفی علاقه و ارتباط بین کتاب و سنت ، هرگز نمی تواند وجه تصحیح و تمامی غیر از توجیه اخبار جعلی داشته باشد .

بعنوان مثال اگر ارتباط و علاقه ما بین کتاب و سنت وجود نداشته باشد ، آیات وصیت و ارث انبیاء و روایت «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» بدون هیچ ارتباطی با یکدیگر درست بوده و با هم تعارض ندارند .

### سنت چیست ؟

### اشاره

سنت در لغت عبارت است از طریقه و روش و آن اعم از سنت خوب و سنت بد می باشد (2) ، چنانکه در قرآن می فرماید :

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (3)

ص: 182

1- حجية السنة ط بغداد دار السعداوي : 474 .

2- حاشية البناني على جمع الجوامع 2 : 106 ، ارشاد الفحول : 42 ، فواتح الرحموت 2 : 102 .

3- آل عمران : 137 .

و در حدیث: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ» (1).

تعریف سنت در اصطلاح علماء با کمی اختلاف چنین می باشد، در اصطلاح فقهاء و اصولیین عبارت است از، قول و فعل و تقریر معصوم، و در اصطلاح محدثین سنت چون با حدیث مترادف می باشد، از این جهت معنای آن گسترده تر می باشد و آن عبارت است از: قول و فعل و تقریر و بیان صفات خلقی و خلقی و سیره و روش.

و چنانکه ملاحظه می گردد تعریف محدثین برای سنت اعم از تعریف اصولیین می باشد، چرا که محدثین در پی معرفت و شناخت تمامی احوالات و شؤون معصوم بوده تا هم برای خود و هم برای دیگران بعنوان سنت مورد عمل قرار گیرد، و اصولیین تنها از دیدگاه استنباط و اجتهاد به نصوص نگریسته تا حکم شرعی را بیان نمایند، و برای آنها غیر از نصوص معینه چیز دیگر قابل بحث علمی در طریق اثبات حکم شرعی نمی باشد.

سنت در مذهب امامیه اعم از سنت نبوی می باشد، زیرا در این مذهب حجیت قول و فعل و تقریر ائمه اثنا عشر همانند سنت پیامبر خواهد بود.

این مطلب که آیا ائمه اثنا عشر علیهم السلام خود مستقلاً دارای حکم تشریحی بوده یا از پیامبر اسلام نقل و حکایت سنت می نمایند مطلبی است که باید در جای خود پیرامون آن سخن گفته شود.

همانطور که در باره حق تشریح نبی صلی الله علیه و آله و اذن او از جانب پروردگار گفته می شود، که آنحضرت بنا بر مدلول آیاتی از قرآن مأذون است از جانب پروردگار.

ص: 183

وآنچه را که بیان می‌دارد وحی و تعلیم الهی می‌باشد، تردیدی نیست که سیره عملی ائمه اثنا عشر نیز در این رابطه مأذون بودن آنها از جانب رسول خدا می‌باشند، و دلیل آنهم هم به عقل و هم به نقل در نزد پیروان مکتب اهل بیت ثابت می‌باشد.

دلیل عقل: طبیعی است که زندگی اجتماعی و حیات بشری مقرون و محتاج است به نیازها و احتیاجاتی که طبق شرائط زمانی برای او بوجود می‌آید، این آئین و شریعت دینی می‌باشد که می‌بایست قسمت عمده نیازهای او را در داشتن قانون و دستور به بهترین وجهی بر طرف نماید، و نمی‌توان پذیرفت که دین و آئین با اینکه ادعای کمال و بی‌نقص بودن دارد، در یک عصر و یا برهه ای از آن در مسأله ای از مسائل بدون حکم بوده و جامعه را بخود واگذار نموده باشد.

بر این مبنی ضرورت دارد که در رتبه نخست کتاب و بعد از آن سنت به بهترین وجهی پاسخ‌گویی تمام نیازهای فردی و اجتماعی بشر بوده باشد.

از آن جایی که بشر هیچگاه از نیاز و خواسته‌های روز تهی نبوده و نمی‌باشد لا محاله آئین دینی و شریعت می‌بایست بصورت یک شیوه سیال، همراه جامعه در هر زمان قوانین بروز ارائه نموده و پاسخگویی مسائل آن باشد.

به روز بودن دستورات دینی و احکام نیازمند تفسیر و تبیین دقیق می‌باشد که غیر از کسانی که به آنها اذن داده شده و یا به تعبیری معصوم و منزله از خطا نسیان باشند، به کسی دیگر این مسئولیت داده نشده بود.

و در همین مرتبه بود که می‌بایست، سرنوشت احکام بعد از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را معصوم و یا کسانی که در طراز فکر آنها بوده باشند در تفسیر و تبیین عهده دار گشته و ورود پیدا نمایند.

و در همین جا نقطه افتراق بین مذاهب دینی پدیدار گردید، آنان که به عدالت و صداقت دینی پایبند و دل‌بسته بودند، هرگز نتوانستند بپذیرند که غیر معصوم کسی

دیگر هم می تواند در این مسند نشسته و بر مردم حکم آسمانی داشته و کتاب خدا را تفسیر نماید .

برخلاف کسانی که هیچگونه تعهد و التزامی به پایبندی و تقید شرعی نداشته و هر فاسق و فاجری را نماینده خدا در زمین معرفی نموده و حکم او را حکم خدا می خوانند .

پدیده های مبتنی بر اهواء غیر دینی ، شرائط را به گونه ای رقم زد که دستگاههای سلطه و ستم این جایگاه عظیم دینی را مرتع و جولانگاه خود نموده و با اقوال و آراء سخیف بعضی از حواشی خود ، سنت نبوی را که از جایگاه رفیع بر خوردار بود ، به احکام و دستورات مبتذل و موافق با تمایلات ستمگران و ظلمه تبدیل ، و جایگاه این مهم دینی و عقلانی را با اقوال آلوده راویان خود فروخته و درباریان و حکام ستمگر پر نموده و بعنوان سنت نبوی در دنیای اسلام منتشر نمودند .

دلیل نقل : دلیل نقلی بر ضرورت و لزوم وجود معصوم بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کتاب و سنت هم بسیار روشن و واضح می باشد ، در کتاب آیه مبارکه :

«أَطِيعُوا اللَّهَ - وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1)

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (2)

بخوبی دلالت دارند که مطاع بعد از رسول نیز باید دارای ملکه عصمت و علوم الهی بوده باشد ، تا بتواند انسانها را در هدایت خویش بسر منزل مقصود رهنمون گرداند ، که اگر غیر از این امر بوده باشد بیقین تخلف از اصل تبعیت از خدا و رسول .

ص: 185

---

1- النساء : 59 .

2- الأحزاب ، الآية 33 .

لازم آمده و شریعت نیز اصالت خود را از دست داده و لغو و مهمل گردید .

## کتاب و سنت

همانطوریکه رکن اصلی در تشریح احکام دینی و تعالیم آسمانی قرآن می باشد ، سنت نیز بعنوان رکن ثانی در تشریح دارای این قداست و این خصوصیت می باشد ، و مشروعیت خود را از آن اخذ نموده و می نماید .

حکم سنت همانند قرآن مقدس و محترم می باشد ، و نمی تواند با قرآن تعارض و تنافی داشته باشد ، سنت همیشه مفسر و مبیین کتاب بوده ، و نمی تواند بر خلاف آن حکمی داشته باشد .

حدیث به اعتبار اعم بودن از سنت می تواند در بعض موارد با قرآن تنافی و تضاد داشته باشد ، و بر همین مبنی هم گفته شده است که اخبار مخالف کتاب غیر قابل قبول و باطل می باشند ، زیرا حدیث مجموعی است از منقولات صحیح و ضعیف از پیامبر و امام معصوم می باشد ، که می بایست سنت از میان آن استخراج گردد .

سنت در ارتباط با کتاب داری حیثیت تفسیری بوده و مبیین آن می باشد ، فلذا گفته می شود که حدیث و خبر برای تصحیح خود نباید با کتاب مخالفت داشته باشد ، بر خلاف سنت که هرگز نمی تواند با کتاب تنافی و تضاد داشته باشد .

## استقلال سنت

در میان فرق و مذاهب اسلامی در ارتباط با استقلال و جدائی کتاب و سنت مباحث مفصل و متنوعی صورت گرفته است ، استقلال سنت در تشریح مبحثی است که در میان متأخرین اهل حدیث از جایگاه ویژه ای برخوردار گردیده و به آن اهمیت خاصی داده می شود .

بحث از استقلال سنت به این خاطر می باشد ، که اخباریها و اهل حدیث وقتی



دیدند که بسیاری از احادیث آنها با مخالفت کتاب از بین می‌روند، چاره‌ای جز این ندیدند، که ندای استقلال سنت را سر زده و از آن دفاع نمایند؛ تا بدین وسیله بتوانند از احادیث بی پایه و اساس موضوعه که توسط ایادی جعل و ستم وضع گردیده بود حراست نمایند.

اهل حدیث تمام یا اغلب احادیث کتابهای مشهور حدیثی را صحیح می‌دانند، از اینرو نمی‌توانند بپذیرند که اخبار ضعیف در کتابهای مشهور حدیثی وجود داشته و دارد، پس می‌بایست حکم به استقلال سنت را با قوت هر چه تمامتر بیان نموده و از آن دفاع نمایند، تا به این وسیله به دیگران بفهمانند که نمی‌توان احادیث را به بهانه مخالفت با قرآن کنار زده و رد نمود.

این بحث موجب گردید تا در تشریح احکام ابوابی را به این عناوین اختصاص داده و پیرامون آن سخن بگویند، و چنین بیان نمایند که مخالفین استقلال سنت زنادقه و روافض می‌باشند که با جعل روایاتی خواسته‌اند تا سنت رسول خدا را نابود نموده و از بین ببرند!!

طرفداران استقلال سنت پس از جعل این قانون دیگر نتوانستند بپذیرند که اخبار و روایات مخالف قرآن باطل و بی ارزش می‌باشند، و بر همین اساس بود که حکم جعلی بودن روایات لزوم عرض بر کتاب را بیان نموده و در کتابها و مقالات خود منتشر نمودند.

در مذهب اهل بیت این استقلال برای سنت به این شکل هرگز مورد قبول و تأیید قرار نگرفته، اهل بیت رسول خدا همواره بر این تأکید نموده که اخبار و احادیث نباید با قرآن مخالفت داشته باشند، و روایات و اخبار آنان در این باره متواتر گزارش گردیده که در ابواب آتیه خواهد آمد.

از اینرو صاحبان مذاهب مختلف غیر امامی چاره‌ای ندیدند که برای تثبیت موقعیت خویش به مبارزه‌ای بی‌آمان و صریح در رویارویی با مذهب اهل بیت

عليهم السلام دست زده و خود را به اين وسيله خدا خواسته گرفتار نمايند .

ص: 188

همان طوریکه گفته شد تعارض بین کتاب و سنت در نظر اهل سنت به اقتضای استقلال هر يك از دیگری، امری ممکن تلقی گردیده و آنرا پذیرفته و بیان نموده اند.

خولی در کتاب «مفتاح السنة» می گوید:

«أن الرسول صلى الله عليه وآله وظيفته البيان، والبيان غير المبيّن فالبيان مفصل والمبيّن مجمل، فكان هناك نوع مخالفة، فمن اتبع المبيّن فقد اطاع الله ومن اتبع بيان الرسول لكلام الله فقد اطاع الرسول.» (1)

همانا وظیفه رسول خدا بیان است و بیان غیر از مبیّن، زیرا بیان مفصل است و مبیّن مجمل است، در اینجا نوعی دوگانگی و اختلاف لازم می آید، کسی که از مبیّن تبعیت نماید در حقیقت از خداوند تبعیت نموده و کسی که از بیان تبعیت نماید از رسول تبعیت نموده است.

در این بیان اولاً: نسبت قرآن به سنت نسبت مبین به مجمل عنوان شده است.

ثانیاً: بین آن دو نوعی از مخالفت و تباین تصور شده است.

ثالثاً: پس از اثبات مخالفت بیان و مبیّن و همچنین تثبیت اجمال مبیّن، سنت را

ص: 189

جایگزین مبین گردانیده و معتقد است که عمل به سنت کفایت می نماید .

وهمچنین نسخ کتاب بخبر واحد ، و تخصیص عمومات و تقييد اطلاقا ت ، بدون وجه ، از موارد ديگر تقديم سنت بر کتاب می باشد که در حوزه مباحث علمی اهل سنت مطرح و بدان اعتبار داده شده است ، که به نمونه های آن اشاره مینمائیم .

1- در ارث انبياء می گویند : «نحن معاشر الأنبياء لانورث » با کتاب در آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (1) معارضه می نمایند (2) و چون نسبت این دو عموم و خصوص میباشد بتقديم خاص بر عام منتهی میگردد . ناگفته پیداست که اینگونه گمانه زنی ها نمیتواند معالج معارضه تالیه دیگر این بیان باشد ، اجمالاً اطلاق کلمه «ارث » مانع از این تخصیص می گردد . در داستان ارث سلیمان بن داود جمله «وَأوتينا من كلِّ شئ ء » در می یابیم که میراث او تمام ماترك را در بر گرفته ، و در خصوص نبوت نمیشد چنانکه توهم گردیده است «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » (3) .

واز طرف دیگر ، استدلال صديقه طاهره فاطمه زهراعليهاسلام در مواجهه با ابی بكر در مطالبه فدك به آیه مبارکه در اثبات ارث انبياء میباشد ، همانطوریکه در قسمتی از کلمات بدان پرداخته اند ، فخر الإسلام بزودی حنفی در کشف الأسرار میگوید : «قوله : (إجماع السلف على الإحتجاج بالعموم) أي بالعام الذي حُص منه فإن فاطمة احتجَّت على أبيبكر في ميراثها من أبيها بعموم قوله تعالى «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» الآية مع أن الكافر والقاتل وغيرهما خصوا منه ولم ينكر أحداً من .

ص: 190

1- سورة النساء: 11 - 176 .

2- الفكر السامي للفاسي 1:106

3- النمل : 16 .

الصحابة احتجاجها به مع ظهوره وشهرته بل عدل أبوبكر في حرمانها إلى الإحتجاج بقوله «نحن معاشر الأنبياء لا نورث وما تركناه صدقة» (1) وترديدى نیست که آن حضرت طبق نصوص صحیحہ متواتره بین فریقین «سیدة نساء الجنة» بوده، و هرگز نمیتواند معقول باشد که برترین زنهای بهشت در حیات دنیوی به امور غیر صحیحہ مبادرت ورزیده و بدان استدلال نموده باشد.

وکلام فخر الاسلام بزودی ناظر بدین بیان است که: قتل وکفر از اسباب منع الارث بحساب آمده ودر میان مسلمانان کسی آنرا انکار ننموده است بر خلاف ارث انبیاء که تنها ابوبکر بدان قائل بوده ومورد مخالفت بزرگان از صحابه که در رأس آنها اهل بیت آن حضرت بودند واقع گردید.

2- مورد دیگر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (2) آیه شریفه بر طبق تصریح اوثق مصادر تفسیری فریقین در نکاح متعة نازل گردیده، که مورد غضب فرار گرفته و بنسخ آن قائل شده اند. فخر رازی در این باره می گوید: المراد بهذا الآية حکم المتعة وهي عبارة عن أن يستأجر الرجل المرأة بمهر معلوم لأجل معين فيجامعها (3)

و در تفسیر ابي حیان آمده است: قال ابن عباس ومجاهد، والسدي: إن الآية في نكاح المتعة (4)

وفي تفسیر ابي السعود: نزلت في المتعة التي هي النكاح إلى وقت معلوم (5) . .

ص: 191

1- كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي البخاري 1: 611 و628.

2- سورة النساء: 24.

3- تفسير الكبير 10: 50.

4- تفسير ابي حيان 3: 218.

5- تفسير ابي السعود 3: 251، القرطبي 5: 130، البيضاوي 1: 259، مختصر تفسير ابن كثير 1: 375، الدر المنثور 2: 140، الخازن 1: 357، التسهيل 1: 137، الألويسي 5: 5، المراغي 5: 8، الشوكاني 1: 414.

3- مورد ديگر رواية مسلم از أبي هريرة :

«خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَخَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يَوْمَ الْأَحَدِ ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ ، وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَخَلَقَ النَّوْرَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَخَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي آخِرِ السَّاعَةِ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ» (1).

و حال آنکه ثابت است در قرآن برخلاف این روایه خلقت زمین و آسمان را در شش روز بیان فرموده است كما يقول : «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (2).

4- مورد ديگر رواية : « لا وصية لوارث » (3) می باشد که در آن حکم بنسخ آیات الوصية « كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت إن ترك خيراً الوصية للوالدين والأقربين بالمعروف حقاً على المتقين » (4).

5- وهمچنين است رواية : « البكر بالبكر : جلد مائة وتغريب عام » وآیه .

ص: 192

1- صحيح مسلم : 4 : 2149 برقم 2789 .

2- الأعراف الآية : 53 .

3- والحديث بهذا اللفظ رواه أبو داود 3 : 114 ، والترمذي 4 : 434 ، وابن ماجه 2 : 905 ، كلهم عن أبي أمامة الباهلي وبوب البخاري في الصحيح بهذا اللفظ فقال : باب لا وصية لوارث ، ثم ذكر حديث ابن عباس بمعناه 4 : 4 ط استانبول ، الفكر السامي 1 : 93 .

4- البقرة : 180 .

چون حاکم شرعی اگر بجلد تنها اکتفا نماید با سنت مخالف نموده است! و اگر بخواهد به سنت عمل نماید با کتاب مخالف نموده است ، و این مورد از موارد اختلاف بین مذاهب مختلفه اسلامی با احناف می باشد. (2)

(6) مورد دیگر روایت « إن الميت يعذب في قبره ببيكاء أهله عليه » می باشد که با استدلال عائشه مخالف با قرآن بوده و صلاحیت تمسک را دارا نمی باشد . روایت نهی از گریه بر میت را عبدالله بن عمر از پدرش نقل میکند .

بخاری اینچنین روایت میکند که :

قال ابن عباس : فلما مات عمر ذكرت لعائشة ما قال عمر : إن الميت يعذب ببيكاء أهله عليه ، فقالت يرحم الله عمر لا والله ! ما حدث رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله يعذب المؤمن ببيكاء أحد ولكن قال : إن الله يزيده الكافر عذاباً ببيكاء أهله عليه وقالت : حسبكم القرآن : «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»(3)(4)

(7) آیات وارده در ارث که می فرماید : «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»(5)

چنانکه ملاحظه می گردد این آیه هم با آنچه که در ارث در باب عول و تعصیب گفته شده است معارض می باشد . .

ص: 193

1- النور : 2 .

2- إعلام الموقعين 2 : 380 - 396 .

3- سورة أنعام 164 .

4- صحيح البخاري كتاب الجنائز- رقم 1288 .

5- نساء : 7 .

وهمچنین است آیه شریفه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (1)

این دو آیه با آنچه را که در حرمان ارث زنان گفته شده است مخالف می باشد.

اهل سنت روایت نموده اند: «أَلْحَقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا فَمَا بَقِيَ لِأَوْلَىٰ رَجُلٍ ذَكَرَ».

یعنی: ارث را بحسب سهم هریک از ورثه تقسیم نمائید، و سپس هر چه باقی ماند به ورثه ای که مرد باشد بدهید.

با این روایت قسمتی از آیه که فرمود: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ نَادیده گرفته شده است.

8- مورد دیگر آیه کریمه در بیان مدت حمل جنین است که می فرماید:

«وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (2)

وقال تعالی: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرَّضَاعَةَ» (3)

بنا بر در نظر گرفتن آیات فوق وروایات، و عرف و عادت زنان اقل مدت حمل شش ماه، واکثر آن نه ماه گفته شده است.

در ارتباط با عدم کفایت آیات فوق و نقص آنها در بیان اکثر مدت حمل جنین چنین گفته اند:

أما أقصى مدة الحمل، فقد اختلف الفقهاء في تحديدها اختلافاً كبيراً، نشأ هذا الإختلاف عن عدم ورود نص يحددها في كتاب الله أو.

ص: 194

---

1- أنفال: 75 وأحزاب: 6.

2- أحقاف: 15.

3- بقره: 233.



سنة رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنما اعتمد تحديد هم على ما جرت به العادة في ولادة النساء، كما يرى البعض، أو على أثر يرى عن أم المؤمنين عائشة، كما يرى فريق آخر على أخبار بعض النسوة في وقایع نادرة كما يرى غير هؤلاء وهؤلاء. (1)

اما بحث در اکثر مدت حمل، فقهاء در قرار دادن مدت خاصی برای اکثر مدت حمل اختلاف فراوان نموده اند، و این اختلاف ناشی از نبودن دلیل روشنی در نصوص شرعی در کتاب و سنت می باشد، از این رو فقهاء بیشتر اعتماد نموده اند به آنچه را که زنان در وضع حمل جنین بحسب عرف و عادت بدان روبرو می باشند، همانطوریکه بعضی از فقهاء در خارج مشاهده نموده و یا به بعضی از آثار مرویه از عائشه اعتماد نموده اند، و بعضی دیگر به گزارشات بعضی از زنان در وقایع و اتفاقات نادره از وضع حمل زنان اکتفاء نموده اند.

از این اظهار نظر استفاده می گردد که فقهاء برای توجیه نظریه خویش در اکثر مدت حمل جنین به بیش از چند سال، با فقدان نص صریح و صحیح از کتاب و سنت روبرو گردیده تا بدین گونه فتاوی تن داده، و در این زمینه به اقوال و نظریات بر گرفته از بعضی روایات ضعیفه و حکایات و وقایع خرافی متمسک گردیده اند.

مذهب تشیع و ظاهریه - از فرق اهل سنت - به نظریه فوق قائل گردیده که اقوال اطباء نیز با آنان مطابقت کامل می نماید.

در این میان جمهور اهل سنت بخاطر حفظ وصیانت تعدادی از ائمه خویش که دارای ولادت مشکوک می باشند این آیات را نادیده گرفته، و احکام مدت حمل.

ص: 195

جنين قرآن وسنت وعرف را نادیده گرفته وبر اساس ولادت آن عده از ائمه خویش در بیان اکثر مدّت حمل جنین ملاک این حکم قرار داده اند .

این قول از ابن حزم مطابق با نظریه شیعه می باشد که گفته است :

فمن ادعى أن حملاً وفصلاً يكون في أكثر من ثلاثين شهراً ، فقد قال الباطل و المحال ، وردّ كلام الله عزّوجلّ جهاراً .(1)

اما آراء فقهای علماء دیگر اهل سنت چنین می باشد : (2)

أكثرية مدّة حمل الجنين إلى سبع سنين وهو قول ابن شهاب زهري وربيعة (3) .

وكذا عن الزهري انه قال : قد تحمل المرأة ستّ سنين وسبع سنين .(4)

القول الثاني : أكثر مدّة الحمل إلى خمس سنين ، وهو قول : عباد بن العوام وأحد روايات مالك بن أنس (5) .

القول الثالث : أكثر مدّة الحمل إلى أربعة سنين ، وهو قول الشافعي والحنابلة ، وأخرى من روايات مالك (6) .

ص: 196

---

1- المحلي 10 : 133 .

2- در این رابطه به مقاله ای که در مجله «فقه» دفتر تبلیغات اسلامی از نویسنده بچاپ رسیده مراجعه شود .

3- الحاوي الماوردي 11 : 205 ، المغني ابن قدامة 7 : 477 .

4- المغني ابن قدامة 7 : 477 .

5- بداية المجتهد ابن رشد 2 : 110 ، حاشية الخرشبي 4 : 143 ، المعيار المعرب 4 : 56 ، المغني 7 : 477 .

6- الأم 10 : 316 ، الاقتناع في حلّ ألفاظ أبي شجاع : 85 ، مغني المحتاج 5 : 87 ، الحاوي 11 : 205 ، المهذب 2 : 147 ، روضة

الطالبين 6 : 354 ، كشف القناع البهوتي 5 : 414 ، المغني 7 : 477 ، بداية المجتهد : 2 : 110 ، حاشية الخرشبي على مختصر سيدي

خليل 4 : 143 .

القول الرابع : أكثر مدّة الحمل ثلاث سنين ، وهذا قول الليث بن سعد (1) .

القول الخامس : أكثر مدّة الحمل سنتين ، وهو المختار في مذهب الحنفي (2) ، ويؤيد ذلك في المذهب الشافعي المزني فقط (3) ، وكذا ينسب ذلك إلى احمد بن الحنبل (4) .

القول السادس : أكثر مدّة الحمل سنة واحدة قمرية ، وذلك مذهب محمد بن الحكم مى باشد أحد الفقهاء في مذهب مالك (5) .

القول السابع : أكثر مدّة الحمل تسعة أشهر ، وكما ذكرنا أنه مذهب علماء ابن حزم والظاهرية وكلّ من يؤخذ بالكتاب والسنة (6) .

وفي بيان أدلة هذه الأقوال قد ناقش جماعة من العلماء ، فيقولون : ان أكثر هذه الأقوال يستند بالاتفاقات وأقوال النساء واخبارهن عن وقائع اطرافهن (7) .

ص: 197

1- المغني 7 : 477 .

2- المبسوط 17 : 136 ، حاشيه ابن عابدين 2 : 623 ، الهداية 2 : 316 .

3- رد المختار ابن عابدين 3 : 567 ، الإختيار ابن مودود 3 : 179 ، الحاوي الماوردي 11 : 205 .

4- المغني لابن قدامة 7 : 308 .

5- بداية المجتهد 2 : 358 .

6- المحلى 10 : 131 ، بداية المجتهد 2 : 110 .

7- الحاوي 11 : 205 .

فقد روى داود بن رشيد عن الوليد بن مسلم قال : قلت لمالك بن أنس إني حدثت عن عائشة أنها قالت : « لا تزيد المرأة في حملها على سنتين قدر ظل المغزل » (1) فقال : سبحان الله ، من يقول هذا ؟ هذه جارتنا امرأة محمد بن عجلان ، امرأة صدق وزوجها رجل صدق ، وحملت ثلاثة أبطن في اثنتي عشرة سنة ، تحمل كل بطن أربع سنين . (2)

وروى المبارك بن مجاهد قال : مشهور عندنا ، كانت امرأة محمد بن عجلان تحمل وتضع في أربع سنين ، فكانت تسمى حامله الفيل . (3)

با دقت در این موارد ودر کلمات دیگر چنین استفاده می گردد که دسترسی نداشتن به اصول ثابت ، و در اختیار نداشتن مبانی متقن و استوار ، همین ناهماهنگی ها را در فکر و اندیشه بوجود آورده و ثمره ای هم غیر از این نمی تواند داشته باشد .

در مباحث مربوط به حجیة خبر ، و همچنین در تعارض خبرین ، تصحیح و استقرار تعارض متوقف گشته است بر اصل صدور خبر ، و اگر چنانچه خبری در مرحله صدور دارای مشکل باشد نمی تواند آنرا طرف معارض بحساب آورد ، وبدون تردید یکی از راههای تشخیص صدور خبر ، موافقت و یا عدم مخالفت با .

ص: 198

---

1- این روایت از عائشه به این طریق نیز نقل گردیده است : الولد لا يبقى في البطن أكثر من سنتين ولو بظل المغزل . سنن البيهقي 7 : 728 .

2- السنن الكبرى 7 : 728 ، سنن دارقطني 3 : 322 .

3- مصدر سابق .

قرآن می باشد، که بعنوان موثّق ترین و محکم ترین راه در این زمینه ارائه گردیده .

در کتب اصولی اهل سنت مثل اصول سرخسی (1) و کشف الاسرار (2)، والتقریر والتحییر (3)، والتیسر والتحریر (4)، وارشاد الفحول (5) نیز تعارض بمعنای ممانعت هر يك از دو دلیل موضوع دیگری می باشد که به صورتهای قلب و عکس مورد بحث و نظر قرار گرفته است، که متأسفانه در هیچ يك از اینها عدم مخالفت با کتاب و یا موافقت آن در نظر گرفته نشده است، و در مواردی زبان به طعن گشوده و اخبار واحادیث این باب را مردود شمرده اند .

### نظریه اهل سنت در عرض خبر به قرآن

همان طوریکه مشخص است و توضیح آن خواهد آمد، روایات این باب را ارباب مسانید و مصنّفین مجامع و متون فقهی و اصولی در کتب خود وارد نموده و بتفصیل پیرامون آن سخن گفته و مباحث مربوطه را پی گیری نموده اند، نکته قابل توجه این است که اخیراً کتابهای فراوانی تحت عنوان «التشريع الإسلامي» که نوعاً رساله دکترای بعضی از مؤلفین آنها می باشد نوشته و در آنها مباحثی را تحت عنوان «استقلال السنة في التشريع» مطرح و حملات شدیدی بر این دسته از روایات نموده، و دقت خاصی را اعمال نموده تا وانمود نمایند که این فکر - عرض خبر بر کتاب - يك تفکر انحرافی بوده که توسط زنادقه و روافض، و خوارج، وارد تفکرات

ص: 199

1- اصول سرخسی 2 : 242 .

2- کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام البزدوی 4 : 88 - 95 .

3- التقریر والتحییر 3 : 269 .

4- التیسیر والتحریر 4 : 146 .

5- ارشاد الفحول : 204 .

اسلامی گردیده است!! غافل از اینکه این طرز تفکر در مذهب امامیه بعنوان اصلی مقدس واستوار تلقی گشته ومطابقت سنت باکتاب راامری لازم وضروری می داند .

از کلمات و اظهار نظرهای زعمای دینی اهل سنت چنین استفاده میشود که این طرز تفکر در میان ائمه وشيوخ آنها چنان رائج واز حساسیت خاصی برخوردار بوده است که به مختصر توجه واقبالى به حاکمیت قرآن در رد وقبول اخبار آنرا تکفیر نموده واز آن بیزاری می جستند!!

برای روشن شدن مطلب ، نمونه های از کلمات آنها را ذکر وتفصیل بحث را بمحل خود واگذار می نمایم .در کتاب «حجیة السنة» از دکتر عبدالغنی عبدالخالق المتوفى 1403 ه اینچنین آمده است :

أحادیث العرض على كتاب الله : فكلها ضعيفة ، لا يصح التمسك بها ، فمنها ما هو منقطع ومنها : ما بعض رواه غير ثقة أو مجهول ومنها : ما جمع بينهما .

وقد بين ذلك ابن حزم في الاحكام والسيوطي في مفتاح الجنة نقلاً عن البيهقي تفصيلاً . (1)

وفي كتاب الفكر السامي في تاريخ الفقه الاسلامي (محمد بن الحسن الحجوى الفاسي المتوفى «1376ه») :

اعلم ان الحق عند اهل الحق أن السنة مستقلة في التشريع . . .

وما يروي من طريق ثوبان من الأمر بعرض الأحاديث على القرآن ، فقال يحيى بن معين انه من وضع الزنادقة ، وقال الشافعي : ما رواه أحد عن يثبت حديثه في شيء صغير ولا كبير . (2)

ص: 200

---

1- حجیة السنة : 474 ، ط بغداد ، دار السعداوى .

2- اعلام الموقعين 2 : 309 ، الفكر السامي في تاريخ الفقه الاسلامي 1 : 104 .

وقال ابن عبد البر في كتاب جامع العلم عن عبد الرحمن بن مهدي : إن الزنادقة وضعوا حديث « ما أتاكم عني فاعرضوه على كتاب الله فان وافق فأنا قلته وإن خالف فلم أقله » . ونحن عرضنا هذا الحديث نفسه على قوله تعالى : « ما أتاكم الرسول فخذوه » وغيرها من الآيات الدالة على الأخذ بالسنة ، فتبين لنا أن الحديث موضوع كَرَّ على نفسه بالابطال .

ابن حزم اندلسی در کتاب الإحكام في اصول الأحكام ، دسته ای از این روایات وارده را نقل و سپس همه آنها را تضعیف نموده است .

او در فصل « قوم لا یتقون الله فیما ینسب إلى النبی » می گوید : « قد ذکر قوم لا یتقون الله عزّ وجلّ أحادیث فی بعضها إبطال شرائع الإسلام ، وفي بعضها نسبة الكذب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وإباحة الكذب عليه » (1)

ابن حزم سپس به بیان اخبار وارده پرداخته و پس از ذکر هر خبر آنرا تضعیف می نماید و قائل می شود که : هر کس این روایات را نقل نماید همانا نسبت کذب به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده است . و بعد از ذکر یکی از روایات وارده می گوید : « ساقط منهم بالزندقة » (2) و در آخر می گوید :

«وقال محمد بن عبد الله بن مسرة : الحديث ثلاثة أقسام : فحديث موافق لما في القرآن ، فالأخذ به فرض ، وحديث زائد على ما في القرآن ، فهو مضاف إلى ما في القرآن ، والأخذ به فرض ، وحديث مخالف القرآن فهو مطرّح .

ثم يقول : ولا سبيل إلى وجود خبر مخالف لما في القرآن أصلا ، وكل خبر شريعة ، فهو إما مضاف إلى ما في القرآن ومعطوف عليه لجملته ، وإما مستثنى منه .

ص : 201

---

1- الاحكام في اصول الاحكام 2 : 205 .

2- مصدر سابق 2 : 205 .

لجملته ، ولا سبيل إلى وجه ثالث « (1) .

ودکتر سالوس یکی دیگر از نویسندگان اهل سنت که تا کنون چند مورد نوشته های خود را بر علیه مذهب امامیه منتشر نموده است؛ در یکی از این کتابها بنام «قصه الهجوم على السنة» به این مسأله پرداخته و مذهب تشیع را پیرو نظریه تقدیم قرآن بر اخبار ذکر نموده است .

او می نویسد : وأصل هذا الرأي الفاسد ( لزوم عرض روایات بر کتاب) أن الزنادقة وطائفة من الرافضة ذهبوا إلى انكار الإحتجاج بالسنة والإقتصار على القرآن ، وهم في ذلك مختلفو المقاصد . . . . (2)

او کلام سیوطی را در «مفتاح الجنة» چنین نقل می کند :

ان قائلاً رافضياً زنديقاً أكثر في كلامه ان السنة النبوية والأحاديث المروية لا يحتج بها ، وأن الحججة في القرآن خاصة ، وأورد على ذلك حديث : « مَا جَاءَكُمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى الْقُرْآنِ ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ لَهُ أَصْلًا فَخَذُّوهُ بِهِ وَإِلَّا فَرُدُّوهُ وَ » . (3)

در میان اهل سنت تنها شاطبی است که با نظریه مشهور اهل سنت مخالفت نموده و قول امامیه را پذیرفته ، و در مقام تعارض نصوص قرآنی را بر خبر مقدم داشته ، که از این باب مورد مخالفت مشهور اهل سنت قرار گرفته ، و حملات شدیدی متوجه او گشته است ، و جملگی معتقدند که شاطبی در بیان این مطالب بر خلاف مسلك صحیح سیر نموده است ، او می گوید : .

ص: 202

1- المصدر السابق 2: 209 - 210 .

2- قصة الهجوم على السنة : 33 .

3- المصدر السابق : 32 .



ان الكتاب مقطوع به ، والسنة مظنونة ، والقطع فيها انما يصح في الجملة لا في التفصيل ، بخلاف الكتاب ، فانه مقطوع به في الجملة والتفصيل ، والمقطوع به مقدم على المظنون ، فلزم من ذلك تقديم الكتاب على السنة .(1)

شاطبي از آنجا که قرآن دارای صدور قطعی بوده بر سنت مقدم می دارد و اصولاً برای سنت جایگاه ویژه ای بعنوان مفسر و مبین کلام وحی قائل می باشد .(2) او معتقد است که همه چیز در قرآن وجود دارد و سنت همه آنها را می داند و برای مردم بیان می کند و هیچ چیز غیر از وحی برای امت اسلامی بیان نگردیده است .(3)

همان طوریکه گفته شد این بیان شاطبی در تقدیم قرآن بر سنت مورد مخالفت طائفه ای از علماء اهل سنت قرار گرفته و پذیرفته اند که اخبار وارده در عرض بر کتاب ساخته و پرداخته روافض و زنادقه می باشند .

دکتر عبدالغنی در کتاب حجیة السنة در این باره می گوید : ومن ذلك كله : تعلم بطلان ما ذهب إليه الشاطبي في الموافقات ، من أن رتبة السنة التأخر عن الكتاب في الاعتبار وقد قلده في ذلك بعض الكتب من المتأخرين في هذا الموضوع ، وبالتقليد أغفل من أغفل . . . الخ (4)

بسیار روشن و واضح میباشد که اگر قول : «اقتصار به قرآن» زندقه آور باشد پس .

ص: 203

1- الموافقات 4 : 7 .

2- المصدر السابق 4 : 7 .

3- المصدر السابق 4 : 10 .

4- حجیة السنة : 488 - 489 .

خلیفه دوم و بعد از او خوارج ، که اهل سنت آنها را اهل صدق در حدیث دانسته ، و حدیث آنها را اصح الأحادیث بحساب آورده اند (1) ، اولین زنادقه در این میدان می باشند . (2)

مگر خلیفه دوم نبود که در حضور رسول خدا از کتابت سنت ممانعت و جمله «حسبنا کتاب الله» را با جرأت تمام بیان نمود؟ و همینطور خوارج در بیان «الحکم لله» در مقابل حجة بالغه پروردگار ، که با چه تدبیر بهم آمیخته و شومی ، و در چه شرایط حساسی آنرا بیان نمودند .

بسیار جالب است که جماعتی در همین زمینه و در این موضوع خوارج را تبرعه نموده و با توجه به اینکه روایت را خوارج نیز در کتب خود نقل نموده این نسبت را از آنها دفع مینمایند !!

اکنون به این بیان توجه فرمائید :

روی عبدالرحمن بن مهدي : ما أتاكم عنِّي فاعرضوه على كتاب الله فإن وافق كتاب الله فأنا قلته ، وإن خالف كتاب الله فلم أقله ، وإنما أنا موافق كتاب الله وبه هداني الله (3)

ثم قال : إن هذا الحديث إنما وضعه الخوارج والزنادقه (4) .

و سپس در تبرئه خوارج می گویند : « وأما الحديث الذي نسبته عبدالرحمن بن .

ص : 204

---

1- الكفاية للخطيب : 207 ، السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي : 205 ، أصول علم الحديث 160 - 161 .

2- صحيح البخاري كتاب العلم رقم 111 - كتاب المغازي رقم 4079 - كتاب المرضى رقم 5237 - وكتاب الاعتصام رقم 6818 .

3- جامع بيان العلم وفضله 2 : 233 .

4- المصدر السابق .

مهدي إلى الخوارج فيرجح أن الزنادقة وحدهم وضعوه، لاسيما وكلّ من يحيى بن معين، و الخطابي، في تذكرة الموضوعات ينسبانه للزنادقة(1)، كما أن محمد عجاج الخطيب يضعّف نسبة هذين الحديثين للخوارج (2).

واین حُسن ظن نسبت بخوارج تتمه همان بیانی است که از أبو داود سجستانی نقل گردیده که: « ليس في أصحاب الأهواء أصح حديثاً من الخوارج »(3)، وهمچنین از ابن تیمیة: «والخوارج مع مروقهم من الدين فهم من أصدق الناس، حتى قيل: إن حديثهم من أصح الحديث» (4).

البته در کتاب « مسند الفراهيدي » که از کتب أباضية می باشد حدیث لزوم عرض خبر بر کتاب را از پیغمبر صلی الله علیه و آله بدین گونه ذکر نموده است: «إنکم ستختلفون من بعدي فما جاءکم عني فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافقه فعني، وما خالفه فليس عني» (5) ولکن باید دید که بعد از همه این گردن کشیها موضع آنها در مورد خلیفه و خوارج به چه صورتی مورد مصالحه قرار گرفته و می گیرد؟!!

چنین بنظر می رسد که، به اعتقاد این جماعه آنچه را که در کتب حدیثی از عدد أخبار جعلیه مشتمل بر چهارده هزار(6) ودوازده هزار(7) که ذکر شده است، تصفیه نموده، و یانادیده گرفته اند!! چرا که هرگز نمی توان ادعا نمود که بحساب این عدد.

ص: 205

- 1- السنة ومكانتها في التشريع: 97.
- 2- السنة قبل التدوين: 205، أصول علم الحديث: 160.
- 3- الكفاية للخطيب: 207.
- 4- السنة ومكانتها في التشريع: 205.
- 5- مسند الربيع بن حبيب الفراهيدي 1: 13 رقم 40.
- 6- الكفاية للخطيب البغدادي: 604.
- 7- تنزيه الشريعة المرفوعة: 1: 11، أصول علم الحديث: 97.

از روایات جعلیه رسیدگی نکرده حکم به تصفیه اخبار را تصحیح و تلقی بقبول نمود .

باید توجه داشت که در این مبحث ، کلام از حاکی نمی باشد بلکه در محکی این سخن قابل پیگیری می باشد . مگر بعض محدثین بزرگ اهل سنت که به آنها هم لقب «امیرالمؤمنین فی الحدیث» داده شده است برای رویا روئی با فکر أبوحنیفه به جعل حدیث متوسل نگردیده؛ و حدیث وضع نموده اند ؟

آیا نعیم بن حماد شیخ بخاری نمی باشد؟ (1) آیا او را در عالی ترین مراتب مدح تعدیل و توثیق نموده اند ؟ آیا در وصف او نوشته نشده است : کان یضع الحدیث فی تقویة السنّة؟ (2) و وضع فی الرد علی أبی حنیفة و ناقض محمد بن الحسن و وضع ثلاثة عشر کتاباً فی الرد علی الجهمیة (3) ، و قال أبو داود فیه : « عند نعیم بن حماد عشرون حدیثاً عن النبی لیس لها أصل » (4)

و باین وضعیت معلوم ، در باره او گفته میشود : کان نعیم بن حماد أعلم الناس بالفرائض وأول من جمع المسند وصنّفه ؟ (5)

و روایت شده است از راوی از عکرمة أبو عصمة نوح بن أبی مریم که به او گفته شد که :

« من این لك عن عکرمة عن ابن عباس فی فضائل القرآن سورة سورة ؟ فقال : إنی رأیت الناس قد أعرضوا عن القرآن واشتغلوا بفقہه .

ص: 206

1- الجمع بین رجال الصحیحین 2: 534 ، رجال البخاری 2: 753 .

2- سیر أعلام النبلاء 10: 608 .

3- سیر أعلام النبلاء 10: 599 .

4- تاریخ بغداد 13: 312 ، سیر أعلام النبلاء 10: 609 .

5- تاریخ بغداد 13: 306 ، سیر أعلام النبلاء 10: 599 ، تهذیب الکمال 29: 70 .

أبيحيفة ومغازي محمد بن اسحاق فوضعت هذه الأحاديث حسبة؟ (1).

به او گفتند: این همه احادیث از عکرمه را از کجا آورده ای؟ او در جواب میگوید: دیدم مردم به فقه ابوحنیفه روی آوردند و از قرآن روی گردان شدند پس بخاطر تشویق مردم این روایات را جعل نمودم!

آیا این طبقه که بر علیه ابوحنیفه اخبار جعل می نمودند چه کسانی بودند؟ ما در کتاب الامام البخاری وفقه أهل العراق به ریشه یابی این طرز تفکر پرداخته و اثبات نموده ایم که مشایخ بدون واسطه محمد بن اسماعیل بخاری از محدثین اولین کسانی بودند که علم مخالفت با فکر ابوحنیفه را بر افراشته و به جعل در اخبار واحادیث مبادرت ورزیدند.

پس با این وضعیت موجود در اخبار، چگونه ممکن است بحساب این عدد کثیر از اخبار رسیدگی نکرده صدور آنها را قطعی تلقی نموه و با آن معامله سنت نمود؟

پس با توجه به این مطالب آیا کسانی که معتقدند که باید اخبار را به کتاب عرضه نمود، زندیق هستند؟

حال که مشخص و مسلم گردید که موارد کثیره ای از اخبار مجعوله در میان احادیث نبوی داخل گردیده، آیا حکم این مجعولات چگونه بوده، و آنها را به چه کس و یا چه کسانی نسبت میدهند؟ به پیامبر نسبت می دهند؟ یا به راویان دروغگو، ووضاعین و مستخدمین حکام و ظلمه؟؟

مگر امامیه که قائل بلزوم عرضه خبر بکتاب است، آیا می گوید: چون - نستجیر .

ص: 207

---

1- موضوعات ابن الجوزي 1: 41، التقييد والإيضاح 132، تدريب الراوي 1: 282.

بالله - آن حضرت مخالف قرآن تشریح نموده است پس باید اخبار را با قرآن سنجید؟! یا اینکه این ضرورت و لزوم را بواسطه وجود اخبار قصاص، ووضاعین، وزنادقه، و برای تثبیت و تصحیح سنن نبویه، امری مقدّس و محترم شمرده و بدان عمل می نماید؟

آیا راه تصفیه ای برای تشخیص اخبار سقیمه و تمییز ساخته های عمال بنی امیه، و قصاص، وزنادقه، که در میان کتب متداوله پراکنده می باشند بهتر و مطمئن تر از قرآن وجود دارد؟

این اصل محکم و استوار از اصول پذیرفته شده در مذهب اهل البیت علیهم السلام می باشد که بعنوان میزان تشخیص اخبار صحیحه از اخبار ضعیفه می باشد و بر وزان آن سیر می نمایند و هیچگاه به خبری که با قرآن مخالفت داشته باشد عمل نمی نمایند.

### جواب از يك شبهه

اهل سنت برای اینکه قاعده بحث از استقلال سنت را توجیه نموده و آنرا يك اصل قرآنی قلمداد نمایند می گویند: اخبار عرض بر کتاب با آیه «ما آتاکم الرسول فخذوه» معارضه می نماید بنابر این اخبار باطل می باشند.

پاسخ: «ما آتاکم الرسول» موارد قطعی الصدور را می گیرد، که هم شامل قرآن است و هم شامل بیانات قطعی صدور آنحضرت، نه موارد مشکوک.

زیرا رسول خدا با این بیان می خواهد چنین بفرماید: که اخبار و روایاتی که از جانب من به شما می رسد، دو قسم می باشد، يك قسم صحیح و قسم دیگر غیر صحیح، و شما برای تشخیص اخبار صحیح از غیر صحیح می بایست آنها را با قرآن بسنجید اگر با قرآن مطابقت داشت اخذ نمائید و اگر مخالف بود رد نمائید.

این بیان نورانی از حضرت نشان دهنده این حقیقت است که «ما آتاکم الرسول . . .» اعم از «ما جاء عَنِّي» می باشد، که مراد آن اخبار آنحضرت بوده که می بایست در بر دارنده چند ویژه گی باشند :

اولاً: هر خبر و روایت که بنحوی مخالفت با اصول عقلائییه و احکام قطعی الهی بوده باشد در آن خبر طریقی بسوی حق وجود نداشته، و مردود می باشد و اخبار عرض بر کتاب از چنین ویژگی خاص برخوردار میباشند، که اخبار مخالف کتاب را غیر قابل عمل می گردانند .

و با این مقدمه باید پذیرفت که یکی از صغریات بارز آیه کریمه «ما آتاکم الرسول . . .» هم آیات وهم اخبار قطعی الصدور میباشند .

ثانیاً: انحصار این امر در خصوص سنت نوعی تصرف بدون قرینه در ظهورات محسوب گشته، و چنانکه ملاحظه میگردد این گونه تصرفات در فهم قرآن، تفسیر به رأی و به نوعی تحدید معانی آن می باشد .

ثالثاً: مگر ممکن است پیامبری که اصل دعوت او بر تبلیغ وحی و بیان کلام الهی می باشد، خود سخنی مخالف دستور وحی صادر نموده و سپس مردم را مکلف بر انجام آن قرار دهد؟

و این در صورتی است که به آن حضرت دستور داده شده، تا از کسانی که امر خداوند را مخالفت می نمایند بر حذر باشد .

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ . . .» (1)

پس چطور ممکن است که خود او تخلف نموده و بر خلاف وحی دستور بفرماید؟ و همچنین است در سوره الحاقه که فرمود :

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ .

ص: 209

پس در این رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که می گوید باید موافق دستور پروردگار بوده و به اذن او جعل حکم نماید ، و نمی توان بین گفته او و کلام وحی تعارض وجود داشته باشد .

رابعاً: اگر متمسکین به لزوم عرض اخبار بر کتاب زندیق می باشند ، لا أقل خود قائلین به طعن در يك مورد پذیرفته و اقرار بزندقه خود نموده اند !!

تعارض : تعارض عبارت است از تمنع دو دلیل در مرحله اثبات ، و آن فرع بر حجیت دو طرف معارض می باشد ، و چنانکه گفته اند : که در تعارض ، برای دو دلیل می بایست اقتضای حجیت بوده باشد ، و هر گونه تردید در حجیت هر يك از دو طرف ، مساوی است با سقوط آن از درجه اعتبار ، که در نتیجه تعارض منتفی می گردد .

و در تعارض پس از اثبات حجیت برای دو دلیل می بایست به فحص از مرجحات داخلی و خارجی دیگر پرداخت ، و اگر چنانچه خبری دارای مرجحات بیشتر باشد مقدم می گردد ، که در جای خود به تفصیل پیرامون آن سخن گفته شده و نیازی بشرح تفصیل بیشتر در اینجا نمی باشد .

### أولین مصنفین علوم حدیث

نکته ای که در باب کتب اولیه در علوم حدیث لازم است به آن توجه شود این است که تطورات و سیر تکاملی این علم در قرون مختلفه ، مثبت این واقعیت است که شرائط زمانی و نیازهای جوامع علمی در پاسخگوئی و حلّ دقائق و مشکلات این فن یکی از مهمترین علل در تألیف و تدوین کتب علم حدیث در زمانهای سابق

ص: 210



می باشد، بنابر این چون هیچ عصری خالی از این نیاز نبوده، از این رو کتابهای اولیه در علوم مربوطه نیز در تمامی دورانها همراه حدیث تألیف گردیده.

نکته دیگری که در این راستا التفات به آن ضرورت دارد، میزان احتیاج و نیاز طبقات و مذاهب مختلف به حدیث و علوم آن می باشد.

در مذهب امامیه وجود ائمه اثنا عشر علیهم السلام در میان مردم باعث گردید، که تا اواسط قرن سوم، بهترین دلیل برای رفع این نیاز اساسی باشند، بر خلاف مذاهبی که با فاصله يك قرن بعد از رسول خدا بفکر تدوین افتاده و گرفتار مشتی احادیث جعلی و معیوب گردیدند!

همانطوریکه گفته شد شدت احتیاج به حلّ مشکلات متعدد در اخبار و احادیث، این زمینه را فرا روی محدثین قرار داد، که بیشتر بفکر علاج ایراد و اشکالات مطرح شده در باب حدیث بر آمده، تا بتوانند به این وسیله ضمن تبیین و توجیه سرگذشت یکصد ساله تأخیر تدوین و کتابت حدیث، از نقضهای وارده نیز خلاصی یافته و جوابگو باشند.

و اما اولین مصنفین علوم حدیث نیز به اعتبار تقسیم خبر به سند و متن، بحث در اسناد را که مشتمل بر جرح و تعدیل راویان حدیث که از اهمیت خاصی نیز برخوردار گردیده بود، قسمتی از تألیفات خود را در أسماء رجال، به بیان طبقات آن اختصاص دادند، که از میان آنها می توان به این اسامی اشاره نمود:

(49) کتاب رجال عبدالله بن جبلة الکنانی متوفی 219 هـ .

(50) کتاب رجال حسن بن فضال متوفی 224 هـ .

(51) کتاب رجال علی بن الحسن بن فضال متولد 206 هـ .

(52) کتاب رجال أحمد بن محمد بن خالد برقی متوفی 280 هـ .

(53) کتاب رجال أحمد بن علی العلوی العقیقی متوفی 280 هـ .

(54) کتاب رجال ابن عقدة متوفی 333 هـ (اگر او امامی اثنا عشری باشد)

## طبقات رجال :

(55) كتاب تسمية من شهد مع أمير المؤمنين من أصحاب رسول الله (الجمل ، صفين ، النهروان) از عبيد الله بن أبي رافع كاتب علي بن أبي طالب .

(56) كتاب من شهد صفين مع علي من الصحابة (البدرين - الأنصار) از هشام بن محمد السائب الكلبي متوفى 206 هـ .

(57) كتاب طبقات الواقدي متوفى 207 هـ .

(58) كتاب طبقات الرجال أحمد بن خالد البرقي متوفى 280 هـ .

(59) كتاب طبقات الشيعة لعبدالعزیز بن اسحاق (ق 3) .

(60) كتاب طبقات لاحمد بن محمد القمي متوفى 350 هـ .

(61) كتاب المصابيح فيمن روى عن النبي وكتاب المختارين من أصحاب النبي از شيخ صدوق ، متوفى 381 هـ .

(62) كتاب رجال الشيخ از شيخ طوسی متوفى 460 هـ .

(63) كتاب رجال خلاصة ، از علامه حلی متوفى 726 هـ .

## جرح والتعديل :

(64) كتاب معرفة الرواة ، از حسن بن محبوب السراد ، متوفى 224 هـ .

(65) كتاب مناقب رواة الحديث ، وكتاب مثالب رواة الحديث ، از سعد بن عبدالله الأشعري متوفى 299 هـ .

(66) كتاب الممدوحين والمذمومين ، وهو كتاب كبير - كما ذكره النجاشي - از أحمد بن عمّار الكوفي متوفى 346 هـ .

(67) كتاب الممدوحين والمذمومين لمحمد بن أحمد القمي متوفى 368 هـ .

(68) كتاب رجال الكشي از أبو عمرو محمد بن عبدالعزيز الكشي (ق 4) .

(69) كتاب الضعفاء والمذمومين ، از أحمد بن الحسين الغضائري متوفى 411 هـ .

(70) كتاب رجال النجاشي ، از أحمد بن علي النجاشي ، متوفى 450 هـ .

## «مختلف الحديث» :

- (71) كتاب اختلاف الحديث ، از أحمد بن خالد البرقي ، متوفى 280 هـ .
- (72) كتاب اختلاف الحديث ، از يونس بن عبدالرحمن (ق 3 هـ) .
- (73) كتاب اختلاف الحديث ، از محمد بن أبي عمير (ق 3 هـ) .
- (74) كتاب الحديثين المختلفين ، از محمد بن أحمد القمي متوفى 368 هـ .
- (75) كتاب القاضي بين الحديثين المختلفين ، از أحمد السيرافي (ق 4 هـ) .
- (76) كتاب الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ، از شيخ الطوسي متوفى 260 هـ .

## علل حديث :

### اشاره

- (77) كتاب علل الحديث ، وكتاب علل الكبير ، از يونس بن عبدالرحمن (ق 3 هـ) .
- (78) كتاب العلل ، از فضل بن الشاذان النيشابوري (ق 3 هـ) .
- (79) كتاب علل الحديث ، از أحمد بن خالد البرقي متوفى 280 هـ .
- (80) كتاب العلل ، از أحمد بن محمد بن الحسين دؤل متوفى 350 هـ .

## غريب الحديث :

- (81) كتاب غريب الحديث ، از أبو عبيدة معمر بن المثنى ، تلميذ ابان بن عثمان .
- (82) كتاب غريب حديث النبي وأمير المؤمنين ، از شيخ الصدوق متوفى 381 هـ .

## دراية وحديث :

- (83) كتاب تحفة القاصدين ، از ابن أبي جمهور الاحسائي هـ .
- (84) كتاب حل الاشكال ، از أحمد بن موسى بن جعفر بن طاووس متوفى 673 هـ .
- (85) كتاب شرح أصول دراية الحديث ، از علي بن عبدالحميد الحسينى ، متوفى 786 هـ .
- (86) كتاب البداية في علم الدراية ، زين الدين العاملي الشهيد الثاني متوفى 966 هـ .

(87) كتاب غنية القاصدين في معرفة اصطلاحات المحدثين، از شهيد الثاني متوفى 966هـ .

(88) كتاب وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، از شيخ حسين بن عبد الصمد العملي

ص: 213

(89) کتاب التحریر الطاوسی ، از شیخ حسن بن زین الدین معروف به صاحب معالم متوفی 1010 ه .

(90) کتاب منتقى الجمان (جلد 1) ، از شیخ حسن بن زین الدین معروف به صاحب معالم متوفی 1010 ه .

(91) کتاب الوجیزة ، از بهاء الدین العاملي معروف بشیخ بهائی متوفی 1030 ه .

(92) کتاب الرواشح السماویة ، از میر داماد متوفی 1041 ه .

(93) نهاية الدراية في شرح الوجیزه ، از سیّد حسن الصدر متوفی 1354 ه .

(94) مقباس الهدایة في علم الدراية ، از صاحب تنقیح المقال مرحوم مامقانی متوفی 1351 ه .

و اما در میان أهل سنت محمد بن اسماعیل البخاری متوفی 256 ه مؤلف کتابهای چهارگانه در تاریخ رجال حدیث می تواند اولین کسی باشد که در تاریخ رجال حدیث کتاب نوشته است ، و کتابهای او در خصوص این موضوع به این اسامی می باشند : تاریخ کبیر ، تاریخ اوسط ، تاریخ ضعفاء صغیر ، ضعفاء الکبیر (مفقود) (1) .

ما در جای خود پیرامون تألیفات بخاری و أغراض او در نوشتن این کتابها بحث نموده ایم ، که عمده نظر او در تألیف کتب رجالی تقویت ائمه حدیث و تضعیف سه طائفه از راویان و شخصیتهای رافضی و جهمی و معتزله بوده است .

### توضیح يك اصطلاح ورفع يك ابهام

در بعض از کتابها مشاهده می گردد ، که بعض از اصطلاحات مورد استفاده ، نزد

ص: 214

---

1- فهرس مصنّفات البخاري ، از أم عبدالله العسلي ط الرياض 1408 ه .

صاحبان ایده و فکر چندان روشن و مشخص نگردیده، و چه بسا همین امر موجبات اشتباه آنان شده باشد، که یکی از آن موارد همانطوریکه در کتاب «اصول حدیث» (1)، از مرحوم سید حسن صدر در نه‌ایة الدرایة می‌باشد، این است که حاکم نیشابوری شیعه بوده، و او اولین کسی می‌باشد که کتاب «علوم حدیث» را تألیف نموده است!

اگر چه در همین کتاب سعی گردیده که برای این مدعا و حلّ این شبهه مطالبی ارائه گردد، ولی بنظر می‌رسد که توضیح يك اصطلاح كوچك می‌توانست مشکل این توهّم را بخوبی بر طرف نموده و نیازی هم به توضیح بیشتر نبوده باشد. همانطوریکه گفته شده، اهل سنت در رجال قائلین به تفضیل علی بن ابی طالب بر عثمان را شیعه می‌نامند، و طبق این اصطلاح بسیاری از اهل سنت در عراق و خراسان که برای عثمان ارزشی قائل نبودند و علی بن ابی طالب را مستحقّ خلافت می‌دانستند شیعه می‌باشند، و حاکم نیشابوری را نیز بنا بر داشتن این عقیده شیعه محسوب می‌گردد، البته بعضی از ائمه جرح و تعدیل بنا بر اعتقاد خاص خود که به کتابهای حاکم مثل تاریخ نیشابور و یا مستدرک نظر نموده، و در آنها مطالب فراوانی در تقویت مذهب اهل بیت و طعن بر بعضی دشمنان آنان بیان گردیده، حاکم را رافضی (2) قلمداد نموده اند.

آنطور که ذهبی گزارش می‌کند معلوم می‌گردد که این نسبت به حاکم دور از انصاف بوده است، و به همین جهت می‌گوید: خدا انصاف را دوست دارد، و او رافضی نمی‌باشد بلکه تنها او شیعه می‌باشد، «والله يحب الإنصاف ما الرجل برافضی».

ص: 215

---

1- أصول الحديث وأحكامه في علم الدراية: 10.

2- میزان الاعتدال 3: 608، سیر أعلام النبلاء 17: 174.

بل شیعی فقط» (1) و شیعه بودن او هم بر حسب ظاهر، بنا بر همین اعتقاد بوده است که عالمان سنی مذهب در ابتداء و افتتاح کتب علوم حدیث و رجال خود توضیح داده اند (2) که عبارت است از تقدیم علی بن ابی طالب بر عثمان .

البته حق این است که کتاب مستدرک حاکم در نوع خود بنا بر تقدم زمانی در محاکمه بخاری و مسلم ممتاز و بی بدیل می باشد، و چنانکه از دفاعیات و تصحیحات ذهبی در تلخیص آن بر می آید نوشتن این کتاب ضربه محکمی بر تاریخ تدوین حدیث می باشد، و عصبانیت او از تألیف مستدرک در این است که می گوید: کاش حاکم این کتاب را نمی نوشت، و بسیار روشن است که با تداول و استنساخ این کتاب در بلاد اسلامی نابود کردن آن کار سخت و محالی بنظر می رسیده، که تا کنون هم باقی مانده است، همانطوریکه تاریخ نیشابور او نیز این چنین می باشد، از نقل مطالب آن در بعضی از کتب بر می آید که این کتاب هم کتابی بسیار فوق العاده بوده، که در نصرت مذهب اهل بیت و در طعن بر معارضین مکتب تشیع مطالب کم نظیری از آن نقل می گردد، و کتاب تا زمان ابن حجر باقی بوده و بعد از آن دیگر اثری از او دیده نشده است .

در هر صورت مطلب در باب حاکم نیشابوری از این قرار است که او از عالمان اهل سنت محسوب می گردد الا اینکه او متعصب نبوده و در اعتقاد به عثمان و معاویه بی اعتنا بوده و علی بن ابی طالب را بر آنها مقدم می داشته .

از این جهت مورد بغض متعصبین قرار گرفت تا بر علیه او کتاب بنویسند و یا مستدرک او را به نقد بگذارند . .

ص: 216

---

1- میزان الاعتدال 3 : 608 رقم 7804 .

2- برای توضیح و فهم این اصطلاحات به مقدمه دو کتاب میزان الاعتدال از ذهبی و لسان المیزان از ابن حجر مراجعه شود .

حاکم طبق اعتقاد بسیاری از متعصبین اهل سنت بخاطر داشتن چنین اعتقادی خارج از دین و کافر می باشد، و در نظر آنان سنی محسوب نمی گردد(1).

ابن طاهر در باره او می گوید :

كان شديد التعصب للشيعة في الباطن ، وكان يظهر التسنن في التقديم والخلافة ، وكان منحرفا غالبا عن معاوية وعن أهل بيته ، يتظاهر بذلك ، ولا يتعذر منه ، فسمعت أبا الفتح سمكويه بهراة ، فسمعت عبدالواحد المليحي ، سمعت أبا عبد الرحمن السلمي يقول : دخلت على الحاكم وهو في داره ، لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبدالله بن كرام ، وذلك أنهم كسروا منبره ، ومنعوه من الخروج ، فقلت له : لو خرجت وأملت في فضائل هذا الرجل (معاوية)(2) حديثا ، لاسترحت من المحنة ، فقال : لايجيء من قلبي ، لايجيء من قلبي(3).

حاکم در باطن به شیعه تعصب داشت ، ولی بظاهر ادعای تسنن می نمود ، او معاویه و اهل بیت او را ابداء قبول نداشت ، و آنرا هم ظاهر می نمود ، چنانکه راوی می گوید : در نیشابور بر حاکم وارد شدم ، دیدم در خانه نشسته ، و از ترس اصحاب کرامیه نمی تواند بیرون آید ، آنها منبر او را شکسته از بیرون آمدن از منزل او را منع می نمودند ، به او گفتم : .

ص: 217

- 
- 1- ما این اعتقاد را در کتابی بنام «علی بن ابی طالب و حدیث تریع» توضیح داده و موارد ضعف این اعتقاد را بیان داشته ایم .
  - 2- ذهبی نمی خواهد به اسم معاویه و مطاعن او اشاره نماید ، بهمین خاطر «هذا الرجل» می گوید؛ و این یکی از موارد ردّ گم کردن حقائق در میان محدثین اهل سنت می باشد .
  - 3- سیر أعلام النبلاء 17 : 174 ، 175 .



شما هم بروید و مناقب معاویه را برای مردم گفته و خود را راحت نمایید ، حاکم به من روی نمود وگفت : مناقب معاویه به قلبم خطور پیدا نمی کند ، به قلبم نمی آید !

با توجه به این تاریخ سخت و پر مخاطره که فرهنگ شیعی طی نموده است هیچگاه نباید از کسی توقع وجود کتاب و یا صفحه علمی را در آن زمانها داشت ، زیرا بنای دشمنان بر هدم و نابودی این مذهب بوده ، و تنها لطف پروردگار و عنایات خاصه شامل گردیده است که با مجاهده و ایثار بعضی از اصحاب وفادار به ائمه معصومین این مقدار از علوم و معارف باقی مانده که تا امروز برای ما سند زنده و استوار مذهب اهل بیت بوده باشد .

و اما ابهامی که برای بعضی از ارباب تصنیف و اصحاب کتب رخ داده ، این است که مرحوم شهید را اولین عالم امامی بحساب آورده که در علم درایة کتاب نوشته است .

این کلام درست است ، ولی هیچگاه نباید از توالی فاسده آن غفلت نمود ، زیرا این بیان ضمن اثبات تأخر مذهب امامیه بر مذاهب دیگر ، باعث می گردد که حاکم نیشابوری را هم شیعه تلقی نموده و برای اثبات حق شیعه به او تمسک نمود ، و حال آنکه باید بخوبی دانست که عالمان دینی در مذهب تشیع از همان زمانهای اول در علوم مورد نیاز و متداول مثل حدیث وارد گردیده و مشکلات و موانع موجود در تبیین اخبار بیان داشته و در صورت لزوم کتاب نوشته و نگذاشته اند کوچکترین ابهامی بوجود آید ، بنا بر این نیازی نبود تا بخاطر کتاب « معرفة علوم حدیث » حاکم را شیعه تلقی نمود .

قبلاً اشاره گردید که نوشتن کتاب فرع بر نیاز و احتیاج به آن می باشد ، و اگر در میان علمای شیعه امروز ، کتابی به این عنوان دیده نمی شود ، از دو حال خارج نیست :

یا اینکه با وجود روایات فراوان از اهل بیت نیازی به این گونه کتابی نبوده، و یا اینکه، علماء نوشته ولی دشمنان بعدها از بین برده اند، همانطوریکه افرادی مثل مرحوم نجاشی و شیخ طوسی به آن تصریح نموده و اسامی مصنفین شیعه را در کتاب خود جمع آوری نموده اند.

توضیح اینکه: درایه بمعنی همان فهم درك عمیق از مطلب می باشد، که غیر از معنای لغوی فقه چیز دیگر نمی باشد، و درایه در علوم حدیث همان فقه الحدیث می باشد، که علمای شیعه لحظه ای از آن غافل نبوده و در هر زمانی آنرا به بهترین وجهی بیان نموده اند، و اگر مرحوم شهید ثانی هم در میان علماء متأخر اقدام به نوشتن کتاب درایه می نماید، در حقیقت بخاطر آن حس مسئولیت می باشد که يك عالم دینی در خود احساس می نماید.

مرحوم شهید با نوشتن کتاب درایه همانطوریکه فرزند او صاحب معالم می گوید: کتاب درایه را در أخذ از اصطلاحات اهل حدیث از کتب عامه برداشت نموده که با تغییر خاصی که بیانگر شاهد و نظیر در احادیث مذهب امامیه بوده بیان داشته (1)، آنهم در زمان و جغرافیای که کسی نمی توانست باور نماید که او يك عالم شیعه می باشد، او بدین عمل بسیار خطیر و پر مشقت در حفظ مبانی مذهب کوشیده، و حقائق و نموده‌های در خطر افتاده را از تعرض دشمن رهانید و سبب اعتلای مذهب گردید، جای بحث و گفتگو نیست که بسیاری از مواردی را که شهید در کتاب خود از آنها یاد می کند بطور کلی در مذهب امامیه موضوع نداشته و تنها می توان در توجیه عمل او چنین بیان نمود که تألیف این کتاب در نزد مؤلف دارای عنوان و يك وجه خاص بوده است.

ص: 219

---

1- مقدمه کتاب «منتقى الجمان» از شیخ حسن صاحب معالم.

در جای خود توضیح داده شده، و در اینجا به اختصار بیان می‌گردد که: فقر و نیازمندی مذاهب به حدیث برای تتمیم سنت نبوی مشکلات عدیده‌ای را برای پویندگان مذاهب فراهم آورده بود، که بسادگی استخلاص ورهائی از آنها بدون داشتن پشتوانه‌ای قوی و مقتدر از حیث علمی و عملی محال و ناممکن بنظر می‌رسید، این بود که ائمه مذاهب به تکاپو و تلاش بی‌وقفه به چاره‌جویی افتادند، تا شاید بتوانند برای جبران نقیصه و تتمیم این جهت چاره‌ای اندیشیده و مکملهائی مطابق با توجیه علمی موافق سلیقه و ذوق مذهبی ارائه نمایند، که در این رابطه راهکارهائی را که ائمه مذاهب مختلف در تبیین مذاهب خویش ارائه نمودند بدون تأثیر و خالی از توجه و نظر نمی‌باشد.

در جای خود مفصل در این رابطه سخن خواهیم گفت، اجمالاً باید دانست، راهکاری را که ابوحنیفه در فقدان نصّ بدان تمسک جست روی آوری به قیاس و عمل به استحسان بود، زیرا او نمی‌توانست معتقد به دینی باشد که مقلدین و پیروان آن در بسیاری از مسائل خویش تحیّر و بلا تکلیفی داشته باشند، و از طرفی هم نصوص مورد اعتماد او نیز در اثر قلّت و کمی کفایت این امر را نمی‌داد فلذا تنها راه علاج او روی آوری بهمین قیاس و فتح باب حیل شرعی بود که در کمال آزادی بدان روی آورده و مذهب خویش را بر اساس آن پایه‌گذاری نمود.

بعد از آن مذهب مالک بهمین مصیبت گرفتار گردید، او نیز برای جبران نقیصه موجود در اخبار و احادیث علاوه بر قیاس به مصالح مرسله و عمل اهل مدینه و عرف و سدّ الذرایع روی آورد، که بعدها در این مذهب فقه نوازی بر اساس مصالح و فقه عملیات و تحسینات مبتنی گردید.

و در مذهب شافعی نیز پس از پشت سر گذراندن مذهب اول به اخبار روی آورد

و با اختلاطی از اخبار آحاد و اقیسه و بطلان استحسان بر خلاف مذهب حنفی مبانی مذهب خویش را پایه گذاری نمود .

وسپس أحمد بن حنبل با اعتنائی خاص به اخبار و احادیث روی آورده و هرگونه اظهار نظر ماوراء احادیث را ممنوع اعلام نمود ، این بود که بسیاری از احادیث غیر صحیح را نیز اعتبار بخشیده و فقر مذهبی خویش را با اخبار آحاد که به دهها علل وضعف در سند و متن مبتلا بودند برطرف نمودند ، اینجا بود که برای توجیه خط فکری عمل به اخبار کتابهای متعدد نوشته گردید ، تا شاید بتوانند به غلطهای موجود در اعتماد به اخبار سرپوش نهاده و ارائه طریق نمایند .

و مذهب ظاهریه نیز بنا بر عدم اعتماد به راههای پیشنهادی ائمه مذاهب اربعه تنها به ظواهر کتاب و سنت روی آورده و مذهب ظاهری را با تمامی نواقص آن پایه گذاری نمودند .

و در این میان مذاهب دیگری نیز توسط ائمه دیگر بوجود آمدند که در اثر عدم وجود مقلدین و اشکالات لاینحل منقرض گردیده و امروزه جز نامی از آنها چیز دیگر باقی نمانده است .

اما مذهب تشیع در این میان با تمسک به اخبار اهل بیت علیهم السلام مشکله تتمیم سنت را بخوبی جبران نموده و نیاز و احتیاجی به تشریح زائد نگردیده و با اتکاء به قدرت مافوق ائمه اهل بیت در تبیین شریعت بر اساس کتاب و سنت امهات اصول و تقریعات کثیره ای را بیان ، و اساس مذهب امامی اثناعشری را پایه گذاری نمودند ، از این روست که در این مذهب احتیاج و نیاز به جعل ویا توجیه زائد برای تتمیم نقائص بچشم نخورده ویا در غایت ندرت می باشد .

اینجا است که در قرون متأخره برای توضیح بعضی از مشکلات موجود در فهم اخبار و اصطلاحات در السنه فقهاء و محدثین ، و همچنین در اثر ورود اخبار غیر

صحیحہ توسط کذابین وقصّاص و اختلاط آن در اخبار اهل بیت ، نیاز به مجموعه هائی بعنوان اصول درایه و حدیث در علوم مربوط تدوین و تألیف گردید .

نکته ای که در تبیین مذاهب اسلامی از آن غفلت بعمل آمده ، واگذار نمودن فهم و شناخت و تبیین حقائق دینی به اهل آن می باشد ، تردیدی نیست که اگر این واقعیت در بنای مذاهب دینی والهی تحقق پیدا می نمود بسیاری از کج نظریه‌های وارونه در تبیین دین ، در مذاهب مختلف اسلامی و غیر اسلامی پدیدار نمی گردید .

مطلب قابل اهمیت در ارتباط با ائمه از اهل بیت پیامبر این است که جمیع صاحب نظران و ائمه مذاهب اسلامی ، به جلالت و عظمت علمی و تقوایی آنها اذعان نموده حتی نواصب و دشمنان هم تا کنون نتوانسته اند کوچکترین مورد ضعفی از آنان ارائه نمایند .

با این وصف موجب سؤال و تعجب است ، که چگونه ممکن است که شخص یا اشخاصی بعنوان صاحب نظر و متخصص در میان مردم بوده باشند و در عین حال آن مردم به غیر متخصص و غیر عارف به فهم مسائل دینی مراجعه نموده و نسخه خود را از آنها دریافت نمایند!؟

از آن زمانی که متصدی تبیین مسائل دینی غیر راسخ در دین گردید ، و بناحق کرسی بیان حقائق وارونه و بدست نامحرمان اجنبی افتاد ، لاینقطع و لایزال محسوس گردیده که شیرازه حقائق در مصاف با خطوط شیطانی باطل از هم گسیخته و جوامع بشری دستخوش آمال و آرزوهای سلطه های خون آشام تزویر گردیده ، و فاصله های میان سعادت بشری و تعالیم دینی فراوان شده است .

ضرورت دارد به این فخره از بحث ، توجه ودقت بیشتر بعمل آید ، از آنجائی که نکات دقیق وحقائق آشکار این بحث را تنها با دوری نمودن از عصبیت و تخلیه ذهن از اهواء می توان دریافت نمود ، که با حوصله وسعه صدر به آن توجه گردد .

محدثین ومنتقدین بر رأی ونظر یکی از موارد تضعیف وجرح ابوحنیفه را روی آوری او به فقه وکمر توجیه داشتن به حدیث عنوان داشته اند ! در دفاع از این طعن علماء حنفی به نصرت امام خود شتافته واز ابوحنیفه دفاع نموده اند ، آنها در این رابطه به دو وجه پاسخ گفته ومی گویند :

اول : اگر اکثار در حدیث خوب بود ، چرا شعبة بن الحجاج وسفیان الثوری که هر دو در نزد محدثین امیر المؤمنین در حدیث می باشند ، وبسیاری دیگر از ائمه اهل حدیث در آخر عمر خود از حدیث نالیده ومجموعه احادیث خود را سوزانیده واز بین می بردند ؟!!  
حافظ تهانوی در این رابطه می گوید :

... وأخرج عن توبة العنبري قال : قال الشعبي : رأيت فلانا الذي يقول : « قال رسول الله » قعدت مع ابن عمر سنتين أو سنة ونصفا ، فما سمعته يحدث عن رسول الله شيئا إلا هذا الحديث .

وذكر الذهبي في التذكرة عن أبي عمرو الشيباني قال : كنت أجلس إلى ابن مسعود حوياً ، لا يقول : « قال رسول الله » فإذا قال : قال رسول الله استقله الرعدة ، وقال هكذا أو نحو ذا أو قريب من ذا .

وروى مجالد عن الشعبي قال : كره الصالحون الأولون الإكثار من الحديث ، ولو استقبلت من أمري ما استدبرت ما حدثت إلا بما أجمع

قلت : ولذا ندم المكثرون من أكابر المحدثين على إكثارهم منه ، فقال شعبة وهو أمير المؤمنين في الحديث : وددت أني وقاد الحمام ولم أعرف الحديث ، وقال أيضا : ما شيء أخوف عندي أن يدخلني النار من الحديث. (2)

وقال سفيان الثوري وهو سيد الحفاظ : وددت أني نجوت من العلم لا علي ولا لي ؛ وما من عمل أخوف علي منه ، يعني الحديث. (3)

دوم : محدثين وائمه جرح وتعديل بر اين اعتقادند كه احاديث فقهاء در نزد آنان محبوبتر از احاديث محدثين مي باشد ، واگر چنين باشد سيره وروش ابوحنيفة ومشايخ وتلامذه او بايد مقبول ومحترم باشد نه مردود ومطعون !؟

ابن أبي حاتم رازی صاحب كتاب الجرح والتعديل در كتاب خود می نویسد :

«كان حديث الفقهاء أحب إليهم من حديث المشيخة» (4).

حديث فقهاء محبوبتر است در نزد آنها از حديث مشايخ حديث .

وابن تيمية در كتاب منهاج السنة می نویسد : «قال أحمد بن حنبل : معرفة الحديث والفقهاء فيه أحب إلي من حفظه ، وقال علي بن المديني : أشرف العلم الفقه في متون الأحاديث ومعرفة أحوال الرواة» (5) . .

ص: 224

1- أبوحنيفة وأصحابه المحدثون : 23 بنقله عن تذكرة الحفاظ 1 : 77 .

2- مصدر سابق عن تذكرة الحفاظ 1 : 85 .

3- مصدر سابق عن تذكرة الحفاظ 1 : 191 .

4- الجرح والتعديل 1 : 25 - 27 .

5- منهاج السنة 4 : 115 .

وسيوطى در تدريـب الراوي مى نويسد : وقال الأعمش : حديث يتداوله الفقهاء خير من حديث يتداوله الشيوخ (1).

وقال الشيخ جمال الدين القاسمي في كتابه الجرح والتعديل : وقد تجافى أرباب الصحاح الرواية عن أهل الرأي ، فلا تكاد تجد اسماً لهم في سند من كتب الصحاح أو المسانيد أو السنن ، كالإمام أبي يوسف والإمام محمد بن الحسن ، فقد لِيَنهما أهل الحديث ! كما ترى في ميزان الاعتدال ، ولعمري لم ينصفوها ، وهما البحرين الزاخران ، وآثارهما تشهد بسعة علمهما وتبحرهما ، بل بتقدمهما على كثير من الحفاظ ، وناهيك كتاب «الخراج» لأبي يوسف وموطأ الإمام محمد وإن كنتُ أعدُّ ذلك في البعض تعصباً ، إذ يرى المنصف عند هذا البعض من العلم والفقہ ، ما يجدر أن يتحمل عنه ، ويستفاد من عقله وعلمه ولكن العصبية !

ولقد وجد لبعض المحدثين تراجم لأئمة أهل الرأي يخجل المرء من قراءتها ! فضلاً عن تدوينها ! وما السبب إلا تخالف المشرب ، على توهم التخالف ورفض النظر في المآخذ والمدارك ، التي قد يكون معهم الحق في الذهاب إليها فإن الحق يستحيل أن يكون وقفاً على فئة معينة دون غيرها ، والمنصف من دقق في المدارك غاية التدقيق ثم حكم (2).

با توجه به مطالب فوق ، بخوبى روشن مى گردد كه روايات فقهاء ، به اعتراف تمامى محدثين وائمه فقه ، بخصوص روايات امامان مذهب اهل بيت از تمامى روايات محدثين معاصر خود برتر وبالتر بوده اند ، كه به نمونه هاى از آن در همين كتاب اشاره گرديده . .

ص: 225

1- تدريـب الراوي 1 : 8 .

2- تعليقات الحفاظ أبو غدة على الرفع والتكميل : 85 .



## تفاوت رافضه و معتزله و خوارج در حدیث :

در کتب قواعد علم حدیث ، بعضی از متعصبین اهل سنت در بیان تفاوت این سه طائفه در أخذ به سند حدیث مطالبی گفته اند ، که به نمونه ای از آن اشاره می گردد :

ولا ریب أن الرافضة أقل معرفة بهذا الباب ، وليس في أهل البدع والأهواء أجهل منهم به ، فإن سائر أهل الأهواء كالمعتزلة والخوارج يقصرون في معرفة هذا ، لكن المعتزلة أعلم بكثير من الخوارج ، والخوارج أعلم بكثير من الرافضة ، والخوارج أصدق من الرافضة ، بل الخوارج لا تعرف عنهم أنهم يتعمدون الكذب ، بل هم من أصدق الناس ، والمعتزلة مثل سائر الطوائف فيهم من يكذب وفيهم من يصدق ، ولكن ليس لهم من العناية بالحديث والمعرفة ما لأهل الحديث والسنة ، فإن هؤلاء لا يتدينون فيحتاجون إلى أن يعرفوا ما هو الصدق ، وأهل البدع سلكوا طريقاً أخرى ابتدعوها واعتمدوها ، ولا يذكرون الحديث بل ولا القرآن في أصولهم إلا للاعتضاد لا للاعتماد .

والرافضة أقل معرفة وعناية بهذا ، إذ كانوا لا ينظرون في الإسناد ، ولا في سائر الأدلة الشرعية والعقلية ، وهل توافق ذلك أو تخالفه ، ولهذا لا يوجد لهم أسانيد متصلة صحيحة قط ، بل كل إسناد متصل لهم فلا بد أن يكون فيه من هو معروف بالكذب أو كثرة الغلط ، وهم في ذلك شبيهة باليهود والنصارى ، فإنه ليس لهم إسناد (1).

این گونه افراد با چنین برداشتی خصمانه و غلط در حقیقت دچار نوعی توهم

ص: 226

1- قواعد علم الحدیث : 202 .

گردیده و با تمام معایب ظالمانه خود در صدد سرپوش نهادن به بسیاری از حق کشیها بوده و خواسته اند چنین وانمود نمایند، که عالمان مذهب تشیع از علم و دانش بهره ای نداشته و تنها خود آنها در این عرصه متولی علم و دانش می باشند، که این برداشت غلط و توهمی، نوعی فرار فریبکارانه برای متهم کردن دیگران بوده و می باشد.

طبق این نقل و نقلهای مشابه، چنین استفاده می گردد که صاحبان این گونه سخنها مغرضانه خواسته اند بگونه ای عوام فریبانه عمل نمایند، که حتی اگر کسی اطلاع مختصری هم نداشته باشد، براحتی در دام تبلیغات آنها گرفتار آمده و باور نماید که عالمان مذهب تشیع در مقام مقایسه حتی از خوارج و معتزله که از نظر آنها دو طائفه مذموم و صاحب بدعت می باشند، بدتر می باشند.

و حال آنکه در مقام علم و عمل بر خلاف این ثابت می باشد، چرا که اگر علماء تشیع خود را میراث دار علمی اهل بیت دانسته و به هیچ چیز غیر از آن اعتمادی نداشته، به اقتضای دستور اکید امامان خود همواره در نهایت دقت و ظرافت به علوم نگریسته و در راه نیل به آن تا کشف حقائق و تا آخرین نفس از پای ننشسته اند، و این تصدیق و تأیید وحی است که بر قلب و زبان رسول خدا جاری گردید که پس از نزول «و آخرین منم لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» فرمود: این طائفه از قوم سلمان می باشند که اگر علم در ثریا باشد رجالی با این خصوصیات آنرا بدست خواهند آورد. (1) و این کمال بی انصافی است که کسی در مقام مقایسه، عالمان مذهب تشیع را از دیگران کمتر بحساب آورد.

ص: 227

---

1- صحیح بخاری کتاب تفسیر القرآن الکریم، سوره جمعه باب «و آخرین منم . . .» .



مؤسس مذهب حنفی ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی می باشد که در سال 80 هـ ، در پر آشوب ترین دوران تاریخ ، عصر حجاج بن یوسف (1) بدنیا آمد و در سال 150 هـ از دنیا رفت . بعضی او را از تابعین بشمار آورده و معتقدند که او امثال انس بن مالک را درک نموده است ، و بعضی دیگر معتقدند که او اگر چه بعض صحابه را درک نموده ولی از اتباع تابعین می باشد .

پدر ابوحنیفه ثابت نام داشت ، مشهور است که او در زمان کودکی علی بن ابی طالب را درک نموده ، و او اصالتاً فارسی (2) از شهر فساء یا نساء ، ویا از کابل و ترمذ می باشد . (3) و بکار تجارت اشتغال داشته است .

ابو حنیفه در عراق متولد و سر انجام نیز در زندان بغداد با سم منصور از دنیا رفت و در همانجا دفن گردید . (4)

منصور عباسی ابتدا او را برای قضاوت انتخاب و کلید خزانه امور مالی را به او سپرد ، ولی او نپذیرفت و برای این مخالفت مورد غضب و آزار منصور قرار گرفته کتک خورده و به زندان رفت . (5)

ص: 229

1- شبلی نعمانی : 15 .

2- الخیرات الحسان : 14 ، الامام الاعظم ابو حنیفه المتکلم : 18 .

3- حیات امام اعظم ، شبلی نعمانی ترجمه محمد سعادت : 14 ، ابو حنیفه واصحابه المحدثون ، التهانی : 6 .

4- سیر أعلام النبلاء 6 : 390 رقم 163 .

5- مصادر سابق .

بسیاری از حنفیها معتقدند که به ابوحنیفه ظلم فراوان شده است، زیرا اموری به او نسبت می دهند که هیچ اصل و اساس ندارد، شیخ محمد زاهد کوثری از علماء حنفی مصر که به مجنون ابی حنیفه مشهور می باشد در «تأییب الخطیب فیما ساقه فی ابی حنیفه من الأکاذیب» موارد فراوانی از نسبتهای بی اساس به ابوحنیفه را جمع آوری نموده و از آن جواب گفته است.

یکی نسبتهای به او اینکه: ابوحنیفه بخاطر اصالت فارسی و یا عجم بودن، زبان عربی را خوب نمی دانسته و بهمین خاطر در بسیاری از امور دینی و فهم مرادات به غلط افتاده، که از جمله آن زیاده روی در قیاس و استفاده های نابجا از آن می باشد، مثلاً: او حتی در فهم لغات عربی هم قیاس می نمود، تا جائی که معتقد بود، جمع «کلب» «کلوب» است، برای اینکه جمع «قلب» «قلوب» می باشد، و نظائر این امور. (1)

عمده مطالب مطاعن ابوحنیفه را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد جمع آوری نموده، که ردودی هم از جانب طرفداران او بر آن نوشته شده است که از جمله آنها کتاب «سهم المصیب فی کبد الخطیب» می باشد.

البته تنها این خطیب بغدادی نیست که بر علیه ابوحنیفه مطالبی نوشته، بلکه تمامی اهل حدیث قبل و بعد خطیب بر علیه او کتاب نوشته و او را مورد طعن قرار داده اند که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

## تاریخ ابوحنیفه

درباره ابوحنیفه مطالب فراوان گفته شده است، که از میان آنها به سه دسته اشاره می شود: يك دسته پیروان مکتب فقهی او، و دو دسته دیگر از مخالفین

ص: 230

---

1- تأییب الخطیب للکوثری: 21.

می باشند . شرقاوی می گوید : دشمنان ابوحنیفه دو دسته می باشند :

1- گروهی از فقهاء ، آنان که بر او حسد ورزیدند .

2- زمامداران و حکام عصر او ، اما فقهاء که در رأس آنها ابن ابی لیلا و بعد از او ابن شبرمه بود .

اظهار نظر شرقاوی کامل نمی باشد ، زیرا مخالفین ابوحنیفه تنها این دو گروه نمی باشند ، بلکه پیروان مکتب اهل بیت و بسیاری از محدثین اهل سنت نیز او را نکوهش نموده ، چنانکه در صفحات بعد ذکر خواهد شد .

بسیاری معتقدند که ابوحنیفه واصحاب او در انجام اقیسه واستحسانات زیاده روی نشان داده و از این جهت مورد ملامت قرار گرفته اند .

ذهبی نوشته است : منصور عباسی از ابوحنیفه خواست تا قضاوت حکومت او را عهده دار باشد ، ولی او نپذیرفت ، او را به زندان بان سپرد تا او را بکشد ، و او هم چنین کرد . (1)

و باز او نقل می کند که وقتی منصور قضاوت را به پیشنهاد کرد و او نپذیرفت ، و علت را عدم صلاحیت خود بیان نمود ، منصور گفت : دروغ می گوئی ! ابوحنیفه در جواب او گفت : اگر چنان است که تو می گوئی ، پس دروغ گور سزاوار منسب قضاوت نیست ، و اگر من راست می گویم ، پس اقرار دارم که صلاحیت این موقعیت را ندارم . (2)

مشهور است که ابوحنیفه مذهب خود را بر اساس قیاس و رأی پایه گذاری نمود ، و به این طریق شهرت پیدا نمود و سپس امام مذهب حنفی گردید .

در شرح احوالات ابوحنیفه مطالب فراوانی گفته شده ، ولی پرداختن به .

ص: 231

---

1- أئمة الفقه التسعة ، للشرقاوي : 76 - 77 .

2- مصدر سابق : 76 .

جزئیات احوالات شخصی ائمه مذاهب در این مباحث کمتر مورد توجه بوده و می بایست در جای دیگر از آن سخن گفته شود .

بعضی از اهل تاریخ و رجال ابو حنیفه را شیعه نامیده اند ، شاید علت انتساب او به شیعه از باب علاقه او به زید بن علی بن الحسین امام زیدیه بوده باشد ، که نزد او بقولی دو سال درس خوانده بود(1) و به همین جهت برای او اسلحه تهیه و اموالی را بخاطر قیام او در خونخواهی از امام حسین علیه السلام و شهداء کربلا به او می رساند .

برای او مطالب فراوانی در تعظیم بنی هاشم و خصوص تعظیم امام جعفر صادق علیه السلام نسبت داده شده است ، که حقیقت آنها معلوم و مشخص نمی باشد ، زیرا اگر چنین بود می بایست مختصری از تأثیر امام صادق علیه السلام در او مشاهده می گردید ، و یا حد اقل کمتر به قیاس تمایل پیدا می نمود .

می گویند : که او این کلمه مشهور «لولا السَّنتان لهلك النعمان» بر زبان جاری می نمود ، اگر چه مدرک قابل اعتنای برای آن نمی باشد ، ولی سؤال این است ، واقعا چنین بود که او از هلاکت نجات یافت ؟ لا محاله اگر این کلمه از ابوحنیفه بوده باشد ، باید حتما توجیه دقیق و درستی داشته باشد ، زیرا ما بالوجدان می بینیم که این نجات از هلاکت برای او اتفاق نیفتاده و او از خرمن معارف امام صادق علیه السلام بهره ای بر نگرفته تا از هلاکت رهیده باشد ، بلکه او تا آخرین لحظه همچنان به رأی و قیاس اصرار می ورزید ، اگر چه حضرت بارها او را از آن نهی فرموده بود .

توجیه دیگر این که او بتوصیه امام صادق علیه السلام از قیاس دست برداشته ولی شاگردان او نپذیرفته و همچنان آنرا نادیده گرفته اند . زیرا نمی توان پذیرفت که .

ص: 232

1- ابو حنیفه حیات و عصره : 70 .

او هم به عدم هلاکت خود اعتقاد داشته باشد و تأثیر قیاس در فهم مسائل دینی .

چرا، ممکن است این کلمه از او معنای دیگر نیز داشته باشد، و آن اینکه مدت اقامت او در مدینه دو سال بوده، که اگر او در این مدت در مدینه نمی بود در شورشهای عراق بقتل می رسید .

همانطوریکه در این باره گفته اند :

كان أعداؤه فقهاء للدولة في عصر الاموي حتى جاء العصر العباسي تحولوا إلى الحكام الجدد واحتلوا عليهم بالنفاق ، حتى أصبحوا هم أهل الشورى . . . يزينون للحكام الجدد كل ما زينهوا للحكام السابقين من طغیان وعدوان وبغي واستغلال و بطش بالمعارضين . . . علی أن میل أبي حنیفة إلى الأئمة من آل البيت أوغر علیه صدور الأمويين والعباسيين علی السواء ، ففي العصر الأموي قالوا : «أن تكون كافراً أو مشركاً خير من أن تكون علویاً» (1).

فانتهزوا الفرصة فأوغروا صدر الخليفة وأوحوا إليه أن يقضي علی أبي حنیفة واتهموه بإثارة الفتنة ، وتشبيط قواد الجيش وتأليب العامة علی ولي الأمر ، وتكوين حلقة من الفقهاء كلهم يدعو إلى الثورة علی الخليفة . . .

وكان من هؤلاء الخصوم من أفتى : بأن تلاميذ أبي حنیفة خارجون علی وليالأمر ومرتدون عن الإسلام ، فأن يقال إن بالحي خماراً خير من أن يقال إن فيه أحداً من أصحاب أبي حنیفة (2) .

ص: 233

---

1- نفس المصدر السابق : 63 .

2- نفس المصدر السابق : 73 .



در جریان انتقال حکومت از بنی امیه به بنی عباس عده ای از حواشی حکومت بودند که مخالفین را شناسائی نموده و از بین می بردند ، که از جمله آنها طرفداران اهل بیت رسول خدا بودند ، و روی همین مبنا اعتقاد داشتند ؛ که کافر و مشرک بودن بهتر است از علوی بودن ، از اینرو برای تصفیه حساب نمودنها وارد میدان شده و فرصت را غنیمت شمردند ، و ابو حنیفه را نیز به جرم اغتشاش و ایجاد فتنه متهم نمودند ، که او علماء و فقهاء را بر علیه خلیفه ترغیب می نماید ، طرفداران خلیفه بر علیه او فتوا داده که ابو حنیفه و شاگردان او از دین اسلام خارج می باشند ، چنانکه بعضی از آنها (شریک بن عبداللّه) اعتقاد داشت که اگر بگویند : که در يك محله شراب فروشی وجود دارد ، بهتر است از اینکه بگویند : در این محله يك نفر حنفی زندگی می کند . . .

در این شرایط بود که عرصه بر ابو حنیفه و طرفداران او تنگ و امنیّت ماندن در عراق از آنها سلب گردید ، و رفتن به مدینه برای او تا حدودی فرصتی شد که از نظر حکومت منصور دور مانده باشد ، که البته سر انجام نیز نتوانست از سرنوشتی که برای او رقم خورده بود فرار نماید .

مطلب دیگر اینکه در مذاهب اسلامی بنحو عموم و مذهب ابو حنیفه بالخصوص بگونه ای می باشند که تحولات اساسی و عمده نظریات فقهی آن ، بعد از زمان امام مذهب شکل گرفته و تدوین یافته و سپس عرضه گردیده ، و بدیهی است که شاگردان و علماء طبقات بعدی در شکل تکاملی آن نقش اساسی داشته و دائره وسیعتری را برای آن اختصاص داده اند ، که ممکن است بسیاری از پیرایه ها و حواشی در يك مذهب ناشی از این پدیده بوده باشد .

در هر صورت آنچه را که از ابوحنیفه مشهود است و می توان بیان نمود این

است که او نسبت به اخبار منتشر شده در دستگاه اموی، بخصوص سند روایاتی که اسامی افرادی را در بر داشت که شأن و مرتبه آنها در نزد او و نزد علمای عراق معلوم و مخدوش بود، به هیچ وجه قابل توجیه و قبول نبود، تا بتواند اعتماد او را جلب نموده و نسبت به آن متعبد گردد.

این حس بدبینی نسبت به اخبار منتشر شده باعث گردید که او بتواند برای تأمین نقیصه وارد شده در دین و سنت نبوی که مدت يك قرن در شرائط سخت بنی امیه و دستگاه تدوین اداره و حمایت شده بود، به قیاس ورأی روی آورده و آنرا مذهب فکری خود قرار داده و ترجیح دهد.

### أبو حنیفة در میزان جرح و تعدیل

همانطوریکه گفته شد ابو حنیفه نیز همانند بسیاری دیگر از مشاهیر، در کنار مدایح و مناقب از زبان مخالفین خود در امان نبوده و در مقام جرح برای او نیز موارد فراوانی از جرح و طعن گفته شده است.

در میان علماء حنفی بعضی علاوه بر توثیق و مدح پا را فراتر نهاده، در حدّ غلو برای او مناقبی ذکر نموده اند، تا بتوانند در مقام رقابت با ائمه مذاهب دیگر، برای او هم جایگاهی برتر تعریف نموده باشند، بهمین خاطر احادیثی به نفع خود تفسیر و تأویل نموده و آنرا به ابوحنیفه تطبیق داده اند<sup>(1)</sup>، مانند این روایت:

«لو كان الايمان (العلم) عند الثريا لناله رجال اورجل من هؤلاء (فارس)»<sup>(2)</sup>

ص: 235

---

1- الامام الأعظم ابو حنیفه المتکلم: 17.

2- صحیح البخاری کتاب تفسیر القرآن سورة الجمعة باب قوله: «وآخرین منهم لَمَّا يلحقوا بهم» رقم 4897.

اگر ایمان و علم در ثریا باشد مردی یا مردانی از قوم سلمان یا از قوم فارس به آن دسترسی پیدا خواهند نمود .

حنفیها معتقدند : بعضی از ائمه جرح و تعدیل مثل یحیی بن معین ابو حنیفه را توثیق نموده اند ، (1) و همین مقدار برای وثاقت او کافی می باشد

قال محمد بن سعد العوفي : «سمعت یحیی بن معین یقول : کان أبو حنیفة ثقة لا یحدّث بالحديث إلا بما یحفظه ، ولا یحدّث بما لا یحفظ .

وروی أحمد بن محمد بن القاسم بن محرز عن ابن معین : «کان أبو حنیفة لا بأس به» .

ابن سعد در باره او گفته است : شنیدم که یحیی بن معین او را توثیق می کند ، و او حدیثی را نقل نمی کرد مگر اینکه ابتدا آنرا حفظ می نمود .

و باز او گفته است : که ابو حنیفه از اهل صدق می باشد . (2)

البته از ابن معین مطالبی بر خلاف این توثیق بیان شده که در جای خود توضیح داده خواهد شد .

ابن مبارک در باره او گفته است : «أبو حنیفة أفتقه الناس» . (3)

ابو حنیفه از همه فقیه تر می باشد .

و خریبی گفته : «ما یقع فی أبی حنیفة إلا حاسد أو جاهل» . (4)

کسانی که جرح ابو حنیفه را در رجال بیان نموده ، یا حسودند یا جاهل . .

ص : 236

---

1- السَّمْتُ : القصد والمذهب في الدين ، اللسان 2 : 46 [سمت] .

2- سیر أعلام النبلاء 6 : 390 رقم 163 .

3- سیر أعلام النبلاء 6 : 403 ، تاریخ الإسلام سنوات 141 - 160 ص 312

4- سیر أعلام النبلاء 6 : 403 .

وشافعی نیز گفته: «الناس في الفقه عيال على أبي حنيفة» (1).

مردم در فقه بر سفره ابو حنیفه نشسته اند .

وأبو معاوية گفته است: «حب أبي حنيفة من السنة، وهو من العلماء الذين امتحنوا في الله» (2).

محبت ابو حنیفه از سنت محسوب می گردد ، واو از جمله عالمانی است که برای رضای خدا امتحان وشکنجه شد .

وقال محمد بن شجاع: «سمعت علي بن عاصم يقول: لو وزن عقل أبي حنيفة بعقل نصف الناس لرجح بهم» (3).

واین شجاع هم گفته است: از علی بن عاصم شنیدم که می گفت: اگر عقل ابو حنیفه را با عقل نصف مردم مقایسه نمایند ، عقل او بیشتر است .

وقد دعا المنصور أبا حنيفة إلى القضاء فامتنع؛ فقال: أترغب عما نحن فيه؟

فقال: لا أصلح. قال: كذبت! قال أبو حنيفة: فقد حكم أمير المؤمنين علي أنني لا أصلح؛ فإن كنت كاذباً فلا أصلح، وإن كنت صادقاً فقد أخبرتكم أنني لا أصلح.

فحبسه، ووقع لأبي حنيفة بسبب القضاء أمور مع المنصور، وهو على إمتناعه إلى أن مات (4).

منصور عباسی او را برای قضاوت خواست ولی او نپذیرفت ودر.

ص: 237

---

1- تاریخ الإسلام للذهبي: وفيات 141 - 160 ص 307 .

2- نفس المصدر السابق: 310

3- نفس المصدر السابق: 312 .

4- النجوم الزاهرة 2: 18 .

جواب منصور گفت: من صلاحیت قضاوت را ندارم، منصور به او گفت: دروغ می گوئی! ابوحنیفه گفت: همین کلام تو مرا کافی است، درغگو را سزاوار قضاوت نمی باشد، منصور دستور داد تا او را زندان نموده و در زندان هم از دنیا رفت.

## محدثین و جرح ابوحنیفه

قبلاً گفته شد که محدثین وائمه جرح و تعدیل در کتابهای خود ابوحنیفه را جرح و مطاعن او را بیان نموده اند، بصورتی که در کتابهای ضعفاء و متروکین نام «نعمان بن ثابت» به ثبت رسیده است. (1)

در میان این مجموعه مخالفتها از همه مهمتر عداوت و مخالفت بخاری در رجال و در حدیث می باشد، اگر چه علماء دیگر مثل ابن حبان بستی در مجروحین و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نیز در این باره چیزی کم نگذاشته اند.

بخاری در کتاب «التاریخ الصغیر» در این باره می نویسد:

«حدَّثنا نعیم بن حمّاد، قال: حدَّثنا الفزاري، قال: كنت عند سفیان فَنُعي النعمان، فقال: الحمد لله؛ كان ينقض الإسلام عروة عروة، ما ولد في الإسلام أشأم منه!» (2)

نعیم بن حماد از قول فزاری نقل می کند، که نزد سفیان ثوری بودم که خبر مرگ ابوحنیفه را آوردند، سفیان گفت: الحمد لله، همانا ابوحنیفه

ص: 238

- 
- 1- أسماء الضعفاء والكذابين لابن شاهين: 184 رقم 645، المجروحين لابن حبان 3: 61، الضعفاء الكبير للعقيلي 4: 285، الكامل في ضعفاء الرجال 7: 2472 رقم 1954، ميزان الاعتدال 4: 265، التاریخ الصغیر للبخاري 2: 43.
  - 2- التاریخ الأوسط (الصغیر) 2: 98 رقم 1940 - 1941.

اسلام را تکه تکه نمود ، وشومتر از ابو حنیفه مولودی بدنیا نیامده .

همچنانکه ابن عبدالبر در کتاب : «الانتقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء» می گوید :

«فممن طعن عليه وجرحه : أبو عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري ، فقال في كتابه «الضعفاء والمتروكين» : أبو حنيفة النعمان بن ثابت الكوفي ، قال نعيم بن حماد : حدثنا يحيى بن سعيد ومعاذ بن معاذ : سمعنا سفیان الثوري يقول : استتیب أبو حنيفة من الكفر مرتين .

وقال نعيم عن الفزاري؛ كنت عند سفیان بن عيينة ، فجاء نعي أبي حنيفة ، فقال : لعنه الله! (1) كان يهدم الإسلام عروة عروة ، وما ولد في الإسلام مولود أشر منه . هذا ما ذكره البخاري . (2)

ابن عبد البر می گوید : از جمله کسانی که ابو حنیفه را جرح نموده ، بخاری می باشد ، او در کتاب «الضعفاء والمتروكين» از قول سفیان ثوری نوشته است : ابوحنیفه دو مرتبه از کفر توبه داده شد !

ونعيم بن حماد گفته است : نزد سفیان بن عیینة بودم که خبر مرگ ابوحنیفه را آوردند ، سفیان او را لعنت کرد وگفت : همانا او اسلام را تکه تکه نمود ودر اسلام مولودی شرورتر از او بدنیا نیامده ! این کلام بخاری می باشد . .

ص: 239

---

1- البته همانطوریکه ابو غده و دیگران گفته اند : این جملات در کتاب «تاریخ صغیر» بخاری نمی باشد ، ابن عبد البر از نسخه ای این مطالب را گرفته که اکنون در دسترس نمی باشد ، در بعضی از نسخ بجای این کلمه «الحمد لله» آمده ، پاورقی کتاب «الانتقاء . . .» : 282

2- الانتقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء : 281 ، المجروحين لابن حبان 3 : 66 ، التکلیل للمعلمي اليماني : 145 ط الثانية بيروت مع تعاليق الألباني وزهير الشاويش .

البته این کلمات در نسخه موجود فعلی «تاریخ صغیر» موجود نمی باشد، ممکن است در نسخه دیگری از این کتاب بوده باشد که به ما نرسیده و یا مفقود می باشد. (1)

وخطیب در «تاریخ بغداد» می گوید:

«حدَّثنا إبراهيم الفزاري، قال: كنت عند سفیان الثوري، إذ جاءني نعي أبي حنيفة، فقال: الحمد لله الذي أراح المسلمين منه؛ لقد كان ينقض عرى الإسلام عروة عروة، ما ولد في الإسلام مولود أشأم على الإسلام منه». (2)

نعیم بن حماد از قول فزاری نقل می کند، که نزد سفیان ثوری بودم که خبر مرگ ابوحنیفه را آوردند، سفیان گفت: الحمد لله، همانا ابوحنیفه اسلام را تکه تکه نمود، و شومتر از ابوحنیفه مولودی بدنیا نیامده.

جوزجانی در «أحوال الرجال» گفته است: به حدیث و رأی ابوحنیفه اعتمادی نیست «لا يقنع بحديثه ولا برأيه». (3)

ابن حبان در کتاب «المجروحین» گفته است:

قال ابن حبان في المجروحين: «النعمان بن ثابت أبو حنيفة الكوفي صاحب الرأي كان مولده سنة ثمانين في سواد (4) الكوفة . . . ومات سنة خمسين ومائة ببغداد، وقبره في مقبرة الخيزران . . . لا يجوز».

ص: 240

---

1- راجع «وقفه مع البخاري» للمؤلف.

2- تاریخ بغداد 13 : 399 - 418 - 419 .

3- أحوال الرجال : 75 رقم 95 .

4- أرض سواد : السهلة المستوية، وسواء : متوسط بين المكانين، اللسان 14 : 412 [سواد] و ممکن است ارض سواد کنایه از سرزمین پر از نخل عراق بوده باشد که از دور بصورت سیاهی نمایان می باشد.

الاحتجاج به؛ لأنه كان داعياً إلى الإرجاء، والداعية إلى البدع لا يجوز أن يحتج به عند أئمتنا قاطبة، لا أعلم بينهم فيه خلافاً - على أن أئمة المسلمين وأهل الورع في الدين في جميع الأمصار وسائر الأقطار جرحوه وأطلقوا عليه القدح - إلا الواحد بعد الواحد. قد ذكرنا ما روي فيه من ذلك في كتاب «التنبيه على التمويه»، فأغنى ذلك عن تكرارها في هذا الكتاب». (1)

وعن أبي يوسف: «أول من قال: القرآن مخلوق أبو حنيفة». (2)

جائز نیست احتجاج به قول ابوحنيفه، بخاطر اینکه او داعی به ارجاء وبدعت می باشد، و نزد ائمه اهل حدیث جایز نیست بقول او عمل نمودن، و من در این مسئله در میان علماء مخالفی سراغ ندارم، و در کتاب «التنبيه على التمويه» تمام این موارد را ذکر نموده و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست، و اول کسی که گفت: قرآن مخلوق است، ابوحنیفه می باشد.

و عنبری گفته است:

«سمعت سفیان الثوري يقول: استُتِيبَ أبو حنيفة من الكفر مرتين». (3)

از سفیان ثوری شنیدم که می گفت: ابوحنیفه دو بار از کفر توبه داده شد.

وقال مؤمل بن إسماعيل: «سمعت سفیان الثوري يقول: أبو حنيفة.

ص: 241

1- المجروحين لابن حبان 3 : 61 - 73 .

2- المجروحين لابن حبان 3 : 61 - 73 .

3- نفس المصدر السابق .



غير ثقة، ولا مأمون» (1).

مؤمل گفته: از سفیان ثوری شنیدم، که می گوید: ابو حنیفه ثقه و امین نیست.

وقال مُبَشَّر بن عبدالله بن رزم النيشابوري: كتب إلينا إبراهيم بن طهمان من العراق: أن امحوا ما كتبتم عني من آثار أبي حنيفة» (2).

مبشر نیشابوری می گوید: ابن طهمان از عراق برای ما نامه نوشت: تمام آثاری را که من از ابو حنیفه برای شما نوشتم محو نمائید.

وقال ابن المبارك: «كان أبو حنيفة في الحديث يتيماً» (3).

ابن مبارک گفته: ابو حنیفه در حدیث یتیم است.

وقال ابن حبان: أخبرنا الحسين بن إدريس الأنصاري، قال حدثنا محمد بن علي الثقفی، قال: سمعت إبراهيم بن شماس يقول: ترك ابن

المبارك أبا حنيفة في آخر عمره» (4).

ابن مبارک در آخر عمر خود ابو حنیفه را ترک نمود.

قال ابن الجوزي في «كتاب الضعفاء والمتروكين»: النعمان بن ثابت أبو حنيفة

قال سفیان الثوري: ليس بثقة.

ابن جوزی در کتاب «الضعفاء والمتروكين» می گوید: سفیان ثوری گفته است: نعمان بن ثابت ثقه نیست.

وقال يحيى بن معين: لا يكتب حديثه، وقال مرة أخرى: هو أنبل من أن يكذب..

ص: 242

1- نفس المصدر السابق.

2- نفس المصدر السابق.

3- نفس المصدر السابق.

4- المجروحین 3: 61.

يحيى بن معين گفته است : حديث ابو حنيفة نوشته نمی شود ، ولی او فهمیده تر از آن است که دروغ بگوید .

وقال النسائي : ليس بالقوي في الحديث ، وهو كثير الغلط والخطأ على قلة روايته . وقال النضر بن شميل : هو متروك الحديث .

وقال ابن عدي : عامة ما يرويه غلط وتصحيف وزيادات ، وله أحاديث صالحة ، وليس من أهل الحديث .

نسائي گفته است : او در حديث قوي نمی باشد ، در حديث او غلط زياد مشاهده می گردد ، وروايات او کم می باشد ، و متروك است .

وابن عدي گفته است : بیشتر روايات ابو حنيفة غلط و تصحيف شده می باشد ، ولی در عين حال روايات صالحة هم دارد و او اهل حديث نیست . (1)

وقال النسائي في الضعفاء والمتروكين : «النعمان بن ثابت أبو حنيفة ليس بالقوي في الحديث ، كوفي» . (2)

وقال أبو نعيم الإصفهاني في كتاب الضعفاء : «النعمان بن ثابت أبو حنيفة مات ببغداد سنة خمسين ومائة ، قال بخلق القرآن ، واستُئيب من كلامه الرديء غير مرة ، كثير الخطأ والأوهام» . (3)

وقال الذهبي في ديوان الضعفاء والمتروكين : «النعمان الإمام رحمه الله» :

وقال ابن عدي في الكامل في ضعفاء الرجال : «النعمان بن ثابت أبو حنيفة التميمي الكوفي . . . سمعت ابن أبي داود يقول : الواقعة في أبي حنيفة إجماع من العلماء؛ لأنَّ إمام البصرة أيوب السخيتاني وقد تكلم فيه ، وإمام الكوفة الثوري وقد .

ص: 243

---

1- الضعفاء والمتروكين لابن الجوزي 3 : 163 رقم 3539 ط دار الكتب العلمية بيروت .

2- الضعفاء والمتروكين للنسائي : ص 233 رقم 614 ط مؤسسة الكتب الثقافية .

3- كتاب الضعفاء - لأبي نعيم الإصفهاني : 154 رقم 255 ط دار البيضاء / المغرب .

تكلّم فيه ، وإمام الحجاز مالك وقد تكلّم فيه ، وإمام مصر الليث بن سعد وقد تكلّم فيه ، وإمام الشام الأوزاعي وقد تكلّم فيه ، وإمام خراسان عبدالعزيز بن مبارك وقد تكلّم فيه . فالوقية فيه إجماع من العلماء في جميع الآفاق ، أو كما قال « (1) » .

وقال ابن عبد البر : « وكثير من أهل الحديث استجازوا الطعن على أبي حنيفة لرده كثيراً من أخبار العدول؛ لأنه كان يذهب إلى عرضها على ما أجمع عليه من الأحاديث ومعاني القرآن ، فما شدّ عن ذلك رده وسمّاه شاذاً ، وكان مع ذلك يقول : الطاعات من الصلاة وغيرها لا تسمّى إيماناً ، وكل من قال من أهل السنّة : الإيمان قول وعمل ينكرون قوله ويبعدونه بذلك ، وكان مع ذلك محسوداً لفهمه وفطنته « (2) » .

وفي كتاب «العلل ومعرفة الرجال» مسائل الإمام أحمد بن حنبل : « حدثني أبي قال : حدّثنا مؤمل بن إسماعيل قال : سمعت حماد بن مسلم يقول : وذكر أبا حنيفة ، فقال : إنّ أبا حنيفة استقبل الآثار والسنن يردّها برأيه « (3) » .

« حدثني أبي قال : حدّثنا مؤمل قال : سمعت سفيان الثوري ، قال :

استُتِيب أبو حنيفة مرتين « (4) » .

وفي رواية : « تكلّم بكلام فرأى الصحابة أن يستتبهوه فتاب « (5) » .

وفي رواية أخرى : « قال شريك : لأن يكون في كل ربع من أرباع الكوفة خمار خير .

ص : 244

1- الكامل في ضعفاء الرجال لابن عدي 7 : 5 رقم 1954 ط دار الفكر بيروت .

2- الانتقاء لابن عبد البر : 149 ، جامع بيان العلم 2 : 148 - 149 .

3- الجامع في العلل ومعرفة الرجال 2 : 51 رقم 428 ورقم 1775 ط مؤسسة الكتب الثقافية ، لبنان .

4- الجامع في العلل ومعرفة الرجال 2 : 51 رقم 429 ورقم 1776

5- نفس المصدر رقم 430 .

من أن يكون فيه من يقول برأي أبي حنيفة» (1).

وفي رواية أبي معمر عن الوليد بن مسلم، قال: «قال لي مالك بن أنس: أيذكر أبو حنيفة ببلدكم؟ قلت: نعم!

قال: ما ينبغي لبلدكم أن يسكن...» (2).

در روایت ابی معمر چنین آمده: مالک بن انس از او می پرسد، آیا در شهر شما کسی از اقوال ابو حنیفه را نقل می کند؟ گفتم: آری، مالک گفت: سزاوار نیست کسی در آن شهر زندگی کند.

والعقيلي في الضعفاء الكبير: «حدَّثنا عبدالله بن أحمد، قال سمعت أبي يقول: حديث أبي حنيفة ضعيف ورأيه ضعيف» (3).

وعن أحمد بن الحسن الترمذي فإنه يقول: «سمعت أحمد بن حنبل يقول: أبو حنيفة يكذب» (4).

احمد گفته: ابو حنیفه دروغ می گوید.

حدثني أبو معمر قال: «قيل لشريك: ممّا استتبتُم أبا حنيفة؟ قال: من الكفر» (5).

ابومعمر از شريك بن عبد الله پرسید: ابوحنیفه از چه چیزی توبه داده شد؟ گفت: از كفر.

«سألت أبي عن محمد بن الحسن صاحب أبي حنيفة صاحب الرأي. قال: .

ص: 245

1- نفس المصدر السابق رقم 432 ورقم 1325، وفيه: «حماد» بدلاً من «خمار».

2- نفس المصدر السابق 2: 51 رقم 1323 ورقم 1325.

3- الضعفاء الكبير 4: 285.

4- نفس المصدر السابق 4: 285.

5- الجامع في العلل ومعرفة الرجال 2: 173 رقم 1609.

لا أروي عنه شيئاً» (1).

وقال الألباني في «مختصر العلوّ للعلي العظيم»: «كتاب الفقه الأكبر ليس للإمام أبي حنيفة خلافا لما هو المشهور عند الحنفية» .

الباني گفته است بر خلاف مشهور كه مي گویند : كتاب «فقه اكبر» از ابو حنيفة مي باشد ، اين كتاب از او نيست .

وقال الدهلوي المدني في «تاريخ أهل الحديث»: «هذا الامام أبو حنيفة ليس له كتاب في الفقه، إلا ما يقال: إن الفقه الأكبر له! وهو في العقائد خلافا للحنفية، لا في الفروع، ولا «مسنده» وهو في الحديث لا في الفقه مع أنه فيه ما فيه (2).

وكذا في كتاب العلل ومعرفة الرجال (3) عن أحمد بن حنبل المطبوع في دارالخاني «الرياض»، يذكر فيه آراء الأئمة في أبي حنيفة، هذه جملة منها:

1- استخفاف ابن مهدي رأيه، رقم 12568 .

2- قول ابن عيينة فيه: ليس بأهل للفتوى رقم 2456 .

3- قول حماد فيه: استقبل الآثار والسنن يردّها برأيه، رقم 3586 ، 5224 .

4- استتابته مرتين: رقم 3587 ، 3588 ، 5225 .

5- قول الأوزاعي فيه: ما ولد في الإسلام مولود أضّرّ على الإسلام من أبي حنيفة، رقم 3589 .

6- شدة قول شريك فيه: رقم 3593 ، 3594 ، 4236 .

7- قول مالك فيه: كاد الدين كاد الدين، رقم 4734 . .

ص: 246

1- الجامع في العلل ومعرفة الرجال 2 : 200 رقم 1862 .

2- تاريخ أهل الحديث : 63 .

3- العلل ومعرفة الرجال للإمام أحمد بن حنبل ، المطبوع في أربعة مجلّدات ، ط دار الخاني الرياض .

هذا وقد يقال إن أصحاب الشافعي يفرطون في الطعن على أبي حنيفة وأصحابه كما قال بعض الحنفية : «أما ابن حجر فإنه بضد الزياعي يَبْحَسُ الحنفية حقهم في أمثال هذه المواضع ويتكلم فيما لا يكون للكلام فيه مجال؛ ومن دأبه في كتبه لا سيما فتح الباري أنه يغادر حديثاً في بابه يكون مؤيداً للحنفية ، مع علمه به ثم يذكره في غير مظانه لئلا ينتفع به الحنفية .(1)

وكذا الذهبي فإنه أيضاً قد يبالغ في الطعن عليهم كما قال في ترجمة أحمد بن موسى النجّار : حيوان وحشي !!(2) وأخيراً أبو لبابة في كتابه « أصول علم الحديث » يقول : الأحناف الحمقى (3) .

وقد رمي بالارجاء ، فقد نقل عنه أنه كان مرجئاً ، وممن نقل ذلك أبو الحسن الأشعري في كتاب «مقالات الإسلاميين » فقال : «الفرقة التاسعة من المرجئة ، أبوحنيفة وأصحابه ، يزعمون أن الإيمان المعرفة باللّه والإقرار باللّه والمعرفة بالرسول والإقرار بما جاء به من عند اللّه في الجملة دون التفسير » .(4)

در كتاب مقالات الاسلاميين آمده است ، فرقه نهم ، مرجئه ابوحنيفه و طرفداران او می باشند که اعتقاد دارند ، ایمان عبارت است از اقرار زبانی بخدا و رسول و به آنچه که جبرئیل آورده بدون عمل . .

ص: 247

1- فقه أهل العراق وحديثهم للكوثري : 109 .

2- ميزان الاعتدال 1 : 159 رقم 638 .

3- أصول علم الحديث بين المنهج والمصطلح : 99 .

4- مقالات الإسلاميين : 138 .

فقدان نصوص شرعی وعدم وثاقت به منقولات اهل حدیث باعث گردید ، که مدرسه اهل رأی و قیاس در عراق شکل گرفته و رفته رفته در میان علماء و عموم مردم انتشار پیدا نماید .

در ارتباط با پیدایش این طرز تفکر مطالب فراوان گفته شده است ، اجمال مطلب این است که توسط بعضی از صحابه جواز استفاده از رأی و نظر شخصی ، در صورت نبودن نص معتبر از کتاب و سنت باعث گردید ، طائفه ای از صحابه و بعد آن تابعین و بعد از آنهم علماء جرأت نموده آراء و انظار خود را بدون رادع و مانع منتشر نمایند ، که شکل تکاملی آن مدرسه و مکتب فکری ابوحنیفه گردید .

پیروان این مکتب معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام فرستادن بعضی صحابه مثل علی بن ابی طالب و زید بن ثابت و دیگران برای مأموریت‌هایی مثل قضاوت و امارت ، به آنها می فرمود : به کتاب و سنت عمل نموده و در صورت فقدان دلیلی از کتاب و سنت به نظر و رأی خود عمل نمائید ، و همین امر باعث گردیده تا جواز به رأی و نظر مشروعیت پیدا نماید ، که البته این نظر و برداشت در نزد محدثین و اهل حدیث و اخبار و اهل ظاهر از این روایات هیچ جایگاه صحیح و معتبری نداشته و فاقد اعتبار می باشد ، زیرا آنان معتقدند که این طائفه از اخبار با وجود تأکیدات فراوان بر اكمال دین و سفارش به ثقلین در تعارض و تمناع می باشند و لا محاله ناتمام و غیر صحیح می باشند ، معروف است که امثال شعبی در جواب از اخباری که در آنها گفته شده است ، بعضی از صحابه و غیر صحابه که می گفتند : «أقول برأیی» می گفت : «بُل علی رأیه» که در جای خود توضیح داده شد .

با توجه مطالب قابل قبول و متیقن در تاریخ مذاهب گفته می شود که مؤسس

مکتب رأی و نظر در کوفه برای اولین بار وجود صحابی بنام و مشهور عبداللّه بن مسعود در این شهر می باشد، که در این باره گفته اند :

«إن ابن مسعود الذي يعدّ واحداً من الفقهاء الأساسيين، الذي اتخذ - فيما بعد - أبو حنيفة فقهه كأصل من أصول مذهبه» (1).

ابن مسعود اولین کسی است از فقهاء صحابه که مکتب رأی را تاسیس نمود و بعد از آن ابو حنیفه انرا اصل و اساس مذهب خود قرار داد.

می نویسند: یکی از علل بوجود آمدن مذهب حنفی آمدن عبد اللّه بن مسعود به کوفه می باشد، که بعنوان معلم به آنجا فرستاد شد. (2).

ابن مسعود هم چنانکه در مدینه دارای حلقه های درس بود در کوفه نیز به تشکیل این حلقات درسی اقدام نمود (3)، که نتیجه آن شکل گیری مذهب ابوحنیفه در عمل به رأی و قیاس گردید، حاکم نیشابوری که در سال 345ه، از کوفه دیدن می کند از این تأسیس و تداوم

بخوبی یاد می نماید» (4).

عبد اللّه بن مسعود را حافظ نعل رسول اللّه می دانند، او مدت زیادی در خدمت آنحضرت بود، در سال 33 ه از دنیا رفت، ابن مسعود در این مدت اعتماد فراوانی به رأی و نظر شخصی داشت، و همین هم باعث گردید که دیگران نیز بخود جرأت داده تا آراء و انظار خویش را آزادانه بیان نمایند، او بیشتر اوقات در جواب مسائل.

ص: 249

---

1- کتاب الآثار لأبي يوسف: ص 212.

2- تذكرة الحفاظ 1: 14، منهاج السنة 4: 142 - 157.

3- طبقات ابن سعد 3: 110 - معرفة علوم الحديث للحاكم: 191 - 192.

4- دلائل التوثيق المبكر للسنة والحديث، لامتياز أحمد: 200.



شرعی از کلمه «أقول برأیی» استفاده نمود، که معنای آن «به نظر خودم» می باشد.

بعد از ابن مسعود عمده شاگردان مکتب علمی او علقمه بن قیس نخعی کوفی و اسود بن زید(1) و بعد از این دو نفر ابراهیم نخعی و بعد از ابراهیم حماد بن ابی سلیمان و بعد از او نعمان بن ثابت مشهور به ابی حنیفه بود، که این طریق را ادامه دادند و سند نزد احناف مقبول و از اهمیت بسیار بالائی برخوردار گردید و آنرا «سلسله الذهب» نامیدند.

سند مذکور در مقابل سندهای اهل حدیث می باشد، که از طریق زهری از سعید بن مسیب یا نافع از ابن عمر و عائشه و ابوهریره رسیده است، که از حجم گسترده ای در کتب اخبار در صحاح و مسانید برخوردار می باشد، اینها معتقد بودند که صحابه هم مانند همه انسانها مبتلا به خطا و لغزش می باشند، بنابر این وجهی ندارد که گفته شود همه آنها عادل می باشند، خصوصاً نظریه آنها در مورد ابو هریره که در باره او می گفتند: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فَقِيهًا» او فقیه نمی باشد.

- دومین علت برای پیدایش مکتب حنفی، وجود اخبار موضوعات و جعل و دس(2) در اخبار بود که در عصر اموی و بنی مروان بوجود آمده و طریق مناسبی دیگر برای تمییز اخبار و جدا کردن آن از اخبار صحیح نبود.

- سومین علت برای پیدایش مکتب حنفی، دوری و طول مسافت عراق از مدینه بود از آنجائی که مدینه مهبط اصلی وحی و موطن و مأوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت بود، که اهل بلاد دیگر از جمله عراق از آن دور مانده بودند.

ص: 250

---

1- اسود بن زید نخعی کوفی .

2- دسیسه و خدعه در اخبار .

- چهارمین علت برای پیدایش مذهب حنفی، وجود پاره ای از اخبار واحادیث مشهور در کتابهای حدیث بود که در آن تبعیت از اخبار جعلی و کذب را حرام دانسته و پیروی از فکر و اندیشه صحیح را تأیید و تصدیق می نمود، مانند:

أ- «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (1).

هرکس بر من عمدا دروغ ببندد جایگاه خود را در آتش جهنم قرار داده است.

ب- «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّهُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ» (2).

از هشیاری و درایت مومن بپرهیزید، زیرا مؤمن بوسیله نور خدایم بیند.

با توجه به متواتر و مشهور بودن این احادیث جای توقف نبود، که می بایست از دروغ بستن به رسول خدا دوری واجتناب می شد، که به یقین نقل قول روایات منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله در صورت عدم اطمینان به صدور یکی از بارزترین مصادیق دروغ بستن به آنحضرت محسوب می گردید، که ابوحنیفه واصحاب مدرسه او حاضر نشدند همانند دیگران ناقل و راوی آن اخبار باشند، به همین خاطر تنها از مجموع اخبار و روایات موجود، متواترات و مشهورات را که تقریباً پنج در صد کل اخبار بود پذیرفتند، و نسبت به نود و پنج درصد دیگر از اخبار، بر خلاف اهل حدیث اقبال و توجه خاصی نشان ندادند.

این گروه اعتقاد داشتند که عقل و فکر انسان ودیعه الهی به بشر است.

ص: 251

---

1- صحیح البخاری 1 : 52 رقم 107 ، 1 : 434 رقم 1229 .

2- سنن الترمذی 5 : 298 رقم 3127 ، المعجم الكبير 8 : 102 رقم 7497 ، مسند الشهاب 1 : 387 رقم 387 .

ومی بایست از آن بهره برداری نمود، و سزاوار نیست که انسان خود را اسیر مشتی اخبار غیر موثوق الصدور و یا بعضاً دروغ نماید، تا اینکه در مقام نسبت کذب به رسول، خود را مقدم داشته و به خود نسبت دهد، این بود که مقام فتوی و رأی کلمه «أقول برأیی» را بر گفتن کلمه «قال رسول الله» ترجیح می دادند.

و این درسی بود که ابن مسعود در کوفه تعلیم داده بود. و از نقل هر حدیث و خبر اجتناب می نمودند.

- پنجمین علت برای پیدایش فکر حنفی ورود بعضی از شاگردان ابوحنیفه در دستگاه قضاء و بدست گرفتن قدرت تبلیغی در اعزام قضات به بلاد اسلامی، که باعث گردید بیشتر محدثین و وابستگان به حدیث قلع و قمع و منزوی گردند.

- ششمین علت در بوجود آمدن فکر حنفی در بغداد، پایه گزاری فکر و مذهبی بود که بتواند از رشد روز افزون مکتب اهل بیت علیهم السلام در بغداد و کوفه جلوگیری نماید، همانطوریکه خواسته منصور و بعد از او هارون الرشید بود.

این امور باعث شد که مذهب ابوحنیفه در بغداد روی کار آمده و دامنه آن در بلاد اسلامی روز بروز گسترش یابد، البته با انتقال حکومت از بغداد به مرو و خراسان، مناطق شرقی دنیای اسلام در خراسان و شبه قاره در هند و پاکستان که از پرجمعیت ترین مناطق اسلامی بودند تحت پوشش این مذهب و فکر قرار گرفتند که امروز نیز بازتاب و تأثیر آن در این جغرافیا بخوبی محسوس می باشد.

### **أبو حنیفة و اهل بیت علیهم السلام**

در باره اینکه می گویند: ابوحنیفه شیعه بوده یانه، مطالبی گفته شده است، شرقاوی می نویسد: أبو حنیفة در عهد طفولیت، فطائع و جنایات حجاج بن یوسف والی عراق دیده بود، از این نظر با بنی امیه و بنی مروان و با عالمان در حاشیه آنها مخالفت می نمود.

ابوحنیفه از امویها و حزب آنان فاصله گرفت و بخاطر داشتن پدر و مادری که عشق و علاقه به اهل بیت علیهم السلام داشتند، محبت خاندان رسول خدا را در دل داشت و خود نیز می دید که بر علیه آنان چگونه رفتار می کردند، . . . تا زمانی که در مدینه امام صادق علیه السلام را زیارت نمود، و از او حدیث شنید و با انظار او آشنائی پیدا نمود، و روزی هم آن حضرت را دید و این چنین اظهار محبت نمود:

«یا ابن رسول الله، لا یرانی الله جالساً وأنت واقف» (1).

ای پسر رسول خدا، خدا نبیند مرا که نشسته باشم و تو ایستاده.

نوشته اند که ابوحنیفه روزی با جمعی از همراهان خود سوار بر مرکب از منطقه ای عبور می نمود، ناگاه از مرکب پیاده گردید، و به همراهان خود نیز امر نمود تا از مرکب پیاده گردند، پس از عبور از آن منطقه بر مرکب سوار گردید، علت آنرا از او جویا شدند، او گفت: این محله از آن بنی هاشم می باشد، ترسیدم بچه هائی که در کوچه مشغول بازی بودند از ما بترسند، من به احترام آنان پیاده شدم که این بچه ها نترسیده باشند.

ابوحنیفه حق حکومت را از اهل بیت رسول خدا می دانست و حتی آنانرا بر بنی عباس اولی و این اعتقاد را اظهار می نمود.

حمایت او از قیام زید بن علی بن الحسین و جهاد نامیدن و تشبیه آن به جنگ بدر شاهد این اعتقاد می باشد.

نوشته اند که ابوحنیفه قصد داشت به قیام زید ملحق شود، و بر این اعتقاد بود که امانتهای مردم به ابن ابی لیلی بسپارد ولی او نپذیرفت، و سرانجام تمامی آن اموال را برای امام زید ارسال نمود تا برای ساماندهی لشکر و تقویت قیام مصرف نماید. . .

ص: 253

---

1- أئمة الفقه التسعة : 58 ، وقال في ذلك الذهبي : أنه قال : ما رأيت أحداً أفقه من جعفر بن محمد . . . سير أعلام النبلاء 6 : 257 .

او وقتی که دید منصور قیام محمد نفس زکیّه و برادر او ابراهیم را در هم شکست و علویین را زندانی و اذیت می کند و اموال آنانرا غارت و مصادره می نماید ، مخالفت خود را در جمع اصحاب خود با او اعلان نمود . . .

ابوحنیفه پس از سرکوب قیام علویین و کشتن محمد نفس زکیّه ضمن تأیید قیام نفس زکیّه ، حرکت منصور را محکوم نمود ، و پس از فجایع منصور در مدینه بر مصیبت‌های آنها گریست ، ابوحنیفه عبدالله بن الحسن پدر محمد نفس زکیّه را شیخ و استاد خود می دانست ، و وقتی ابراهیم در زندان منصور بقتل رسید ، أبو حنیفة شهادت او را در حلقه درس خود اعلان نمود و چنین گفت : **أَنَّ وَاحِدًا مِّنْ أَفْضَلِ أَهْلِ زَمَانِهِ قَدْ اسْتَشْهَدَ فِي سَجْنِهِ وَبَكَاهُ وَأَبْكَى عَلَيْهِ (1).**

ابو حنیفه آراء ابن ابی لیلی را که بعنوان قاضی القضاة و نماینده خلیفه بود نقد و لغزش‌های او را برای دیگران بیان می نمود ، تا اینکه ابن ابی لیلی بر او خشمگین و از او به خلیفه شکایت و سعایت نمود ، و مدعی شد که ابوحنیفه از من تجلیل نمی کند و در انظار عمومی مرا جاهل خطاب می کند ، و تأکید نمود که اهانت به من اهانت به خلیفه محسوب می گردد . (2)

### أثر فقهی ابو حنیفه

قبلاً گفته شد که کتاب «الفقه الأكبر» کتابی است که آنرا به ابوحنیفه نسبت می دهند ، این کتاب برخلاف فهم عرفی و متبادر به ذهن ، یک کتاب فقهی نمی باشد ، این کتاب مجموعه ای در حدود شصت مسئله یا بیشتر از مسائل و نصایح می باشد ، که ابوحنیفه برای پسرش و یا برای مقلدین خود توصیه نموده

ص: 254

1- أئمة الفقه التسعة : 67 .

2- أئمة الفقه التسعة : 62 .

است .

به اعتقاد بعضی از دشمنان ابوحنیفه این نسبت درست نمی باشد ، این کتاب را بعضی از شاگردان ابوحنیفه نوشته اند .

در هر حال کتاب «الفقه الأكبر» در عقیده نوشته شده و آنرا هم به ابوحنیفه نسبت می دهند .

این کتاب در حیدرآباد دکن و غیر آن بصورت جزوه ای کوچک بچاپ رسیده ، وملا علی قاری شرح مبسوطی بر آن نوشته وبنام «شرح کتاب الفقه الاکبر» بچاپ رسیده است .

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تعجیل المنفعة» کتاب دیگری را بنام «مسند أبي حنيفة» به او نسبت می دهد ، که در حقیقت این کتاب از ابوحنیفه نمی باشد ، بعضی دیگر معتقدند که این کتاب از ابوالمؤید خوارزمی می باشد ، واو از علماء مذهب حنفی متوفی سال 568 هجری بوده ، ونمی توان این کتاب را به ابوحنیفه نسبت داد .

معمولاً کتابهای منسوب به ابوحنیفه را بعض از شاگردان او مثل شبیانی نوشته اند ، همانطوریکه گفته اند :

والموجود من حديث أبي حنيفة إنما هو كتاب الآثار التي رواها محمد بن الحسن عنه ، ويوجد في تصانيف محمد بن الحسن وأبي يوسف قبله من حديث أبي حنيفة أشياء أخرى ، وذكر صاحب كشف الظنون : مسند الإمام الأعظم وذكر رواه ، وأن الذي اعتنى بجمع مسانيد هو أبو المؤيد محمد بن محمود الخوارزمي وقد طبع هذا المسند بما ينفي الدعوى القائلة : إن أبا حنيفة لم يصح عنده أو لم يبين مذهبه إلا على سبعة عشر حديثاً .

ص: 255

توضیح داده شد که فاصله زمانی خواری می با ابوحنیفه زیاد می باشد .

وقطان می گوید : شکی نیست که ابوحنیفه بعد از خود يك اثر فقهی بزرگ بجای گذاشته و بر اساس آن شافعی گفته است : همه مردم در فقه عیال ابوحنیفه می باشند !

ابوحنیفه بعد از خود دو نفر بنام : قاضی أبو یوسف و محمد بن حسن شیبانی بجای گذاشت ، که عمده بار تبلیغ مذهبی در ترویج فکر او توسط آنها انجام پذیرفت ، ابو یوسف علاوه بر موقعیت قاضی القضاة بودن ، که عمده کار تبلیغی در بلاد اسلامی را عهده دار بود ، از خود نیز کتابهایی که حاصل برداشت از مکتب ابوحنیفه نوشت ، که از جمله آنها این کتابها می باشند :

(1) الآثار : این کتاب همان مسند ابوحنیفه می باشد که اضافاتی از أبو یوسف بر آن افزوده شده است .

(2) کتاب «الخراج» .

(3) اختلاف أبي حنيفة وابن أبي ليلى .

واما شیبانی ، که در حقیقت عمده مؤلفات او جزء مراجع اصلی مذهب أبوحنیفه می باشند ، وعلماء نیز نسبت به آنها اهتمام ویژه نشان داده؛ و بر آنها شرح وتعلیقه نوشته اند ، که از مهمترین آنها :

(1) «الجامع الكبير» . 2 - و«الجامع الصغير» . 3 - «السير الكبير» . 4 - «السير الصغير» . 5 - «الزيادات» . 6 - «المبسوط» أو «الأصل» .

این کتابها را علماء به نام «ظاهر الرواية» می شناسند ، وجه تسمیه به ظاهر الروایه بخاطر این است که در این کتابها از روایاتی استفاده شده که آنها را شیبانی از

ثقات روایت نموده وغالب آنها هم متواتر و مشهور می باشند. (1)

ابن عابدین در کتاب حاشیه می گوید :

«وکلّ تألیف لمحمد وصف بالصغیر فهو من روایتة عن أبي يوسف عن الإمام ، وما وصف بالکبیر فروایتة عن الإمام بلا واسطة. (2)

هر کتابی که شیبانی نوشته و آنرا صغیر نامیده بواسطه روایت ابو یوسف از ابوحنیفه ، و هر کتابی که بنام کبیر باشد ، از روایات خود ابوحنیفه می باشد .

و قسم دوم از کتابهای شیبانی : کتابهای غیر ظاهر الروایة می باشند ، که در آنها بیشتر از قواعد و فتاوی مذهب سخن گفته شده است ، که مهمترین آنها عبارتند از :

1- الحجة على أهل المدينة : این کتاب عمده مسائل خلافی بین اهل مدینه و اهل کوفه می باشد که ابوحنیفه به آن رسیدگی نموده .

2- الرقیات : این کتاب جواب مسائلی است که در حین قضاوت در «رقة» به او عرضه شده .

3- النوادر . 4- الجرجانیات . 5- الهارونیات .

و چنین گفته اند که مذهب ابوحنیفه ارتباط و ثقی با کتابهای شیبانی دارد بگونه ای که این کتابها اهم مصادر این مذهب می باشند و کتاب «الجامع الصغیر» او باید قضاة حنفی حفظ نموده و در نزد آنان یکی از شرائط پذیرش قاضی می باشد. (3)

ص: 257

---

1- حاشیه ابن عابدین 1 : 69 .

2- المصدر السابق 1 : 50 .

3- النافع الكبير في شرح الجامع الصغیر ، للكنوي : 32 - 53 ، رسم المفتي لابن عابدین من مجموع رسائله 1 : 19 .



1- أبو حنیفة النعمان بن ثابت .

ابو حنیفه فقه را از حماد بن ابی سلیمان فرا گرفت (1) عائكة خواهر حماد بن ابی سلیمان می گوید : نعمان در خانه ما کار می کرد و مسائل را می پرسید و به مردم جواب می گفت . (2)

2- حماد بن ابی سلیمان الكوفي المتوفى سنة 120 هـ .

می گویند : ابو حنیفه مدت پانزده سال از حماد استفاده علمی نمود و او بود که عمده مخالفت‌های با محدثین حجاز را در عراق رواج داد ، مشهور است که او در طعن بر علماء حجاز با اهل کوفه این چنین سخن می گفت :

«أبشروا يا أهل الكوفة! رأيت عطاءً وطاووساً ومجاهداً، فصبيانكم - بل صبيان صبيانكم - أفقه منهم» ! إنما قال هذا تحدياً بالنعمة ، ورداً على بعض شيوخ الرواية ممن لم يؤت نصيباً من الفقه ، (3) وكانوا يسألون عن رأيه . (4)

بشارت باد بر شما ای اهل کوفه که محدثین مکه و مدینه را دیدم همانا بچه های شما و بچه های بچه های شما از آنها داناتر و فهمیده تر می باشند .

ص: 258

1- سير أعلام النبلاء 6 : 391 .

2- مقدمه نصب الراية للزيلعي 1 : 34 ، ط دار إحياء التراث العربي .

3- نفس المصدر السابق : 35 .

4- ميزان الاعتدال 1 : 596 .

3- إبراهيم بن يزيد النخعي الكوفي المتوفى سنة 96 هـ .

او فقيه ومفتى اهل كوفه بود ، مدتها از حجاج بن يوسف فراری ودر اختفاء زندگی می کرد ، او از دائی خود اسود بن یزید روایت می نمود ، و گفته اند : که عائشه را نیز دیده است و خود او گفته :

«أدخلني خالي الأسود على عائشة(1) ، دائيم اسود مرا بر عائشه وارد نمود ، وهمچنين می گفت : «لم يكن أبو هريرة فقيهاً» .(2) ابوهريره فقيه نيست .

«وكانوا يرون أنّ كثيراً من حديث أبي هريرة منسوخ» .(3) ومعتقد بودند بسیاری از احاديث ابوهريره منسوخ می باشد .

4- الأسود بن يزيد بن قيس الكوفي المتوفى سنة 75 هـ .

وهو خال إبراهيم النخعي ، ومن أصحاب ابن مسعود ، أدرك الجاهلية والإسلام .(4)

5- علقمة بن قيس بن عبدالله النخعي كوفي متوفى سال 61 - 65 هـ ، عمُّ الأسود بن يزيد وأفضل منه ، وهو أعلم الناس بابن مسعود ، وأشبه الناس به .(5)

6- عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلي متوفى سال 32 يا 33 هـ ، صاحب رسول الله وصاحب نعله ، أرسله عمر بن الخطاب إلى الكوفة معلماً ، وهو يقول عند أجوبته للمسائل :

« أقول فيها برأبي فإن يكن صواباً فمن الله وإن يكن خطأً .

ص: 259

1- سير أعلام النبلاء 4 : 525 .

2- ميزان الاعتدال 1 : 75 .

3- سير أعلام النبلاء 4 : 528 .

4- نفس المصدر السابق : 50 .

5- نفس المصدر السابق : 53 .

فمنّي» (1).

وكان عبدالله بن مسعود يفضل أن يفتي باجتهاده بدلاً من أن يسند إلى الرسول صلى الله عليه وآله حديثاً لا يرى عين اليقين أنه حديث صحيح. (2)

عبد الله بن مسعود ترجيح مي داد که با اجتهاد خود با مردم سخن بگوید، نه با روایت، زیرا یقین نداشت که روایت همان قول رسول خدا بوده باشد.

روی عمرو بن میمون، وقال:

صحبت ابن مسعود ثمانية عشر شهراً، فما سمعته يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله إلا حديثاً واحداً. (3)

با ابن مسعود هیجده ما هم صحبت بودم، یک بار از او نشنیدم که بگوید: قال: رسول الله!

وروی ابن عساکر طائفة من الأخبار في تحرز ابن مسعود عن الرواية،

منها: وكان عبدالله تأتي عليه سنة ولا يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله.

وقال: فحدث يوماً حديثاً، قال: فتغير وجهه، وقال: هذا، أو فوق هذا، أو دون هذا، أو نحو هذا.

وفي رواية: حدث ذات يوم عنه بحديث، فتغير وجهه وعلته كآبة فجعل العرق يتحدّر من جبهته، ويقول: نحو هذا أو قريب من هذا.

وفي رواية: فأخذته رعدة شديدة، فقالوا له: ما لك يا أبا.

ص: 260

---

1- مسند أحمد - مسند المكثرين من الصحابة رقم 3891، سنن النسائي كتاب النكاح رقم 3305، الأسماء المبهمة في الأنباء المحكمة للخطيب: 476.

2- أئمة الفقه التسعة للشرقاوي: 68.

3- تاريخ مدينة دمشق 33: 161.

عبدالرحمن؟ قال: إني حدثت بحديث عن النبي صلى الله عليه وآله فتخوّفت أن أزيد فيه شيئاً، أو أنقص منه شيئاً. (1).

عبدالله بن مسعود گاه سال بر او می گذشت و او از رسول خدا روایتی نقل نمی نمود! وگاهی که می خواست حدیثی نقل کند، با شک و تردید بیان می نمود، و عرق بر پیشانیش می نشست و می لرزید؛ از او علت را می پرسیدند؟ در جواب می گفت: می ترسم در حدیث رسول خدا کلمه ای زیاد و یا کم نمایم!

وقال سعيد حوّی في كتاب «الأساس في السنّة»: :

«ويكفي أنّه إمام أهل الكوفة فيالْفقه، وعن مدرسته انبثقت مدرسة الحنفيّة، أوسع المدارس الفقهية وأكثرها انتشاراً وأبعدها تأثيراً في تاريخ القضاء والفُتيا، وكان له اجتهاد يخالف اجتهاد عثمان في إبقاء القراءات المأثورة على غير حرف قریش، الذي كتب به مصحف عثمان، ولم يحرق مصحفه». (2).

برای عبدالله بن مسعود کافی است که او امام اهل کوفه در فقه می باشد، او کسی است که از مدرسه فقهی او مذهب و مدرسه فقه حنفی شکل گرفته، که امروز صاحب بزرگترین مدارس فقهی در دنیا می باشد، فقه او با مبانی اجتهادی عثمان مخالف بود، و هنگامی که عثمان مصحفها را سوزانید، او از سوزاندن مصحف خود ممانعت و خود داری نمود. .

ص: 261

- 
- 1- الطبقات لابن سعد 3 : 111 ، المعرفة والتاريخ للفسوي 2 : 548 ، المستدرک للحاکم 3 : 314 ، تاریخ مدینة دمشق لابن عساکر 33 : 161-165 ، سیر أعلام النبلاء 1 : 494 .
  - 2- الأساس في السنّة وفقهها 4 : 1786 .

در بعض از مقالات معتزله چنین آمده: که خطای ابوحنیفه و غلط او در احکام شرعی فراوان است، ولیکن غلط حماد بن ابی سلیمان بیشتر می باشد، زیرا او اصل وریشه فکر ابوحنیفه می باشد، و غلط ابراهیم بزرگتر و بیشتر از غلط حماد است؛ زیرا او اصل و اساس فکر حماد بحساب می آید، و غلط علقمه و الأسود بمراتب بیشتر از غلط ابراهیم می باشد، زیرا اساس فکر او نیز از این دو می باشد، و غلط ابن مسعود از همه اینها بیشتر و بزرگتر است، زیرا او اولین کسی است که به رأی عمل نموده.

و نوشته اند که ابن مسعود اول کسی می باشد، که کلمه «أقول برأیی» را بر زبان جاری نمود:

أقول فيها برأیی فإن یکن صواباً فمن الله، وإن یکن خطأً فمَنّی .

من به رأی و نظر خود می گویم، پس اگر درست باشد از خدا است و اگر بر خطا باشد از خود من می باشد.

جمعی از اهل حدیث بر ثمامه بن اشرس نمیری که از معتزله و از ندیمان هارون الرشید و مأمون عباسی بود در خراسان وارد شدند، و از او در باره کتابی که بر علیه اهل رأی و ابوحنیفه نوشته بود پرسیدند؟ او در جواب گفت: من این کتاب را بر علیه ابوحنیفه نوشتم بلکه این کتاب را علیه علقمه و أسود و عبد الله بن مسعود نوشته ام زیرا اینها قبل از ابوحنیفه قائل به رأی بوده اند. (1)

### اساتید ابی حنیفه و شاگردان

از مشهورترین اساتید ابوحنیفه، حماد بن ابی سلیمان، وسلمة بن کهیل، و عامر الشعبي، و عكرمة، و عطاء، و قتادة، و نافع مولى ابن عمر، و أبو اسحاق السبّعی

ص: 262

واژ مشهورترین شاگردان ابوحنیفه نیز که انتشار مذهب حنفی توسط آنها انجام گرفته ، أبو یوسف یعقوب بن ابراهیم ابن سعد الأنصاری مشهور به قاضی ابویوسف متولد 113 و متوفی سال 183 ه در کوفه می باشد ، او فقه را از أبو حنیفه فرا گرفت و سپس به مدینه رفت و مالک بن انس را دید ، و بعد از مجالست واطلاع از مبانی نظری با او و علمای اهل حجاز به مخالفت پرداخت .

قاضی ابویوسف نقش عمده ای در نشر مذهب حنفی داشت ، سمت قضاوت در حکومت بنی عباس در زمان هارون و مأمون ، دست او را در تبلیغ مذهب حنفی باز و کتابهای او هم در تثبیت و ماندگاری این مذهب کمک شایانی نمود .

او حدیث را از هشام بن عروه و فقه را از ابن ابی لیلی فراگرفت و سپس به أبوحنیفه پیوست و او اولین کسی بود که در مذهب حنفی کتاب نوشت و مذهب او را انتشار داد ، و اولین کسی بود که به قاضی القضاة معروف گردید .<sup>(1)</sup>

و دیگر از شاگردان ابوحنیفه محمد بن حسن شیبانی می باشد او در سال 132 ه در واسط متولد و در سال 189 ه از دنیا رفت ، او وقاضی أبو یوسف را بنام «صاحبیه» (دو یار ابوحنیفه) می شناسند ، شیبانی در کوفه بزرگ شد و در بغداد سکونت نمود و از ابو حنیفه فقه اهل عراق را آموخت ، ولی مجالست ابو حنیفه را زیاد درک ننمود ، عمده معلومات او را از ابو یوسف می باشد .

شافعی با شیبانی در بغداد آشنا شد و علم ابوحنیفه را از او فرا گرفت ، و طبق معمول مذهب قدیم خود را بر اساس آن مبنا پایه گذاری نمود .

از دیگر تلامذه ابو حنیفه : زُفر بن الهذیل بن قیس الکوفی متولد سال 110 ه .

---

1- قواعد في علم الحديث : 155 ، وله قصة مع مالك بن انس امام المذهب في مجلس هارون ، يأتي مذهب المالكي .

می باشد که در سال 158 ه از دنیا رفت ، او ابتدا اهل حدیث بود ولی بعدها از اهل رأی گردید ، و بیشتر اقیسه در مذهب ابو حنیفه توسط او انجام گرفت ، بطوریکه در این باره می گویند :

«إن أبا يوسف أتبعهم للحدیث ، ومحمدا أكثرهم تفریعا ، وزفر أقیسهم .» .

از شاگردان ابوحنیفه ، ابو یوسف در حدیث و شیانی در فروع فقہی و زُفر در قیاس سر آمد می باشند .

یکی دیگر از شاگردان ابو حنیفه حسن بن زیاد اللؤلؤی متوفی سال 204 ه می باشد ، او علم فقه را از ابوحنیفه و ابو یوسف و شیانی اخذ نمود ، و کتابهای او نیز در فقه بر طبق مذهب ابو حنیفه می باشد ، ولی در قوت و استحکام به مثل کتابهای شیانی نمی باشد .

این چهار نفر از ارکان اربعه مذهب حنفی می باشند ، وجود آنها در این مذهب به گونه ای است ، که خود آنها از ائمه مذهب حنفی شناخته شده و بعنوان مقلد مذهب معروف نمی باشند ، زیرا در مسائلی که با نظر ابو حنیفه مخالف باشند بدون هیچ ملاحظه ای ابراز می نمایند .

### انتشار مذهب حنفی

یکی از علل و عوامل انتشار مذهب حنفی این بود که در عصر تبلیغ دینی هیچ معارضی برای آن وجود نداشت .

مذهب حنفی در زمانی رشد نمود که متنفذین سیاسی و رؤسای حکومت با آن همکاری می کردند ، دهلوی در کتاب «تاریخ اهل الحدیث» می گوید :

أن بدء المذاهب المروجة كان طبق أهواء الأمراء والقضاة والرؤساء وأصحاب الدولة ، وكان سبب ظهور هذه المذاهب ما قام به هارون

الرشيد حينما تولى الخلافة، وولى القضاء أبا يوسف القاضي، بعد سنة سبعين ومئة، وأصحاب تولية القضاء بيده، فلم يكن يولي ببلاد العراق وخراسان والشام ومصر - إلى أقصى أعمال إفريقية - إلا من أشار أبو يوسف به! وكان لا يولي إلا أصحابه والمنتسبين إلى مذهبه الجديد، فاضطرت العامة إلى أحكامهم وفتاويهم، وفشا المذهب الحنفي في هذه البلاد. (1)

یکی از علل انتشار مذاهب هوای نفس پادشاهان وقضات و متصدیان حکومتی آنوقت بود، وقتی هارون الرشید بخلافت رسید وقاضی ابو یوسف در سالهای بعد از صد وهفتاد رئیس دستگاه قضاوت گردید، هیچ شهری از شهرهای عراق وخراسان وشام ومصر تا اقصی نقاط افریقا نبود مگر اینکه قاضی ابویوسف آشنایان وهم کیشان خود را برای قضاوت به آنجا می فرستاد، وبیدین طریق احکام وفتاوی مذهب حنفی در تمام آن بلاد انتشار پیدا نمود.

- یکی دیگر از علل انتشار مذهب حنفی این بود که تا آن زمان به این طریق آزادانه عمل به قیاس واستحسان وحیل شرعیه رواج نداشت، وقتی مردم این چنین دیدند، که می توان به غیر روایت هم سخن گفت، با ولع وشور تمام بدان رضایت داده واز آن استقبال نمودند.

دلیل دیگر موفقیت وپیروزی آنان در بحث با اهل حدیث بود که به خود لقب طیب داده واز محدثین به دارو فروش تعبیر نمودند.

ودیگر از علل انتشار مذهب حنفی غلبه وشروع خلافت عثمانی در قسمتهای.

ص: 265

---

1- تاریخ اهل الحدیث، للدهلوی المدنی ط مکتبة الغرباء المدینة المنورة تحقیق الحلبي الأثري: 67 - 68.



عمده کشورهای اسلامی بود که مذهب حنفی را بعنوان مذهب رسمی خود انتخاب و سپس آنرا در تمام بلاد تحت سیطره خود ترویج نمودند .

وکار مذهب حنفی به جایی رسید که مخالفین او هم از مبلغین او گردیدند ، همانطوریکه گفتند :

أن لأبي حنيفة منة على المذاهب كلها ، فالشافعي أخذ الفقه عن صاحبه محمد بن الحسن ، وحمل عنه وقر بعير كتباً ، وروى عنه الحديث أيضاً ، واستفاد أحمد الدقائق من كتبه ، وطلب الحديث أولاً عند أبي يوسف وتلمذ له ، وقد مر أن الامام مالكا كان يأخذ بقول أبي حنيفة سرّاً ، وكذا سفيان الثوري .(1)

منّت ابوحنيفه بر همه مذاهب معلوم است ، شافعی فقه را از شاگرد ابوحنيفه یعنی ، شيبانی اخذ و بار شتری از کتابهای او را برای خود جمع نمود و از آنها حدیث روایت نمود ، و احمد هم از کتابهای شيبانی استفاده و از قاضی ابو یوسف اخذ علم نمود ، و مالک و سفيان ثوری هم در خفاء از علم ابو حنيفة استفاده نمودند .

### أصول مذهب حنفی

همانطوریکه از قواعد و کتب استدلالی مذهب ابوحنيفه استفاد می شود ، اصولی که این مذهب بر اساس آن بنی نهاده شده هفت اصل می باشد ، که بعضی از آنها از اختصاصات این مذهب بحساب آمده و بعضی دیگر مشترك بين همه مذاهب می باشند ، این هفت اصل عبارتند از :

1- کتاب 2- سنت 3- أقوال صحابة 4- اجماع 5- قیاس 6- استحسان 7- عرف

ص: 266

1- قواعد في علم الحديث : 158 .

خلاصه اصول مذهب حنفی بر اساس آنچه ائمه این مذهب بر آن اعتقاد دارند ، قول خود ابو حنیفه می باشد که گفته است :

إني أخذ بكتاب الله إذا وجدته ، فما لم أجده فيه أخذت بسنة رسول الله والآثار الصحاح عنه التي فشت في أيدي الثقات ، فإذا لم أجده في كتاب الله ولا سنة رسول الله أخذت بقول الصحابة من شئت ، وأدع قول من شئت ، ثم لا أخرج من قولهم إلى قول غيرهم ، فإذا انتهى الأمر إلى إبراهيم والشعبي والحسن وابن سيرين وسعيد بن المسيب و . . . - وعدد رجالاً قد اجتهدوا - فلي أن أجتهد كما اجتهدوا . (1)

من در احکام شرعی خود به آیات قرآنی عمل می کنم اگر آیه ای وجود داشته و من به آن علم پیدا نمایم ، اگر در قرآن نباشد به سنت رسول خدا و آثاری که در حدیث صحیح از ثقات نقل شده باشد ، و اگر در کتاب و سنت و آثار صحیح نباشد ، از اقوال صحابه هر چه را که پسندم انتخاب و هر چه را که نپسندم رها می نمایم ، و از این محدوده خارج نمی شوم ، و اگر به اقوال دیگران مثل ابراهیم و شعبی و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن مسیب و . . . دیگران که در امور دینی اجتهاد نموده اند برسم ، منهم مثل آنها اجتهاد می نمایم .

همانطوریکه قبلاً گفته شد مذهب ابو حنیفه با مذاهب دیگر تفاوتهای فراوان داشته و دارد ، زیرا در این مذهب برای اولین بار به پیروی از بعض صحابه مثل ابن مسعود عمل به رأی را بصورت مرسوم رواج و شاگردانی را بر اساس آن تعلیم و تربیت نمود . .

ص: 267

مذهب فقهی اهل عراق بگونه ای مشهور و معروف گردید، که اگر کسی در مدینه و یا هر جای دیگر بغیر از حدیث و نقل روایت سخنی بر زبان می آورد و یا استدلال می نمود او را به عراقی بودن متهم نموده و نسبت می دادند!

معروف است که گاهی بعضی از اصحاب امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام مثل محمد بن مسلم در حضور حضرت سخنی و یا اظهار نظری می نمود، او را به عراقی بودن نسبت می دادند و از او سؤال می نمودند، که آیا تو عراقی می باشی؟ و سپس او را بخاطر قیاس مؤاخذه و نهی می نمودند.

مشهور است که ابوحنیفه در اخذ به روایت و عمل به آن بسیار سخت گیر بود، و چون شرط صحت را در آنها نمی دید آنها را می نمود و به همین خاطر به قیاس روی می آورد.

او بسیاری از فروع فقهی را بر اساس همین تشبیهات و اقیسه استخراج نمود، و همین باعث شد که در محافل علمی او را به نوآوری و بدعت در دین متهم نموده و نسبت کفر و خروج از دین دادند.

البته بعضی هم مثل ابن خلدون که با ابوحنیفه مخالفت مبانی داشتند نسبت‌هایی این چنین دادند که ابوحنیفه بیشتر از هفده حدیث قبول نداشته، و یا اینکه او بسیاری از احادیث صحیح را تضعیف نموده و یا اینکه به اخبار ضعیف عمل می نموده، و نظائر اینها، که طرفداران ابوحنیفه معتقدند، همه این نسبتها در حق امام مذهب ناصحیح و ناروا می باشد.

صالحی شامی متوفی سال 942 ه در صدد ردّ این اتهامات بر آمده، و کتاب مستقلی در این باره نوشته است، او معتقد است که منشأ تمامی این افتراآت بر علیه ابوحنیفه تأثیرات فکری محدثینی مثل «حمیدی» و «ابن ابی شیبّه» می باشد، که بر علیه او این چنین تبلیغ نموده و از هیچ کوششی دریغ نداشته اند، او کتاب «عقود الجمان فی مناقب ابی حنیفة النعمان» را نوشته و در آن چنین می گوید:

« . . . فبمقتضى هذه القواعد ترك الإمام أبو حنيفة العمل بأحاديث كثيرة من الآحاد ، وأبى الله سبحانه وتعالى إلا عصمته مما قال فيه أعداؤه وتنزيهه عما نسبوه إليه » . وقال بعض آخر : والحق أنه لم يخالف الأحاديث عنادا بل خالفها اجتهادا لحجج واضحة ، ودلائل صالحة ، وله بتقدير الخطاء أجر ، وبتقدير الإصابة أجران .

وأما تضعيف بعض أحاديثه من جهة بعض شيوخه أو شيوخ شيوخه ، بناء على قول بعض المتأخرين فيهم فليس بمستساغ ، لظهور أنه أدرى بأحوال شيوخه وشيوخ شيوخه ، وليس بينه وبين الصحابي إلا راويان اثنان في الغالب .<sup>(1)</sup>

بمقتضى این قواعد ابوحنیفه احادیث زیادی را ترك نمود ، و خداوند او را از آنچه که دشمنان در باره او می گویند پاک و منزه می گرداند . و بعض دیگر در دفاع از او چنین گفته اند : حقیقت این است که ابوحنیفه از روی عناد با حدیث مخالفت نمود ، بلکه از روی اجتهاد و دلیل واضح و روشن مخالفت نمود ، و در این راه هم اگر خطا کرده باشد دارای يك اجر و اگر راه صواب را پیموده باشد دو اجر به او خواهند داد ! و اما اینکه او احادیث را بخاطر ضعف رجال تضعیف می نمود ، يك حقیقت روشن و کاملاً علمی است ، زیرا فاصله او با صحابه دو نفر بیشتر نیست و در این جهت او به احوالات رجال آشناتر می باشد .

وقطان هم در کتاب «تاریخ التشریح الاسلامی» می نویسد : أبو حنیفة سعی می نمود تا صحت روایت را از طریق نقل جمعی از رجال معتبر و قابل اعتماد و عمل فقهاء ثابت نماید ، البته در این راه بسیاری از اخبار آحاد که دارای این شروط نبودند .

ص: 269

## تضعیف و برای عمل صالح نمی دانست. (1)

منهج أبوحنیفة در عمل به حدیث بسیار سخت بود، به گونه ای که تنها اخبار متواتر و مشهور را برای عمل انتخاب می نمود، و اخبار آحاد را برای عمل صالح نمی دانست.

محدثین وقتی او را چنین یافتند، او را مورد تهمت وافتراء و به مخالفت با سنت متهم نمودند. از این جهت عمده نظر او در اصول تشریحی، توسعه در عمل به قیاس و استحسان و حیل قرار گرفت.

حیل شرعیه نیز از اصول اساسی در مذهب أبوحنیفة ذکر گردیده، که آنرا به خروج از مضایق و بن بستها بحساب آورده اند، حیل شرعیه یک شیوه خاص برای اسقاط حکم شرعی می باشد، که تنها با تغییر موضوع امکان پذیر می باشد. که البته این روش هم مورد طعن بعض دیگر از علماء اهل حدیث قرار گرفته، که این شیوه را یک نوع خدعه و نیرنگ برای از بین بردن حکم شرعی بحساب آورده اند، همانطوریکه بخاری با نوشتن «کتاب الحیل» و آوردن کلمه «بعض الناس» در کتاب صحیح به آن پرداخته است. (2)

و این قیم هم در کتاب «أعلام الموقعین» از حیل شرعی سخن بمیان آورده و آنرا مورد تقبیح خود قرار داده، و گفته است که متأخرین به حیل شرعیه عمل نموده و این عمل بنظر ائمه دین صحیح نمی باشد.

## قیاس

قیاس یکی از ادله و اصول اجتهادی در استخراج حکم شرعی می باشد، که

ص: 270

---

1- تاریخ التشریح الاسلامی: 331.

2- مراجعه شود به کتاب «الامام البخاری وفقه أهل العراق».

عده ای از علماء به شکلی آنرا پذیرفته و در موضوعات احکام از آن استفاده نموده اند . همانطوریکه عده ای دیگر با آن بمخالفت پرداخته اند .

در میان مذاهب اسلامی احناف بیشتر از دیگران به آن عمل نموده و آنرا رکن اصلی در استخراج احکام شرعی به حساب آورده اند .

قیاس در لغت عبارت است : اندازه گیری و تقدیر ، همانطوریکه می گویند : «قِسْتُ الثُّوبَ أَي قَدَرْتَهُ» پارچه را اندازه گرفتم .

قیاس در اصطلاح ثبوت حکم مجهولی است از يك حکم معلوم بسبب مناسبتی و یا علتی که در لفظ و معنی وجود دارد .

آمدی در کتاب «الإحکام فی أصول الأحکام» آنرا این چنین معنی نموده :

«استواء بین الفرع والأصل فی العلة المستنبطة من حکم الأصل» .

قیاس عبارت است از ، مساوی داشتن اصل و فرع در يك علت برای استنباط و استخراج از اصل .

و بیضاوی در «المنهاج» گفته :

«إثبات مثل حکم معلوم فی معلوم آخر لاشتراکهما فی علة الحکم عند المثبت» .

اثبات يك حکم معلوم در معلوم دیگر بخاطر اشتراك آندو در علت حکم .

أو «تعدية الحکم من الأصل إلى الفرع بعلة متحدة لا تدرك بمجرد فهم اللغة» .

عبور و تجاوز از حکم اصلی به فرع ، بخاطر يك علت مشابه که در لغت قابل درك نمی باشد .

مثال روشن آن : قیاس نبیذ به خمر است در حرمت و اسکار ، که حکم حرمت خمر اصل می باشد ، و حکم نبیذ فرع ، چون علت اسکار است ، همین حکم حرمت را از باب قیاس برای نبیذ بکار گرفته می شود .

در قیاس چهار رکن اصلی ضروری می باشد : 1 - مقیس علیه «خمر» . 2 - مقیس «نبیذ» . 3 - علت و وصف «اسکار» . 4 - حکم «نتیجه» .

خمر حرام است بخاطر مسکر بودن آن، نبیذ هم مسکر است، پس نبیذ هم حرام است.

که در این مثال حکم حرمت برای اسکار آمده است، پس هر چه را که مزیل عقل باشد و مسکر، بحکم این قیاس حرام می گردد، چه نصی از کتاب و سنت برای آن وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد.

مناسبت و علت در قیاس را عرف و عقلا و لغت فهمیده و حدود آنرا نیز مشخص می نمایند، همانطوریکه در قیاس اولویت در آیه شریفه: «وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ»<sup>(1)</sup> به پدر و مادر أُف نگویید، می گویند: عرف و عقلا می فهمند که اگر چنانچه تأیید پدر و مادر حرام باشد، بطریق اولی کتک زدن و اذیت و آزارهای دیگر آنها همچنان ممنوع و حرام می باشد، که البته این دلالت مفهومی نص، بمراتب از قیاس بالاتر بوده، و راه رسیدن به آنها مختصری تأمل و تعقل در فهم و شعور می باشد، مثلاً در حکم به حرمت مستی و اسکار کافی است فکر و عقل مصادیق و مدالیل آنرا شناسائی نماید.

ارکان قیاس: گفته شد که قیاس چهار رکن دارد:

1- مقیس علیه: که اصل در حکم منصوص می باشد.

2- مقیس: که فرع در قیاس است.

3- حکم: آنچه که با قیاس به اصل ثابت می گردد.

4- علت: وصف جامع بین اصل و فرع.

اقسام قیاس: قیاس باعتبار قوت وضعف دو نوع می باشد:

اول: قیاس جلی: قیاسی است که در آن فرقی بین اصل و فرع نمی باشد.

مثل قیاس أمه به عبد در عتق رقبه . .

ص: 272

1- الأسراء: 23.

دوم: قیاس خفی: قیاسی است که نفی فارق در آن مظنون باشد مثل قیاس نیبذ غیر مسکر به خمر در حرمت و قیاس اکل و شرب در وجوب کفاره به جماع در نزد حنفیه، بر خلاف ظاهریه و شافعیه و حنابله بخاطر وجود نصّ خاص، و همچنین وجوب کفاره بر زن و مرد بدلیل قیاس و اشتراک در تکلیف بر خلاف شافعیه که فقط کفاره بر مرد را واجب می داند. (1)

و همچنین استعمال ظروف طلا و نقره در اکل و شرب در نزد ظاهریه و شافعی در مذهب جدید، و در جمیع استعمالات بقیاس در نزد حنفیه، و تعمیم خروج الدّم والقی در نقض وضوء با قیاس مثل سایر نجاسات، بخلاف اهل حدیث. (2) که شافعی در جمیع این موارد می گوید: العلة قاصرة. (3)

### حجیت قیاس

علماء در حجیت قیاس اختلاف داشته و دارند، بسیاری از آنها قیاس را بعنوان حجت شرعی معتبر دانسته و ثابت می دانند، بر خلاف طوائفی دیگر که برای آن اعتباری قائل نبوده و آنرا حجت شرعی ندانسته و نمی دانند.

### دلایل اعتبار قیاس:

طرفداران حجیت قیاس برای اثبات اندیشه و اعتماد به قیاس به پاره ای از ادله استناد نموده و آنرا حجت شرعی می دانند، که از اهم آن ادله این موارد می باشد:

ادله قرآنی: قوله تعالی:

ص: 273

---

1- کتاب الام 2: 85، اثر الاختلاف مصطفی الخن: 485.

2- الهدایة 1: 14.

3- بدایة المجتهد 1: 34.



« فاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ». (1).

ای اهل بصیرت و دانائی از حوادث روزگار پند و عبرت گیرید .

و«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ». (2).

مثل کسانی که تورات بهمراه خود دارند ولی به آن عمل نمی کنند ، همانند الاغی است که بار او تورات است .

و«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ». (3).

و برای ما مثالی زد ولی آفرینش خود را فراموش نمود ، گفت این استخوانهای پوسیده را چگونه زنده خواهد نمود .

و«فَإِنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا». (4).

پس ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما زندگی می کردند ، خداوند آنها را هلاک نمود و برای کافران هم عذابی چنین است .

واز سنت : نمونه هائی در روایات ذکر گردیده که از آن می توان برای تأیید قیاس استفاده نمود :

روایت کسی که از رسول خدا پرسید ، یا رسول الله فریضه حج برای پدرم واجب گردید ، ولی نتوانست آنرا بجای آورد ، آیا اگر من بجای او حج بجای آورم .

ص: 274

---

1- الحشر : 2 .

2- الجمعة : 5 .

3- سورة يس : 78 - 79 .

4- سورة محمد صلى الله عليه وآله : 10 .

فائده ای دارد؟ حضرت فرمود: اگر قرضی از پدرت را پرداخت نمائی آیا برای او فائده ای دارد؟ گفت: آری، حضرت فرمود: حق خداوند سزاوارتر است.

در این روایت حضرت حق خداوند را به حق آدمی تشبیه نموده و این عین قیاس می باشد. (1)

### دلایل منکرین قیاس:

همانطوریکه طرفداران قیاس برای خود دلایلی از کتاب و سنت اقامه نموده، منکرین قیاس نیز برای خود دلایلی اقامه نموده اند و بر اساس آن حکم به ممنوعیت قیاس داده اند، در میان مخالفین قیاس، مذاهبی مثل اثناعشریه و ظاهریه و اهل حدیث بیش از دیگران با قیاس به مخالفت پرداخته اند، که از جمله دلایل آنها این امور می باشد:

اول: دین اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل شده و شریعت مشخص گردیده، و حضرت بعد از خود تقلین بجای گذاشته، بنابر این اگر نیازی به قیاس بود هر آینه خود حضرت به آن دستور می فرمود.

دوم: شارع خود ادله شرعی را بیان نموده و موارد اختلاف آنها را مشخص گردانیده، پس اگر چنانچه مجالی برای قیاس باقی بود آنها هم بیان می نمود.

سوم: ورود اخباری در ذم قیاس و عمل به رأی.

چهارم: پیروی و تبعیت از قیاس، اتباع ظن محسوب می گردد، که در قرآن آنها برای پیمودن راه حق کافی و مفید نمی داند،

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (2).

ص: 275

---

1- مقدمة لدراسة الفقه الإسلامي: 141 - 142.

2- نجم: 28.

همانا ظن وگمان چیزی از حق را فایده نمی رسانند .

پنجم : اوّل کسی که قیاس نمود ابلیس بود ، آن زمانی که خداوند از او خواست تا بر آدم سجده کند ، او در جواب تکبر نمود وگفت : «أنا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (1). من از آدم برترم زیرا مرا از آتش خلق نموده ای و او را از گل .

طبق این ادله مخالفین قیاس معتقدند که نباید از قیاس بعنوان يك دليل شرعی برای استنباط احکام استفاده نمود .

## استحسان

یکی دیگر از خصوصیات اصول تشریحی بعضی از مذاهب اسلامی بخصوص مذهب حنفی استحسان می باشد ، استحسان در لغت مصدر و بر وزن استفعال و آن بمعنای نیکو دانستن و نیکو شمردن و پسندیدن يك امر می باشد . و در اصطلاح عبارت است از انتخاب و یا عدول از حکم نظایر يك مسأله به حکم مسأله دیگر ، بخاطر وجه قوی تری که در آن می باشد ، در کتابهای اصولی احناف دلیل شرعی آنرا آیه شریفه می دانند که می فرماید :

«فَبَشِّرْ عِبَادِ ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (2).

پس بشارت بده بندگان مرا ، آنانکه سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می نمایند .

بعضی معتقدند که استحسان از قیاس اقوی می باشد ، و علت آنهم این است که بر خلاف قیاس ، که در آن زیاده روی و غلو و حتی تساوی دیده می شود ، وجود ندارد ، بلکه در استحسان مطلق تحسین می باشد ، و ابوحنیفه این ترجیح را برای

ص: 276

---

1- الأعراف : 12 .

2- الزمر : 18 .

استحسان قائل بود، که هر گاه از طریق قیاس در مانده می گردید به استحسان روی می آورد، و در تعارض بین استحسان و قیاس استحسان مقدم می گشت زیرا نتیجه آن باز به قیاس بر می گشت.

وبعضی دیگر از علماء از عملیات استحسان ممانعت نموده، و آنرا نوعی بدعت در دین بحساب آورده اند، همانطوریکه در کلمات امثال شافعی و کتاب «ابطال الاستحسان» او دیده می شود.

احناف استحسان را چهار قسمت دانسته اند:

1- استحسان سنت: عدول از قیاس به حکم مخالف برای اثبات سنت، مثل ادامه صوم بعد از افطار سهوی، در حالی که رکن اصلی آن از بین رفته، به امتنان شارع در ابقاء و تداوم صوم بقوله صلی الله علیه و آله: «إذا نسي فأكل وشرب فليتم صومه، فإنما الله أطعمه وسقاه»<sup>(1)</sup>

2- استحسان اجماع: عدول از حکم قیاس به استحسان در صحت معامله در بیع استصناع به منافع خاص در معاملات مصدوم و معیوب و مغشوش برای مصارف خاص مثل بیع زیت متنجس برای روشنایی.

3- استحسان قیاسی: عدول از حکم قیاس به قیاس خفی دیگر، مثل تردید در عقد وقف زمین زراعی بین بیع یا اجاره، چون در وقف حبس عین و تسبیل ثمره شرط می باشد، بنابر این باید به گونه ای عقد جاری شود که تمام منافع برای زمین حفظ شود و در اینجا می بایست مثل عقد اجاره وقف گردد، تا آب مخصوص این زمین زراعی محفوظ بماند.

4- استحسان ضرورت: عدول از حکم قیاس برای ضرورتی خاص و یا مصلحتی معتبر، بخاطر رفع حرج و مشقت، مانند عدم ضمانت ید اجیر و امین، که.

ص: 277

---

1- صحیح البخاری کتاب الصوم باب الصائم إذا أكل أو شرب ناسيا رقم 1933.

اگر اموال در دست او تلف گردید، اگر چه بحکم قاعده ضامن است ولی این ضمانت با حرج و مشقت بخاطر ید اجیر و امین برداشته می شود.

البته در تمام این موارد در فقه امامیه به برکت تعالیم اهل بیت با نصوص خاصه بخوبی و راحتی مرتفع گردیده و نیازی به استحسان نمی باشد، آنچه که ممنوعیت استحسان را بیان می کند، التزام به مواردی است که از طرف شارع دستوری ولو بصورت اشاره و فحوی برای آن نرسیده باشد.

مثل تصرف در مال غیر و حرمت و وجوب حفظ اموال وقف و صیانت از اعراض و نفوس و لزوم احتیاط در آن. و به تعبیر دیگر استحسان ممنوع شیوه از حکم قیاسی می باشد که بعضی از ارکان اربعه قیاس در آن مفقود می باشد، که معمولاً راه کشف آنرا از مقاصد الشریعه و امثال آن کشف می نمایند، نه بواسطه قانون مدون و یا قاعده ای مسلم. و از این نظر است که فقهاء بدیده شکاکانه و یا امتناع به آن نظر می نمایند.

### حیل شرعی

یکی دیگر از مختصات فقه حنفی، استخدام حیل شرعی بعنوان قاعده و اصل مسلم در تشریح احکام می باشد، حیل شرعی بر خلاف معنای متبادر به ذهن، که اهل حدیث آنرا خدعه در دین تصور نموده، بیشتر برای رهائی و خروج از مخمصه و مضیقه می باشد.

معمول کار فقهاء بر این است که معتقدند احکام شرعی دایره مدار موضوعات می باشند، از این جهت اگر مختصری در موضوع يك حکم تغییری پیدا شود، حکم آن نیز تغییر پیدا می کند.

مثلاً اگر معامله ربوی را بگونه ای ترتیب دهند که مقدار مال ربوی در ثمن و یا مثن قرار گیرد، از حالت معامله ربوی خارج می گردد، و همچنین است تهیب

اموال متعلق به خمس و زکات قبل از حلول موعده به متعلقین و اولاد .

در این گونه رفتارهای زیرکانه که معمولاً برای فرار از حکم شرعی و یا محرومیت ایتام و مستمندان از حقوق شرعی انجام می گیرد ، علماء در انجام آن اختلاف نموده اند ، آنانکه به مقاصد و نیات در انجام اعمال اعتبار می دهند با حیل شرعیه مخالف می باشند ، مثل علماء اهل حدیث و معتقدین به حدیث «الاعمال بالنیات» ، مثل بخاری در ابتداء صحیح و مکررات آن .

بر خلاف کسانی که به اجتهاد ورأی قائل می باشند ، که یکی از طرق خروج از مضائق در بکارگیری همین حیل شرعی می دانند .

چنانکه در مکاسب محرمه در باب «بیع العنب لمن یجعله خمرا» و موارد فراوان آن که این قیّم در اعلام الموقّعیین جمع آوری و بحث نموده اند .

قائلین به حیل شرعیه معتقدند که در قرآن این روش تعلیم گردیده ، چنانکه در قصه ایوب نبی علیه السلام ذکر گردیده :

«وَ خُذْ بِیَدِكَ ضِغْصًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ» (1)

بسته ای از چوب ساقه های گندم را بگیر و با آن همسرت را بزن و سوگند خود را نشکن .

و ایوب با این شگرد که خداوند او را تعلیم فرمود ، توانست هم خود را از حنث قسم و هم همسرش را از صد ضربه نجات بخشد . (2)

وقائلین به ممنوعیت حیل شرعیه هم به قرآن تمسک نموده و معتقدند که حیل شرعی در قرآن ممنوع می باشد ، چنانکه می فرماید :

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ ، فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً .

ص : 279

---

1- سورة ص : 44 .

2- التشریح الاسلامی : 334 .

به یقین شما حال کسانی را که نافرمانی کردند و در روز شنبه مرتکب گناه گردیدند آگاه می باشید، که ما آنها به گفتیم که بصورت بوزینه زشت در آید.

آنها می بایست روز شنبه ماهی نمی گرفتند، به همین منظور روز شنبه فقط گودالهای را در کنار دریا درست می کردند که ماهیان در آن گرفتار شوند تا روز بعد آنها را براحتی صید نمایند، و این نوعی حيله بود که از آن در قرآن به این طریق نهی گردیده.

در میان علماء تنها به ابوحنیفه و شاگردان او کتابی در حیل نسبت می دهند، که جزء کتب مفقوده می باشد، امروز تنها کتاب موجود در حیل همان کتاب حیل بخاری می باشد، که آنرا بصورت ردیه ای بر کتاب حیل ابوحنیفه یا شیبانی نوشته و در آن به موارد حیل ممنوعه پاسخ گفته.

### کتابهای فقهی احناف

1- الکافی: این کتاب را حاکم محمد بن محمد متوفی سال 334 ه نوشته یکی از کتابهای معتبر فقهی در نزد حنفیها بعد از کتب شیبانی می باشد.

2- المنتقی: این کتاب را حاکم محمد بن محمد صاحب الکافی نوشته، و در آن نوادر فقه حنفی را از کتابهای غیر ظاهر الروایه شیبانی جمع آوری نموده، و سرخسی آنرا شرح نموده بنام کتاب مبسوط مشهور می باشد، کتاب مبسوط سرخسی یکی از کتابهای معروف در فقه حنفی می باشد.

3- النوازل في الفروع: این کتاب أبو الیث نصر بن أحمد السمرقندی متوفی

ص: 280

سال 372 نوشته و جزء اولین کتابهای نوشته شده در این فن می باشد ، که در آن فتاوی «نوازل والوقعات» (مسائل جدیده) جمع آوری نموده و این کتاب ابتکاری است از ابو اللیث .

(4) مختصر القدوری : این کتاب را أبو الحسین أحمد بن محمد قدوری متوفی سال 428 ه نوشته ، مختصر قدوری در نزد حنفیها با وجود اختصار از نهایت اعتبار و ارزش برخوردار می باشد ، این کتاب در فقه حنفی «الکتاب» نامیده می شود . قدوری این کتاب را از کتابهای ظاهر الروایه شیبانی اخذ نموده ، شیخ عبد الغنی آنرا شرح نموده و بنام «اللُّبَابُ فِي شَرْحِ الْكِتَابِ» در چهار جلد منتشر نموده .

(5) المبسوط سرخسی : نویسنده این کتاب محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة سرخسی متوفی سالهای بین 483 إلى 490 أو 500 ه می باشد ، این کتاب شرح بر کتاب «الکافی» حاکم مروزی متوفی سال 334 ه می باشد ، سرخسی در این کتاب بیشتر از نظریات أبو حنیفة و شیبانی و أبو یوسف استفاده نموده .

گفته شده است که او کتاب مبسوط را در زندان نوشته است ، و در اهمیت آن گفته اند :

«لا يعمل بما يخالفه ، ولا يركن إلا إليه ، ولا يفتي ولا يعول إلا عليه .<sup>(1)</sup>»

بخلاف آن عمل نمی شود ، و بغير آن اعتماد نمی شود و در فتوی بغير آن ارجاع داده نمی شود .

(6) الفقه النافع : نویسنده این کتاب أبو القاسم محمد بن یوسف بن محمد سمرقندی متوفی سال 556 ه می باشد ، در مقدمه کتاب می گوید : برادرانم از من خواستند ، تا کتابی در فقه برای آنان بنویسم ، و من دعوت آنان را اجابت نموده و این .

ص: 281

---

1- حاشية ابن عابدين 1 : 70 ، رسم المفتي 1 : 20 .



کتاب را نوشته و آنرا «الفقه النافع» نامیدم ، مخطوط آن در کتابخانه «مکتبة الأسد الوطنية بدمشق رقمه فيها 13746» در 480 صفحه موجود می باشد ، نسخه آن در دست علماء افتاده و بر آن تعلیقات متعدد نوشته شده است .

(7) تحفة الفقهاء : نویسنده این کتاب ابوبکر علاء الدین محمد بن أحمد سمرقندی در سه جلد می باشد ، این کتاب را کاشانی شرح نموده و آنرا « البدائع والصنائع » نامیده و امروزه از کتابهای مشهور در فقه حنفی می باشد .

(8) بدائع الصنائع : نویسنده این کتاب ابوبکر بن مسعود الکاسانی ملقب به «ملك العلماء» متوفی سال 583 ه می باشد که در حلب مدفون است .

او در این کتاب ابتداء آراء مذهب حنفی را مطرح نموده و سپس ادله و آراء مذاهب دیگر را مثل شافعیه و مالکیه و غیر آنها را مناقشه می نماید ، می گویند او تحفه سمرقندی را شرح نمود و او هم دختر خود را بتزویج او در آورد .

(9) الهدایة : نویسنده این کتاب أبو الحسن علي بن أبي بكر مرغینانی متوفی سال 593 ه می باشد ، او در این کتاب جمع نموده بین مختصر قدوری و جامع صغیر شیبانی ، و مورد قبول عمومی علمای حنفی می باشد ، تا کنون شروح فراوانی بر آن نوشته اند ، و زیلعی هم احادیث آنرا استخراج نمود و بنام «نصب الراية في تخریج أحادیث الهدایة» و منتشر نموده ، و از مهمترین کتابهای حدیثی نزد احناف بشمار آمده و بسیار مورد توجه می باشد .

(10) الفتاوی قاضیخان : نویسنده این کتاب فخر الدین حسن بن منصور اوزجندی متوفی سال 592 ه می باشد ، او این کتاب را بترتیب ابواب فقهی نوشته «صنّفه علی ترتیب أبواب الفقه» ، و در آن مهمترین مسائل مورد ابتلاء همانند رساله های عملیه جمع آوری گردیده .

(11) وقایة الروایة في مسائل الهدایة : نویسنده این کتاب ، برهان الشریعة محمود بن أحمد عبیدالله محبوبی متوفی سال 673 ه می باشد ، این کتاب هم یکی

از متون قابل اعتماد حنفیها و مختصری از کتاب هدایه می باشد .

(12) المختار في الفروع الحنفية: نویسنده این کتاب أبو الفضل مجد الدین عبدالله موصلی متوفی سال 683 ه می باشد ، این کتاب هم از کتابهای معتمد مذهب حنفی بوده که در آن رأی و نظر ابوحنیفه اختیار گردیده .

(13) مجمع البحرين وملتقى النهرين: نویسنده این کتاب ، مظفر الدین أحمد بن علی بن ثعلب مشهور به ابن الساعاتی متوفی سال 694 ه می باشد ، این کتاب هم از مهمترین کتابهای فقه حنفی بشمار آمده ، که در آن مؤلف بین «مختصر القدوري» و «منظومة أبي حفص نجم الدين عمر النسفي» جمع نموده .

(14) كنز الدقائق: نویسنده این کتاب أبو البركات عبد الله بن أحمد نسفی متوفی سال 710 ه می باشد ، این کتاب هم از کتابهای معتبر حنفی و از متون آنها بحساب می آید . زیلعی مؤلف نصب الراية متوفی سال 743 ه آنرا شرح نموده و «تبيين الحقائق» نام نهاد .

(15) العناية في شرح الهداية: نویسنده این کتاب ، محمد أكمل الدین بابر تی متوفی سال 789 ه می باشد ، این کتاب هم شرح هدایه مرغینانی می باشد .

(16) الفتاوى البزارية: نویسنده این کتاب محمد بن محمد البزاري متوفی سال 827 ه می باشد . این کتاب هم از کتابهای مهم و اساسی مذهب حنفی بوده که در آن فتاوی مذهب حنفی تلخیص گردیده .

(17) البناية في شرح الهداية: نویسنده این کتاب ، محمد بن أحمد بن موسى بدر الدین العینی متوفی سال 855 ه می باشد ، او این کتاب را زمانی نوشت که از عمرش نود سال می گذشت ، عینی شرح «کنز الدقائق» بنام «رمز الحقائق» را نوشت او در بعض احادیث کتاب: شرح «معاني الآثار» از طحاوی ، و شرح بخاری بنام «عمدة القاري في شرح صحيح البخاري» هم با ابن حجر جنگیده و با او مخالفتهایی داشته وهم با خود بخاری نیز بخاطر بعض طعنها که بر ابوحنیفه داشته

عینی بخاطر علاقه و عشق به ابوحنیفه با مخالفین او مخالفت داشته و از امام مذهب خود دفاع نموده ، و ابن حجر هم بدلیل شافعی بودنش تعصب بخرج داده و از بخاری و اهل حدیث دفاع نموده ، و چون این دو نفر معاصر بودند باعث گردید که همدیگر را به سرقت علمی از یکدیگر متهم نمایند ، ردود عینی در کتاب «عمدة القاري» و ردود ابن حجر در کتاب «دفع الانتقاض في ردّ العيني» موجود و شاهد این تخاصم و نزاع می باشد .<sup>(1)</sup>

(18) فتح القدير : نویسنده این کتاب ، کمال بن محمد بن عبد الواحد السیوانی متوفی سال 861 هـ می باشد ، این کتاب از مهمترین شروح بر کتاب «الهدایة» مرغینانی می باشد ، مؤلف وقتی به شرح کتاب «الوکالة» رسید از دنیا رفت و شاگردش شیخ قاضی زاده المتوفی 988 هـ آنرا تکمیل و بنام «التکملة» و «نتائج الأفكار في كشف الرموز والأسرار» نام گذاری نمود .

(19) ملتقى الأبحر : نویسنده این کتاب الشیخ ابراهیم بن محمد الحلبي متوفی سال 956 هـ می باشد ، این کتاب مشتمل است بر کتاب «القدوري» و اختلافات آراء ائمه حنفی ، و اسم آنرا هم موافق مسمی گردانید .

(20) البحر الرائق : نویسنده این کتاب ، الشیخ زین العابدین بن ابراهیم بن نجیم المصري متوفی سال 790 هـ و شرح کتاب «کنز الدقائق» نسفی می باشد .

این کتاب از مهمترین کتابهای مذهب حنفی نزد متأخرین بوده ، و کتاب برادر او هم بنام «ابن نجیم» صاحب «الأشباه والنظائر» در قواعد فقهی ، از مهمترین کتابها در جمع آوری قواعد و مباحث الأصول الفقه می باشد .  
و همچنین برادر او عمر بن ابراهیم بن نجیم نیز کتاب «النهر الفائق علی کنز .

---

1- کتاب دفع الانتقاض طبع اخیراً في مجلدين ، وقيل ان ابن حجر لم يفي عمره لتمامه .

(21) الفتاوی الهندیة : نویسنده این کتاب جمع نموده بین فتاوی بزرگان علماء حنفی در هند ، در رأس آنها الشیخ نظام الدین البرهانفوری ، والقاضی محمد حسین الجونبوری المحتسب ، والشیخ علی أكبر الحسینی أسعد خانی وآخرون ، این کتاب از بزرگترین کتابهای فتاوی در مصادر فقه حنفی بوده که به نام «الفتاوی العالمگیریة» هم نامیده می شود ، دستور تألیف این کتاب را پادشاهی بنام أبو المظفر محیی الدین محمد أرنک زیب عالم گیر متوفی سال 1111 ه یا 1118 ه داده از این رو نام او را بر آن نهاده اند .

(22) تنویر الابصار : نویسنده این کتاب شیخ شمس الدین محمد بن عبداللہ بن تمر تاش الفزری متوفی سال 1004 ه می باشد ، این کتاب مختصری از فقه حنفی می باشد .

(23) الدر المختار : نویسنده این کتاب ، الشیخ محمد علاء الدین بن علی الحصکفی متوفی سال 1088 ه می باشد ، شرح مختصری است از فقه حنفی که در نزد احناف خیلی قابل اهمیت نمی باشد .

(24) ردّ المحتار علی الدر المختار ، أو «حاشیة ابن عابدین» : نویسنده این کتاب محمد أمين المشهور بابن عابدین متوفی سال 1252 ه می باشد ، این کتاب شرح بر «الدر المختار» حصکفی بوده و از مهمترین کتابهای مورد اعتماد نزد متأخرین حنفی می باشد .

ابن عابدین قبل از اتمام این کتاب پس از کتاب وصایا از دنیا رفت ، وپسرش محمد علاء الدین این کتاب را در دو جلد به پایان رسانید و آنرا بنام « حاشیة قره عیون الأخبار تکملة ردّ المحتار » همراه با حواشی آن بچاپ رسانید .

(25) إعلاء السنن : نویسنده این کتاب شیخ ظفر أحمد العثماني تهانوی متوفی سال 1394 ه می باشد که از مباحث علمی شیخ اشرف علی تهانوی متوفی سال

(1362) استفاده نموده و برشته تألیف در آورده ، اهتمام مؤلف بر این بوده که ادله مذهب را با احادیث نبوی تمام نماید ، کتاب را از طهارت شروع و تقریباً همه ابواب فقهی را متعرض گردیده ، نکته مهم در این کتاب دارا بودن سه مقدمه مفصل در سه جلد مجزاء می باشد ، که مجموعاً در بیست جلد با قطع وزیری بچاپ رسیده ، عناوین سه جلد مقدمه عبارتند از :

1- «إنهاء السَّكَنِ إِلَى مَنْ يَطَالِعُ إِعْلَاءَ السُّنَنِ» أو «قواعد في علم الحديث» : از شیخ حبیب أحمد الکیرانوی التهانوی ، با تحقیق و تعلیق شیخ عبد الفتاح أبو غدّة .

2- «قواعد في علوم الفقه» : از شیخ حبیب أحمد الکیرانوی .

3- «أبو حنيفة وأصحابه المحدثون» : از شیخ ظفر أحمد التهانوی ، که در این کتاب مؤلف سعی نموده جایگاه امام مذهب و أصحاب او را در فقه و حدیث مشخص گرداند .

تهانوی در این کتاب سعی نموده در این کتاب مطاعن فراوانی از ائمة اهل حدیث و کتابهای حدیثی آنان خصوصاً از بخاری را بیان نماید ، او هنگامی که شرح احوالات طحاوی(1) مؤلف «مشکل الآثار» و «معانی الآثار» بیان می کند و در دفاع از او بخاطر حدیث معروف «ردّ الشمس لعلی بن ابي طالب» به بهترین وجهی دفاع نموده و ابن تیمیه را مورد تنقیص و جرح قرار می دهد .

### کتابهای اصولی حنفی

1- رسالة الكرخي : این کتاب را ابوالحسن عبید الله بن الحسن کرخی متوفی سال 340 ه نوشته و در آن اصول مذهب حنفی و آنچه را که مدار فتاوی آنها در آن

ص: 286

---

1- الطحاوي هو ، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك الأزدي المتوفى 321 ه بدمشق ، من أئمة الحديث للمذهب الحنفي ، وله كتاب «معاني الآثار» و «مشكل الآثار» .

می باشد جمع آوری شده است .

2- أصول الشاشي : این کتاب را نظام الدین أحمد بن محمد بن اسحاق أبوعلی الشاشي متوفی 344 هـ نوشته و خوارزمی متوفی سال 781 هـ با اسم «شرح أصول الشاشي» تألیف نموده .

3- الفصول في الأصول : نویسنده این کتاب أبو بکر أحمد بن علی الرازي مشهور به جصاص متوفی سال 370 هـ می باشد ، او این کتاب را بعنوان مقدمه ای برای کتاب «أحكام القرآن» نوشت . جصاص در این کتاب به موارد فراوانی از مطاعن شافعی اشاره می نماید .

4- تقويم الأدلة : نویسنده این کتاب شیخ أبو زید عبداللّه بن عمر بن عیسی القاضي الدبوسي متوفی سال 430 هـ می باشد .

5- تأسيس النظر : نویسنده این کتاب شیخ أبو زید الدبوسي مذکور می باشد ، او در این کتاب موارد خلاف بین ابوحنیفه ومالك وشافعی را جمع آوری نمود .

6- الأسرار : نویسنده این کتاب دبوسی مذکور می باشد ، در این کتاب اصول وفروع مذهب حنفی جمع آوری نموده .

7- كنز الوصول إلى معرفة الأصول : این کتاب را أبو الحسن علی بن محمد بن الحسين بزودی ملقب بفخر الإسلام متوفی سال 482 هـ نوشته و از مهمترین کتابهای اصولی مذهب حنفی می باشد ، علماء شروح فراوانی بر این کتاب نوشته ، که از اهم آن شرح علاء الدین بخاری متوفی سال 730 هـ می باشد ، که بنام «كشف الأسرار عن أصول البزوي» در چهار جلد ضخیم بچاپ رسیده است .

8- أصول السرخسي : این کتاب را شمس الأئمة محمد بن أحمد السرخسی متوفی بین سال 483 إلى 490 تا 500 هـ نوشته است واز دقیقترین کتابهای اصولی مذهب حنفی می باشد ، در کتابهای سرخسی بسیاری از طعنهای بر اهل حدیث خصوصا طعن بر بخاری نیز بمناسبت ذکر می گردد .

9- منار الأنوار : این کتاب را أبو البركات عبد الله بن أحمد نسفی متوفی سال 710 ه نوشته ، و خود او هم آنرا شرح نموده و «كشف الأسرار علی منار الأنوار» نامیده ، و شرح دیگر آن از ابن ملك متوفی سال 801 ه و شرح دیگری نیز از پسر بدر الدین عینی متوفی سال 893 ه ، به اسم «شرح المنار» و شروع دیگری نیز بر این کتاب نوشته شده که کاشف از اهمیت آن در مذهب ابو حنیفه می باشد .

10- تنقیح الأصول : این کتاب را صدر الشریعة القاضی عبیدالله بن مسعود المحبوبي البخاري متوفی سال 747 ه نوشته و اصول مذهب حنفی را در آن جمع آوری نموده .

11- التحرير : این کتاب را کمال الدین محمد بن عبد الواحد بن عبد الحمید الشهیر بابن همام الدین الاسکندري متوفی سال 861 ه نوشته و آنرا ابن امیر الحاج متوفی سال 879 ه شرح نموده ، و اسم آنرا «التقرير والتحییر فی شرح کتاب التحرير» نهاده ، و همچنین آنرا شیخ محمد امین المعروف بأمیر پادشاه متوفی سال 987 ه شرح نموده و آنرا «تیسیر التحرير» نام نهاده ، که این دو کتاب با همدیگر بیچاپ رسیده .

12- الوصول إلى قواعد الأصول : این کتاب را محمد بن عبد الله بن أحمد الخطیب التمرتاشي متوفی سال 1004 ه نوشته .

13- مسلم الثبوت : این کتاب را محب الدین بن عبد الشکور البهاري متوفی سال 1119 ه نوشته ، و آنرا شیخ محمد نظام الدین الأنصاري متوفی سال 1225 ه شرح نموده و آنرا «فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت» نام نهاده .

### مدح فقه واجتهاد

همانطوریکه مشهور است مجتهدین و فقهاء بر اساس قواعد و اصولی که نزد آنان تعریف گردیده ، احکام شرعی را استنباط نموده و به آن عمل می نمایند ، آنها این

روش را بهترین راه برای فهم ودرک مسائل شرعی می دانند .

بسیاری بر این باورند ، که مجتهد اگر در طریق استنباط احکام شرعی ، بخطا هم حکم نموده باشد يك اجر به او خواهند داد واگر به صواب حکم نماید باشد دو اجر به او خواهند داد ، آنها برای تثبیت اعتقاد خود به این روایت عمل می نمایند ، که می گوید :

«للمجتهد المصیب أجران وللمخطيء أجر واحد» .

برای مجتهدی که به حکم واقعی رسیده باشد دو اجر و برای مجتهدی که به خطا حکم نموده باشد يك اجر داده می شود .

صرف نظر از راستی ودرستی این حدیث ، آنچه را که از آن به ذهن متبادر می گردد ، شاید همین بوده باشد ، ولی نباید هرگز از تبعات ونتیجه عملی این جواز شرعی غافل بود ، زیرا بسیاری همانند معاویه برای تبرئه اعمال خود به این کلام متمسک می گردیدند .

همانطوریکه به باور بسیاری این کلام نیز از مجعولات معاویه می باشد ، زیرا او بود که برای توجیه عمل زشت خود در معارضه با علی بن ابی طالب ، این حدیث را جعل نمود وبعد از آن مستمسکی گردید ، تا افراد دیگر کارهای غلط خود را بنام اجتهاد توجیه نمایند ، و شاهد آنها این بود که اهل خبره در فن حدیث آنرا بعنوان يك حدیث معتبر در کتابهای خود بشمار نیاورده اند ، اگر چه بعضی از اصولیین آنرا مطرح نموده وبر اساس مدلول مطابقی و حدود آن بحث نموده اند .

اهل حدیث معتقدند که هر دلیلی که از کتاب وسنت اخذ نشده باشد محکوم به بطلان می باشد .

کسانی که بر علیه اهل رأی و قیاس حرف زده و آنرا باطل دانسته ، معتقدند که قیاس از کتاب وسنت اخذ نگردیده وبر خلاف آندو می باشد .

وهمچنین است اخباری که صحت آنها تصدیق وتأیید نگردیده ، مثل اخبار آحاد



که چیزی بیشتر از احکام مبتنی بر مظنونات را ثابت نمی نمایند ، که آنهم بحکم آیات قرآنی محکوم به بطلان می باشد ، چنانکه می فرماید :

«لاتقفُ ماليس لك به علم» (1)

به چیزی که بر آن علم ندارید بسنده ننمائید .

و«إنَّ الظنَّ لا يغني من الحق شيئا» (2)

همانا ظن وگمان چیزی از حق را فایده نمی رساند .

### مذمت قیاس ورأی

اهل حدیث در مذمت و بدگویی از اهل قیاس ورأی مطالب فراوانی گفته اند ، که از جمله آن روایاتی می باشد که مصادیق بارز آنها را ابو حنیفه واصحاب او می دانند .

که به مواردی از آن اشاره می گردد :

ابن عبدالبر در این باره می گوید :

«الرأي المذموم هو القول فيشرائع الدين بالإستحسان والظنون والإشتغال بحفظ المعضلات والأغلوطات ، فاستعمل فيها الرأي قبل أن تنزل ، وفرغت وشققت قبل أن تقع ، وتكلم فيها قبل أن تكون بالرأي المضارع للظن ، قالوا : ففي الإشتغال بهذا تعطيل للسنن والبعث على جهلها » (3)

و لذلك كان الخصوم لأبيحنيفة قد شتّعوا عليه بأنّه «أجهل الناس

ص: 290

1- اسراء : 36 .

2- نجم : 28 .

3- جامع بيان العلم 2 : 148 .

بما كان ، و أعلمهم بما لم يكن » (1).

رأى مذموم عبارت است از اینکه انسان بخواهد در دین با استحسان و ظنون مشکلات دینی خود را با هزاران غلط حل و فصل نماید ، و با رأی خود بدون در نظر گرفتن قرآن به دین و شریعت عمل نماید ، و با غلط از عمل شریعت فارغ گردد ، و یا با رأیی که مساوی با ظن و گمان است سخن بگوید ، و این همان است که سنت را به تعطیلی کشانیده و رفتن بسوی جهل را تشویق می نماید .

و به این خاطر است که دشمنان ابوحنیفه بر علیه او سخن می گویند ، آنان معتقدند که ابوحنیفه نسبت به آنچه را که در دین است از همه جاهل تر و نسبت به آنچه که در دین نیست از همه عالم تر است !

و همچنین است استدلال به آیه شریفه :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّلَكُمْ تَسْوِكُمْ » (2).

ای کسانی که ایمان آوردید ، از چیزهائی سؤال نکنید که اگر حقیقت آن روشن شود شما را ناراحت می نماید .

البته اهل حدیث به این اندازه در طعن به اهل رأی و قیاس بسنده ننموده ، بلکه به فتاوی آنها نیز با دیده انتقادی نظر نموده و فتاوی شاذ را برای تمسخر به رخ آنان می کشانند ! که از جمله آنها این موارد می باشد :

1- قال الشيخ وحيد الجبائي الحنفي في «رفيق الأسفار» والشيخ حسن الشرنبلاني في «مراقي الفلاح ، شرح متن الإيضاح» في معرض حديثه عن أحق .

ص: 291

---

1- المصدر السابق 2 : 158 .

2- المائدة 5 : 101 .

الناس بالإمامة في الصلاة: «والأحق بالإمامة السلطان أو نائبه . . . أو، فالأحسن خُلُقاً فالأحسن وجهاً، فأكثرهم بشاشة، فالأحسن صوتاً، فالأحسن زوجة، فالأكثر مالا، فالأكثر جاهاً، فالأنظف ثوباً، فالأكبر رأساً، فالأصغر عضواً (أي ذكراً)»!! (1)

2- «ولو شق ذكره نصفين فأدخل أحدهما في زوجة والآخر في زوجة أخرى، وجب الغسل عليه دونهما»! (2)

3- «ولو أولج أحدهما في قبلها والآخر في دبرها وجب الغسل عليهما»! (3)

وهمچنین نکاح مشرقیه به مغربی و بسیاری دیگر از مسائل، که بیان آن از حوصله این کتاب خارج می باشد.

### مخالفین ابو حنیفه چه کسانی هستند؟

در میان مخالفین ابو حنیفه آنچه که بیشتر از همه نمایان تر است، اسامی بعضی از محدثین بنام اهل سنت می باشند، که به نوعی تمامی اهل سنت با احادیث و نام آنها آشنا بوده و می باشند.

در میان این افراد نام محمد بن اسماعیل بخاری و اساتید او که زعامت طائفه اهل حدیث را بر عهده دارند از همه مهم تر می باشد.

طرفداران ابوحنیفه اعتقاد دارند که افرادی مثل بخاری، خود بخود دارای انگیزه ضدیت با ابوحنیفه نداشته، بلکه او از جمعی دیگر تأثیر پذیرفته، که این چنین با ابوحنیفه مخالفت نموده.

ص: 292

---

1- مراقی الفلاح للشرنبلانی الحنفی: 120، کتاب رفیق الأسفار للجباوی: 43 - 44 المذهبية المتعصبة هي البدعة محمدعید: 193 ط الأردن.

2- حاشية الباجوري لابن قاسم 1: 72 - 74.

3- نفس المصدر السابق.

از جمله کسانی بخاری از آنها تأثیر پذیرفته تا علیه ابوحنیفه کتاب بنویسد و آراء خود را بر علیه او علنی نماید این افراد می باشند :

(1) أبو بكر بن أبي شيبة المتوفى سنة 235هـ .

(2) نعيم بن حماد المروزي المتوفى سنة 228هـ .

(3) عبدالله بن الزبير الحميدي المتوفى سنة 219هـ .

## أبو بكر بن أبي شيبة

أبو بكر بن أبي شيبة<sup>(1)</sup>

ابن ابی شیبہ از کسانی است که رسماً بر علیه ابوحنیفه کتاب نوشته است، (2) کتاب «الردّ علی النعمان» نمونه بارزی از این حرکت می باشد .

بعضی معتقدند که بخاری تراجم ابواب کتاب خود را از کتاب «المصنّف» اخذ نموده .

تأثیر عمیق فکری بخاری در مخالفت با ابوحنیفه یکی از این مهمترین تأثیراتی است که او از ابن ابی شیبه داشته .

در هر حال عبدالله بن محمد بن ابی شیبه بن ابراهیم بن عثمان بن خواستی العبسی الکوفی متوفی سال 235هـ ، یکی از اساتید مشهور بخاری می باشد ، او و برادرش عثمان هر دو دارای جایگاه ویژه ای در میان اساتید بخاری و بسیاری دیگر از محدثین قرن سوم می باشند ، آنها توانسته اند با روش تبلیغی خود خطوط فکری بسیاری از شاگردان خود را بر علیه فکر حنفی جابجا نمایند .

ص: 293

---

1- الطبقات الكبرى 6 : 413 ، التاريخ الصغير 2 : 365 ، الجرح والتعديل 5 : 160 ، تاريخ بغداد 10 : 66 ، سير أعلام النبلاء 11 : 122 رقم 44 ، العبر 1 : 421 ، ميزان الاعتدال 2 : 490 رقم 4549 ، تهذيب التهذيب 6 : 2 ، طبقات الحفاظ : ص 192 رقم 420 ، شذرات الذهب 2 : 85 .

2- این کتاب در ضمن کتاب «المصنّف» بچاپ رسیده .

این دو نفر با تمام خصوصیات فکری و اعتقادی از مشایخ بخاری بشمار آمده واز کسانی می باشند که در طراز موقعیت أحمد بن حنبل ، و إسحاق بن راهویه ، و علی بن المدینی ، و یحیی بن معین قرار گرفته و خطوط فکری آنان نیز پر رنگ تر از خط فکری بسیاری از معاصرین خود می باشد .

این دو برادر که هر دو از ارکان حدیث اهل سنت می باشند ، از اهالی خوست افغانستان بوده واز کسانی بشمار می آیند که از طرف متوکل عباسی انتخاب شده و جوائزی دریافت نموده تا در میان مردم تبلیغ دینی داشته باشند ، این گروه مأموریت یافتند تا بر علیه جهمیه تبلیغ نموده و احادیث تشبیه را در میان مردم رواج و انتشار دهند .

ذَّهَبِي در این باره می گوید :

«الإمام العلم ، سيد الحفاظ ، صاحب الكتب الكبار : المسند و المصنّف والتفسير» (1).

وروی الذَّهَبِي فِي ذَلِكَ : «قال إبراهيم نبطويه : في سنة أربع وثلاثين ومائتين أشخص المتوكل الفقهاء والمحدثين ، فكان فيهم : مصعب بن عبد الله الزبيري ، وإسحاق بن أبي إسرائيل ، وإبراهيم بن عبد الله الهروي ، وأبو بكر وعثمان ابنا أبي شيبة ، وكانا من الحفاظ . فقسّمت بينهم الجوائز ، وأمرهم المتوكل أن يحدثوا بالأحاديث التي فيها الرد على المعتزلة والجهمية ، وأن يحدثوا بالأحاديث في الرؤية ، فجلس عثمان بن محمد بن أبي شيبة في مدينة أبي جعفر المنصور ووضع له منبر واجتمع عليه نحو من ثلاثين ألفاً من الناس ، وجلس أبو بكر في مسجد الرصافة ، وكان أشدّ تقدماً من أخيه عثمان واجتمع .

ص: 294

1- سير أعلام النبلاء 11 : 122 رقم 44 .

متوکل در سال سیصد و سی هجری جمعی از محدثین را که از جمله آنها مصعب الزبیری و اسحاق بن ابواسرائیل و ابراهیم بن عبد الله هروی و عبد الله و عثمان بن ابی شیبه بودند، انتخاب کرد و برای آنها جوایزی قرار داد، متوکل به آنها دستور داد تا در میان مردم بر علیه معتزله و جهمیه تبلیغ نموده و احیای رأیت را ترویج نمایند، آنها در بغداد و در مسجد رصافه منبر می رفتند، و سی هزار نفر پای منبر آنها نشسته و سخنهای آنان را می شنیدند.

### نُعَیم بن حمّاد مروزی

#### نُعَیم بن حمّاد مروزی (2)

یکی دیگر از کسانی که مخالفت خود را با ابوحنیفه آشکار نمود، نُعَیم بن حماد می باشد، نُعَیم ابن معاویة بن الحماد المروزی متوفی سال 228 هـ جزء معدود محدثینی است که حاضر شد حتی برای تقویت سنّت و پیشبرد مقاصد خود حدیث جعل نماید، می گویند: او برای تخریب چهره ابو حنیفه و اهل رأی بسیار تلاش نموده و بر علیه آنها قصه و داستان جعل می نمود، تا آنانرا از انظار مردم انداخته و ساقط نماید.

حنفیها معتقدند که حماد بن حماد بعنوان استاد بخاری از جمله کسانی می باشد

ص: 295

1- تاریخ بغداد 10 : 66 ، سیر أعلام النبلاء 11 : 125 ، تاریخ الإسلام - وفيات 231 - 240 : ص 230 .

2- طبقات ابن سعد 7 : 519 - سؤالات ابن جُنید لیحیی بن معین رقم 564 ، رجال البخاری للباجی 2 : 772 ، تذکرة الحفاظ 2 : 418 ، الکاشف 3 : 182 رقم 5959 ، میزان الاعتدال 4 : 167 رقم 9102 ، تهذیب التهذیب 10 : 9 رقم 833 تقریب التهذیب 2 : 305 رقم 124 ، و فیه : «نُعَیم بن حمار» ، سیر أعلام النبلاء 10 : 595 رقم 209 ، تهذیب الکمال 29 : 466 رقم 6451 .



نعيم بن حماد را در زمان معتصم عباسی بخاطر جعل حدیث دستگیر و در سامراء زندانی گشت ، و در زندان هم از دنیا رفت .

وقال العباس بن مصعب : «وضع نعيم بن حماد الفارضي كتاباً في الرد على أبي حنيفة ، وناقض محمد بن الحسن ، ووضع ثلاثة عشر كتاباً في الرد على الجهمية ، وكان من أعلم الناس بالفرائض » . (2)

او سیزده کتاب بر علیه جهمیه نوشت و او را عالمتر از دیگران به فرائض می دانند .

نعيم بن حماد با اینکه او را از ائمه حدیث می دانند ، و استاد محدثینی مثل بخاری بوده و جزء اولین کسانی است که کتاب مسند به نگارش در آورده ، ولی نام او همچنان در لیست راویان ومحدثان ضعیف ثبت گردیده . (3)

قال أبو داود : «عند نعيم بن حماد عشرون حديثاً عن النبي صلى الله عليه وآله ليس لها أصل » .

او از رسول خدا بیست حدیث نقل می کند که هیچ اصل و اساسی ندارد .

وقال النسائي : «ليس بثقة » ، وقال مرة : «ضعيف » . (4)

قال الحافظ أبو علي النيسابوري : «سمعت أبا عبد الله النسائي يذكر فضل نعيم ابن .

ص: 297

---

1- طبقات ابن سعد : 7 : 519 .

2- سير أعلام النبلاء 10 : 599 ، تهذيب الكمال 29 : 70 .

3- الجمع بين رجال الصحيحين 2 : 534 ، الضعفاء والمتروكين للنسائي : رقم 589 ، الضعفاء لابن الجوزي 3 : 164 ، الكامل في

ضعفاء الرجال 6 : 2482 ، ديوان الضعفاء والمتروكين للذهبي 2 : 405 رقم 4396 .

4- تاريخ بغداد 13 : 312 ، سير أعلام النبلاء 10 : 609 .



حماد ، وتقدمه في العلم والمعرفة والسنن ، ثم قيل له في قبول حديثه ، فقال : قد كثر تفرُّده عن الأئمة المعروفين بأحاديث كثيرة ، فصار في حدِّ من لا يُحتجُّ به « (1) .

وقال صالح بن محمد الأسدي الحافظ : « كان نعيم يحدث من حفظه ، وعنده مناكير لا يتابع عليها » .

وقال الدارقطني : « كثير الوهم » .

وقال الذهبي : « لا يجوز لأحد أن يحتج به ، وقد صنَّف كتاب «الفتن» فأتى فيه بعجائب ومناكير » (2) .

وروى الميموني عن أحمد قال : « أول من عرفناه يكتب المسند نعيم بن حماد » .

وقال أبو بكر الخطيب : يقال : « إنَّ أول من جمع المسند ، وصنَّفه نعيم » (3) .

ولا يخفى على أحد أنَّ أول جامع للمسند إنَّه كان متهماً بالوضع في الحديث . موارد جرح نعيم بن حماد ، همانطوریکه ملاحظه می شود ، عبارت است از : عدم وثاقت وجعل حديث و وهم ونقل روايات منكر ، که برای اسقاط يك راوی یکی از این اتهامات کافی می باشد .

وراستی اگر مبنای دفاع از دین و پیشبرد مقاصد يك عالم دینی جعل روایت وقصه وداستان باشد ، چگونه می توان آنرا با تقوای دینی و اعتبار عمل به مقاصد وثبت خالص جمع نمود ، که فرمود :

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (4)

خداوند اعمال را تنها از متقین قبول می نماید . .

ص : 298

1- سير أعلام النبلاء 10 : 609 .

2- سير أعلام النبلاء 10 : 609 .

3- تاريخ بغداد 13 : 306 .

4- مائده : 27 .

اعمال با نیت شناخته می گردند .

و غیر از این نمی تواند بوده باشد ، مذهب و آئینی که وضع حدیث و دست جعل و تزویر حامی و پشتیبان آن باشد ، روزی هم رسوا گردیده و مردم از او گریزان خواهند شد .

و این چنین آئینی هرگز با دین قویم و سنت مطهره رسول خدا قابل جمع نبوده و از جایگاه و اعتبار صحیحی در میان مردم بر خوردار نخواهد گردید؟!!

### حُمَیدی

یکی دیگر از شخصیت‌های پر حاشیه و غوغا در ضدیت با ابوحنیفه ، عبدالله بن الزُّبَیر الحُمَیدی متوفی سال 219 ه می باشد .

محدثین او را یکی مشایخ صاحب نام و معروف بخاری می شناسند ، این گروه معتقدند که صاحبان کتب حدیثی هیچ کدام به اندازه بخاری از او تجلیل و روایت ننموده اند .

حمیدی بقدری در نزد بخاری از اعتبار و ارزش برخوردار بود ، که حتی کتاب صحیح خود را با نام او آغاز ، و بر خلاف سایر محدثین و ارباب صحاح و مسانید و سنن ، از او اکثر حدیث می نماید .

اینکه بخاری در نوشتن کتاب خود به نام او آغاز و حدیث او را بمنزله مقدمه کتاب خود قرار می دهد ، می خواهد بفهماند که از خط فکری او تبعیت و طبق آراء و نظار او کتاب خویش را به پایان خواهد رساند .

استفاده از اصطلاحات رائج او مخصوصا در بکارگیری واژه «بعض الناس» اشاره

ص: 299

به همین موضوع می باشد، که او در کتاب «مسند» از آن استفاده نموده.

تعریف محدثین از حمیدی:

کان رئیس أصحاب ابن عیینة، وقال البخاري: «إنه إمام في الحديث».

وقال ابن سعد: «صاحب ابن عیینة، وروايته ثقة، كثير الحديث» (1).

افتتح البخاري بروايته التي صيرها كالخطبة لكتابه قائلاً:

«حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ «يَقُولُ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» (2).

برای این حدیث و علت آوردن آن در اول صحیح بخاری دلایل فراوانی ذکر نموده اند که از جمله آنها اهمیت به آراء و نظرات او در نوشتن کتاب می باشد، که آنرا به منزله خطبه و مقدمه کتاب قرار داده.

نوشته اند که بخاری در ابتدا طبق مرام و مسلک آباء و اجداد خود در بخارا که همگی دارای مذهب حنفی بودند، او هم دارای مذهب حنفی بود، ولی هنگام.

ص: 300

1- طبقات ابن سعد 5: 502، التاريخ الكبير للبخاري 5: 96، التاريخ الصغير 2: 339، الجرح والتعديل 5: 65، الجمع بين رجال الصحيحين 1: 265، الأنساب 4: 231، تذهيب التهذيب 2: 144، تذكرة الحفاظ 2: 413، العبر 1: 377، الكاشف 2: 86، سير أعلام النبلاء 10: 616 رقم 212، طبقات الشافعية للسبكي 2: 140، طبقات الأسنوي 1: 19، البداية والنهاية 1: 282، تهذيب التهذيب 5: 214، حسن المحاضرة 1: 347، طبقات الحفاظ: 178، شذرات الذهب 2: 45.

2- صحیح البخاري كتاب «بدء الوحي» رقم 1.

ورود به مکه و آشنائی با حمیدی بعنوان اولین استاد حدیث و اعتقاد، مذهب او مذهب حمیدی گردید از آنجایی که حمیدی از شاگردان اختصاصی شافعی بود، مذهب او را به بخاری تلقین نمود، و او رسماً به مذهب شافعی در آمد.

حمیدی و شاگردان او اعتقاد داشتند که اگر کسی حدیث رسول خدا را به شکلی که ابو حنیفه و اصحاب او اعتقاد دارند قبول نماید کافر می باشد، و با آنها باید جنگید و به آنها تهمت زد، از این رو حمیدی با اهل رأی همانند کفار رفتار می نمود و این چنین اعتقاد داشت و آنرا هم به شاگردان خود می آموخت، او می گفت:

«والله لئن أغزوه هؤلاء الذين يردون حدیث رسول الله صلى الله عليه وآله، أحبُّ إليَّ من أن أغزو عِدَّتَهُم من الأتراك» (1).

بخدا قسم اگر با این گروه مخالف حدیث بجنم برای من بهتر و محبوبتر است تا با کافران ترك بجنم!

وخطیب بغدادی روایت نموده که حنبل بن إسحاق گفته که من شنیدم حمیدی هنگامی که می خواست نام ابوحنیفه را بر زبان بیاورد او را با کنیه «أبو حنیفة» (2) نام می برد، و وقتی از او علت را می پرسیدند، می گفت: حرم را نباید با نام او نجس نمود! (3)

از جمله مباحثی که حمیدی توانست با آن اذهان محدثین را بشکلی خاص تربیت نماید، همین ضدیت و مخالفت با ابوحنیفه و اصحاب او بود.

وهبی سلیمان غاوجی حنفی در کتاب «أبو حنیفة النعمان» می نویسد:

ص: 301

1- سیر أعلام النبلاء 10 : 619 .

2- حنیفه بمعنای لاشه متعفن مردار می باشد .

3- تاریخ بغداد للخطیب 13 : 407 ، والإمام الحُمیدي وكتابه المسند للصویان : 44 .

«لقد صحب الإمام البخاري رحمه الله تعالى بعض المتحاملين على الإمام أبي حنيفة رحمه الله تعالى ، كالحميدي ، وإسماعيل بن عرعة . . . وغيرهما ، وتأثر بأقوالهم فيه ، ودون في تاريخه ما سمعه من هؤلاء المُجازفين » . (1)

بخارى بواسطه مصاحبت با دشمنان ابوحنيفه مثل حميدى . . . از آنها تأثير پذيرفته واز كلمات آنها پيروي نموده ودر تاريخ خود از اين گزافه گوها استفاده و نقل نمايد .

و در باب ايمان گفته شده است :

«كان الإمام البخاري يرى أنَّ الإيمان يزيد وينقص ، مع العلم أنَّه لم يصحَّ حديثاً في ذلك؛ لأنَّه ليس فيه حديث صحيح . وكان الإمام أبو حنيفة يرى : أنَّ الإيمان عقيدة يمتلئ بها القلب ، فلا يتصور فيه زيادة؛ لأنَّه لا زيادة فوق اليقين ، ولا نقصان؛ لأنَّه إذا نقص فلا يبقى يقيناً» . (2)

ولذلك قال أبو العباس السراج : «شهدت محمد بن إسماعيل البخاري ، ودفع إليه كتاب من ابن كرام يسأله عن أحاديث منها : حديث الزُّهري ، عن سالم ، عن أبيه (3) مرفوعاً : «الإيمان لا يزيد ولا ينقص» ؟ فكتب محمد بن إسماعيل على ظهر كتابه : من حدَّث بهذا استوجب الضرب الشديد والحبس الطويل ، بل بالغ بعضهم فأحلَّ .

ص: 302

1- أبو حنيفة النعمان إمام الأئمة الفقهاء : 212 .

2- نفس المصدر السابق : 213 .

3- هو عبدالله بن عمر بن الخطاب .

بخاری همانند حمیدی اعتقاد داشت که ایمان کم و زیاد می گردد، ولی ابوحنیفه اعتقاد داشت که زیاده و نقیصه برای ایمان معنی ندارد، زیرا ایمان عقد قلبی و یقین است و بالاتر از یقین مرتبه ای نیست.

وقال البخاري في كتابه «مختصر من تاريخ النبي . . .» المطبوع باسم «التاريخ الأوسط» و«الصغير»: «سمعت الحُميدي يقول: قال أبو حنيفة:

قدمت مكة فأخذت من الحجّام ثلاث سنن لما قعدت بين يديه؛ قال لي: استقبل الكعبة، فبدأ بشقّ رأسي الأيمن، وبلغ إلى العظمين.

قال الحُميدي: فرجل ليس عنده سنن عن رسول الله «، ولا أصحابه في المناسك وغيرها، كيف يقلّد أحكام الله في الموارث والفرائض والزكاة والصلاة وأمور الإسلام»؟! (2)

بخاری از قول حمیدی نقل می کند: که ابوحنیفه گفته است: من وقتی به مکه رفتم، از حجّام که می خواست سر مرا بتراشد سه سنّت از سنن رسول خدا را فرا گرفتم، اول اینکه مرا رو به قبله نشانید، و دیگر اینکه از سمت راست شروع به تراشیدن نمود، و سوم اینکه سر را تا بر آمدگی دو استخوان کنار گوش تراشید.

وکسی که سنّت رسول خدا را از يك نفر حجّام یاد بگیرد، معلوم.

ص: 303

1- الإسرائيليات والموضوعات: 18.

2- كتاب مختصر من تاريخ النبي صلى الله عليه وآله والمهاجرين والأنصار وطبقات التابعين 1: 6 ص 158 ط - الأولى - الهند - سنة 1325هـ - ، وهو كتاب التاريخ الأوسط [الصغير] للبخاري 2: 43 رقم 1723 - 1724 - 1725 - دار النشر: دار الوعي، مكتبة دار التراث - حلب، القاهرة س - النشر - 1977م - 1397هـ - - تحقيق - محمود إبراهيم زايد.

است که از احکام مواریث و واجبات و زکات و نماز و امور دیگر چیزی بلد نیست .

## تأثیر حمیدی از شافعی

### اشاره

همانطوریکه گفته شد یکی از شاگردان خصوصی شافعی حمیدی می باشد ، حمیدی با پسر شافعی هم درس وهم مباحثه بود ، وبه همین خاطر بسیاری از اسرار و اعتقادات نهانی خود را به آنها می آموخت .

أسنوی می گوید :

«رحل (الحمیدی) مع الشافعي من مكة إلى مصر ولزمه حتى مات ، فرجع إلى مكة يفتي إلى أن توفي بها سنة تسع عشرة ومائتين » . (1)

حمیدی با شافعی از مکه به مصر رفت و ملازم او بود تا اینکه شافعی از دنیا رفت و او به مکه باز گشت ، و مفتی مکه گردید تا سال 219 هـ هم از دنیا رفت .

او می گوید : باعث آشنایی من با شافعی احمد بن حنبل بود . (2)

احمد قبلاً شافعی را از عراق می شناخت ، تا اینکه شافعی به مکه آمد ، او مقابل ناودان کعبه می نشست ، ومن با او آشنا شدم ، ودوست داشتم مسائل او را دنبال واشکالات او را پیدا نمایم ، تا اینکه او در دلم نشست . . . (3)

ص: 304

---

1- طبقات الشافعية 1 : 19 .

2- مناقب الشافعي للبيهقي 2 : 255 .

3- الإمام الحميدي وكتابه المسند : 65 .

او مجلس درس شافعی را بر امثال سفیان ثوری و دیگران ترجیح داد. (1)

تا اینکه یکی از فدائیان مذهب او گردید، و کتابهای او را نوشت. (2)

«سمعت أبي يقول ليلة للحميدي: بما نحتج عليهم - يعني أهل الإرجاء - بأحج من قوله: «ما أمروا إلا ليعبدوا الله - مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (3)»». (4)

وقال الحميدي: كان الشافعي ربماً ألقى عليّ وعلى ابنه أبي عثمان المسألة، فيقول: أيكما أصاب فله دينار. (5)

وشافعی نیز حمیدی را همانند پسرش پرورش، و راه احتجاج و غلبه بر اهل رأی را به او آموزش داد، او به آنها یاد داد که با این آیه شریفه احتجاج نمایند، که خداوند تنها عبادت مخلصانه را از بندگان خود می خواهد، نماز را اقامه نمایند، و زکات بپردازند، و بدانند که دین چیزی دیگری غیر از این نیست.

وبعد از این مجالست و تأثیر پذیری بود که حمیدی هر گاه می خواست نام استاد خود را بر زبان بیاورد چنین می گفت:

حدَّثنا سيّد علماء أهل زمانه محمد بن إدريس الشافعي. (6) ويقول: حدَّثنا سيّد الفقهاء الشافعي. (7).

ص: 305

1- الجرح والتعديل 7 : 202 - 203 ، حلية الأولياء 9 : 96 .

2- مناقب الشافعي 2 : 226 .

3- البيّنة 98 : 5 .

4- شرح أصول اعتقاد أهل السنّة والجماعة 5 : 886 .

5- حلية الأولياء 9 : 199 ، طبقات الفقهاء الشافعية للعبادي : 26 .

6- مناقب الشافعي 2 : 269 .

7- حلية الاولياء 9 : 94 ، مناقب الشافعي 2 : 269 ، الامام الحميدي وكتابه المسند : 67-68 .



او این چنین تعالیم مکتب شافعی را در دشمنی با ابو حنیفه فرا گرفته و آنرا هم به شاگرد خود بخاری انتقال داد، تا در نتیجه چنین شد که در بین نویسندگان کتب حدیث، تنها بخاری بود که با ولع و شور تمام از حمیدی روایت نمود، و پنج کتاب دیگر اهل سنت مثل صحیح مسلم تنها در مقدمه کتاب از حمیدی نام برد و دیگران هم حدیث صحیح و مستقلاً از او روایت نمودند.

و بر همین اساس بود که حاکم نیشابوری او را از کسانی بشمار آورده که تنها بخاری از او روایت نموده [\(1\)](#).

و ابن قیسرانی هم در کتاب «الجمع بین رجال الصحیحین» او را از افراد رجال بخاری نام برده است [\(2\)](#).

و لم يذكره أحمد بن منجويه في كتابه: «رجال صحيح مسلم».

و ابن منجويه که رجال صحیح مسلم را نوشته، حمیدی را جزء رجال او بحساب نیاورده.

وفي «سنن أبي داود» له ثلاثة روايات.

وفي «الترمذي» له حديث واحد.

وفي «سنن النسائي» له حديث واحد أيضاً.

وفي «سنن ابن ماجه» قيل: له رواية في التفسير.

وهكذا نرى أحاديثهم له لا تتجاوز الستة أو السبعة في أمور غير مهمة؛ مع أن البخاري روى عنه، على رواية ابن حجر عن الزهراء، خمسة وسبعين حديثاً [\(3\)](#).

روایات حمیدی در کتابهای حدیثی غیر بخاری مثل ترمذی و نسائی و ابن ماجه.

ص: 306

---

1- تسمية من أخرجهم البخاري ومسلم: 152.

2- الجمع بين رجال الصحیحین 1: 265، و رجال صحیح البخاری للكلاّبازي 1: 406.

3- تهذيب التهذيب 5: 189، وانظر: الإمام الحُميدي و كتابه المسند: 46 - 53.

شش یا هفت حدیث بیشتر نمی باشد، آنهم در امور غیر مهمه، با وجودیکه بخاری از او اکثراً حدیث نموده.

وحمیدی کتابی را بنام «الردّ علی النعمان»، نوشت. (1) که این کتاب از نتایج تأثیر فکر شافعی در او بود، همانطوریکه خود او گفت:

«کتّا نرید أنّ نردّ علی أصحاب الرأي، فلم نحسن کیف نردّ علیهم حتی جاءنا الشافعي ففتح لنا». (2)

ما می خواستیم بر علیه اصحاب رأی ردّیه ای بنویسیم ولی شیوه آنرا نمی دانستیم تا اینکه شافعی آمد و راه را بر ما باز نمود.

قال أبو زرعة الرازي: «كان أهل الرأي قد افتتنوا بأبي حنيفة، وكنا أحداثاً نجري معهم، ولقد سألت أبا نعيم عن هذا، وأنا أرى أنني في عمل، ولقد كان الحميدي يقرأ كتاب «الردّ»، ويذكر أبا حنيفة، وأنا أهمُّ بالوثوب عليه، حتى منَّ الله علينا وعرفنا ضلالة القوم». (3)

وقال محمد بن منصور الجوّار: «رأيت الحميدي يقرأ كتاب الردّ على أبي حنيفة في المسجد الحرام، فكان يقول: قال بعض الناس كذباً فقلت: ألا تسمّيه؟

قال: أكره أن أذكره في المسجد الحرام». (4)

وهذا التعبير من الحميدي يشعر بأنّ الموارد المذكورة من قول البخاري في «الصحيح» في قوله: «وقال بعض الناس» جاءت نتيجة تأثره بقول شيخه الحميدي.

ص: 307

1- الجرح والتعديل 8 : 40 .

2- حلية الأولياء 9 : 96 - مناقب الشافعي للبيهقي 2 : 154 ، الإمام الحميدي وكتابه المسند : 69 .

3- أبو زرعة الرازي وجهوده في السنة 2 : 755 ، الإمام الحميدي وكتابه المسند : 69 - 70 .

4- المجروحين - 3 : 70 .

في بيان عقده ضدّه .

وقال يعقوب بن سفیان في كتابه «المعرفة والتاريخ» : حدّثنا أبو بكر الحُمَیدی . ثنا حمزة بن الحارث مولى عمر بن الخطاب ، عن أبيه ، قال : سمعت رجلاً يسأل أبا حنيفة في المسجد الحرام عن رجل قال : أشهد أنّ الكعبة حق ولا أدري هي هذه أم لا ؟ فقال : مؤمن حقاً !

وسأله عن رجل قال : أشهد أنّ محمداً بن عبدالله نبیّ ، ولكن لا أدري هو الذي قبره بالمدينة أم لا ؟ قال : مؤمن حقاً .

قال أبو بكر الحُمَیدی : «ومن قال هذا فقد كفر» ! (1)

حنفيها و فقاها بخاری

ظاهر این است که علماء حنفی برای بسیاری از محدثین از جمله محمد بن اسماعیل بخاری اعتبار و ارزشی در فقاها قائل نیستند ، و این اشکال را همچنان بر آنان محفوظ می دارند .

در مقابل این نظریه ، محدثین می گویند : نمودار فقاها بخاری در کتاب صحیح در تراجم (عناوین ابواب) آن می باشد ، و جمله «فقه البخاری في تراجمه» حکایت این حقیقت است . و به همین مناسبت بعضی از علماء کتابهای مستقل نوشته اند ، که از جمله آنها اسکندرانی از علماء مصر می باشد ، که کتاب «المتواری في تراجم أبواب البخاری» نوشته :

«وبلغني عن الإمام أبي الوليد الباجي أنّه كان يقول : «يسلم البخاري في علم الحديث ، ولا يسلم في علم الفقه» . ويعلّل ذلك بأنّ .

ص: 308

---

1- المعرفة والتاريخ 2 : 787 - 788 ، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة 5 : 997-998 ، الإمام الحُمَیدیوكتابه المسند : 71 .

أدلته عن تراجمه متقاطعة، ويحمل الأمر على أن ذلك لقصور في فكرته وتجاوز عن حد فطرته، وربما يجدون الترجمة ومعها حديث يتكلف في مطابقته لها جداً، ويجدون حديثاً في غيرها هو بالمطابقة أولى وأجدى، فيحملون الأمر على أنه كان يضع الترجمة ويفكر في حديث يطابقها، فلا يعن له ذكر الجلي فيعدل إلى الخفي . . . إلى غير ذلك من التقادير التي فرضوها في التراجم التي انتقدوها فاعترضوها « (1).

ابوالوليد باجی که یکی از فدائیان شافعی و دشمن ابوحنیفه می باشد می نویسد: بخاری در علم حدیث موفق است، ولی در فقه دارای موفقیت نمی باشد، و دلیل خود را این چنین بیان می کند، که روایات ابواب او با تراجم او همخوانی نداشته و یکسان نمی باشد، و این ناشی از کمبود قدرت تفکر او در فقه می باشد، زیرا او در مواردی يك حدیث را در يك باب ذکر می نماید که با آن باب موافقت چندانی ندارد، و در باب دیگر حدیثی را نقل می کند که آنجا مطابقت دارد، او برای توجیه کار بخاری، می گویند: بخاری در ابتداء تألیف کتاب صحیح، تراجم را نوشته و سپس دنبال حدیث موافق آن باب می گشته، اگر پیدا می کرد در ذیل همان ترجمه ذکر می کرد، ولی اگر موافق آن حدیثی نمی یافت اکتفاء می نمود به حدیثی که ادنی مناسبتی که با آن باب داشته باشد، و همچنین بعضی از توجیهاات دیگر که در جواب اعتراضات تراجم بخاری گفته شده است.

از جمله مواردی که به بخاری اعتراض نموده اند این موارد می باشد: .

ص: 309

---

1- المتواری فی تراجم أبواب البخاری: 36 - 37 مكتبة المعلى - الكويت .

أبو البركات (1) از علماء حنفی مذهب در کتاب «كشف الأسرار» که از کتابهای اصولی این مذهب بشمار می رود می نویسد :

المحدث غير الفقيه يغلط كثيراً، فقد روي عن محمد بن إسماعيل صاحب «الصحیح» أنه استفتي في صبّين شرباً من لبن شاة، فأفتى بثبوت الحرمة بينهما. وأخرج به من بخارا، إذ الأختية تتبع الأمية، والبهيمة لا تصلح أمّاً للآدمي! (2).

وقد أجابوا في ذلك عند الدفاع عن البخاري، بأنّ هذه النسبة إلى البخاري لمختلفة، وسببها الحسد من ناحية أتباع أبي حنيفة نصرّة لإمامهم.

وقال في ذلك جمال الدين القاسمي في كتابه «حياة البخاري»: «إنّ المفتری لهذه الحكاية أراد أن يثار لأبيحنية» (3).

خطاهای محدثی که فقیه نباشد فراوان است، مثل محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح، که از او در باره دو نوزاد که از یک گوسفند شیر خورده باشند سؤال می کنند، او در جواب حکم به حرمت رضاع بین آن دو می دهد، که با هم محرم می گردند! که به همین سبب فتوی، او را از بخارا اخراج می نمایند، که رضاع و خواهر و برادری فرع بر داشتن مادری شیر دهنده است و حیوان صلاحیت مادر شدن برای انسان ندارد!.

ص: 310

---

1- وأبو البركات هو عبدالله بن أحمد بن محمود النسفي الحنفي المتوفى 710 هـ.

2- المبسوط، للسرخسي 3 : 297، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق 2 : 641، ارشاد القاري : 3.

3- حياة البخاري للقاسمي : 48.

طرفداران بخاری این نسبت را به او جعلی و نوعی حسادت اصحاب ابوحنیفه به او بشمار آورده اند ، همانطوریکه جمال الدین قاسمی در «حیة البخاری» آنرا نوعی افترا بحساب آورده .

البته معلوم است که این مقدار دشمنی و مخالفت با بخاری ناشی از شدت مخالفت او با طریقه اجتهاد اهل رأی می باشد ، که در کتابهای خود اظهار داشته و سعی نموده تا آنها را از نظر اجتماعی ساقط گرداند ، که موارد آنرا با کلمه «بعض الناس» و نوشتن کتاب «الحیل» و کتابهای دیگر مثل : «رفع الیدین فی الصلاة» ، و «القراءة خلف الإمام» ، اعلان نموده ، که او در این کتابها کاملاً خود را بعنوان یک مخالف مقتدر و معاند با مذهب حنفی معرفی نموده است .

### نمونه هائی از فقه حنفی

همانطوریکه گفته شد در مذهب حنفی نوعی خصوصیت در عمل به قیاس و رأی و عمل به حیل شرعیه وجود دارد ، که این مذهب را از مذاهب دیگر جدا می سازد ، استخدام این سه ویژه گی در این مذهب توانسته است نوع فتاوی آنها را به اقتضاء این خصوصیت متغیر گرداند ، که از جمله آن این موارد می باشد :

استدلال به روایت :

«الولد للفراس وللعاهر الحجر» . (1)

ص: 311

---

1- صحیح البخاری کتاب البیوع باب تفسیر المشبهات رقم 2053 ، وبای شراء المملوك من الحربي رقم 2218 ، وکتاب الخصومات رقم 2421 ، وکتاب العتق باب أم الولد رقم 2533 ، و موارد متعدد دیگر برقمهای 2745 و 4303 و 6749 و 6765 و 6817 و 7182 ، و در مسلم کتاب الرضاع باب «الولد للفراس» . رقم 36 . و در متون حدیثی امامیه هم این حدیث بطرق مختلف روایت شده است : فروع کافی 5 : 491 ، رقم 3 ، تهذیب 9 : 169 رقم 13 ، وسائل 14 : 565 باب 56 رقم 1 و ص 568 باب 58 رقم 2 و 3 و 4 و 7 ، و ص 583 باب 74 رقم 1 ، تهذیب 8 : 183 رقم 64 ، وسائل 15 : 565 رقم 1 و موارد دیگر .

فرزند نتیجه زوجیت و فراش است ، و برای شخص زناکار سنگ می باشد .

طبق این روایت می بایست فرزندی که بعد از عقد ازدواج بدنیا می آید ، مربوط به آن خانواده ای می باشد که برای آنها عقد جاری گشته .

طبق این قاعده اگر بین زن و مردی از مشرق و مغرب با وکالت عقدی منعقد گردد ، و آندو همدیگر را هم ملاقات ننموده و فرزندی بدنیا آید ، بحکم این روایت آن فرزند مربوط به آندو می باشد ، بخاطر اینکه واقعا این دو نفر فراش یکدیگر می باشند .

و در این باره ابن عبدالبر در شرح الموطأ می گوید :

هذه الرواية وإن كانت من جملة الآحاد إلا أنها من أصح أخبار الآحاد. (1)

و في «مصباح المنير» قال : «الولد للفراش» أي الزوج ، فإن كل واحد من الزوجين يسمّى فراشاً للآخر ، كما سمي كل واحد منهما لباساً للآخر. (2)

### حدود معنای فراش

راغب در «المفردات» می گوید : الفرش : بسط الثياب ، ويقال للمفروش : فرش وفراش. (3)

گسترانیدن پارچه و فرش .

ص: 312

1- التمهيد لما في الموطأ 8 : 181 .

2- مصباح المنير : 640 .

3- المفردات : 630 .

وقوله تعالى: «الذي جعل لكم الأرض فراشاً» (1). آن کسی که برای شما زمین را بصورت فرش گسترانید .

و: «ومن الأنعام حمولة وفرشاً» (2). واز چهار پایان برای حمل و نقل و فرش شما قرار داده .

و: «وَفُرْشٍ مَرْفُوعَةٍ» (3). وپسترهائی عالی ، همسرانی بلند مرتبه می باشد .

از مفاد این آیات استفاده می گردد که اطلاق فراش در : (الولد للفراش) صدق می کند بر فرزندی که بواسطه عقد نکاح متولد شده باشد .

و جمعی از علماء اعتقاد دارند که زوجة فراش مرد می گردد ، بسبب عقد زوجیه با امکان ملاقات وعدم ممنوعیت (4).

در میان مذاهب اهل سنّت ، تنها مذهب حنفی است که اعتقاد دارد ، فرزندی که بعد از عقد زوجیت بدنیا می آید ، متعلق به زوجین می باشد ، اگر چه ملاقاتی هم برای آنان صورت نگرفته باشد ، همانطوریکه در حاشیه ابن عابدین آمده :

أن أبا حنيفة لم يشترط اللقاء بين الزوجين ، بل لو تزوج بالعقد فقط ثم طلقها عقب العقد من غير امكانية الوطء فولدت لستة أشهر من العقد لحقه الولد . (5)

او کذا يقول : أن النسب يثبت للجنين وإن لم توجد خلوة أصلاً كما .

ص: 313

1- بقره : 22 .

2- أنعام : 142 .

3- واقعة : 34 .

4- المغني 7 : 263 ، كشف القناع 5 : 396 ، بداية المجتهد 2 : 118 : البحر الرائق 4 : 129 ، مغني المحتاج 5 : 52 .

5- حاشية ابن عابدین 2 : 341 .



ابو حنیفه شرط نکرده در نکاح ملاقات زوجین را، بلکه به مجرد عقد زوجیت فراش محقق می گردد، اگر چه امکان ملاقات هم برای آنان، بواسطه بُعد مسافت نبوده باشد! پس اگر شش ماه از تاریخ عقد گذشته باشد و فرزند بدنیآید، آن فرزند متعلق به آن مرد می باشد، همانطوریکه در نکاح مردی از مشرق با زنی از مغرب، بدون امکان ملاقات گفته می شود.

ونووی شارح صحیح مسلم که از شافعیه می باشد، بعد از نقل حدیث مذکور می گوید:

«لا حجة له في اطلاق الحديث، لأنه خرج على الغالب وهو حصول الإمكان عند العقد» (2)

اطلاق حدیث فراش، این مورد را شامل نمی گردد، زیرا بعد از عقد باید امکان ملاقات زوجین وجود داشته باشد.

واین حجر هم می گوید:

«أن الزوجة تصير فراشاً بمجرد العقد، وأما النسب للجنين فلا يلحق إلا بعد امکان التلاقي بين الزوجين وامكان الوطء» (3)

زوجه به مجرد عقد برای مرد فراش می گردد، ولی برای اثبات نسب برای فرزند امکان ملاقات و امکان وطی لازم می باشد.

واین قیم الجوزیه که از شاگردان ابن تیمیه می باشد، در این باره می گوید: برای.

ص: 314

---

1- مصدر سابق .

2- صحیح مسلم بشرح النووی 10 : 38 .

3- فتح الباری 12 : 34 ، صحیح مسلم بشرح النووی 10 : 38 ، معالم السنن 3 : 280 .

الحاق فرزند به مرد سه قول می باشد :

اول : نفس عقد ، اگر چه بداند ملاقاتی برای او اتفاق نمی افتد ، حتی در موردی که در همان مجلس عقد ، او را طلاق دهد و این مذهب ابو حنیفه می باشد .

دوم : عقد با امکان وطی ، این مذهب شافعی و أحمد می باشد .

سوم : عقد با دخول محقق و قطعی نه صرف امکان مشکوک ، و و این قول ابن تیمیه می باشد . (1)

ابن القیم بعد از این بیان می گوید : این قول سوم صحیح و معتبر می باشد ، و الاً چگونه زن فراش مرد می گردد در حالی که دخول تحقق پیدا ننموده باشد . (2)

پس فتوی ابو حنیفه از جهت اصولی يك فتوای غیر معقول می باشد .

و اما معنای قسمت دوم حدیث : «للعاهر الحجر» أي الزاني ، و «العهر» بمعنای زنا می باشد .

و برای «حجر» در این روایت دو معنا ذکر گردیده : اول : «حجر» کنایه از پوچی و بدون فائده بودن است ، همان طوریکه گفته می شود : «كالحجر في جنب الانسان» مانند سنگی در بغل انسان گرسنه .

دوم : کنایه از سنگسار و رجم می باشد .

## مذهب مالکی

### اشاره

مذهب مالکی منسوب است به امام مالك بن أنس بن أبي عامر الأصبحي المدني ، مالك در سال 93 یا 95 هـ در مدینه بدنیا آمد و در سال 179 هـ در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید .

ص: 315

1- زاد المعاد في هدى خير العباد 4 : 115 .

2- مصدر سابق 4 : 115 .

جدّ مالك از تابعین بود و او از جمله آن چهار نفری بود که جنازه عثمان بن عفان را بدور از چشم مخالفین برداشته و شبانه دفن نمودند .

گفته شده است که مالك دو یا سه سال در جنین مادر باقی ماند ، ذهبی می نویسد : قال معن ، والواقدي ، ومحمد بن الضحاک : حَمَلَتْ أُم مالك بمالك ثلاث سنين (1) ، وعن الواقدي قال : حملت به سنتين . (2)

ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الألیاء» و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می نویسند : که مالك از مطرف بن عبدالله پرسید : مردم در باره من چه می گویند ؟ به او گفتم دوستان تو را مدح و دشمنان تو را مذمت می نمایند .

مالك گفت : مردم همینطور هستند ، و بخدا پناه می بریم از پیروی زبانها . (3)

مالك از اتباع تابعین بشمار می رود ، حدیث را از جماعتی از ائمه حدیث مثل : ابن شهاب زهري ، و یحیی بن سعید انصاری و نافع مولی عبد الله بن عمر ، و محمد بن منکدر ، و هشام بن عروة ، و اسماعیل بن ابي حکیم ، و زید بن أسلم ، و ربیعة بن ابي عبدالرحمن ، و دیگرانی مثل شافعی ، و محمد بن ابراهیم بن دینار ، و مغیره بن عبدالرحمن مخزومی ، و ابن ابي حازم ، و غیر اینها فرا گرفت . (4)

ص: 316

- 1- وقد سبق الإشارة إلى أكثر مدّة الجنين ، وطعون الأطباء من أهل الإختصاص على فقه السنة . ولنا في ذلك محاضرات في فقه الجنين ، قد طبع قسم منها في مجلة الفصلية «الفقه» دراسات في الفقه الاسلامي رقم 27 - 28 .
- 2- سير اعلام النبلاء 8 : 55 ، الانتقاء في فضائل الأئمة الثلاثة : 40 .
- 3- حلية الأولياء 6 : 321 ، سير اعلام النبلاء 8 : 67 .
- 4- جامع الأصول لابن أثير 1 : 181 ، سير اعلام النبلاء 8 : 48 ، الانتقاء : في فضائل الثلاثة : 9 - 63 ، صفة الصفوة 2 : 177 ، تهذيب الأسماء واللغات 2 : 75 ، مرآة الجنان 1 : 373 ، شذرات الذهب 2 : 12 .

در فضائل و مناقب او مطالب فراوانی گفته شده است همانطوریکه در مذمت و نکوهش از او هم مطالبی بیان داشته اند .

## علم مالک

شافعی در مدح مالک گفته است : مالک حجة الله تعالى على خلقه .

وقال يحيى بن سعيد القطان : ما في القوم أصح حديثا من مالک .(1)

در میان علماء بهتر از مالک در صحت حدیث وجود ندارد .

أبو داود گفته است : صحیح ترین سندها عبارت اند از : مالک عن نافع عن ابن عمر ، ثم مالک عن الزهري ، عن سالم عن أبيه ، ثم مالک عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة .(2)

ذهبی از احمد بن صالح روایت نموده که می گوید از ابن وهب شنیدم که از قول مالک می گفت : من از ابن شهاب زهري احادیثی شنیدم که کسی نشنیده و منهم برای احدی نقل نخواهم نمود .(3)

وباز روایت می کند که داود مخارقی از قول مالک می گفت : که ربیعة الرأی دست مرا گرفت و قسم یاد کرد ، که من تا کنون يك نفر از عراق را ندیده ام که عقل او کامل باشد ، و می گفت : عطاء بن أبي رباح ضعيف العقل می باشد .(4)

و در نزاع او با قاضی أبو یوسف حکایت های عجیبی نقل نموده که از جمله آن این

ص: 317

1- جامع الأصول 1 : 182 .

2- الفكر السامي للحجوي 1 : 377 .

3- سير أعلام النبلاء 8 : 62 .

4- المصدر 63 .

حکایت می باشد :

روی الذهبي : قدم هارون يريد الحج ، ومعه يعقوب أبو يوسف ، فأتى مالك أمير المؤمنين ، فقربّه وأكرمه ، فلما جلس ، أقبل إليه أبو يوسف ، فسأله عن مسألة فلم يجبه ، ثم عاد فسأله فلم يجبه ، ثم عاد فسأله ، فقال هارون يا أبا عبد الله هذا قاضينا يعقوب ، يسألك ، فأقبل عليه مالك ، فقال : يا هذا ؛ اذا رأيتني جلست لأهل الباطل ، فتعال أجبك معهم .(1)

هارون رشید بقصد سفر حج حرکت نمود و قاضی ابویوسف نیز او را همراهی می نمود ، وقتی به مدینه رسیدند ، مالک بر او وارد شد هارون از او بسیار تجلیل نمود و نزد خود جای داد ، ابویوسف که از قبل مالک را می شناخت و با او مخالف بود گویا از اکرام بیش از حد هارون ناراحت گردید ، از این رو بقصد اذیت مالک از او مسئله ای پرسید ، ولی مالک جواب نداد دو باره از او مسئله پرسید باز هم جواب نداد بار دیگر پرسید باز جواب نشنید ، هارون روی به مالک نمود و گفت : این شخص قاضی ابویوسف می باشد ، از شما مسئله می پرسد ، مالک که ابویوسف را می شناخت ، روی به ابویوسف نمود و گفت : هر گاه دیدی که من با اهل باطل نشستم آنگاه بیا تا پاسخ سئوالهای تو را بگویم .

وبدین طریق در مجلس هارون این دو نفر که از ائمه مذهب مالکی وحنفی بودند با یکدیگر درافتادند . .

ص: 318

---

1- المصدر 8 : 64 ، وقال محقق كتاب السير ، شعيب الأرنؤوط : أورد الخبر في «تذكرة الحفاظ» 1 : 210 من طريق الحاكم . . عن معن بن عيسى ، قال شعيب : إن صح هذا القول عن إمام دار الهجرة فإن ذلك يعد هفوة منه في حق كبير القضاة . . . .

در کتاب «أخبار الفقهاء والمحدثين»: حکایت مجلس هارون و ابو یوسف با مالک را بصورت واضح تر این چنین نقل می کند :

قال أبو يوسف القاضي لهارون: إن ترفع من قدر هذا الرجل - يعني مالك - وإن شئت أيها الأمير، أن يعرض عليك خطاه فعلت، قال له: إفعل، فلما حضر مالك، قال له أبو يوسف: يا أبا عبدالله ما تقول في رجل رمى الجمار، فرمى ست حصيات فلما أن رمى السابعة سقطت في كفه، فلما أقبل الى منزله نفص كفه فسقطت منه الحصاة السابعة؟ فقال مالك: «يرجع ويرمى سبع حصيات تامة ثانية» .

فقال له أبو يوسف القاضي: إنه قد رمى الستة على يقين إلا أن السابعة احتسبت في كفه؟ فقال مالك: لا بد من أن يرجع فيرميها ثانية، فقال أبو يوسف لهارون: هو ما أعلمتك بأن أبا عبدالله مرة يخطيء مرة لا يصيب! فقال له مالك: هكذا الناس يا ابن أخي، فقال له هارون: إنه غالطك يا مالك ويلبس المحرم قميصا له كم؟ قال: فقال مالك: يا أمير المؤمنين إنما ظننت أن أبا يوسف يسأل سؤال عالم عالما؛ فأما لو علمت أنه يسأل سؤال بطل لم أردد عليه، فأبو يوسف شيخ بطل. (1)

ابو یوسف به هارون گفت: تو خیلی به این شخص احترام می کنی او لایق اینهمه اکرام نیست، اگر بنخواهی مقام علمی او را به توروشن می نمایم، هارون هم که از مجالس علماء استقبال می کرد، به او اجازه داد، وقتی مالک بر او وارد شد، ابو یوسف به او روی کرد وگفت: چه می گوئی در باره شخصی که برای رمی جمرات می رود، شش سنگ .

ص: 319

می زند و سنگ هفتم در آستین او می افتد ، وقتی که به منزل بر می گردد و خود را می تکاند ، آن سنگ از آستین او می افتد ، مالک در جواب گفت : بر می گردد و دوباره هفت سنگ کامل می زند ، ابو یوسف باز تکرار کرد : که شش سنگ را شمارش نموده و رمی می نماید و سنگ هفتم در آستین او می افتد ! مالک نیز دوباره تکرار می کند که بر می گردد و رمی می کند !

آنگاه ابو یوسف به هارون روی نمود و گفت : این همان چیزی است که می گفتم ، دیدی در سؤال اول غلط جواب داد و در مرتبه دوم هم متوجه نگردید !

آنگاه مالک به هارون گفت : ای پسر برادر می بینی مردم این چنین می باشند ، هارون به او گفت : ای مالک ، ابو یوسف تو را به غلط انداخت ، آیا محرم لباسی می پوشد که دارای آستین باشد ؟ راوی می گوید : پس از این سخن هارون ، مالک به او گفت : یا امیر المؤمنین گمان می کردم که ابو یوسف سؤال عالمانه از يك عالم می پرسد ، اگر میدانستم که مثل اهل باطل (برای دست انداختن) سؤال می پرسد جواب او را نمی دادم ، و ابو یوسف شیخ اهل باطل می باشد .

### أصول مذهب مالکی

اصول عامه و اساس فقه مذاهب اسلامی به اعتبار منابع و مآخذ در هر مذهب مختلف می باشد ، از این رو در مذهب مالک نیز شیوه استنباط و استخراج احکام به اقتضاء منابع و مدارک موجود می باشد ، گفته شده است که اصول استنباط در این مذهب بیست وجه و دلیل می باشد ، که به ادله بیست گانه معروف می باشند ، البته بعضی بیشتر از این رقم نیز ذکر نموده اند ، ولی مهم کثرت این عناوین می باشد ، از

میان ادله بیست گانه پنج دلیل از قرآن و پنج دلیل مثل آن از سنت که عبارتند از :

1- نصّ 2- ظاهر ویا عموم 3- مفهوم مخالفت ویا دلیل 4- مفهوم موافقت 5- بیان علّت یا تنبیه بر علّت مثل : « . . إلا أن يكون ميتةً أو دماً مسفوحاً أو لحماً خنزيراً فإنه رجسٌ أو فسقاً» (1) ، . . . گوشت مردار و خونی که در وقت ذبح از حیوان بیرون می آید و گوشت خنزیر بخاطر ناپاکی و پلیدی حرام می باشند .

بعد از این موارد ده مورد دیگر عبارتند از : مصالح مرسله ، عمل أهل المدينة ، اجماع ، قیاس ، قول صحابی ، استحسان ، سدّ ذرایع ، فتح الذرایع ، مراعاة الخلاف ، استصحاب شرایع سابقه . (2) البته همانطوریکه در اقوال دیگر آمده بعضی عرف و عادات را هم يك دليل اخذ نموده و بعض دیگر مطلق استصحاب را بعنوان دليل مستقل بیان نموده اند .

وقال أبو محمد صالح الهسكوري الفاسي ، في بيان الأصول على مذهب مالك : الأدلة التي بنى عليها مالك مذهبه ستة عشر : نص الكتاب العزيز ، وظاهره ( وهو العموم ) ودليله ( وهو مفهوم المخالفة ) ، ومفهومه ( أي مفهوم الموافقة ) وتنبهه ( وهو العلة ) ومن السنة : مثل هذه الخمسة . فهذه عشرة ، والاجماع ، والقياس ، وعمل أهل المدينة ، والاستحسان ، والحكم بسد الذرائع ، واختلف في قوله في السابع عشر وهو : مراعاة الخلاف ، فمرة يراعيه ومرة لا يراعيه . وقال أبو الحسن الصغير : ومن ذلك الاستصحاب . (3)

و جماع أصول مذهب مالك ، بناء على ما صرح به ، أو أشار إليه ، أو استنبطه .

ص : 321

1- الأنعام : 145 .

2- تاريخ الفقه للسايس : 150 ، كتاب مالك لأبي زهرة : 254 ، الفقه الإسلامي وأدلته لوهبة الزهيلي 1 : 46 .

3- البهجة في شرح التحفة 2 : 250 ، الفكر السامي 1 : 384 .



فقهاء مذهبه من الفروع المنقولة عنه ، والآراء المدونة في موطنه ، هي : الكتاب ، السنة ، الإجماع ، إجماع أهل المدينة ، القياس ، قول الصحابي ، المصلحة المرسله ، العرف والعادات ، سدّ الذرائع ، الاستحسان ، الاستصحاب (1).

### ادله تشریعی در مذهب مالک

در میان ادله تشریعی مذهب مالک پنج دلیل از ادله تشریعی مذاهب دیگر متمایز می باشد که عبارتند از : مصالح مرسله ، عمل أهل مدينة ، قول صحابی ، عدم مخالفت اخبار با عمل أهل مدينة ، توسعه در الاستحسان (2) و بعض دیگر توسعه در عرف و استصحاب را ذکر نموده اند .

مصالح مرسله : مصالحتهای رها شده وبدون استناد ، استصلاح ، مصدر باب استفعال در حقیقت همان صلاح دانستن و یا مصالحت اندیشی در امورات دینی و غیر دینی می باشد .

در این نوع احکام لازم نیست که برای نفی و یا اثبات آنها استنادی به نصوص کتاب و سنت بوده باشد و از این روست که به آن مصالح مرسله گفته می شود ، و بتعبیر دیگر :

هي التي لم يشهد لها بالاعتبار ولا بالإلغاء نص معين ، ولا خلاف بين الفقهاء في اعتبارها إلا عند ما تعارضها مصلحة أخرى ، فعند ذلك يقدم العمل بها في مذهب مالک (3).

برای توجیه این اصل مطالب فراوانی گفته شده است ، از آنجائی که در حکمت و اساس فقه اسلامی و تشریح گفته شده است که مصالح فردی و اجتماعی انسانها

ص: 322

1- الامام مالک لأبي زهرة : 258 ، والمدارك للقاضي عياض : 578 .

2- أنظر : نشأة الفقه الاجتهادي وأطواره : 69 - 98 و تاريخ الفقه الاسلامي : 109 - 110 .

3- نشأة الفقه الاجتهادي للسائيس : 97 .

می باشد، نباید تردید داشت که تمامی امور پنج گانه انسانها در حفظ نفس و عمل به دین و عقل و حفظ نسل و نسب و عرض و مال خارج از مصلحت اندیشی نمی باشد، پس می بایست برای این امور از این اصل عقلانی کمال استفاده نمود.

وراه رسیدن به این اصل نصب نردبان سه پله ای است که با آن می توان از عهده سه عنوان مهم و اساسی بنام: ضروریات و حاجیات و تحسینات بر آمد.

معتقدین به مصالح در تمام امورات اساسی و غیر اساسی معتقدند که تکالیف شرعی از دو حال خارج نیست: يك قسم از احکام شرعی فی الجملة دارای تعریف قابل قبول و معقولی نمی باشند، مگر بسیار کم، به این معنی که ما نمی توانیم حکمت معقول و تناسب بین اوامر و نواهی و مصلحت آنرا بیان نمائیم، مثل عبادات، که غالب مصالح آن در آخرت معلوم می گردد، که به آن مصلحت دینی گفته می شود.

و قسم دیگر: اموری هستند که معانی عقلانی و حکمت آنها بصورت تفصیل و یا اجمال قابل فهم و درک می باشند، و می توان تناسب بین اوامر و نواهی و مصلحت آنرا بیان نمود، مثل انواع معاملات که با انواع تعلیلات و حکمتهای عقلانی بیان گردیده اند که نمونه های بارز آن در کتابهای بیع و معاطات و خیارات و قضاء و شهادات و اقرار و دیات و قسامه و قراض که دارای مصالح اندیشیده شده می باشند دیده می شود.

در اینجا نوعی تعارض بین مذهب مالک و نظریه مجتهدین و فقهاء پیدا گردیده، که آیا با وجود نصّ خاص از کتاب و سنتّ باز هم برای مصالح جایگاه خاصی وجود دارد یا نه؟

در مذهب مالک مصالح مرسله بعنوان يك اصل مستقل تعریف گردیده، ولی در نزد فقهاء و مجتهدین مصالح معمولاً در فقدان نصّ خاص مورد توجه قرار می گیرند نه به عنوان مستقل مثل عمل به قاعده «لا ضرر» در:

«لا ضرر ولا ضرار» وقاعده نفى حرج در «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (1) و «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» (2)

که در این قواعد از نظر مذهب مالکی ملاک و معیار وجود مصلحت می باشد نه لحاظ نصّ خاص همانطوریکه گفته اند :

فكل عمل فيه مصلحة خالصة أو راجحة فهو مطلوب من غير أن يحتاج إلى شاهد خاص لهذا النوع من النفع بالاعتبار ، وكلّ عمل فيه مفسدة خالصة أو راجحة فهو منهي عنه من غير حاجة إلى الاستناد في ذلك إلى شاهد خاص من نص أو قياس . (3)

در مذهب مالک برای عمل به مصالح مرسله سه شرط گذاشته شده است :

وقد اشترط المالكية لاعتبار المصلحة ثلاثة شروط ، وهي :

1- الملائمة بين المصلحة التي أخذ بها وبين مقاصد الشارع في الجملة ، بحيث لا تنافي أصلاً من أصوله ، ولا دليلاً من أدلته القطعية ، بل تكون متّفقة مع المصالح التي قصد الشارع لتحصيلها .

بین مصلحت و نظر شرع و خواسته های او نه تنها مخالفت نباشد بلکه نوعی تناسب وجود داشته باشد ،

2- أن تكون معقولة في ذاتها ، جارية على الأوصاف المناسبة ، فلا دخل للمناسبة للمصلحة في العبادات وما جرى مجراها من كفارات ومقدرات .

مصلحت اندیشی معقول باشد ، و در عمل به آن مناسبتی وجود داشته .

ص: 324

1- الحج : 78 .

2- المائدة : 6 .

3- امام مالک لأبي زهرة : 336 ، المذهب المالكي لمحمد سكهال المطبوع في المذاهب الاسلامية الخمسة 416 .

باشد، مثلاً در عبادات و اموراتی از قبیل آن مصلحت اندیشی بی معنا می باشد.

(3) أن يكون في الأخذ بها رفع حرج لازم في الدين، فلو لم يؤخذ في موضعها لكان الناس في حرج وضيق، والله يقول: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (1) هذا وقد اتفقوا على الشرطين الأولين واختلفوا في الثالث. (2)

در عمل به مصلحت باید رفع حرجی لازم بیاید، به این معنی که اگر به این مصلحت عمل نگردد حتماً حرجی لازم خواهد آمد، که در دو اصل اولی اتفاق و در شرط سوم اختلاف وجود دارد.

### حجیت مصالح مرسله :

بسیاری از فقهاء و اصولیین در مذاهب اسلامی در مباحث استدلالی خود بر مصالح مرسله ونحوه بهره گیری از آن بدون در نظر گرفتن نصوص شرعی اشکال نموده اند، و بعضی دیگر مثل مذاهب ظاهریه و اهل حدیث نیز بطور کلی این شیوه را در استخراج احکام شرعیه جایز ندانسته و بلکه به اعتبار لزوم تبعیت از کتاب و سنت و نصوص شرعی مصالح مرسله و قیاس و استحسان و نظائر آنها را حرام می دانند.

در میان مذاهب اسلامی مذهب شیعه نیز نه به عنوان يك دليل مستقل در تشریح احکام، بلکه به اعتبار بعضی تعلیلات در آیات و اخبار، مصلحت نوعی را در بعضی امور پذیرفته و بدان عمل می نماید، همان طوریکه بعضی اهل تحقیق در این باره گفته اند:

«فعند التحقيق نجد المذاهب الإسلامية كلها تأخذ بالمصلحة المرسله تحت مسمى

ص: 325

1- الحج : 78 .

2- مالك لأبي زهرة : 367 ، المصالح المرسله : 68 .

المصلحة، أو مسميات أخرى، نستثني من ذلك المذهب الظاهري الذي يرفض المصلحة استناداً على أصوله في العمل بظواهر النصوص ورفض القياس والتعليل، ونستثني من ذلك أيضاً الشيعة الإمامية الذين ينكرون المصلحة المرسله دليلاً مستقلاً، ولكنهم يقولون بما رجح من هذا المصالح إلى العقل على سبيل الجزم، على مقتضى حجية دليل العقل عندهم، وما عداها فهو ليس بحجة» (1).

### أدله منكرين مصالح مرسله :

مخالفين مصالح مرسله برای مخالفت خود دلالتی را اقامه نموده که از جمله آنها این امور می باشد :

اول : اینکه دین اسلام و شریعت کامل است و نیازی به مصالح مرسله نمی باشد .

دوم : مصلحت اندیشی در صورتی صحیح می باشد که دلیلی بر عمل به آن اقامه گردد، و از آن نفعی به اغلب و اکثر مردم برسد، نه به فرد نادر و یا قلیل .

سوم : عمل به مصالح مرسله راه شرعی را برای کم و زیاد کردن مسائل دینی باز می نماید، و به این سبب می توان در اندک زمانی شریعت دست خوش تغییر فراوان گردد، بطوریکه افراد عادی هم در آن طمع نمایند .

همانطوریکه بعضی مثل طوفی از اصولیون مالکیه جرأت نموده و در امور سیاسیات گفته اند :

بأن المصلحة المرسله أصل، فيقدم إذا تعارض بالنصوص .

مصالح مرسله يك اصل است و در تعارض نصوص هم مقدم می باشد

ص: 326

أدله مثبتین مصالح : کسانی که قائل به مصلحت اندیشی در دین و در انجام امورات شرعی می باشند ، برای خود ادله ای را اقامه نموده و معتقدند که شریعت اسلامی برای مشقّت و سختی امورات مردم نیامده ، بلکه برای تسهیل و راحتی و مصلحت آنها آمده پس لازم است برای رسیدن به این راحتی راههای آنرا پیدا و به آن عمل نمود ، از این رو برای خود به این امور استدلال می نمایند :

اول : بنا بر عمل به قاعده «درء المفسد و جلب المنافع و المصالح» با مصلحت اندیشی نمودن می بایست منافع را جلب و مفسد را دور نمود ، که البته اعمال این قاعده به اعتبار شرائط اقلیمی و افراد و نظر به عرف مختلف می باشد .

دوم : بسته شدن راه عمل به مصالح در حقیقت نوعی تن دادن به حرج و مشقّت می باشد ، که شریعت هم برای بر داشتن مشقّت آمده است .

در میان مالکیه قرافی صاحب کتاب «ذخیره» معتقد است که همه مذاهب به نوعی مصالح مرسله را در فقه دینی خود بکار می برند ، ولی در این میان تنها مالکیه در عمل به آن سبقت گرفته و به کوچکترین مناسبت در مصلحت بدان عمل می نماید .

او در این باره می گوید :

«وأما المصلحة المرسله فغيرنا يصرح بانكارها ، ولكن نجدهم عند التفريع يعللون بمطلق المصلحة ، ولا يطالبون أنفسهم عند الفروق والجوامع بإبداء الشاهد لها بالاعتبار ، بل يعمدون على مجرد المناسبه ، وهذا هو المصلحة المرسله» .

و تقدم أن لمذهب المالكي ترجيحاً على غيره من المذاهب في الأخذ بالمصالح المرسله ، ففي الحاجيات والتحسينيات لا يجوز الحكم بمجرد أنها إن لم يكن يعتضد بشهادة أصل ، إلا أن يجري مجرى الضرورات التي تتقدّر بقدرها ، غيرها مما يؤدي إليه اجتهاد المجتهد إن لم يشهد الشرع به فهو كالاستحسان ، وإن تطابق بأصل فهو قياس .

غير مالکیه اگر چه مصالح مرسله را انکار می نمایند ولی در تفریعات خود به آن عمل نموده و در آنجا از دلیل نمی پرسند ، و اعتماد می کنند به مجرد مناسبت که

این همان مصالح مرسله در نزد ما می باشد، والبتّه ما هم در مواردی که به آن عمل می نمائیم نباید بدون استناد به يك اصل بوده باشد، مگر اینکه ضرورتی در کار آمده باشد، و آنهم اندازه دارد، و در غیر این صورت به اجتهاد مجتهد بستگی دارد، که اگر شاهی از شرع نباشد استحسان و الا قیاس می باشد.

از مثالهای بکار برده شده در این باره، تهدید به قطع زبان کسی است که زبان به هجو کسی گشوده باشد. (1)

وقطع انگشتان کسی که شهادت دروغ گفته باشد، که تا ابد از نوشتن محروم گردد و مسلمانان را با کار خود اذیت نماید. (2)

وما رواه في الموطأ: أن الضحاک ابن خلیفة ساق خلیجا له حتّى النّهر الصغیر من العریض فأراد أن یمرّ به في أرض لمحمد بن مسلمة فأبی ، فقال الضحاک: لِمَ تمنعني وهو لك منفعة تشرب به أولاً وأخراً، لا یضرك فأبی فكلم عمر فدعی محمد بن مسلمة فأمره أن یخلى سبيله فأبی، فقال عمر: لِمَ تمنع أخاك ما ینفعه وهو لك نافع تشرب به أولاً وأخراً، ولا یضرك، فقال محمد: لا والله فقال عمر: والله لیمرنّ ولو علی بطنك. (3)

و روایت موطأ در قصه جریان آب و عبور دادن آن از زمینهای مربوط به محمد بن مسلمه در منطقه عریض، که او اجازه نمی داد، هر چه اصرار کردند که این کار برای زمینهای تو منفعت دارد، ولی او حاضر نگردید، خلیفه قسم یاد کرد که من این کار را خواهم کرد اگر چه این مسیر از روی سینه و شکم تو عبور نماید.

و مثل حرمت ابدی تزویج زنی که در حال گذراندن عدّه بوده باشد، و یا وقوع.

ص: 328

1- الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی 1 - 2 : 156 - 157 .

2- الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی 1 - 2 : 156 - 157 .

3- الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی 1 - 2 : 156 - 157 .

طلاق سه گانه در مجلس واحد و بلفظ واحد در حکم عمر بن الخطاب برای پیشگیری از تعجیل در طلاق .

و همچنین فتوی یحیی بن یحیی اندلسی برای کفاره روزه یکی از امراء حکومت اموی ، که در ماه رمضان مرتکب وطی شده بود ، که می بایست دو ماه متوالی روزه بگیرد ، زیرا عتق رقبه و اطعام ستین مسکین برای او مشکل نبود ، او امیر بود و برای او عتق رقبه و اطعام ستین مسکین سخت و دشوار نمی آمد (1) ، که در این فتوی مراعات مصلحت نمود .

و اما اینکه امام الحرمین به مالک نسبت داده که او اجازه داده ثلث مردم برای اصلاح امر دو ثلث دیگر کشته شوند ، نسبت درستی نمی باشد ، همانطوریکه در حاشیه بنانی بر شرح زرقانی ، در این مسئله نزاع فراوان نقل گردیده ، و به مالک نسبت داده شده ، که او بر خلاف تمامی مذاهب به آن اعتقاد داشته ، و زرکشی هم در این باره گفته است : که علماء در جمیع مذاهب ، به مطلق مناسبت در مصالح اکتفاء نموده اند ، و مصالح مرسله معنائی غیر از این ندارد . (2)

عمل اهل مدینه : یکی از شاخصه های مذهب مالک عمل اهل مدینه می باشد ، در اینکه مدینه مهد سنت رسول خدا و اقلیم اول در نشر معارف و حیوانی و سنن الهی بوده تردیدی نیست ، و رسول خدا نیز همواره این شهر و اهالی آنرا مورد تعریف و تمجید خود قرار داده ، و بمناسبت های خاص آنرا بیان می فرمود .

روایاتی مثل :

«آیةُ الإیمان حبُّ الأنصار ، و آيةُ التَّفَاقُ بُغْضُ الإِنصارِ» (3) .

ص: 329

1- ترتیب المدارک للقاضی عیاض 2 : 534 ، الفکر السامی 1 - 2 : 159 .

2- أنظر المصدر السابق و الدرر الكامنة 4 : 210 ، طبقات الشافعية 9 : 207 .

3- صحيح البخاري كتاب مناقب الأنصار باب حبِّ الأنصار من الإيمان رقم 3784 .



حَبِّ انصار نشانه ایمان و بغض آنها نشانه نفاق می باشد .

و در بعضی از کتابهای حدیثی مثل بخاری يك کتاب مفصل به مناقب انصار اختصاص داده و روایات فراوانی در مدح و فضیلت آنها ذکر می نماید ، که خود اشاره روشنی است که آن حضرت انصار را بر مهاجرین ترجیح می داده .

اشاره ظاهر این عبارات در این است که انصار بخاطر آنهمه جانفشانی از حضور رسول خدا در مدینه و نزول وحی و همچنین مسکن و مأوای بسیاری از صحابه مخلص بود که این چنین مورد عنایت قرار گرفت .

دار الهجرة و مهبط الوحی بودن مدینه در تعلیم سنن و معارف دینی باعث گردید که مدینه از سایر بلاد اسلامی پیشی گرفته ، و کار آن بجائی برسد که عمل رفتاری مردمان آن نیز برای مسلمانان دیگر ، حکم سنت رسول خدا را داشته باشد .

عمل اهل مدینه تا سالهای سال همچنان برای مردم مانند سنت عملی رسول خدا محسوب و به آن عمل می نمودند .

تا اینکه بعد از گذشت زمانها ، بواسطه انقضاء دور صحابه و تابعین و کثرت مهاجرتها ، چهره اصیل اهالی مدینه نیز تغییر یافت و در نتیجه قاعده عمل اهل مدینه هم دچار تزلزل گردید .

پس از تشکیك و اختلاف در چگونگی عمل اهل مدینه علماء ناچار شدند تا به قدر متیقن از آن اکتفاء نموده ، اگر چه این قاعده همچنان برای مذهب مالك باقی مانده و حجت شرعی می باشد .

یکی از مشکلات پیش روی علماء برای «عمل اهل مدینه» تعیین حدود و تشخیص افراد آن دیار می باشد ، بعضی برای اینکه بتوانند از آن تعریفی ارائه نمایند چنین گفته اند :

المراد بهم ، الصحابة والتابعون لأنهم أعراف بالوحي وبالمراد منه ، لمسكنهم محل الوحي ، فإن المراد بأهل المدينة الصحابة الذين

استوطنوا المدينة حياته ، وإن استوطنوا غيرها بعده ، والتابعون الذين استوطنوها مدة يطلعون فيها على الوحي ، والمراد منه بمخالطة أهلها الذين شاهدوا ذلك ، وهذا يقتضي أن تابع التابعين الذين سكنوا المدينة زمن التابعين الموصوفين بما ذكر مدة يطلعون فيها منهم على ما ذكر كذلك ، لكنه خلاف تقييده بالصحابة والتابعين .(1)

مراد از اهل مدينة صحابه وتابعين می باشند ، زیرا آنها از دیگران آشناتر به نزول وحی بودند ، وهمچنین کسانی که بعدها به آنها ملحق شده و در این شهر ساکن گردیدند ، و آنان نیز همانند صحابه وتابعین عمل نمودند ، پس دامنه اهالی مدينة فراتر گردید و برای تعیین حدود اهالی آن دیگر جایی برای تخصیص و تقييد به صحابه وتابعین باقی نمی ماند ، زیرا عنوان عمل اهل مدينة همه را شامل می گردید .

و در راستای اختلاف افراد ساکن در مدينة بود که قاضی عیاض عمل اهل مدينة را این چنین تقسیم نمود :

الأول : ما طريقه النقل والحكاية .

والثاني : ما طريقه الرأي والاجتهاد .(2)

يك طبقه : کسانی که اهل روایت و اهل نقل بودند و طبقه دیگر : اهل اجتهاد و رأی .

تقسیم قاضی عیاض ناظر به همان تقسیم دوگانه مشهور بود که در طول تاریخ با یکدیگر در نزاع و تخاصم بودند .

پس عمل اهل مدينة اگر چه ممکن بود در قرون ابتدائی اسلام قدر متیقنی .

ص: 331

---

1- الجواهر الثمينة في أدلة عالم المدينة : 107 ، نشر البنود 2 : 84 .

2- المدارك 1 : 67 .

بعنوان صحابه و تابعین داشته باشد، اما در دورانهای بعدی بطور کلی مستحیل و غیر قابل تطبیق گردیده، و عمل به آن نیز غیر مقدور و ناممکن شد.

## سدّ الذرائع

ذریعة در لغت بمعنی دستگیره و وسیله می باشد، و در اصطلاح به اموری گفته می شود که بتوان بوسیله آن به امر دیگری دسترسی پیدا نمود.

ذریعه و وسیله دارای چند صورت می باشد، گاهی برای انجام يك محذور شرعی و فعل حرام بکار برده می شود، اگر چه خود آن کار حرام نباشد، ولی شارع حکم به حرمت آن نموده، و گاهی هم برای انجام يك امر واجب بکار برده می شود.

سدّ ذرائع راه رسیدن به فعل حرام را مسدود می نماید، و فتح الذرائع راه رسیدن به واجب را عقلاً واجب می گرداند.

در نزد فقهاء تمامی مقدماتی که به واجب شرعی و یا حرام شرعی منتهی می گردند عقلاً واجب و حرام می باشند، اما در مقدماتی که به حرام منتهی نمی گردند اختلاف وجود دارد.

مجموع اقوال در سدّ ذرائع چهار قول می باشد:

قول اول: سدّ ذرائع يك قاعده شرعی می باشد و در طریق استنباط قرار می گیرد، و با آن برای جلوگیری از وقوع در حرام بکار برده می شود. پس کلیه اموری که با آن بتوان به حرام رسید، حرام می باشند، اگر چه نفس آن فعل حرام نبوده باشد.

قرافی در این باره می گوید: «متی كان الفعل السالم عن المفسدة وسيلة إلى المفسدة منع مالك من ذلك الفعل في كثير من الصور».

هر گاه فعلی که خود دارای مفسده و حرمت شرعی نباشد، مقدمه برای فعل حرام گردد. مثل مسافرتی که موجب فعل حرام گردد.

قول دوم: سدّ ذرایع نمی تواند در استنباط حکم شرعی بکار گرفته شود، اگر چه بدون ذکر نام آن مورد استفاده قرار می گیرد، چنانکه بین احناف و شوافع دیده می شود.

قول سوم: حرمت سدّ ذرایع از باب بدعت، که قول ظاهریه می باشد، و دلیل آنها این است که چون از طرف شارع به آن دستوری نیامده بنابر این ممنوع و حرام می باشد.

قول چهارم: سدّ ذرایع و فتح ذرایع بخاطر اینکه از مقدمه حرام و مقدمه واجب بحث می نماید، حکم عقلی می باشد.

قرافی که از علماء مالکیه می باشد و ابن القیم از حنابله معتقدند که رأی شیعه امامیه نیز همین می باشد ولی آنرا بعنوان دلیل مستقل در کلمات خود بکار نمی برند.

حيث يعد سدّ الذرائع عندهم من باب المقدمات، أي أن حكم الوسائل هو حكم ما أفضت إليه، لكنه لا يعد دليلاً مستقلاً في مواجهة الأدلة الأخرى. (1)

در نزد شیعه مقدمه واجب و حرام آنطوریکه در کتب استدلالی ذکر گردیده، علاوه بر موصله و غیر موصله بودن دارای تقسیمات دیگری مثل مفوته و غیر مفوته و داخلی و خارجی و عقلی و شرعی می باشد، که از باب حکم بدیهی عقل دارای حکم واجب و حرام می گردند همانطوریکه در مباحث استدلالی و کتب اصولی مورد بحث واقع گردیده.

در سدّ ذرایع، بیوع آجال و شرکت در بعض مجالس و محافل و خلوت با اجنبیه و یا کشف بعض مفاتن زن در منظر اجنبی و امثال آن که غالباً به حرام منتهی می گردد.

ص: 333

حرام می باشند. (1) مثل : حرمة تعمیر و باز سازی و تغییر در شکل ظاهری کعبه .

و در این باره شیخ أبوزهرة می نویسد :

«إن الوسيلة إذا تعيّنت طريقاً لقاية ما تعيّن مقطوعاً أعطيت حكمها بلا نزاع، وكذلك في ما إذا تعيّنت تعيّننا مظنوناً عند أكثر العلماء .

و أما إذا لم تكن الوسيلة متعينة لا بطريق العلم ولا بطريق الظن، فهذا يختص مالك بالأخذ بأصل الذرائع فيه إذا كثر ترتيب الغاية على الوسيلة، كبيع الآجال، فإنها في كثير من الأحوال تكون لقصد التوصل إلى الربا، فتحرم لهذه الكثرة، وسداً للذريعة الربا، وخالفه غيره لأن الأصل في التصرف هو الإذن، ولا يلغى ذلك إلاً بدليل يوجب العلم أو غلبة الظن . . . . (2)

وسيله و مقدمه اگر سبب رسیدن به حرام گردد بدون هیچ تردیدی حرام می باشد، و همچنین است اگر چنانچه ظن غالب به آن باشد .

و اما اگر واقع و متعین نباشد، تنها در نزد مالک از باب سدّ الذرائع حرام می باشد، که علماء مذاهب دیگر با آن مخالف می باشند، زیرا معتقدند که در حرمت، ارتکاب فعل حرام باید متیقن و یا ظن غالب بوده باشد .

## فتح ذرایع

فتح ذرایع نقطه مقابل سدّ ذرایع می باشد یعنی تمام مباحثی که در ممنوعیت و حرمت مقدمه گفته می شود، در فتح ذرایع برای وجوب مقدمه واجب

ص: 334

1- انظر: شرح تنقيح الفصول: 200 .

2- مالك لأبي زهرة: 381 .

نیز گفته می‌شود، و مورد بحث و استدلال قرار می‌گیرد.

واژه امثله فراوان آن تمامی مقدمات منتهی به فعل واجب می‌باشد، مثل وضوء و سعی در انجام مقدمات برای بجا آوردن حج و امثال آن.

## عُرف

عرف عبارت است از مجموعه امور و آدابی که يك جامعه در اثر تکرار با آن انس و عادت گرفته باشند، بصورتی که اگر کسی آنها را ترك نماید مورد مذمت قرار خواهد گرفت، در حقیقت عرف از مصادری می‌باشد که ابتدا به او مراجعه نمی‌گردد، بلکه در صورت نیاز و برای بهتر روشن شدن معنای يك مفهوم به او مراجعه می‌شود.

و بعضی اشتباه نموده (1)، و آنرا جزء مصادر اصلی در تشریح اسلامی در صدر اسلام بحساب آورده اند. (2)

تردیدی نیست که عرف تنها بعنوان مرجع برای فهم مرادات و مصادیق بعض مفاهیم ناشناخته و یا مجهول بکار گرفته می‌شود، نه بعنوان يك مرجع مستقل که بتوان حکم اولی را از آن استنباط و استخراج نمود.

تعریف عرف: در کتابهای لغت برای عرف معانی متعدد ذکر شده است، شاید بهترین معنی و نزدیکترین آن به مباحث فقهی همان «معروف» و «خوبی» باشد، همانطوریکه در قرآن می‌فرماید: «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» (3) به کارهای خوب امر نما.

ص: 335

---

1- نظرة عامة في تاريخ الفقه الإسلامي، د. علي حسن عبد القادر: 51.

2- مقدمة لدراسة الفقه الإسلامي: 145.

3- الأعراف: 199.

و عرف در اصطلاح فقهاء مترادف با عادات می باشد، جرجانی در معنای عرف می گوید:

«العرف ما استقرت النفوس عليه بشهادة العقول، وتلقته الطباع بالقبول» عرف عبارت است از آن چیزی که در نفوس عده ای جای گرفته و عقلاً آنرا تلقی به قبول نموده باشند، که آنرا عرف صحیح می گویند، در مقابل عرف فاسد، که عقول سلیمه آنرا تأیید و تصدیق نمی نمایند، اگر چه ممکن است در نزد عوام پسندیده و قابل قبول بوده باشد.

## اقسام عرف

با توجه به اعتبارات مختلف، برای عرف سه تقسیم ذکر شده است:

(1) عرف باعتبار تحقق:، عرف از حیث تحقق در خارج، به دو طریق شناخته می گردد: 1- عرف قولی 2- عرف فعلی.

عرف قولی: معمولاً در استعمالات الفاظ شکل گرفته و تحقق میابد، مثل لفظ «أبو» برای پدر در رابطه با فرزندان که شامل اجداد نمی گردد، چنانکه در قرآن آمده «وكان أبوهما صالحا» (1) دیوار آن دو غلام یتیم تعمیر گردید، بخاطر اینکه پدر آنها مرد صالحی بود، که بر خلاف استعمال عرفی مورد استفاده قرار گرفته، زیرا در آیه «ابوهما» برای اجداد دور آنها بکار برده شده است، و یا مانند استعمال «لحم» که برای غیر ماهی بکار برده می شود اگر چه باز قرآن آنرا برای ماهی استعمال نموده است:

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» (2)

ص: 336

---

1- الكهف: 82.

2- النحل: 14.

و او کسی است که دریا را مسخر شما نمود ، تا از گوشت تازه آن استفاده نمائید .

واما عرف عملی : عرف عملی عبارت است از آن چیزی که مردم به آن عادت نموده اند ، مثل اموراتی که در معاش خود بکار می برند و یا اینکه در معاملات خود از آن استفاده می نمایند ، که برطبق عادات متعارف هر منطقه و شهر می باشد ، وهمچنین است امور خانواده و ازدواج و پرداخت اجاره مسکن و سایر حقوق .

(2) عرف باعتبار مصدر : بحسب ظاهر اعراف سه نوع می باشند : 1- عرف عام ، 2- عرف خاص ، 3- عرف متشرعه .

عرف عام : عبارت است امور متعارف در يك شهر بنحو عموم .

عرف خاص : عبارت است از امور متعارف در يك حرفه و صنعت بغير از حرفه و صنعت دیگر .

عرف متشرعه : عبارت است از بکارگیری واستعمال شارع و اراده معانی خاص مثل لفظ صلاة و صوم .

(3) مشروعیت عرف : عرف بحسب مشروعیت نیز دو قسم می باشد : عرف صحیح و عرف فاسد .

عرف صحیح : عبارت است از اموری که با ادله شرعیه مخالفت نداشته باشد مانند برائت ذمه زوج با پرداخت مهریه همسر .

عرف فاسد : عبارت است از اموری که با نصوص شرعیه مخالفت داشته باشد ، مثل اعتیاد و شرب خمر و ربا و پوشیدن لباس غیر مناسب .

فقهاء عرف فاسد را از اصل بعنوان عرف بحساب نیاورده و در استنباط احکام از آن نام نبرده اند .



## شروط اعتبار عرف :

علماء برای اعتبار عرف شروطی قرار داده اند که از جمله آنها این شروط می باشد :

موافقت با نصوص شرعی : هر گونه عرفی که بر خلاف نص معتبری باشد و یا نص معتبری آنرا تصدیق ننماید ، غیر معتبر می باشد ، مثل : بیع معدوم ونهی از بیع کالائی که در اختیار انسان نباشد ، وجواز عقد قرار داد برای درست کردن وساختن يك چیز بخصوص .

سبقت زمانی یا مقارنه با عرف : لازم است عرف از نظر زمانی در میان يك جامعه از قبل معروف ومشهور بوده باشد و یا لا اقل مقارنت وهم زمان باشد .

مثل وقف برای گروه خاص ، مانند وقف برای علماء ، که می بایست تعریف خاصی برای عالم از قبل وجود داشته باشد ، و یا اینکه همزمان با وقف برای علماء هم تعریفی ارائه گردد .

عدم مخالفت عرف با شروط شرعی : در این شرط باید عرف مخالف شروط شرعی نباشد ، مثل اینکه طبق عرف معاملات بصورت اقساط انجام بگیرد ، ولی بایع ومشتري بخواهند طبق عقد شرعی بدون تقسیط معامله نمایند ، که در این صورت شرع مقدم بوده و عرف محکوم می باشد .

## حجیت عرف :

مالکيه برای حجیت عرف به کتاب وسنت استدلال می نمایند .

کتاب : یکی از ادله کتاب آیه شریفه :

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (1)

ص: 338

عفو نمایند و به معروف عمل کنید و از جاهلین پرهیزید .

مالکیه معتقدند که عرف در این آیه همان عرف مصطلح می باشد ، قرافی می گوید :

«إن كل ما شهدت به العادة قضی به لظاهر الآية» .

هر چه را که در میان مردم عادت شده باشد شامل این آیه می باشد .

سنت : برای حجیت عرف از سنت به روایاتی عمل شده که از جمله آنها این روایت می باشد :

« ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن » (1).

هر چیزی که نزد مؤمنین خوب باشد نزد خداوند هم خوب می باشد .

علماء روایت فوق را برای قواعد فقهیه ای که ذکر خواهد شد ، يك اصل اساسی بشمار آورده اند :

1- «العادة محكمة» .

2- «استعمال الناس حجة يجب العمل بها» .

3- «الممتنع عادة كالممتنع شرعا وحقيقة» .

4- «الحقیقة تترك بدلالة العادة» .

5- «العبرة للغالب الشائع لا النادر» .

6- «المعروف عرفا كالمشروط شرطا» .

7- «التعيين بالعرف كالتعيين بالنص» . .

ص: 339

---

1- أخرجه أحمد في المسند 1 : 379 ، ومسند البزار رقم 130 ، والخطيب في الفقيه والمتفقه 1 : 422 رقم 446 ، وتاريخ بغداد 3 : 244 ، والبيهقي في الاعتقاد : 208 .

در مذهب مالکی بعضی از کتابها از درجه بالائی برخوردار می باشند، مثل کتاب «المدونة الكبرى» که یکی از مشهورترین کتابهای فقهی در مذهب مالک می باشد، که در میان علماء از اعتبار و ارزش خاصی برخوردار بوده و دومین کتاب بعد از موطأ در این مذهب بشمار آمده و از تقریعات فراوان آن استفاده می نمایند.

کتاب «المدونة» جواب سؤالاتی بود که اسد بن فرات مشهور با ابن قاسم متوفی 213 هـ از مالک شنیده بود، اسد بن فرات جوابهای مالک را بر اساس رأی خود تنظیم و سپس بصورت کتاب در آورد، او مدتی از فقه اهل عراق یعنی از مکتب ابوحنیفه استفاده نموده بود، از این رو جوابهای خود را در مسائل فقهیه بر اساس قیاس و اندوخته های از مالک پاسخ می گفت، و بر همین اساس در کتاب او مقداری قیاس چاشنی شده بود، بعد از ابن فرات شاگرد او سحنون متوفی 240 هـ پاسخهای خود را بر این کتاب افزود و آنرا تدوین نمود، تا به شکل مدونه امروزی در آمد.

و در اینباره چنین گفته اند:

المدونة هي حصيلة جهود ثلاثة أقطاب: مالك ياجاباته، وابن القاسم بقياساته وزياداته، وسحنون بتنسيقه وتهذيبه وتبويبه وإضافاته. والمدونة هي أصل المذهب المالكي وعمدة الفقهاء في القضاء والفتوى، والمرجح روايتها على غيرها، ويدللك على ذلك أنها يشار إليها في كتب المذهب أحيانا بمجرد الضمير «فيها» كما في «مختصر خليل»<sup>(1)</sup>، وأحيانا ب «الكتاب» كما في «الذخيرة» وغيره،

ص: 340

1- أبو الضياء خليل بن إسحاق الكردي المصري الشهير بالجندي المالكي المتوفى 776 هـ وهو الذي شرح «مختصر ابن الحاجب» أبي عمرو عثمان بن أبيبكر المعروف بابن حاجب الكردي المتوفى 646 هـ وهو الذي ألف في علوم اللغة «الكافية» في النحو و«الشافية» في الصرف. وكتاب «مختصر خليل» سلك فيه الخليل طريق الحاوي عند الشافعية، فجمع الفروع الكثيرة من كتب المذهب، حتى قالوا: إنه حوى مائة ألف مسألة، منطوقا ومثلها مفهوما، وإنما ذلك تقريب، وإلا ففيه أكثر من ذلك بكثير، بل قال الهلالي: فيه المسألة واحدة التي تجمع ألف مسألة، مع أن «مختصر ابن الحاجب» قال ابن دقيق العيد فيه: إنه جمع أربعين ألف مسألة، وإن «تهذيب البراذعي» ستة وثلاثون ألف مسألة، وفي رسالة ابن أبي زيد أربعة آلاف مسألة. الفكر السامي 2: 243.

فهي بمنزلة كتاب سيويه عند النحويين وكتاب أرسطو عند المناطقة .

كتاب مدونه حاصل زحمت سه نفر از بزرگان مذهب مالکی می باشد : مالك با پاسخ به سؤالات وابن قاسم با اضافه نمودن قیاسات و سحنون با تهذیب و تبویب و اضافات دیگر ، برای فتوی کتاب مدونه این کتاب اصل می باشد ، واهمیت آن بقدری است که گاهی با اشاره به ضمیر « فیها » هم فهمیده می شود که مراد مدونه می باشد ، همانطوریکه در مختصر خلیل گفته شده است ، وگاهی هم از آن به «الکتاب» تعبیر می کنند ، همانطوریکه در «ذخیره» قرافی و غیر آن آمده است ، این کتاب در نزد مالکیه مثل سیویه در نزد نحویین و کتاب ارسطو در نزد منطقیین می باشد .

کتاب «الذخیره» از قرافی یکی دیگر از کتابهای فقهی مذهب مالك می باشد ، مؤلف در این کتاب سعی نموده که مهمترین کتابهای فقهی را که پنج کتاب بودند ، در يك کتاب جمع آوری نماید ، آن کتابها عبارت بودند از : 1 - المدونة الكبرى که در باره آن توضیح داده شد .

ص: 341

2- الجواهر الثمينة في مذهب عالم المدينة ، لنجم الدين شلس .

3- التلقين ، للقاضي عبد الوهاب البغدادي .

4- التفريع ، لابن الجلاب .

5- الرسالة ، لابي زيد القيرواني .(1)

وكتاب «المعيار المعرب» که در باره فتاوی اهل افریقا واندلس و مغرب می باشد یکی دیگر از کتابهای معروف مذهب مالکی می باشد ، این کتاب از جهاتی دارای اهمیت ویژه می باشد ، در آن از قضاوت و احکام خانواده و سیاست سخن بمیان آمده و مورد بحث علمی قرار گرفته .

مؤلف این کتاب أبو العباس أحمد بن یحیی الونشیرسی یکی از بزرگان فقهاء مالکیة در قرن دهم می باشد ، او کتابهای دیگری نیز مثل کتاب «الفائق في الوثائق» و کتاب در «قواعد الفقهية» دارد ، ولی کتاب «المعيار» او در حقیقت خزانه فتاوی در مذهب و فقه مالکی می باشد .(2)

## موطأ

کتاب موطأ مهمترین کتاب حدیثی مذهب مالکی می باشد ، آنرا از این جهت به این اسم نامیده اند که قبل از انتشار آن ، بسیار مورد بررسی و دقت قرار گرفته ، و در آن اعمال نظر شده و آماده گردیده .

و بهمین جهت اسم مفعولی را برای آن انتخاب نمودند ، و در این باره علماء چنین گفته اند :

وقد سمي بذلك لأنه وطأه للناس فهو اسم مفعول ، وذلك لما روی

ص: 342

---

1- مقدمة لدراسة الفقه الإسلامي : 278 .

2- المصدر نفسه .

أبو عبدالله محمد بن ابراهيم الإصفهاني ، قال : قلت لأبي حاتم الرازي موطأ مالك ، لم سمي الموطأ ؟ فقال : شيء صنعه ووطأه للناس ، حتى قيل : موطأ مالك . وقيل : لأنه واطأه عليه العلماء ، وكان ينبغي على هذا أن يسمى الموطأ ، فالأولى أن يكون السبب الأول هو الأصح ، إلا أنه روي عن مالك نفسه أنه قال : عرضت كتابي هذا على سبعين فقيها من فقهاء المدينة فكلهم واطأني عليه فسميته الموطأ . (1)

همانطوریکه از ابوحاتم رازی می پرسند ، چرا موطأ مالك را به این اسم نامیده اند ؟ در جواب می گوید : بخاطر اینکه مردم زیاد بر او قدم نهاده؛ کنایه از اینکه آنرا زیاد خوانده و به آن عمل نموده اند ، و خود مالك گفته است : من موطأ را به هفتاد نفر از فقهاء و علماء مدینه عرضه نمودم و آنها در باره آن نظر دادند ، از این جهت آنرا به این اسم نامیدم .

اهل تاریخ و سیر می گویند : موطأ به امر أبو جعفر منصور نوشته شد ، همانا او به مالك دستور داد تا يك كتاب بنويسد كه همه مردم به آن عمل نمایند .

مالك در جواب او گفت : أصحاب رسول خدا در شهرها و بلاد پراکنده شده و هر کدام به نوعی در بین مردم تبلیغ دینی داشته اند ، حال اگر این کتاب نوشته شود چه بسا در میان مردم اختلاف بوجود آید ، اهل مکه به شیوه ای عمل می نمایند و اهل مدینه بشکلی و اهل عراق بشکل دیگر ، منصور گفت : علم اهل عراق را که من نمی پسندم ، عمده علم اهل مدینه می باشد ، و تو بر طبق علم اهل مدینه بنویس و من مردم را با زور شمشیر هم که شده به عمل به آن مجبور می نمایم .

می نویسند : اگر چه مالك ابتدا به این کار راضی نبود ولی بعدها به آن مبادرت .

ص: 343

ورزید ، وموطأ را از میان صد هزار حدیث انتخاب و آنرا منتشر نمود .

نوشتن این کتاب در زمان منصور شروع گردید ولی بعد از او در سال 159 هجری خاتمه پیدا نمود که در آن زمان منصور از دنیا رفته بود .

نظریه مهدی عباسی هم همان نظر منصور بود و بعد از او هارون رشید به این کار مبادرت و نسخ فراوانی از آنرا منتشر نمود . (1)

پس از منصور پسرش مهدی پنج هزار دینار به مالک داد تا به شاگردان خود پردازد ، و از آنها بخواهد تا با فقه ابو حنیفه در عراق وارد مبارزه شوند ، او هم که در فقر مالی بسر می برد ، آنرا پذیرفت و با پرداختن مبالغی به شاگردان خود زمینه مخالفت با ابوحنیفه را فراهم نمود . در میان شاگردان مالک شافعی هم وجود داشت . (2)

نکته مهم اینکه مالک از شاگردان ابن شهاب زهری بود ، و زمان او کتابت حدیث که از زمان خلفاء ممنوع شده بود آزاد گردید .

نوشته های زهری در دفترهایی توسط سلیمان بن عبد الملك به بلاد اسلامی فرستاده و انتشار پیدا نمود ، که شاید از بقایای آن طبق سیاق و غلبه روایات زهری همین کتاب موطأ بوده باشد .

نکته دیگر این که جماعتی از بزرگان حدیث در عهد مالک و بعد از آن نسبت به حدیث و منشورات حدیثی در دستگاه اموی و عباسی کاملاً بد بین شده و از عمل کرد خود نادم و پشیمان شده بودند ، بهمین خاطر بود که غالباً علماء به دفن .

ص: 344

---

1- الانتقاء لابن عبد البر : 80 - 81 ، ونصّ الخبر عند ابن أبي حاتم في مقدمة «الجرح والتعديل» ص 29 .

2- مفتاح السنة للخولي : 23 .

آنها بر این عقیده بودند که اگر روز قیامت در آتش جهنم سوخته و عذاب شوند بخاطر نقل همین احادیث بوده! داستان شرح احوالات بعض از امراء مؤمنین و حاکمان حدیث مثل مالک بن انس و شعبه بن حجاج عتکی و اضراب آنها از این قرار می باشد!

مشهور است که عدم وثاقت به احادیث، آنها را به این تصمیم وادار نمود، مالک بن انس می گفت:

لَقَدْ حَدَّثْتُ بِأَحَادِيثٍ وَدِدْتُ أَنِّي ضُرِبْتُ بِكُلِّ حَدِيثٍ مِنْهَا سَوْطَيْنِ وَلَمْ أَحَدِّثْ بِهَا (1).

من احادیثی را روایت نموده ام که الآن دوست دارم برای هر حدیث دو تازیانه می خوردم و آنها را نقل نمی نمودم.

و این روایت را ابن اثیر جَزْرِي هم در کتاب «جامع الأصول» روایت نموده است.

و خطیب بغدادی آنرا از یحیی بن سلیمان از ابن وهب این چنین روایت نموده است:

سمعتُ مالکاً يقول: كثير من هذه الأحاديث ضلالة، لقد خَرَجْتُ مني أحاديث لَوَدِدْتُ أَنِّي ضُرِبْتُ بِكُلِّ حَدِيثٍ مِنْهَا سَوْطَيْنِ وَإِنِّي لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا (2) ..

ص: 345

---

1- معرفة علوم الحديث ص 61 ط جامعة دكة بنغالة - تصحيح الدكتور معظم حسين، ام - ای، دی، فل (أكسن).

2- نصيحة أهل الحديث: 34.



وَكذا قال سفیان الثوري : وددت أن يدي قطعت ولم أطلب حديثاً(1) .

بسیاری از این احادیث ضلالت و گمراه کننده می باشند؛ همانا من روایاتی را نقل کردم دوست دارم اکنون برای هر يك از آنها دو تازیانه می خوردم و آنها را نقل نمی کردم ، همانطوریکه سفیان ثوری هم می گفت : کاش دستم قطع می گردید و من محدث نمی شدم !!

اگر چه بعضی خواسته تا آنرا بمعنای فتوی و رأی تفسیر نمایند(2) ولی چنانکه از ظاهر کلام پیداست ، مراد نقل حدیث و کثرت روایات گمراه کننده می باشد ، که موجبات نگرانی و پشیمانی آنانرا فراهم نموده است !

## روایات موطأ

در زمان خود مالک افرادی از شاگردان او اقدام به جمع آوری روایات او نمودند ، و همه آنها کتاب خود را بنام «موطأ» نامیدند ، افرادی مثل ابن ابي ذئب وابن عيينة والثوري وغير اينها کسانی بودند که در نقل روایت از مشایخ ، با مالک بن انس شریک بودند از این روایات آنها نیز همانند روایات مالک بود .

در میان کتابهایی که به نام موطأ نوشته شده بود ، تعداد روایات هر کدام با دیگری تفاوت فراوان داشت ، بعضی نوشته اند قریب به سی کتاب به نام موطأ وجود داشت ، که از مهمترین آنها موطأ به روایت یحیی بن یحیی و روایت محمد بن حسن شیبانی بود .

ص: 346

---

1- سیر أعلام النبلاء 7 : 274 .

2- تاریخ أهل الحدیث للدهلوی المدنی : 46 ، وفيات الأعیان ابن خلکان 3 : 284 رقم 552 .

بنا بر نقل ابن هباب ، عدد روایات مالک صد هزار حدیث بود که از میان آنها ده هزار حدیث انتخاب گردید ، سپس هر زمان که به مالک عرضه می گردید ، مقداری از آنرا حذف می نمود ! تا اینکه عدد آن به پانصد حدیث رسید .

چنانکه ابوبکر ابهری گفته :

جملة ما في الموطأ من الآثار عن النبي عن الصحابة والتابعين 1720 ، حدیث المسند منها : 600 والمرسل 228 ، والموقوف 613 ، ومن قول التابعين 285 .

وقال السيوطي في تقريبه نقلاً عن ابن حزم : أحصيت ما في الموطأ مالک وما في حدیث سفیان ابن عیینة ، فوجدت في كل واحد منهما من المسند خمسمائة ونيفا مسندة ، وثلاثمائة مرسلًا وفيه نيف وسبعون حدیثًا قد ترك مالک نفسه العمل بها وفيها أحاديث ضعيفة وهاها جمهور العلماء .<sup>(1)</sup>

تمام احادیث مالک در موطأ اعم از آثار مرویه از رسول خدا واقوال صحابه وتابعین 1720 حدیث می باشد ، که از این مجموع تنها 600 حدیث مسند می باشد ، باقی احادیث 228 حدیث مرسل و 613 حدیث موقوف و 285 حدیث از تابعین می باشد . وسیوطی از قول ابن حزم گفته : من تمام روایات موطأ را شمارش نمودم ، مجموع روایات مسند پانصد و چند حدیث و سیصد حدیث مرسل و وهفتاد و چند حدیث خود مالک به آنها عمل نمود ؛ واحادیثی هم در آن وجود دارد که علماء آنها را واهی وبدون معنی دانسته اند . .

ص: 347

---

1- مفتاح السنة للخولي : 25 .

و در کتاب «تاریخ المذهب المالکی» آمده که تعداد روایات موطأ مالک به اختلاف راویان آن متفاوت می باشد ، و علت آنهم طولانی شدن زمان اشتغال خود مالک به تهذیب احادیث موطأ بود ، تا اینکه مالک از دنیا رفت و این مقدار از او بجای ماند (که البته اگر عمر او ادامه پیدا می نمود با قرائن و شواهدی که از او در دست می باشد ، از این مقدار هم صرف نظر می نمود) .

با این حساب ، آنچه که از حدیث «عتیق الزبیری» نقل شده ده هزار حدیث و آنچه که از حدیث «الغافقی» نقل شده 666 حدیث ، و آنچه که از حدیث ابوبکر الأبهري نقل شده 1720 حدیث می باشد .

هم چنانکه در «شرح الزرقانی» و «تنویر الحوالمک» نیز همان کلام ابوبکر ابهری نقل شده ، که تمام احادیث موطأ از آثار و غیر آثار 1720 حدیث می باشد که مسندات آن 600 حدیث ، و مرسل 222 حدیث ، و موقوف 613 ، و اقوال تابعین 285 حدیث می باشد .<sup>(1)</sup> و این آن چیزی است که در بلاد مالکی مذهب مشهور می باشد ، اگر چه در بعضی از کتب نقل شده که روایات یحیی الیثی از مالک بیش از این عدد ذکر شده است .<sup>(2)</sup>

وقاضی عیاض هم در این رابطه می گوید : مشهور این است که نسخه های موطأ نزدیک بیست نسخه می باشد ، و بعضی هم آنرا سی نسخه می دانند .

و شیخ عبد العزیز دهلوی متوفی 1139 ه در کتاب «بستان المحدثین» که به زبان فارسی نوشته شده می گوید : نسخ کتاب موطأ که تا کنون در بلاد عربی پیدا شده تا این زمان 16 نسخه می باشد که برای هر کدام یک راوی مخصوصی .

ص: 348

---

1- تاریخ المذهب المالک: 153 ، تنویر الحوالمک: 1: 7 .

2- تاریخ المذهب المالکی لوهبة الزهیلی فی المذاهب الإسلامی الخمسة: 439 .

می باشد .

وقال أبو القاسم بن محمد بن حسين الشافعي : الموطآت المعروفة عن مالك أحد عشر ، معناها متقارب والمستعمل ، منها أربعة موطأ يحيى بن يحيى وموطأ ابن بكير ، وموطأ أبي مصعب وموطأ ابن وهب . ثم ضعف الإستعمال في الأخيرين .

وبين الروايات اختلاف كبير من تقديم وتأخير وزيادة ونقص ، ومن أكبرها وأكثرها زيادات ، رواية أبي مصعب ، فقد قال ابن حزم : «إنها تزيد على سائر الموطآت نحو مائة حديث .(1)

مشهور این است که از این روایات متعدد ، روایت يحيى بن يحيى الليثي المتوفى 234 هـ ، وروایت محمد بن الحسن الشيباني المتوفى 189 هـ ، از همه مهمتر می باشند . به گونه ای که اگر موطأ گفته شود منصرف است به این دو نسخه یا تنها نسخه لیثی .

می گویند يحيى این روایات را از زیاد بن عبد الرحمن معروف به شبطون شنید و سپس به نزد مالك رفت و از خود او شنید ، یکی از تفاوتهای این نسخه این است که در سه باب از آن ، آخرین آراء مالك نقل شده است .

وآما روایت شيباني : گفته می شود که در این نسخه ، أحاديثی وجود دارد که در نسخ دیگر موطأ پیدا نمی شود که از جمله آنها روایت «إنَّما الأعمال بالنیات » می باشد که در نسخ دیگر وجود ندارد ، وگفته شده است که احادیث دیگری در آن وجود دارد که ضعیف می باشند .

لکنوی احادیث موطأ به روایت شيباني را مورد شناسائی قرار داده و می گوید : عدد روایات آن 1005 حدیث می باشد ، که از مجموع آن تعداد 175 حدیث از .

ص: 349

---

1- مفتاح السنة : 26 ، تاریخ المذهب المالکي : 155 .

## شرح موطأ

برای کتاب مطأ شرح فراوانی نوشته شده است که جیدی تعداد آنها را 136 عنوان می داند .

و همچنین خولی نیز تعدادی از آن شرح را نام می برد ، که از جمله آن : شرح ابن الحیب المالکی المتوفی 239 هـ ، شرح ابن عبد البر المتوفی 463 هـ ، و هی : التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید ، والاستذکار ، وتجرید التمهید ، والتقصی لحدیث الموطأ . وقال ابن حزم : هو کتاب فی الفقه و الحدیث ولا أعلم نظیره ، وكذا الذهبی یقول فی ثلاثة من الكتب : المحلی والمغنی لابن قدامه و التمهید لابن عبد البر .

وكذا ابن الولید الباجی المتوفی 474 هـ فی ثلاثة شروح : «الإیاء» ، و«الاستیفاء» ولم یتم ، والمنقی ، وهو مطبوع .

وكتاب «المختار الجامع بین المنتقی والاستذکار» للتلمسانی ، وأبو بكر بن العربی المتوفی 543 هـ فی «القبس» و«ترتیب المسالك» والسیوطی المتوفی 911 هـ فی «كشف المغطا فی شرح الموطأ» واختصاره فی «تنویر الحوالمك» وشرح الزرقانی المتوفی 1014 هـ فی أربع مجلدات ، و غیر ذلك بین المختصر والمفصل .(1)

## تحولات در مذهب مالک

قبلاً در ارتباط با تحولات و تطورات در سنن و آثار نبوی بعد از رسول خدا

ص: 350

---

1- أنظر : مفتاح السنة : 27 ، وتاریخ المذهب المالکی : 160 .

مطالب مفصلی بیان نمودیم، واقع مطلب این است که هیچ يك از مذاهب اسلامی در گذر زمانی خود، ثابت و پایدار خالی از تحول و تغییر نمانده اند، مذهب مالك نیز به اقتضاء تحولات فکری امام مذهب و روی گردانی از حدیث و همچنین جابجایی و انتقال فکر او از مدینه به افریقا از این مجموعه حوادث و تغییرات مصون نبوده و کما کان دچار نوسانات و تغییرات گردیده است.

شاید علت عمده در تغییر و تحولات مذاهب در طول تاریخ نشیب و فرازها و حوادث جاری بر حدیث و آراء علماء بود که به اقتضاء نكسهای متعدد متولیان و متصدیان در زمانهای متفاوت و مختلف این زمینه را فراهم می نمود، تا مذاهب نیز خود را به همان میزان ساماندهی داده تا بتوانند در رقابت فیما بین مذاهب ماندگاری خود را تثبیت نمایند.

تردیدی نیست که ماندگاری و تثبیت مذاهب زمانی تضمین می گردید که هماهنگی و رضایت دستگاههای خلافت و حکومت فراهم شده باشد، که اگر چنین اتفاقی نمی افتاد یقیناً ماندگاری يك مذهب به چالش عظیمی مبتلا می گردید، برای فهم و درك این موضوع کافی است تنها نگاهی کوتاه به سه دوره مهم و متفاوت سرگذشت علم و حدیث در عهد اموی و عباسی در عهد معاویه و بنی مروان و عهد هارون و مأمون عباسی و عهد متوکل عباسی انداخته شود تا آنوقت عمق ماجرای تحول و تبدیل ارزشهای دینی و اسلامی فهمیده گردد.

به همین تناسب افکار عمومی طبقات جامعه، تحت شعاع قرار گرفته و رفته رفته شکل مذهبی پیدا می نمود، و چه بسیاری از مکذوبات و مجعولات حدیثی تحت شرائط خاص و با عناوین متفاوت با صبغه دینی به این طریق وارد دستگاه سنت نبوی گردید، و علماء را سخت بخود مشغول نمود، و سر انجام در جوامع علمی و غیر علمی مورد عمل قرار گرفت.

در راستای تحولات کلان و ابتلاء جوامع اسلامی به مسائل جدید و جرأت یافتن علماء در ورود به مقامات بالا در صدور فتوی و حکم، زمینه ای دیگر فراهم گردید تا مذاهب اسلامی بتوانند در ضمن پاسخگویی و بیان احکام جدید مقلدین خود را در سطح مقبولی راضی نگه داشته و از پراکندگی و تشتت آنها و یا احیاناً انقراض مذهب ممانعت نموده، تا سرنوشتی همانند مذاهب منقرضه را پیدا ننمایند.

در میان مذاهب اسلامی، گویا مذهب مالک از این تغییر و تحولات نصیب و سهم بیشتری داشته و بیشتر از دیگران در معرض آن قرار گرفته است، شاید بدون علت هم نبوده باشد که استخدام اصول تشریحی متعدد در این مذهب، آنهم در سطحی از بی توجهی به عنایت شارع در رعایت اوامر و نواهی، و جواز حکم شرعی در رعایت مصالح، این زمینه را برای این مذهب بیشتر از دیگران فراهم نمود تا این چنین در معرض تحول و تغییر قرار گرفته باشد.

خصوصیاتی در ادله تشریحی مثل مصالح مرسله و عمل اهل مدینه و عرف وجود داشت که بدون رعایت محدودیتهای خاص، مذهب مالک را وارث فقه مشهور به «فقه عملیات و نوازل» گردانید، تا بدون توجه به حکمتهای مخفی شارع خود را در معرض جلب مصلحت و منفعت قرار داد و سلطان عرف و عادات را در روند تکاملی جامعه حاکم و باب رخصتها را بر مقلدین مفتوح گرداند، تا جایی که بگویند: تحول و تغییر لازم لا ینفک دین بوده، و جوامع اسلامی از صدر اسلام تا کنون از این تحول و تغییر خالی نبوده اند.

مسئله مالک و شاگردان او بگونه ای نبود که همانند ابوحنیفه در بغداد، باب مناقشات و معارضات را در استخدام اقیسه و استحسانات را باز نموده، و یا آنها را درگیر مباحث لفظی و یا دچار بحث از مفاهیم نماید، بلکه مالک در صدد این بود که بتواند احکام را از طریق مأخذ و منابع موجود و به اشاره آن استخراج نماید، او

دست شاگردان و اصحاب خود را باز گذاشت تا به اعتبار عبور از زمان و عرف ناشی در تحولات عصر، سنت تدوین گردد؛ از این رو مذهب او را نمی توان مذهبی نامید که آثار و علامتهای ابتدائی روزگار مالک را همراه خود حفظ نموده و بدیده تقدس به آن نظر داشته باشد .

مذهب مالک همانند مذهب حنفی نبود، تا همیشه بعنوان مقلد باقی مانده باشد، و از آثار و آراء امام مذهب تبعیت نماید، و بر همین اساس در تشریح مذهب مالک چنین گفته اند :

«لا يعدُّ المذهب المالكي مذهب مدرسة تدارسه في أول نشأته، ولا كان لأحد من الأصحاب رأي يزاء رأي شيخه، ولكن بعد وفاته ظهرت آراء كبار تلاميذه وخالفوه فيها، ودوّنوا تلك المخالفة، وأعلنوا مع تقديرهم لشيخهم، وحرصهم على رواية علمه، ونشر فكره وتوجيه آرائه، والتخريج على أصوله في ما يرد عنه رأي فيه» (1).

مذهب مالک همانند مذاهب دیگر نیست که از آراء و انظار امام مذهب تبعیت گردد، بلکه مذهبی است که هر امام در عصر خود می تواند براحتی آراء ائمه قبل خود را نقض نموده و بر خلاف آن حکم صادر نماید، و در عین حال برای امام مذهب احترام ویژه قائل بوده و خود را مدیون او می دانند، بخاطر اینکه این شیوه و روش را از مدرسه او اخذ نموده اند .

ص: 353

---

1- أنظر: المذهب المالكي لمحمد سكال: 435 - 437، ومالك لأبي زهرة: 395.



آنچه که بعضی از مذاهب اسلامی را به جمود و ضعف مبتلا گردانید، تغییر و تحولات محسوس و غیر محسوس در اصول و مسائل مربوط به حوزه دینی بود.

تردیدی نیست که مذهب مالک به اعتبار مدنی بودن امام مذهب آنهم بشکلی که او هیچگاه از مدینه خارج نگردیده، و مولد و مأوی و مدفن او این شهر بود، می بایست در همین شهر مذهب او مورد استقبال قرار گیرد، ولی برخلاف آن هیچگاه مدینه و نه هیچیک از شهرهای حجاز تبعیت از او را قبول ننمود، و این افریقا و مغرب بود که یکپارچه مذهب او را پذیرا شدند.

تحولات اساسی در زمان خود امام مذهب، به اعتبار شکل سیاسی آن عصر، در تحول و تبدیل حکم از اموی به عباسی و دوران سخت محنت علماء و شکنجه و آزار آنان در موافقت و مخالفت با حکم سیاسی، این زمینه را بوجود آورد که مذاهب و فرق مختلف بوجود آمده و به مرتعی سیاسی برای رسیدن به اهداف حکومت تبدیل گردند؛ و این تحولات باعث گردید که نوع تغییرات در روند فکری ائمه مذاهب در طبقات بعد خود تأثیر فراوان داشته باشد.

روی آوردن مالک به اصول تشریحی مثل مصالح مرسله باعث شد که ائمه مذاهب و علماء بعد از او نیز به سرعت مصلحت اندیشی را در امور خرد و کلان زندگی دینی خویش، در اولویت قرار داده، تا بتوانند برای زمانهای بعدی در امورات خود مدیریت نمایند، و نتیجه این گردید که در عرصه زندگی فردی و اجتماعی فاصله ها زیاد، و مظاهر شریعت کم رنگ و تحولات اساسی در مسائل دینی در زمانهای بعدی بصورت عادی نهادینه گردید.

از قرن چهارم تا قرن نهم هجری شکل نو آوریها و پاسخگوئی به مسائل تغییر

پیدا و مسائل جدیدی وارد عرصه زندگی دینی و اجتماعی گردید، اصطلاح «فقه نوازل» بسرعت مجموعه های پر حجم از کتابهای فقهی، در مسائل جدید را به خود اختصاص داد، «الونشیر یسی» متوفی سال 914 ه در کتاب «المعیار المعرب» مسائل جدید را جمع آوری و در ابواب مختلف فقهی ارائه نمود، او در این کتاب مسائل جدید علماء اندلس و مغرب و تونس را از کتابهای فقه نوازل «البرزلی» متوفی سال 844 ه و «المازونی» متوفی سال 883 ه و «القیاب» متوفی سال 779 ه و غیر اینها جمع آوری نموده و در 12 جلد بچاپ رسانید (1).

وهم چنین است کتاب «نوازل المهدی الوازنی» متوفی سال 1342 ه که معروف است به «المعیار الجدید» که آنرا بشکل کتاب «المعیار المعرب» در آورده، و در 11 جلد بچاپ رسانید، که این کتاب بلحاظ جدید بودن زمان آن، از امتیاز بیشتری بالنسبه به فتاوی متأخرین برخوردار بوده و دارای اهمیت می باشد. (2)

وهم چنین است کتاب «نوازل المازونی» که مشهور است به فتاوی متأخرین از علماء تونس و بجایه الجزائر و غیر آن.

و در عصر حاضر هم دکتر عمر الجیدی این مسائل را جمع آوری نموده و در 83 کتاب در خصوص فقه «النوازل و الفتاوی» منتشر نموده است.

خصوصیت دیگر این فقه بعنوان «فقه عملیات» به استناد عمل أهل مدینه می باشد که اساس اجتهاد در مذهب مالکی می باشد.

در این فقه علماء آفریقا، تونس و اندلس به آن عمل نموده و قضات هم در احکام قضائی از آن تبعیت می نمایند. علماء «فاس» نیز که معمولاً از أهل اندلس.

ص: 355

---

1- الفکر السامی 2: 400، المذهب المالکی: 234.

2- تاریخ المذهب: 105، المذهب المالکی لمحمد سکحال: 463 - 464.

تبعیت می نمایند به آن گرایش نموده و خود را از اهالی قیروان بلحاظ سیاسی و تاریخی مقدم می دارند. (1)

در فقه نوازل، علماء براحته می توانند بر خلاف حکم مشهور فتوی صادر نمایند، وقاضی هم می تواند بر اساس جلب مصلحت و درء المفسدة و یا خوف از فتنه، از اجرای حکم شرعی ممانعت بعمل آورد. (2)

در فقه عملیات و نوازل امر دائر مدار عمل مردم و علماء می باشد، نه دائر مدار نقل و روایت، فقه عملیات بر اساس جلب مصلحت و خضوع در مقابل سلطان عرف تعریف گردیده، که از اساسی ترین اصول مذهب مالک می باشند. و در این باره شتیقی از علماء مالکی می گوید:

وجه الترجیح بالعمل، أن لشیوخ المذهب المتأخرین تصحیحات لبعض الروایات والا-عقوال وعدلوا فیها عن المشهور وجرى بتصحیحاتهم عمل الحکام والفتیاء، لما اقتضته المصلحة والأحكام تجری مجرى الأعراف، قاله القرافي وابن رشد. (3)

علت ترجیح به عمل این است علماء مراحل را برای تصحیح بعض روایات پشت سر گذرانیده و آنرا به مرحله فتوی و عمل رسانیده، در این رابطه چه بسا ممکن است از نظریه مشهور هم بلحاظ مصلحت صرف نظر شده باشد، زیرا احکام در اینجا بر اساس عرف های متداول لحاظ می گردد.

ص: 356

---

1- الفکر السامی للحجوي 2 : 405 - 406 .

2- المصدر نفسه .

3- نشر البنود 2 : 327 ، المذهب المالکی لسکحال ، المذاهب الإسلامية الخمسة : 465 .

از آن جایی که فقه مالکی بلحاظ مصلحت اندیشی معروف و مشهور می باشد فتاوی و احکام آن نیز از همین اوصاف برخوردار بوده و به آن تمایل دارد .

در تقسیم احکام بنا بر مذهب فقهی مالک ، سه موضوع در نظر گرفته می شود :

1 - ضروریات ، و آن عبارت است از اموری که در زندگی مسلمانان دارای ضرورت می باشند ، نماز ، روزه ، حج ، خمس ، زکات ، وفروعات عملی دیگر از این مجموعه می باشند .

2- حاجیات ، و آن اموری است که در زندگی مسلمانان برای رفع مشقت و حرج از آن سخن گفته می شود ، که معمولاً احکام ثانوی می باشند .

3- تحسینیات ، و آن امور متعلق به مکارم اخلاق می باشد .

که طبق نظریه مالک رعایت مصلحت در همه این امور لازم می باشد .

در فقه مالک رعایت مصلحت به اینگونه می باشد که اگر يك قطره نجس در ظرف غذا ریخته شود ، بلحاظ مصلحت تنها به اندازه يك قطره از آن غذا نجس می گردد نه کل غذا. (1) و حکم طهارت کلب ، بلحاظ طهارت کلب صید .

ص: 357



مذهب شافعی منسوب است به محمد بن إدريس بن شافع متولد سال 150 هـ و متوفی سال 204 هـ ، او در آخرین روز ماه رجب در غزّة بدنيا آمد ، می گویند : روز ولادت او مصادف شد با از دنیا رفتن ابوحنيفه ، برای این اتفاق اصحاب شافعی کراماتی نقل نموده (1) همانطوریکه دشمنان او هم قصه هائی در طعن بر او نقل نموده اند . (2)

می گویند : پدر شافعی از مدینه به عسقلان در سه فرسخی غزه مهاجرت نمود و در آنجا هم از دنیا رفت . (3) شافعی منسوب است به جدّ او شافع ، وگفته اند : او از قبیله قریش می باشد ، و به همین جهت بعضی از این روایات ، که موضوع بودن آنها توسط علماء مشخص گردیده ، در حق او تفسیر می نمایند :

« لا تسبوا قریشا فإن عالمها يملأ الأرض علما »

قریش را سب ننمائید ، زیرا عالم او دنیا را پر از علم می کند .

وروايت أبو هريرة :

«اللهم اهد قریشا فإن عالمها يملأ الأرض علما » . (4)

خدایا قریش را هدایت نما ، بخاطر اینکه عالم او زمین را از علم پر می نماید .

ص: 359

1- به کتابهای مناقب شافعی از رازی و توالی التأسيس ابن حجر مراجعه شود .

2- به کتابهای محمد زاهد کوثری مصری مراجعه شود .

3- المذهب الشافعي لوهبة الزحيلي مطبوع في المذاهب الاسلامية الخمسة : 493 .

4- مناقب الشافعي للبيهقي 1 : 26 ، توالي التأسيس : 49 ، تاريخ بغداد 2 : 60 .

علماء حنفی تفسیر این روایات را برای شافعی غلط دانسته و نوعی تفسیر به رأی تلقی نموده ، آنها می گویند : این روایات از جعلیات شخصی به نام زکریابن یحیی ساجی که یکی از طرفداران سر سخت شافعی و متوفی سال 307 هجری بود می دانند .

و همینطور برای او مطاعنی نیز نقل نموده اند ، که از جمله آن این روایت می باشد :

وقیل لمأمون بن أحمد المروزي : ألا ترى إلى الشافعي وإلى من نبغ [تبع] له بخراسان ؟ فقال : حدثنا أحمد بن عبيدالله : حدثنا عبيدالله بن معدان الأزدي عن أنس ، قال : قال رسول الله « : «يكون في أمّتي رجل يقال له : أبو محمد بن إدريس أضمرّ على أمّتي من إبليس ! ويكون في أمّتي رجل يقال له : أبو حنيفة ، هو سراج أمّتي » !! (1)

نعم ! فإنّ الأهواء كانت وراء نشر الخلاف بين الناس فتجسدت في أقلام الوضّاعين والجعلّة يرفعون ويضعون كما يحلو لهم .

وقال التّاج السّبكي : «إنّ أهل التاريخ ربّما وصّوا من أناس ، أو رفعوا من أناس ، بالتّعصب أو الجهل ، أو لمجرّد اعتماد على نقل من لا يوثق به ، أو غير ذلك من الأسباب » . (2)

به مأمون بن احمد مروزی گفتند : آیا نمی بینی در خراسان چگونه از شافعی تبلیغ نموده و ترویج می نمایند ؟ او در جواب گفت : از رسول خدا این حدیث رسیده : که شخصی می آید بنام شافعی که ضرر او بر .

ص: 360

---

1- جامع الأصول لابن أثير الجزري 1 : 44 ، والحديث ذكر في الموضوعات ، أنظر : الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة : 420 .

2- توشیح الدیباج وحلیة الإبتهاج للقرافي : 42 .

اُمّت من از ابلیس بیشتر می باشد، و در اُمّت من شخصی می آید نام ابو حنیفه، که او چراغ هدایت اُمّت من می باشد.

آری صاحبان اهواء در میان مردم عوام این چنین احادیث جعلی را به نفع خود منتشر نموده و از آن بهره برداری می کردند.

و این طبیعت اهل تاریخ و روزگار است که با تعصب و جهل به مجرد وجود نقل ضعیف و یا اسباب واهی دیگر، افرادی را بر زمین کوبیده و افرادی را بالا می برد.

بدیهی است که منشأ این امور جعلیاتی بود که توسط قومیتها و تعصبات دینی و بعضا دستگاههای حکومتی برای تفرقه و جنگهای طائفه ای راه اندازی می گردید.

در هر حال بنا به گفته ابن حجر، شافعی بعد از دو سال از ولادتش بعنوان طفلی یتیم، مادرش او را از غزه به مکه آورد و در دامن او پرورش پیدا نمود. (1)

همچنانکه نوع دلبستگی و تعلق خاطر او به مادر سبب گردید تا کتاب فقهی خود را بنام «الأم» نام گذاری نماید.

شافعی سه مرتبه به بغداد مسافرت نمود، یک زمان دوران جوانی او در سال 184 ه در خلافت هارون رشید، و مرتبه دوم در سال 195 ه که به مدت دو سال بطول انجامید و مرتبه سوم سال 198 ه که چند ماه بیشتر طول نکشید.

بعد از آن در سال 199 ه بطرف مصر حرکت و باقی عمر خود را بمدت پنج سال در آنجا اقامت نمود، تا سر انجام در سال 204 ه در سن 54 سالگی از دنیا رفت و در همانجا مدفون گردید و مزار او هم اکنون مشهور می باشد. (2).

ص: 361

---

1- توالی التأسيس لابن حجر: 50.

2- أنظر: المجموع للنووي 1: 16، تهذيب الاسماء واللغات 1: 48، مقدمة أحد شاکر علی کتاب الرسالة: 6 - 7.



شافعی در ایام حضور خود در مکه توانست با ترتیب حلقات درسی، فقه اهل عراق و فقه اهل حجاز را در هم آمیخته و معجونی از مسائل کلامی و فقهی و حدیثی رابعنوان مذهب خویش انتخاب نماید.

او در این زمینه شاگردانی همچون: حسین کرایسی و أحمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه، و بشر مریسی و حمیدی را تربیت نمود، و به این طریق از مذهب مالک و ابو حنیفه جدا گردید. (1)

شافعی در زمان حیات خود پنج نفر از خلفاء عباسی را درک نمود، منصور عباسی (136 - 158ه) و مهدی عباسی (158 - 169ه) و (169 - 170ه) در سنین ابتدائی و در جوانی تا آخر عمر هم با سه تن دیگر از خلفاء عباسی معاصر بود، هارون رشید (170 - 193ه) و امین (193 - 197ه) و مأمون (198 - 218ه) که در عهد این خلفاء که اوج خلافت عباسی بود زندگی نمود، با توجه به نشیب و فرازهای این عصر، می توان گفت: عصر شافعی از امتیازات پنج گانه زیر برخوردار بود. (2)

- این عصر مصادف بود با بوجود آمدن جریانات مختلف اعتقادی در اباحه و منع شرعی، در استخدام عقل نظری و منع از آن.

- این عصر مصادف شد با حرکت ترجمه متون یونانی به زبان عربی توسط خلفاء عباسی، و بدین طریق افکار جدید وارد حوزه دینی گردید، و منازعات و جدال اعتقادی رواج پیدا نموده و فرق ملحد و زنادقه شکل گرفتند.

- عصر رواج فکر معتزله و بازار گرمی آنان در بر خورد با صاحبان فرق و مذاهب و تفوق و برتری آنان، که در نتیجه همین هم باعث محبوبیت و تقرب آنها به دستگاه.

ص: 362

---

1- المجموع للنووي 1 : 16 ، تهذيب الأسماء واللغات 1 : 48 .

2- الشافعي ابي زهرة : 49 - 132 .

- عصر شافعی مصادف گردید با منازعات عمیق بین محدثین و فقهاء از اهل رأی و قیاس .

- واز جهتی عصر مبارزه با انوار هدایت و نورانیت مکتب اهل بیت ، که در قلوب مشتاقین و موالیان آنان حرارت ایجاد نموده بود ، که دستگاه جور برای نابودی این علاقه و عشق از هر حيله و طرفندی استفاده می نمود ، و بهمین جهت در این عصر اباطیل فراوانی منتشر گردید .

گفته شده است که شافعی با سیاستی زیرکانه ، بگونه ای رفتار نمود که توانست خود را بعنوان یکی از استوانه های فقهی عصر عباسی مطرح نماید ، او با روشهای چند گانه فقهی و اعتقادی خود ، خط جدیدی را در شکستن فکر علماء حنفی و مالکی ایجاد نمود .

سیاست دوگانه او در اتخاذ مشرب فقهی ، موجی از اختلاف را بوجود آورد ، و در پایان هم معلوم نگشت که شافعی واقعی کدام يك می باشد ، شافعی در اعتقاد هم توانست فکرهای مختلف و مخالف را به خود متوجه گرداند .

اظهار محبت نمودن او به اهل بیت ، و مخالفت با سیره و روش آنها در مسئله خلافت و رهبری ، سیاست عباسی را بگونه ای راضی و قانع نمود ، که بتواند از گزند حرکت فکری مخالفین خود در امان مانده و از آن جلوگیری نماید .

او اگر چه در اشعار خود محبت اهل بیت را اظهار می نمود ولی همواره در مباحث علمی خود سیره و روش مخالفین را تقویت نموده و شیعیان و روافض را بعنوان بدترین فرق و مذاهب در سیره و روش معرفی می نمود .

شافعی با سه تن از امامان شیعه امام کاظم علیه السلام 183 ه و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام 203 ه ، و امام محمد تقی الجواد 220 ه معاصر بود ، ولی هیچگاه برای او گزارشی مبتنی بر ملاقات با آن بزرگواران ثبت نرسید !

در کج بودن فکر شافعی از اهل بیت علیهم السلام کافی است که از مکتب تربیتی او افرادی تربیت یافتند که هر کدام منشأ تحولات فکری فراوان در جعل حدیث و نشر اکاذیب گردیدند؛ حسین الکرایی متوفی سال 245 هـ، یکی از این افراد می باشد، او را بعنوان شیخ و استاد بخاری در اعتقاد می شناسند، که احمد بن حنبل او را ملعون می نامد! (1).

شاگرد دیگر شافعی عبد الله بن زبیر حمیدی متوفی سال 219 هـ می باشد، او هم شیخ و استاد معروف و مشهور بخاری می باشد، حمیدی را بعنوان رئیس أصحاب ابن عیینة می شناسند، اگر چه اصحاب ابوحنیفه او را شخصی فاسد شناخته و قسمت عمده مشکلات دینی مسلمانان از او می دانند.

بخاری در باره او می گوید: «إنه إمام في الحديث» (2) او در حدیث امام می باشد! او کسی است که با شافعی از مکه به مصر رفت و ملازم او بود تا زمانی که شافعی از دنیا رفت و سپس به مکه برگشت. (3)

قال محمد بن محمد الشافعي: سمعت أبي يقول ليلة للحميدي: بما نحتج عليهم؟!... (4)

حمیدی هر گاه از شافعی حدیث نقل می نمود، او را بسیار تعظیم می نمود، .

ص: 364

- 
- 1- الكامل في الضعفاء 2: 773: المغني في الضعفاء 1: 173 رقم 1552، سير أعلام النبلاء 12: 79 رقم 23، ميزان الاعتدال 1: 544، ال. افي بالوفيات 12: 430 رقم 386، تهذيب التهذيب 2: 310 رقم 618، تقريب التهذيب 1: 178 رقم 378، لسلن الميزان 2: 303، أنظر: الإمام البخاري وفقه أهل العراق: 105 - 108.
  - 2- التاريخ الكبير 5: 96.
  - 3- طبقات الشافعية 1: 19، أنظر: 87 - 94.
  - 4- شرح أصول اعتقاد أهل السنة 5: 886.

ومی گفت: حدَّثنا سيّد الفقهاء الشافعي! (1).

ولی در مقابل هر گاه از ابو حنیفه یاد می کرد، او را بعنوان «أبو حنیفة» نام می برد، او را امام حرم مکی و از قریش معرفی می نمایند، در مسجد الحرام می نشست و شاگردان بر گرد او حلقه زده و مطاعن ابو حنیفه را ذکر می نمود. (2)

و مشهور است که او کتابی نوشت بنام «الرد علی النعمان». (3)

و در بین اهل حدیث هم چنین مشهور است، که آنها راه و رسم مبارزه با اهل رأی و قیاس را نمی دانستند، تا اینکه شافعی آمد و راه رسم مخالفت با ابوحنیفه را به آنها تعلیم داد، و از آن به بعد این معضله را بر آنان آسان گردید. (4)

و شاگرد دیگر شافعی «نُعیم بن حمّاد مروزی» متوفی سال 228 ه می باشد، او نیز از اساتید و مشایخ مشهور بخاری محسوب می گردد؛ نُعیم بن حمّاد را یکی از مهره های مشهور در جعل حدیث معرفی نموده اند، ائمه جرح و تعدیل معتقدند که او برای دفاع از سنت، حدیث جعل نموده و حکایاتی را در مثالب ابو حنیفه برای مردم نقل می نمود، تا به این وسیله او را بد نام کرده و از گرایش مردم به او جلوگیری نماید، از این رو پیروان ابوحنیفه او را هم یکی از دشمنان امام اعظم بشمار آورده و معتقدند که بخاری از او تأثیر پذیرفته و طریقه مخالفت با ابو حنیفه را از او تعلیم دیده است. (5)

شافعی همانطوریکه از آراء علماء عراق و خصوصاً أبو حنیفة و أصحاب او.

ص: 365

- 1- حلیة الأولیاء 9 : 94 ، مناقب الشافعي 2 : 269 ، الامام الحميدي وکتابه المسند : 67 .
- 2- تاریخ بغداد 13 : 407 ، الامام الحميدي وکتابه المسند : 44 .
- 3- الجرح والتعدیل 8 : 40 .
- 4- حلیة الاولیاء 9 : 96 ، مناقب الشافعي للبيهقي 2 : 154 ، الامام الحميدي : 69 .
- 5- الکامل في ضعفاء الرجال 7 : 16 رقم 1959 ، أنظر کتاب الإمام البخاري وفقه أهل العراق : 84 - 94 .

انتقاد نمود، از استاد خود مالك هم انتقاد می نمود، او با آراء و افكار اوزاعي هم بنای مخالفت گذاشت، مشهور است که کار اُشهب یکی از شاگردان مالك بجایی رسید که از خوف شافعی می ترسید طبق فقه مالکی قضاوت نماید، و به همین جهت بر علیه شافعی نفرین می کرد و مرگ او را از خداوند طلب می نمود؛ و در سجده می گفت: «اللهم أمت الشافعي، والا- ذهب علم مالك» (1) خدایا شافعی را نابود فرما والا علم مالك از بین می رود!

شافعی در اواخر عمر خود به سمت اهل الحدیث تمایل بیشتری نشان داد و بهمین جهت رجال حدیث را تقویت از علماء اهل استنباط و رأی عراق دوری نمود، و شعاع اصحاب او این چنین بود که شافعی در فقه از ابراهیم نخعی استاد حماد بن ابی سلیمان که او هم استاد ابو حنیفة می باشد بالاتر است.

شافعی اگر چه اصول مذهب خود را از مالك واصحاب ابوحنیفة گرفته بود، ولی عاقبت خود از کسانی بشمار آمد که بر علیه آنها اقدام نمود، تا جائی که احمد بن حنبل امام مذهب حنبلی می گوید: «ما زلنا نلعن اهل الرأي وبلعوننا حتی جاء الشافعي» (2) ما همچنان اهل رأی را لعنت می نمودیم و آنها نیز ما را لعنت می کردند تا اینکه شافعی آمد.

### مذهب قدیم و مذهب جدید شافعی

یکی از اتفاقات مهم در زندگی شافعی که در مذهب او نیز تأثیر فراوان داشته باشد، تبدیل و تحول در انتخاب مذهب عملی او می باشد.

مشهور است که شافعی در سال 183 هجری که سنین حدود سی و چهار سال را

ص: 366

---

1- ترتیب المدارك : 453 .

2- ترتیب المدارك : 1 : 91 .

پشت سر می گذرانید با آشنائی با کتابهای شیبانی (شاگرد مشهور ابوحنیفه) و شاگردی او مذهب عملی خویش را از او اخذ نمود، که اساس آن عمل به رأی و قیاس بود، و سالها نیز بر اساس آن تدریس نمود و طبق آن مذهب کتاب فقهی و اصولی خود را پایه گذاری نمود، ولی پابر جائی واستقامت او در این مذهب تا آخر ادامه پیدا نمود.

شافعی در اواخر عمر از مکه به مصر مهاجرت و تحولی عظیم در زندگی و فکر او ایجاد گردید، او در این فکر و مذهب جدید به مخالفت با اهل رأی و قیاس پرداخت و کتاب «ابطال استحسان» را نوشت، و از خود تمایل بسوی مذهب اهل حدیث نشان داد و به دفاع از سیره و روش اهل حدیث پرداخت.

مذهب جدید شافعی از مصر انتشار و کم کم به نواحی دیگر مثل حجاز و عراق و ری و خراسان راه پیدا نمود، اگر چه هیچگاه نتوانست در بلاد مغرب و اندلس برای خود جایگاهی پیدا نماید، زیرا تمام افریقا همچنان به مذهب مالک وفادار بوده و به فقه او عمل می نمودند.

یکی از مهمترین ویژگیهای مذهب شافعی این شد که عمده مؤلفین کتب حدیث از پیروان مذهب او بحساب آمده و بشکلی او را امام خود بحساب آورده اند.

از عوارض ناشی از تحول و تغییر در مذهب شافعی، اختلاط آراء و انظار او طبق دو مذهب می باشد، که همچنان یکی از مشکلات او بشمار می آید، و همانطوریکه قبلاً نیز گفته شد، معلوم نگردید که کتابهای او (الأم و الرسالة و اختلاف حدیث) بر طبق کدام يك از این دو مذهب نوشته شده است، زیرا بر طبق هر يك از این دو مذهب نوشته شده باشد، این اشکال بوجود می آید، که مذهب قدیم با نوشتن کتاب «ابطال استحسان» منسوخ گردیده و او نمی تواند به آن ملتزم و معتقد بوده باشد! پس چطور می توان موارد استحسان در نظریات فقهی او را در این کتابها پیدا

نمود؟ و آیا برای دسترسی آسان به آن راهکاری پیشنهاد گردیده؟!

## أصول مذهب شافعی

همچنانکه اشاره گردید، مذهب شافعی در ابتدا ممزوجی بود از فقه اهل مدینه و فقه عراق، این فقه برای شافعی مدت نه سال قابل عمل بود تا اینکه در پنج سال آخر عمر به مصر رفت و مذهب جدید را براساس فقه اهل حدیث رائج در حجاز پایه‌گذاری و مورد تأکید قرار داد.

شافعی در فقه جدید از اهل عراق روی گردان شد و منهج خود را بر اساس اصول تشریحی اهل حدیث به این ترتیب بنا نهاد: کتاب، سنت، اجماع، قول و عمل صحابه.

در فقه جدید شافعی اساس أدله تشریحی بر توسعه در حجیت خبر واحد و ردّ بر منکرین آن مبتنی گردید.

بزرگترین چالش اهل حدیث بحث در حجیت خبر واحد بود، که اگر این معضله نبود شاید مثل ابوحنیفه و مالک هم نمی توانستند در آن مخالفت داشته باشند.

برای حجیت خبر واحد گفتند: بخاطر اینکه خبر واحد مفید علم نیست، می‌بایست با احتیاط بر قرائن آنرا برای عمل و اعتقاد قابل قبول گردانید، والا همچنان خبر واحد مفید علم نخواهد گردید، افرادی مثل ابوحنیفه تا حدودی توانستند، خبر واحد را با شهرت عملی تقویت نموده و به این طریق چاره اندیشی نمایند، اگر چه این وسیله هم نمی‌توانست برای تمامی اخبار مفید بوده باشد.

مالکیها نیز برای حجیت خبر بر خلاف شهرت عملی تنها عمل اهل مدینه را

برای مشکل حجیت خبر مفید دانسته و بر طبق آن عمل نمودند. (1)

شافعی در مذهب جدید بر خلاف اشکالات ابوحنیفه و مالک اصل را بر توسعه در حجیت خبر واحد قرار داد و موارد دیگر را باطل بر شمرد

او استحسان را مردود دانست، و با این کار بر خلاف مالک و ابوحنیفه بصراحت بیان نمود که استحسانات جز تلذذ چیز دیگری نمی باشند و از هیچ گونه ضابطه ای بر خوردار نمی باشند، بنابر این نمی توان حق و باطل را با آن درک نمود، و اگر برای حاکم شرعی و مجتهد عمل به استحسان جایز باشد، برای دین چیزی باقی نخواهد ماند. و در کتاب رساله نوشت:

«الإستحسان تلذذ» و «من استحسن فقد شرّع» أي وضع شرعا جدیدا. (2)

استحسان نوعی لذت بردن است و کسی که در دین استحسان نماید بدعتی ایجاد نموده.

و در مذهب جدید شافعی عمل به قیاس همانند اکل میتة تنها در حال ضرورت جایز است، چنانکه ابن حجر در این رابطه می گوید:

«والحاصل أن المصير إلى الرأي يكون عند فقد النص، وإلى هذا يؤمى قول الشافعي فيما أخرجه البيهقي بسند صحيح إلى أحمد بن حنبل: سمعت الشافعي يقول: القياس للضرورة. (3)

رأى ونظر تنها در فقدان نصّ جایز می باشد، همانطوریکه بیهقی از احمد بن حنبل نقل نموده، که از شافعی شنیدم که می گفت: عمل به

ص: 369

1- تاریخ الفقه الاسلامي للسايس : 113 .

2- الرسالة للشافعي : 503 .

3- فتح الباري 13 : 291 ، إعلام الموقعين 1 : 70 .



قیاس تنها در حال ضرورت جایز است .

و در کتاب «الرسالة» چنین گفته :

لا يحل القياس والخير موجود ، كما يكون التيمم طهارة في السفر عند الإعواز من الماء ، ولا يكون طهارة إذا وجد الماء إنما يكون طهارة عند الإعواز. (1)

قیاس در صورت وجود نص باطل است ، همانطوریکه تیمم با وجود آب باطل می باشد ، طهارت تیممی بخاطر نبودن آب است ، و با وجود آب تیمم باطل است ، و بر همین مبنی قیاس نوعی اجتهاد بعد از فقدان نص می باشد .

شافعی قیاس را دو نوع دانسته اند : 1- قیاس جلی یا اولویت ، 2- قیاس خفی یا ادنی .

قیاس اولولیت ، مثل : حرمت ضرب ابوین ، با حرمت تأفیف ، طبق آیه شریفه : «ولا تقل لهما أفٌّ» . و قیاس عبد به أمة ، در مجازات ، بنام قیاس مساوات .

و اما قیاس ادنی : در این قیاس برای يك شیء اشباه و نظائری وجود دارد ، که در حکم اشباه و نظائر به آن قیاس می شوند . (2) مثل نقض وضو به خروج دم و قی ، در قیاس به بول و قیاس نباش به سارق در قطع ید ، و قیاس اکل و شرب به جماع در وجوب کفاره و وجوب کفاره بر زن و مرد به قیاس اشتراك آنها در تکلیف و حرمت استعمال ظروف طلا در تمامی اقسام استفاده در قیاس به حرمت اکل و شرب ، که در نزد شافعی همه این قیاسات به دلیل خفای علت باطل می باشد .

و همچنین شافعی مصالح مرسله ، و عمل أهل مدینة را باطل می داند ، او عمل .

ص: 370

---

1- الرسالة : 599 .

2- الرسالة : 503 .

أهل مدینه را از دو جهت باطل می داند :

اول : اینکه اجماع يك منطقه برای اثبات حکم شرعی کافی نمی باشد ، بلکه اجماع و اتفاق علماء در تمامی بلاد اسلامی برای اثبات حکم شرعی لازم است .

دوم : اینکه در مواردی که در آن ادعای اجماع اهل مدینه شده ، دیده می شود که بر خلاف آن از اهل مدینه هم نقل شده و چه بسا بر خلاف عمل سایر شهرها نیز بوده باشد .<sup>(1)</sup>

وهم چنین «سَدِّ الذَّرَائِعِ» که در نظر شافعی حجت نمی باشد ، مثلاً خرید و فروشهای نسبی ای که در فتوای مالک بخاطر شبهه ربا باطل بود ، در نظر شافعی جایز می باشد ،<sup>(2)</sup> مانند کسی که کالای خود را می فروشد به مدت ، مثلاً به ده درهم در دو ماه ، و سپس همان کالا را از مشتری به نقد می خرد ، به کمتر از مبلغ فروخته شده .

### کتابهای شافعی

می گویند : از مختصات کتابهای شافعی این است که او خود این کتابها را نوشته است .

مهمترین کتابهای منسوب به شافعی سه کتاب بنامهای : «کتاب الأم» و «کتاب الرسالة» و «کتاب اختلاف الحدیث» می باشد .

برخلاف نظریه مشهور ، بعضی دیگر براین اعتقاد می باشند که این کتابها را شاگردان شافعی نوشته اند ، أحمد شاکر در تحقیق کتاب رساله شافعی معتقد است که نباید تعصب باعث نادیده گرفتن حقائق تاریخی گردد ، او می نویسد :

ص: 371

---

1- المصدر : 276 - 479 .

2- البحر المحيط للزرکشی 6 : 84 .

ولمناسبة الكلام عن كتب الشافعي وكتاب الأم خاصة ، يجدر بنا أن نقول كلمة فيما أثاره صديقنا الأديب الكبير الدكتور زكي مبارك حول «كتاب الأم» منذ بضعة أعوام ، فقد تعرض الجدل في هذا الكتاب ، عن غير بيّنة ولا دراسة منه لكتب المتقدمين وطرق تأليفهم ، ثم طرق رواية المتأخرين عنهم لما سمعوه ، فأشبهت عليه بعض الكلمات في الأم فظنها دليلاً على أن الشافعي لم يؤلف هذه الكتب ،

واستند إلى كلفة رواها أبو طالب المكي في «قوت القلوب» ونقلها عنه الغزالي في الإحياء ، ومعناها : أن كتاب الأم ألفه البويطي ، ثم أخذه الربيع بعد موته فادعاه لنفسه .

ثم جادل الدكتور زكي مبارك في هذا جدالاً شديداً ، وألّف فيه كتاباً صغيراً ، أحسن ما فيه أنه مكتوب بقلم بليغ ، والحجج على نقض كتابه متوافرة في كتب الشافعي نفسها .<sup>(1)</sup>

بمناسبة كتابهاى شافعى سزاوار است همانطوريكه زكى مبارك پيرامون كتاب «الأم» سالها پيش وارد بحث وگفتگو شد ، وباعث گرديد كه گفته شود كتابهاى شافعى را خود او نوشته ، ومستند آنها قول ابوطالب مكي در كتاب «قوت القلوب» بود كه غزالى هم در «احياء العلوم» آنرا نقل نموده ، كه كتاب «الأم» را ابتدا بويطى نوشته وريبع بن سليمان نيز آنرا از او اخذ وبه نام خودش ثبت نموده ، وزكى مبارك در اين اظهار نظر مناقشه وبه قلم رسا آنرا نقض نموده .

وكلام غزالى هم در «إحياء علوم الدين» : چنین است :

«ان الأم صتّفه أحد تلامذة الشافعي أبو يعقوب البويطي ، ثم زاد .

ص: 372

---

1- مقدمة ابن شاکر على رسالة الشافعي : 9 .

علیه الربیع بن سلیمان ، و تصرف فیہ ، و أظهره « (1) .

همانا کتاب «الأم» را بویطی یکی از شاگردان شافعی نوشته و سپس ربیع بن سلیمان در او تصرف و آنرا منتشر نموده!

و أما کتاب «الرسالة» در اینهم دو اشکال وجود دارد ، اول اینکه : زیاده و نقیصه نسخه های موجود این کتاب ، میزان توثیق و اعتماد لازم را مخدوش نموده و دیگر انتساب کتاب به ربیع بن سلیمان می باشد .

احمد شاکر که تحقیق کتاب را عهده دار گشته و بخوبی از عهده این کار بر آمده قلم ربیع را در نوشتن این کتاب تقویت می نماید .

و از معاصرین هم وهبة زهیلی از علماء دمشق می نویسد :

لما رجع الشافعي إلى مصر ، أعاد تصنیف الرسالة ، وهي مطبوعة متداولة عن أصل مخطوط بخط تلميذه في مصر ، «الربيع بن سليمان المرادي (2) فصار في فهرس مؤلفاته «الرسالة القديمة» و«الرسالة الجديدة» والشافعي لم يسم الرسالة بهذا الاسم ، إنما يسميها «الكتاب» أو يقول : «كتابي» أو «كتابنا» وكتاب الرسالة بل كتب الشافعي لم تهجنه عجمة ، ولم تدخل على لسانه لكمة ، ولم تحفظ عليه لحنة أو سقطه . والراجح أنه أملى كتاب الرسالة على الربيع إملاءً ، كما جاء في (ص : 337) المطبوعة بتحقيق الشيخ أحمد محمد شاکر . (3)

شافعی بار دوم که به مصر برگشت ، به نوشتن کتاب رساله از نو اقدام نمود ، و همین است که در فهرست کتابهای شافعی رساله قدیم .

ص : 373

---

1- ذیل : تاریخ الفقه الإسلامي لبدران : 141 .

2- ربیع بن سلیمان ولد سنة 174 هـ ومات سنة 270 هـ في العشرين من شوال .

3- المذهب الشافعي المطبوع في المذاهب الإسلامي : 492 .

و جدید ثبت گردیده ، مهم این است که خود شافعی این کتاب را به این اسم نام گذاری ننموده ، بلکه او آنرا بمناسبت «الکتاب» یا «کتابی» یا «کتابنا» یاد می کند ، و این در حالی است که کتابهای شافعی نباید دارای مشکل تعقید و یا لکن و لحن و نارسائی بوده باشد ، بنابر این قول راجح این است که کتاب رساله املاء شافعی بر ربیع می باشد چنانکه در صفحه 337 از نسخه مطبوع بتحقیق احمد شاکر می باشد .

لازم به ذکر است که با وجود این مناقشات نمی بایست بعضیها تحقیق نکرده تحت تأثیر اقوال دیگران قرار گرفته و مرعوب شافعی شده و کتاب رساله او را اولین کتاب در علم اصول بنامند .

### نمونه هائی از فقه شافعی

همانطوریکه اشاره شد فقه شافعی در مکه ممزوجی گردید از فقه عراق و حدیث حجاز ، شافعی تا قبل از رفتن به مصر از قیاس و استحسان هم چنان استفاده می نمود ، از این رو در فقه او مسائلی براین میزان استخراج گردیده ، که از آن جمله می باشد ، فتوای به طهارت منی در فقه قدیم ، این فتوی چنانکه از ظاهر کلمات او پیداست بر خلاف مشهور مذاهب دیگر بوده و مبنائی جز استحسان نمی تواند داشته باشد .

باب المنی : قال الشافعي : بدأ الله عز وجل خلق آدم من ماء وطین وجعلهما معا طهارة ، وبدأ خلق ولده من ماء دافق ، فكان في ابتداءه خلق آدم من طهارتين اللتين هما الطهارة دلالة أن لا يبدأ خلق غيره إلا من طاهر لا من نجس ودلت سنة رسول الله صلى الله عليه وآله على مثل ذلك .

قال الشافعي : أخبرنا عمرو بن أبي سلمة عن الأوزاعي عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن عائشة ، قالت : «كنت أفرك المنى من ثوب رسول الله صلى الله عليه وآله» قال

الشافعي: والمنيليس بنجس، فإن قيل فلم يفرک ويمسح؟ قيل كما يفرک المخاط، أو البصاق، أو الطين والشبيء من الطعام يلصق بالثوب  
تنظيفاً لا تنجيساً فإن صلّى فيه قيل أن يفرک أو يمسح فلا بأس ولا ينجس شيء من من ماء ولا غيره. (1)

شافعی می گوید: خداوند خلق آدم را از آب و گل آغاز نمود، ولی استمرار خلقت او را از منی قرار داد، و نمی توان گفت که آب و خاک طاهر باشند ولی منی نجس! او سپس روایت عائشه را نقل می کند که می گوید: من منی را از لباس رسول خدا می خراشیدم و این دلالت دارد که او منی را نجس نمی دانسته، و حکم منی مثل حکم مخاط بینی و آب دهن و گل می باشد که به لباس چسبیده باشد؛ که با دست کشیدن و یا خراشیدن تمیز می گردد.

وربيع بن سليمان می گوید: نظریه شافعی این بود، که هر رطوبتی که از طریق مجرای بول مثل ودی و وذی و غیر آن خارج گردد محکوم به نجاست است مگر منی، با آن اوصاف خاص که از او فرزند بوجود می آید، که طاهر می باشد.

و اگر در لباسی از آن رطوبات باشد نماز باطل می باشد، ولی وجود منی در

لباس نماز را باطل نمی نماید . .

ص: 375

---

1- الأم 1 : 72 .



مذهب حنبلی منسوب است به أحمد بن محمد بن حنبل أبو عبد الله الشیبانی متولد سال 164 هـ در بغداد و متوفی سال 241 هـ

گفته شده است که ذو ثدیة از رؤسای خوارج که بدست امیر المؤمنین کشته شد جد او می باشد (1)، و سبب کینه او هم همین می باشد، در نسبت او اختلاف است که آیا او از ذهل است یا از بنی شیبان .

ذهبی در نسب احمد می نویسد: ابن ابی حاتم رازی در کتاب «مناقب أحمد» از قول صالح بن أحمد بن حنبل گفته است: من در کتاب پدرم دیدم، که نسب خود را به شخصی به نام مازن رسانیده و سپس نوشته بود: ابن هذیل بن ثعلبه بن عکابة واین وهم وغلط می باشد. و باز می نویسد: پدر احمد، محمد نام داشت، و او از لشکریان عباسی در مرو بود، که در سن جوانی از دنیا رفت، و احمد یتیم در دامن مادر رشد نمود. (2)

مشهور است که مادر احمد از مرو بطرف عراق حرکت نمود، در حالی که به احمد حامله بود، پدر او سربازی در لشکر حکومت عباسی در مرو بود، که در همانجا هم کشته و دفن گردید.

مشایخ و اساتید مشهور احمد: هشیم بن بشیر و وکیع، و جریر بن عبد الحمید و یحیی بن معین و یحیی بن سعید القطان و محمد بن سلمة الحیرانی، و یزید بن

ص: 377

---

1- روضات الجنات 1: 184 .

2- سیر أعلام النبلاء 11 : 178 - 179 .



هارون و محمد بن ادريس الشافعي وأبو بكر بن أبي شيبة، وعلي بن المديني وعبد الرحمن بن المهدي، وغير اینها می باشند .

خود او در مسند از متجاوز از دویست وهشتاد نفر روایت نقل می کند .

جماعت زیادی نیز از او نقل حدیث نموده اند ، که در رأس آنها بخاری و مسلم و فرزندان او صالح و عبدالله می باشند ، افرادی هم مثل نسائی و ترمذی و ابو داود با يك واسطه از او روایت نقل می کنند .

مشهور است که علم أحمد منحصر در حدیث است ، و او فقیه نمی باشد ! می گویند : او در کودکی نزد قاضي أبو يوسف از شاگردان ابو حنیفة درس خواند ولی بعدها او را ترك نمود ، و به حدیث روی آورد ، و برای اخذ حدیث به شهرهای مکه و مدینه و یمن و کوفه و بصره و شام مسافرت نمود . (1)

در میزان علاقه او به شافعی می گویند : وقتی از دنیا رفت دو نسخه از رساله قدیم و جدید شافعی را در میان کتابهای او دیدند . (2)

بسیاری از علماء و فقهاء احمد را فقیه بحساب نیاورده اند ، و در این باره نزاع ابن جریر طبری با حنابلہ بغداد معروف می باشد ، ابن جریر اعتقاد داشت که احمد فقیه نمی باشد ، از این رو در کتاب «اختلاف الفقهاء» او را بعنوان فقیه بحساب نیاورده ، و در باره او می گوید :

إنما هو رجل حدیث ، لا رجل فقه ، و امتحن لذلك ، و قد أهمل مذهبه كثير ممن صنفوا في الخلافات ، كالطحاوي و الدبوسي و النسفي ، في منظومته ، و العلاء السمرقندي ، و الفراهي الحنفي ، أحد علماء المائة السابعة ، وكذلك أبو محمد عبد الله بن ابراهيم الأصيلي .

ص: 378

---

1- البداية و النهاية 10 : 326 .

2- المصدر نفسه .

المالكي في كتابه «الدلائل» والغزالي في «الوجيز» وأبو البركات النسفي في «الوافي» ولم يذكره ابن قتيبة في «المعارف» وذكره المقدسي في «أحسن التقاسيم» في أصحاب الحديث فقط، مع ذكره داود الظاهري في الفقهاء. (1)

وقال الخلال: «كتب أحمد فقه الرأي وحفظها، ثم لم يلتفت إليها، وكان إذا تكلم في الفقه، تكلم كلام رجل قد انتقد العلوم، فتكلم عن معرفة» (2)

### حنابلة وتفكرات وهايت

همان طوریکه گفته شد در بین مذاهب اسلامی فقهاء و دانشمندان فراوانی بوده هستند که مذهب حنبلی را بعنوان يك مذهب فقهی بشمار نیاورده و امام مذهب حنابلة را نیز بعنوان يك فقيه متبحر معرفی نموده اند، نزاع بین محمد بن جریر طبری با حنابلة بغداد مشهور است، وقتی طبری کتاب «اختلاف الفقهاء» را نوشت از نقل نظریات احمد بن حنبل خود داری نمود، زیرا معتقد بود که احمد فقیه نیست، روی همین امر در بغداد بین اصحاب احمد و اصحاب طبری نزاع سختی در گرفت، تا جائی که وقت مرگ طبری حنابلة از دفن او در مقبره مسلمانان جلوگیری نموده تا اینکه او را شبانه بدور از چشم حنابلة دفن نمودند، و همینطور ابن عبد البر، او نیز در کتاب «الإنقیاء فی بیان فضائل أئمة الثلاثة الفقهاء» از بیان احوالات احمد خود داری نمود و تنها ابو حنیفه و مالک و شافعی را ذکر نمود.

مشهور این است که پیروان مذهب احمد بن حنبل سه طبقه می باشند، و در این باره گفته اند:

ص: 379

---

1- المدخل إلى دراسة المدارس والمذاهب الفقهية : 151 .

2- المدخل لابن بدران : 37 .

«الحنبلية على ثلاثة أصناف: صنف زهاد يصومون ويصلون، وصنف يكتبون ويتفقهون، وصنف يصفعون كل مخالف» (1)

حنبلیها سه گروه می باشند: يك گروه زاهد، آنها اهل صوم وصالند، گروه دیگر: اهل درس وبحث و تعلیم و کتابت، و گروه سوم: اهل جنگ و خشونت و درگیری با مخالفین.

با جمود و تنگ نظریهای اهل حدیث در عرصه فقه و نداشتن مهارت و آگاهیهای نوین، که در دنیا بوجود آمده، و سرعت در کشورهای اسلامی منتشر می گردید، توقعی بیشتر از این نمی رفت که حنابله در عرصه تعامل از رقبای خود عقب تر بیفتند، با درگیریهای سخت غیر قابل تحمل در بغداد و قتل و غارتها پیروان مذاهب حنابله و احناف، و انتقال مذهب اهل حدیث به سرزمینهای نجد و حجاز، می بایست در مقابل رشد چشمگیر علوم عقلی و کلامی، که در ابتدای حکومت عباسی پدید آمده بود، تحول و استقامت خاصی از خود نشان دهد (2)، مرکزیت علم در بغداد و شامات، منطقه نجد و حجاز را در انزوای علمی قرار داده بود، بشکلی که آنها غیر از ادعای تمسک به سنت رسول خدا چیز دیگر در دست نداشتند، از این رو در دورانهای مختلف ناچار بودند که از خود عکس العملهایی نشان و اظهار موجودیت نمایند.

حرکت بر بهاری و دفاع خام و ناآشنای او از سنت (3)، مدتی نوع تفکر محدثین را تحت شعاع خود قرار داد، او با استخدام و قبول ظواهر قرآن و سنت خواست در.

ص: 380

1- طبقات الحنابلة ابن أبي يعلى 3 : 76 ، علماء الإسلام ابن نبيل : 53 .

2- مفاتيح العلوم خوارزمي : 19 - 20 .

3- طبقات الحنابلة 3 : 36 - 80 ، المنتظم 6 : 323 ، البداية والنهاية 11 : 201 ، سير أعلام النبلاء 15 : 90 .

بین مسلمانان در قالب امر به معروف و نهی از منکر و موعظه نوعی تعلیم دینی را فراگیر نماید، ولی با رویکرد غیر معقول و متعصبانه او دامنه شکاف بین مذاهب فکری و عقیدتی بیشتر گردید، و این حرکت با روی کار آمدن بعضی جریانهای حکومتی مثل حکومت آل بویه شکسته و منزوی تر گردید.

عبدالله بن احمد بن حنبل و ابوبکر خلال و خرقی و غلام خلیل از جمله کسانی می باشند که مذهب حنبلی را بصورت نوشتاری رقم زده و بصورت کتاب مدون منتشر نمودند.

گروه سوم از هلال نجدی توانستند وارث نسبی مذهب حنبلی گشته، و تنها در بُعد فقهی و در عمل به حلال و حرام خود را به مذهب منتسب گردانند، اما در عقیده کاملاً آزاد و پیرو حدیث بوده باشند.

آزاد بودن در اعتقاد، بشکل عدم وابستگی به مذهب خاص، توانست فکر وهابی را در تقابل و تضاد با سایر مذاهب فکری قرار دهد، آنها با این شیوه توانستند تقيّدات دست و پا گیر را بر داشته و راه فرار در بن بستهای فکری را بر خود هموار نمایند، آنها بشکلی مذهب اعتقادی خود را غیر وابسته نمودند، که اگر موردی ایجاب نمود بتوانند بسادگی به مذهب و به اشخاص صاحب نام و قابل اعتناء و اعتبار جسارت نمایند! چنانکه امروز شاهد می باشیم.

سقوط بغداد و فرار نمودن حنابله از بغداد و شام بطرف نجد توانست این محدوده را در قلمرو فکر حنبلی قرار دهد. (1) طبق این تحقیق اگر چه این مقدار از تردد و مهاجرت نتوانست تأثیر قابل توجهی در نجد بوجود آورد ولی در هر صورت در بین بعضی قبائل آن توانست مدارس علمی را بوجود آورده و بعضی علماء، دینی را تربیت نماید، که از جمله آنها مدارس شهر عیننه زادگاه محمد بن عبد الوهاب.

ص: 381

بود، که در منطقه یمامه قرار داشت، از نظر علمی مناطق دیگر مثل درعیه و حریملاء و ریاض هم با پای عینه نمی رسیدند، ابن بسّام در کتاب «معجم علماء نجد خلال سته قرون» و «خلال ثمانية قرون» (1) مهمترین طائفة از علماء نجد را از آل شیخ ذکر نموده است، که جملگی بر مذهب حنابله می باشند، که به اذعان و اعتراف بسیاری از صاحب نظران در این منطقه بمثل حنابله بغداد یا حنابله شام عالمانی در خورشان و با نام نشان برجسته معرفی نشده است. و این تنها محمد بن عبد الوهاب بود که توانست از این طریق دارای نام و آوازه این چنینی گردد. (2)

مسند أحمد: مهمترین کتاب احمد بن حنبل مسند می باشد، این کتاب اگر چه بعنوان یکی از شش کتاب اصلی در حدیث بشمار نیامده، ولی بلحاظ توثیق روایات آن، از طریق احمد، از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد.

این کتاب مشتمل است بر هیجده مسند، که هر کدام بنام يك نفر می باشد، این اسامی از عشره مبشره شروع می گردد.

مجموع روایاتی که او در این کتاب جمع آوری نموده، از طریق پسرش عبدالله می باشد، که عدد آن سی هزار حدیث می باشد، و ده هزار حدیث دیگر خود عبدالله به آن اضافه نموده که مجموع آن چهل هزار حدیث می گردد.

ابن منادی گفته است:

أنه ثلاثون ألفاً والاعتماد علی قوله دون غيره وقد انتقاء من أكثر من سبعمائة ألف وخمسين ألف حدیث ولم یدخل فيه إلا ما یحتج به عنده (3).

ص: 382

---

1- در چاپ دوم با اضافات.

2- علماء الاسلام: 75.

3- الرسالة المستطرفة للكتاني: 18، أصول الحدیث النبوي علومه ومقاييسه: 204 - 205.

احادیث مسند احمد سی هزار حدیث می باشد که آنرا از میان هفتاد هزار و پنجاه هزار حدیث انتخاب نمود، و بر اساس آن احتجاج می نمود.

وذهبی در باره مسند می گوید:

في «الصحيحين» أحاديث قليلة، ليست في «المسند» لكن قد يقال: لا ترد على قوله، فإن المسلمين ما اختلفوا فيها، ثم ما يلزم من هذا القول: أن ما وجد فيه أن يكون حجة، ففيه جملة من الأحاديث الضعيفة مما يسوغ نقلها، ولا يجب الاحتجاج بها، وفيه أحاديث معدودة شبه موضوعة، ولكنها قطرة في بحر، وفي غصون المسند زيادات جمّة لعبدالله بن أحمد. (1)

ذهبی می گوید: در صحیحین احادیث قلیلی وجود دارد که در مسند احمد ذکر نشده، بعضی بر این اعتقاد می باشند که تا کنون کسی در احادیث این کتاب اختلاف ننموده، البته بخاطر این قول نمی توان به تمامی احادیث آن احتجاج نمود، زیرا بعضی از احادیث آن ضعیف می باشند، ولی عدد آن بسیار کم مثل قطره ای در مقابل دریا می باشد، و در این کتاب زیاداتی وجود دارد که عبد الله بن احمد به این کتاب افزوده است.

و ابن جوزی معتقد است که احمد از نوشتن کتاب خود داری می نمود، و معمولاً از نوشتن کلمات خود توسط دیگران هم نهی می نمود، و اگر چنین اعتقادی نمی داشت، حتما کتابهای او بیشتر از این مقدار می گشت.

احمد پسرش عبد الله را توصیه می نمود که از کتاب مسند او محافظت نماید، .

ص: 383

که در آینده این کتاب برای مردم حجت و راهنما باشد. (1)

نوشته اند که عبد الله از پدرش پرسید: تو از نوشتن کتاب کراهت داشتی، چطور به جمع آوری مسند اقدام نمودی؟ او در جواب گفت: مسند را نوشتم تا در اختلاف مردم حجّت شرعی باشد.

### مخالفت ابن تیمیه با مسند احمد

ابن تیمیه اگر چه خود از نظر فقهی دارای مذهب حنبلی می باشد، ولی در عین حال از جهت اعتقادی نتوانسته است خود را با احمد همفکر و هم عقیده ببیند! ابن تیمیه در طریق خصومت با احادیث فضائل و مناقب، همواره با حجم گسترده ای از روایات مسند احمد خود را در تعارض می دید، از این طریق نمی توانست آنرا بپذیرد.

روحیه متعصبانه و جسور ابن تیمیه باعث گردید، که در تضعیف روایات مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام کار را به جایی رساند که در روایاتی که احمد آنها را توثیق و در مسند خود جمع آوری نموده بود مناقشه نماید.

همانطوریکه گفته شد، احمد در نقل روایات مسند خود شرط نموده که از کذبین و یا از افراد مشهور و معروف به کذب روایت ننماید، و به تعبیر دیگر طبق توثیق عام، روایات عبد الله را در مسند توثیق نموده، که همین هم باعث تقویت و اعتبار کتاب مسند می باشد.

البته عده ای با این نظریه به مخالفت پرداخته و نتوانسته اند این عمویت را برای توثیق و قبول روایات مسند بپذیرند.

ابن تیمیه از جمله این مخالفین بود، او اعتقاد داشت که محدثینی مثل احمد در

ص: 384

نقل روایات فضائل و مناقب متساهل می باشند، از این رو باب مناقشه را در روایات آنان باز نمود، که با نظریه جمعی دیگر از محدثین قرار گرفت، ابن حجر و حافظ عراقی بر علیه نظریه او اقدام نموده و به دفاع از مسند احمد پرداختند، و بصراحت بر خلاف نظریه ابن تیمیه مطالبی بیان نمودند، این گروه اعتقاد داشتند که در کتاب مسند احمد روایت موضوع جعلی وجود ندارد، اگر چه ممکن است در آن قلیلی از اخبار ضعیف وجود داشته باشد.

ابن حجر در این باره بر علیه ابن تیمیه و دفاع از مسند احمد، کتاب «القول المسدّد في الذّب عن مسند أحمد» را نوشت و در آن به دفاع از روایات آن پرداخت.

و بعضی دیگر از اهل تحقیق این چنین به دفاع از مسند احمد پرداخته و چنین گفتند:

أن مسند أحمد ليس فيه الموضوع، وإن كان فيه الضعيف، و فرق بين الضعيف والموضوع، فالضعيف لم تتوفر فيه شروط الرواية الصحيحة، أما الموضوع فهو الذي قام الدليل على الكذب فيه. (1)

در مسند احمد خبر موضوع وجود ندارد اگر چه ممکن است در او خبر ضعیف موجود باشد، و فرق خبر ضعیف با خبر موضوع در این است که، در خبر ضعیف شروط خبر صحیح کمتر دیده می شود، ولی در خبر موضوع از اصل و اساس کذب می باشد، و فاقد اندازه و مرتبه ضعف می باشد.

خولی در کتاب «مفتاح السنة» می گوید: گویا احمد همه احادیث مسند خود را صحیح می داند، اگر چه همه را حجّت نداند، احمد تمامی احادیث صحیحین را.

ص: 385



در مسند خود نقل نکرده ، حقیقت این است که در مسند او احادیثی وجود دارد که ضعیف می باشد .

ابن جوزی در کتاب موضوعات پانزده حدیث را ذکر می کند که در آنها شبهه وضع وجود دارد ، و حافظ عراقی این عدد را نه حدیث می داند ، ولی ابن حجر در کتاب «القول المسدّد في الدّب عن مسند أحمد» از این شبهه جواب گفته و در کتاب «تعجيل المنفعة برجال الأربعة» می گوید :

ليس في المسند حديث لا أصل له إلا ثلاثة أحاديث أو أربعة منها حديث عبد الرحمن بن عوف أنه يدخل الجنة زحفا قال : ويعتذر عنه لأنه مما أمر بالضرب عليه فترك سهوا أو ضرب عليه وكتب من تحت الضرب .(1)

در مسند احمد غير سه يا چهار حدیث بیشتر نیست که اصل و اساس نداشته باشند ، مثل حدیث عبد الرحمن بن عموف که گفت : حیوانات چهار دست و پا و خزنده هم داخل بهشت می شوند ، که احمد از این حدیث عذر خواسته ، و آنرا خط کشیده که حذف نماید ، ولی از دست او در رفته و فراموش نموده که آنرا حذف نماید .

و ابن جوزی در کتاب «صید الخاطر» می گوید : اگر کسی کتاب «العلل» ابوبکر الخلال را ببیند ، احادیث فراوانی می بیند که آنها را احمد در مسند روایت نموده و خود او در علل آنها را مورد طعن قرار داده است .

«رأى أحاديث كثيرة كلّها في المسند ، وقد طعن فيها أحمد» .

احادیث فراوانی در مسند می بیند که خود احمد در کتاب علل آنها را مورد طعن قرار داده . .

ص: 386

وبه او نسبت داده اند که گفته: من قصد داشتم در مسند احادیث مشهور را نقل نمایم، اگر چنانچه قصد اخبار صحیحه می نمودم یقیناً عدد روایات مسند بسیار تقلیل می یافت.

او به پسرش گفت: ای فرزندانم، تو روش مرا در حدیث می دانی، من اگر برای تقویت و دفاع از حدیث ضعیف راهی برای دفاع پیدا می کردم که بتوانم از آن دفاع کنم حتماً دفاع نموده و آنرا نقل می نمودم.

وقاضی ابویعلی هم گفته: که احمد طریقه خود را در مسند نقل نموده و هر کس تمام اخبار آنرا صحیح بدانند یقیناً با طریقه او مخالفت نموده. (1)

در مسند احمد حدود سیصد حدیث از «ثلاثیات» وجود دارد که بین او و بین رسول خدا جز سه نفر بیشتر واسطه نمی باشد.

ترتیب روایات مسند احمد: احمد روایات کتاب خود را به ترتیب مسانید صحابه جمع آوری نموده، و این ترتیب به اقتضای شرایط آن زمان بود، که محدثین بهتر و بیشتر می توانستند روایات را حفظ نمایند، از این جهت مورد استقبال قرار می گرفت.

در این روش احمد از ترتیب القبائی صحابه استفاده ننموده، بلکه بر اساس اهمیت آنها ابتداء از خلفاء چهار گانه و سپس از دیگر عشره مبشره و بعد هم از چهار نفر دیگر از صحابه روایت نمود، و بعد هم مسند اهل بیت و سپس به ترتیب مسند بعضی از مشاهیر صحابه و مسند اهل مکه و اهل شام و اهل کوفه و اهل بصره و انصار، و مسند زنان صحابه و در وسط مسند النساء، مسند قبائل و قسمتی از احادیث ابو درداء را جمع آوری نمود.

ص: 387

---

1- أنظر: خصائص المسند لأبي موسى المديني: 21، وتعليقة على سير أعلام النبلاء 11: 328.

کتاب مسند احمد همانند کتب دیگر، دارای ترتیب علمی نبود، به همین خاطر شیخ أحمد البناء الساعاتي این کتاب را بشکل کتابهای دیگر در آورده و شرح نمود، و آنرا «الفتح الرباني بترتيب مسند الإمام أحمد الشيباني» نامید، او همچنین احادیث دیگر این کتاب را که از نوعی غرابت و ابهام برخوردار بود جمع آوری و سپس به شرح آنها اقدام و بنام «بلوغ الأمانی من أسرار فتح الرباني» منتشر نمود.

از کسانی که بشرح مسند احمد پرداخت شیخ أحمد شاکر بود، او ضمن تخریج و تحقیق روایات مسند و بیان صحت و ضعف آنها بشرح بسیاری از احادیث توجه نمود، احمد شاکر می خواست تا برای مسند احمد فهرست مناسبی درست نماید ولی شرح او به ثلث نرسید که اجل او رسید و کتاب ناتمام ماند، تا اینکه شیخ عبد المجید هاشم به اتمام آن اقدام نمود و أبو هاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول هم فهرست احادیث را بترتیب حروف معجم تنظیم نمود.

و همین طور حمدي عبد المجید السلفي به تنظیم فهرس الفبائی آن اقدام نمود.

یکی از مشکلات مسند احمد همین نداشتن ترتیب ابواب و نداشتن فهرست مناسب بود، که دسترسی به احادیث آنرا با مشکل روبرو نموده بود، بگونه ای که اگر کسی می خواست حدیثی را در موضوعی خاص در آن ببیند، یا باید اسم صحابی آنرا می دانست یا اینکه ناچار بود تمام کتاب را مورد مطالعه قرار دهد. و در این باره گفته اند:

«أن من رام أحادیث موضوع خاص، یحتاج إلى قراءة الكتاب كله» .

اگر کسی بخواهد احادیث يك موضوع را در مسند احمد جمع آوری نماید، می بایست يك دوره تمام کتاب را مطالعه نماید.

یکی از امتیازات مسند احمد این است که احادیث فراوانی در این کتاب وجود

دارد که در کتابهای دیگر پیدا نمی شود. (1)

از احمد کتابهای دیگر نیز بجای مانده که اسامی آنها عبارتند از: کتاب «العلل» و «الزهد» و «التفسیر» و «المسائل» و «المناسخ والمنسوخ» و غیر اینها.

أحمد بن حنبل و کیفیت نقل حدیث: همانطوریکه از اختصار احادیث او پیدا می باشد، مشهور است که أحمد حدیث را بطور کامل نقل نمی نماید.

ذهبی در این باره می گوید: عبد الله بن احمد گفته است: پدرم در سال 237 می گفت: من استخاره نمودم و از خداوند خواستم که هیچ حدیثی را به تمامه نقل ننمایم، این آیه از قرآن آمد: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» (2)، ای کسانی که ایمان آوردید، به عهد خود وفا نمائید.

ومن بعد از این عهد، هیچ حدیثی را بتمامه نقل نمی نمایم و برای توهم صلاح نمی بینم، اگر چه علاقه فراوان داشته باشی.

او می گوید: بعد از چند ماه از این قضیه گذشته بود، به او گفتم: آیا چنین روایت نشده که عهد در آیه شریفه یمین و قسم می باشد؟

پدرم گفت: چرا، و بعد ساکت شد، من فهمیدم که بفکر کفاره یمین افتاده تا جبران نماید، ولی بعد از آنهم دیدم که او برای کفاره قسم خود توجهی نشان نمی دهد، و این شد که تا آخر عمر اقدام به نقل روایت کامل ننمود.

قال المروزي: سمعت أبا عبد الله في العسكر، يقول لولده: قال الله تعالى: «أوفوا بالعقود» (3) أتدرون ما العقود؟ إنما هو العهود، وإني أعاهد الله جلّ وعزّ، ثم قال: واللّه، واللّه، واللّه، واللّه، وعلیّ عهد الله.

ص: 389

---

1- أنظر: طرق تخريج حدیث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: 143 - 147.

2- المائدة: 1.

3- المائدة: 1.

وميثاقه أن لا حدّث بحديث لقریب ولا لبعید حدیثا تاما ، حتی ألقى الله ، ثم التفت إلى ولده ، وقال : وإن كان هذا یشتهي منه ما یشتهي ، ثم بلغه عن رجل من الدولة وهو ابن اکثم ، أنه قال : قد أردت أن يأمره الخلیفة أن یکفر عن یمینه ، ویحدّث ، فسمعت أبا عبد الله یقول لرجل من قبل صاحب الکلام : لو ضربت ظهري بالسیاط ما حدثت . (1)

مروزی می گوید : از احمد شنیدم که به فرزندش می گفت : آیا می دانی «اوفوا بالعقود» یعنی چه ؟ «عقود» همانا بمعنای «عهود» می باشد ، ومن عهد نمودم که هیچ حدیثی را کامل نقل ننمایم ، سپس به پسرش نگاه کرد وگفت : اگر چه این را هم پسرم بخواهد ، این جریان بگوش یحیی بن اکثم قاضی حکومت عباسی رسید ، و او گفت : اگر بخواهد به خلیفه رسانیده تا کفّاره قسم او را بپردازد ، ولی احمد همچنان باقی ماند وگفت : اگر با تازیانه بر پشتم بزنند حدیث را کامل نقل نمی نمایم .

### أصول مذهب حنبلی

مذهب احمد اگر چه بر اساس حدیث بنا نهاده شده ، ولی به لحاظ فقهی این مذهب نیز بر پنج اصل در تشریح احکام توجه می نماید : کتاب و سنت و فتاوی صحابه و قیاس منصوص و استصحاب .

در ارتباط با اصول تشریحی در مذهب احمد مطالب فراوان گفته شده ، از پراکندگی و عدم انسجام در چینش مطالب پیداست که عمده نظر و اعتماد در این مذهب به خبر واحد و توسعه و تقدّم آن بر قیاس می باشد ، در مذهب احمد خبر

ص: 390

ضعیف بر قیاس مقدّم بوده و مفاهیم دیگر هم نمی توانند در مقابل خبر واحد حتی در صورت ضعیف بودن، جایگاهی داشته باشند.

حقیقت امر این است که مذهب احمد بخاطر نداشتن جایگاه فقهی و اعتبار مناسب در میان فقهاء، خواسته است بشکلی مبانی اصولی معتبر را در تعریف اصول تشریحی خود جای دهد، تا بتواند از هیاهو و جنجال مذاهب فقهی مخالف خود جلوگیری نماید، از این رو دیده می شود که در بعضی مباحث استدلالی از قیاس و استصحاب و سدّ ذرایع هم نام برده و استقبال می نمایند، ولی پیدا است که این استقبال نوعی عکس العمل تصنعی و برخلاف نظریه امام مذهب می باشد، زیرا کار و عمل او بر اساس حدیث و بحث از رجال حدیث بود نه فقه و استنباط احکام.

اما قرآن و سنّت: تمامی مذاهب اسلامی کتاب و سنّت را جزء ارکان اصلی مذهب خود معرفی نموده و از آن دفاع می نمایند، مذهب احمد سنّت را در طراز قرآن و در مرتبه آن بحساب آورده و معتقد است که سنّت به اعتبار شاریت برای قرآن از جهتی مقدم می باشد.

ابو زهره در توضیح این مطلب می گوید:

السنة في مرتبة القرآن لكونها مبيّنة وشارحة له، إلى أن ظاهر القرآن لا يقدم على السنة عند الإمام أحمد. (1)

در مذهب احمد واهل حدیث درست است که قرآن مقدم بر سنّت می باشد، ولی در بسیاری از موارد سنّت به اعتبار مبین و مفسر بودن قرآن بر آن مقدم گردد، از این جهت بهتر است این چنین گفته شود، که سنّت اعتبارا در مرتبه دوم قرار گرفته نه واقعا و عملاً، بخاطر اینکه قرآن قطعی ثبوت است و ظنی الدلالة، ولی سنّت.

ص: 391

---

1- ابن حنبل لأبي زهرة: 250، المذهب الحنبلي لأسمة الحموي مطبوع في المذاهب الإسلامية الخمسة: 592.

ظنی ثبوت است ولی قطعی الدلالة، و در جای خود ثابت نموده که قطعی الدلالة مقدم است بر ظنی الدلالة و در بسیاری از آیات هم اینگونه دلالت می نماید، مثل این آیات:

1- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (1)

2- «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (2)

3- «إِنْ أَتَّعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (3)

4- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (4)

5- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (5)

6- «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» (6)

که مفاد تمامی این آیات، لزوم تبعیت از سنت رسول خدا می باشد. همچنانکه در دلالات بسیاری از احادیث نیز این ترجیح برای عمل به سنت بخوبی ذکر گردیده مثل این روایت که حضرت فرمود:

«یوشک رجل منکم متکئا علی أریکته یحدث بحديث عني، فيقول بيننا وبينكم كتاب الله فما وجدنا فيه من حلال استحللناه وما وجدنا فيه من حرام حرمانه، ألا وإن ما حرم رسول الله صلى الله عليه وآله مثل الذي حرم الله»

زود باشد که زمانی برسد، که يك نفر از شما بر جایگاه خویش.

ص: 392

1- النساء: 80.

2- الحشر: 7.

3- الأنعام: 50.

4- النجم: 3 و 4.

5- آل عمران: 31.

6- النساء: 65.

تکیه نماید و حدیث مرا نقل نماید و بگوید: هر چه را که در قرآن از حلال و حرام آمده عمل نمائید، و برای شما کفایت میکند، همانا آگاه باشید که آنچه را که رسول خدا حرام نموده مانند این است که خدا حرام فرموده.

با توجه به این استدلال، سنت از جهات متعدد مقدم بر کتاب می گردد، همانطوریکه در بعضی از احکام شرعی سنت بعنوان مستقل عمل نموده، بدون اینکه در قرآن اشاره ای به آن شده باشد، مانند: حرمت نکاح «بین المرأة وعمتها والمرأة وخالتها»، و «تحریم بالرضاع»، و «تفصیل مقادیر الدیات»، و «أحكام الزكاة»، و غیر این موارد، که عدم عمل به سنت موجب تعطیلی قسمتی از احکام شرعی می گردد (1).

دوم: فتاوی صحابه: ابن قیم این اصل را دومین اصل از اصول مذهب احمد بحساب آورده، که او اگر به فتوای صحابه در يك مسأله می رسید و مخالفی هم برای آن نمی یافت به آن عمل می نمود.

در میان اصولیین عمل صحابه مورد اختلاف نظر قرار گرفته، و معروف در مذهب احمد قبول فتوای صحابه برای عمل می باشد در صورتی که خلاف آن ثابت نشده باشد، که معمولاً دیگران آنرا اجماع سکوتی نامیده اند، ولی احمد از آن به «لا أعلم فيه اختلافا» و مانند آن تعبیر می نماید.

مشهور علماء در این مذهب این است که «قول الصحابي فيما لا مجال للاجتهاد فيه» فتوا و قول صحابی همانند خبر مرفوع و یا موقوفی می باشد، که اصطلاحاً در توضیح معنای آن می گویند: «يكون بمنزلة الحديث المرفوع»، و «يكون بمنزلة الموقوف»، که هر دو جهت از نظر آنها دارای اعتبار می باشند، چنانکه در تعریف آن.

ص: 393

---

1- أنظر: المذهب الحنبلي لأسامة الحموي: 592 - 593.



در جای خود توضیح داده شد .

واما اگر چنانچه مناقشه در فتوای صحابه جایز باشد در این صورت دو نظریه وجود دارد :

أ - فتوایی که از صحابه منتشر و معروف بوده و هیچ مخالفی برای آن نبوده باشد ، از نظر احمد این فتوی قطعی و مخالف با آن حرام می باشد .

ب - فتوایی که بین صحابه معروف و منتشر نبوده ولی مخالف هم ندارد ، در این چنین موردی اگر موافق قواعد اجتهادی و قیاس باشد ، بر طبق آن عمل خواهد شد والا فلا ، و در این رابطه أبو البركات در کتاب «المسودة» (1) می گوید :

«إذا قال الصحابي قولاً ولم ينقل عن صحابي خلافة ، وهو ما يجري بمثله القياس والإجتهد ، فهو حجة ، نصّ عليه أحمد في مواضع وقدمه على القياس » . وقال الشيخ أبو زهرة : «ولذلك كانت أقوال الصحابة وفتاواهم حجّة عنده - أي عند أحمد - تلي حجة أحاديث الرسول صَلَّى اللهُ عليه وآله الصحيحة ، وتتقدم على المرسل من الأحاديث ، والضعيف من الأخبار ، وقد اتفق العلماء الذين نقلوا فقهه على ذلك ، ولم يختلفوا فيه ، فكأنهم مجمع على أنه كان يأخذ بفتوى الصحابة ، ولا يجتهد برأيه ما وجد في موضوع الفتوى أثراً منقولاً عن صحابي . (2)

فتوای صحابی در صورت نداشتن مخالف ، حجّت شرعی می باشد .

ص: 394

---

1- مجد الدين أبو البركات ، عبد السلام بن عبد الله بن الخضر الحنبلي من آل تيمية ، أحد الثلاثة الذين صنّفوا المسودة في أصول الفقه ، أنظر «المسودة» بتحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد طبع القاهرة : 336 .

2- أنظر : التشريع الإسلامي لمناع القطان طبع القاهرة : 388 .

وبر قیاس مقدم می گردد ، و ابو زهره هم می گوید : اقوال صحابه در نزد احمد حجت شرعی بوده و همانند روایات صحیحه مورد عمل قرار گرفته وبر حدیث مرسل وضعیف هم مقدم می گردد .

سوم : تخییر عملی در صورت اختلاف فتوای صحابه : در این باره هم ابن قیم می گوید :

«إذا اختلف أصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله لم يجز للرجل أن يأخذ بقول بعضهم على غير اختيار ، ينظر أقرب القول إلى الكتاب والسنة» . (1)

اصل سوم در مذهب احمد تخییر در صورت اختلاف اقوال صحابه می باشد ، وبه هر کدام از آنها که به کتاب وسنت نزدیکتر باشد عمل می شود .

چهارم : اعتبار حدیث مرسل وضعیف . چهارمین اصل از اصول مذهب احمد عمل به روایات مرسله وضعیف وتقدیم آن بر قیاس می باشد .

حدیث مرسل وضعیف در اصطلاح اهل خبره بعنوان حدیث معلول و غیر قابل اعتبار می باشند .

همانطوریکه در جای خود توضیح داده شد ، در تعریف حدیث مرسل گفته شده : (ما سقط منه الصحابي) حدیثی که در آن نام صحابی افتاده ، وتنها یکنفر از تابعین بگوید : قال رسول الله . . . ، بر خلاف حدیث منقطع ومعضل .

واما حدیث مرسل در اصطلاح اصولیین به حدیثی گفته می شود که يك راوی بگوید : «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله . . . » تفاوتی نمی کند که این راوی از .

ص: 395

---

1- أصول مذهب الإمام أحمد للدكتور عبد الله التركي طبع جامعة عين شمس : 406 ، التشریح الإسلامی : 389 .

صحابه باشد یا از تابعین که شامل حدیث منقطع و معضل نیز می‌گردد .

در مذهب حنبلی و نزد احمد بن حنبل حدیث مرسل مطلقاً مورد قبول می‌باشد ، و تفاوتی بین مرسل صحابی و غیر صحابی نمی‌باشد .

ابوزهره نظریه احمد را بشکل دیگر تقریر می‌نماید ، و در این باره می‌گوید :

«احمد حدیث مرسل را جزء اخبار ضعیف بشمار آورده و اصل را بر رد آن قرار داده ، و بر همین مبنا فتوی صحابه را بر حدیث مرسل مقدم می‌دارد .

و بدیهی است که احمد هیچگاه فتوی صحابه را بر حدیث صحیح مقدم نمی‌دارد ، و این دلیلی است بر اینکه او حدیث مرسل را ضعیف می‌داند ، و در عین حال به آن عمل می‌نماید .

احمد با این روش می‌خواهد با احترام به سیره محدثین ، از طرفی عمل به فتوای صحابه ، و از طرف دیگر اهمیت خبر مرسل را حفظ نماید ، اگر چه در مواردی فتوی صحابی هم وجود نداشته باشد .»

اگر چه مشهور است که احمد به حدیث ضعیف عمل می‌کند ، و آنرا بر قیاس مقدم می‌دارد ، ولی او هیچگاه حدیث ضعیف را در ردیف حدیث صحیح بشمار نمی‌آورد ، بلی در مواردی که به فتوای صحابه دست رسی پیدا ننماید به حدیث ضعیف هم عمل می‌کند .

و در این باره خود او گفته است : «الحديث الضعیف أحب إليّ من الرأي» و ابن جوزی گفته است : أحمد حدیث ضعیف را بر قیاس مقدم می‌دارد ، و عبد الله بن أحمد هم در این باره می‌گوید : از پدرم پرسیدم ، یک نفر در شهری وارد می‌شود که در آن شهر يك محدث غیر خبیر و يك نفر اهل رأی و قیاس وجود دارد ، اگر برای او مسأله ای پیش آید ، از کدامیک از این دو نفر مسأله خود را بپرسد ؟ احمد جواب

می دهد: از اهل حدیث غیر خبیر پرسد ولی از اهل رأی نپرسد. (1)

پنجم قیاس منصوص. قبلاً هم گفته شد که قیاسات منصوص العلة در نزد همه مذاهب اسلامی غیر از ظاهریه دارای ارزش و اعتبار می باشند، بنابر این در مذهب احمد هم قیاس منصوص العلة دارای اعتبار و ارزش می باشد، البته شرط آن این است که عمل به این قیاس نباید بر حدیث ضعیف و یا مرسل و هم چنین فتوای صحابه مقدم بوده باشد.

و در این باره قاضی أبو یعلی می گوید:

أن القیاس العقلي يجب القول به، والعمل علیه، وأن الامام أحمد احتج بدلائل العقول في مواضع، وقال في مسألة: القیاس الشرعي يجوز التعبد به، وإثبات الأحكام الشرعية من جهة العقل والشرع، وقال: لا يستغني أحد عن القیاس، وعلى الحاكم والإمام یرد علیه الأمر أن یجمع له الناس ویقیس ویشبهه. (2)

واجب است بر طبق قیاسات عقلی عمل نمود، و احمد نیز در مواردی بدان عمل می نمود، و می گفت: تعبد به قیاس شرعی لازم است و کسی از آن بی نیاز نمی باشد و بر حاکم شرعی و امام لازم است که مردم را در عمل به آن ترغیب نمایند.

### تساهل و تشدد در مذهب أحمد

در اینجا اشاره به يك نکته ضروری بنظر می رسد، و آن اینکه بعض افراد

ص: 397

---

1- التشریح الاسلامي : 390.

2- التشریح الإسلامی : 391.

متعصب مثل ابن تیمیه و بعضی از معاصرین روش شدیدتری را برای تضعیف روایات مناقب اهل بیت پیش گرفته و به کوچکترین بهانه ای حکم به تضعیف آن نموده و حاضر به پذیرش آن نشده اند، این گروه که بیشتر اهل حدیث بوده و حسب ظاهر پیرو فقه حنبلی می باشند، با مجموعه ای از روایات فضائل و مناقب در کتابهای حدیثی مانند، کتاب «خصائص نسائی» و یا ابواب متعدد در فضائل و مناقب، مواجه گردیده و نتوانسته اند مبانی علمی صحیح را در قبول اخبار اعمال نمایند، و به همین جهت به بیراهه زده و منکر آن گردیده اند، همچنانکه در مسند احمد با این مسئله مواجه گردیده اند، اگر چه خود احمد به تصحیح آن اخبار اذعان و اعتراف نموده.

متعصبین برای فرار از این معضله دست به تحریف مبنای فکری احمد زده و آنرا در کتابهای خود منتشر نموده و بر آن اصرار می ورزند.

این گروه متعصب از احمد جمله ای ناقص نقل نموده و با آن به جنگ اخبار فضائل و مناقب پرداخته، آنان معتقد شده که احمد برخلاف اخبار حلال و حرام در نقل اخبار مناقب به تسامح و تساهل عمل نموده، از این رو نمی توان چشم بسته اخبار فضائل و مناقب را پذیرفت!

دقیقا این گروه بر خلاف آنچه را که احمد به آن ملتزم بوده عمل نموده و کلام او را عمدا تحریف نموده، کلام احمد در اخذ به روایات فضائل «فضائل اعمال» می باشد، نه مطلق «الفضائل» که این گروه چنان وانمود کرده که مراد احمد فضائل مناقب اهل بیت رسول خدا می باشد، آنها کلمه احمد را چنین نقل نموده اند:

«إذا روينا في الحلال والحرام شددنا، وإذا روينا في

وقتی که روایات حلال و حرام (احکام) را نقل می کنیم شدت عمل نشان داده سختگیری می نمائیم ، ولی در نقل روایات فضائل سهل انگار می باشیم .

متأسفانه کلام احمد را اینگونه تحریف نموده و در بین مردم انتشار داده اند و دیگران هم بدون تحقیق ، آنرا تلقی به قبول و از آن تقلید نموده اند .

غافل از اینکه این روش از نظر علمی هیچ گونه جایگاه علمی نداشته و ندارد زیرا اگر چنین روشی در بین علماء برای پذیرش اخبار می بود ، بدون تردید هیچ روایتی قابل اطمینان باقی نمی ماند ، و کتب اخبار نیز جایگاه خود را از دست داده و از درجه اعتبار ساقط می گردیدند .

برای این جهت به دنبال کلمات احمد افتاده و کتابهای او را بررسی نمودیم ، تا صحت و سقم آن را مشخص و متن کلمه احمد معلوم گردد .

نصّ کلام احمد :

نقل عن ابن مهدي قوله : « إذا روينا في الثواب والعقاب وفضائل الأعمال تساهلنا في الأسانيد ، وتسامحنا في الرجال ، وإذا روينا في الحلال والحرام ، تشددنا في الأسانيد وانتقدنا الرجال » .

ونصّ ابن حنبل : « إذا روينا عن النبي صَلَّى الله عليه وآله في الحلال والحرام شددنا في الأسانيد ، وإذا روينا عن النبي صَلَّى الله عليه وآله في فضائل الأعمال ، وما لا يضع حكما ولا .

ص : 399

زمانی که ما روایات ثواب و عقاب و فضائل اعمال را نقل می کنیم تساهل بخرج داده و به سند آنها کمتر توجه می نمائیم، زیرا تشدد و تساهل ما تأثیری در روند پذیرش این گونه روایات ندارد، ولی در وقت نقل روایات احکام و حلال و حرام سخت گیری و تشدد نشان می دهیم.

ظاهر این کلام احمد این است که علماء هنگامی که اخبار فضیلت برای بعض اعمال استحبابی در کتابهای خود نقل می کنند به سند آن اخبار دقت و توجه خاص نمی نمایند، بر خلاف روایات احکام.

این روش در میان همه علماء متداول می باشد، زیرا اخبار فضائل اعمال چیزی نیست که بتوان برای آن کسی طمع نموده و جعل خبر نماید.

واین بر خلاف اخبار احکام و روایات حلال و حرام می باشد، زیرا در اخبار احکام هرگز کسی تساهل بخرج نداده و به آن ملتزم نشده است.

همانطوریکه خود این گروه بر خلاف واقع به آن اعتراف نموده اند:

« ولم يقل أحد من الأئمة أنه يجوز أن يجعل الشيء واجبا أو مستحبا بحديث الضعيف، ومن قال هذا فقد خالف الاجماع » (2).

از هیچ يك از ائمه ثابت نیست که واجب و مستحب را با حدیث ضعیف ثابت نموده باشند و هر کس این سخن را گفته باشد قطعاً مخالف اجماع علماء سخن گفته است.

ص: 400

---

1- أنظر: الكفاية للخطيب: 213، المستدرک للحاکم أول کتاب الدعاء 1: 490، فتح المغیث للسخاوي 1: 332 - 333، التعريف بأوهام من قسّم السنن لسعيد ممدوح 1: 97 - 245.

2- مقدمة صحيح الجامع: 46، التعريف بأوهام من قسّم السنن 1: 136.

البانی می گوید : این کلام ابن تیمیه صحیح نمی باشد ، زیرا در کلمات بسیاری از علماء حدیث ثابت می باشد که واجبات و مستحبات را با حدیث ضعیف ثابت نموده و به آن استناد نموده اند ، و چقدر از احادیثی که ترمذی در مقدمه کتاب علل آنها را تضعیف نموده ، ولی خود بر طبق آن عمل نموده ، چنانکه در مقدمه آن گفته :

«جميع ما في هذا الكتاب من الحديث هو معمول به ، وبه أخذ بعض أهل العلم ما خلا حديثين ؛ حديث ابن عباس : «أن النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله جمع بين الظهر والعصر بالمدينة ، والمغرب والعشاء من غير خوف ولا سفر ، ولا مطر» وحديث النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله أنه قال : «إذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد في الرابعة فاقتلوه» .

به تمامی احادیث این کتاب عمل می شود مگر دو حدیث ، و آن در جمع بین صلاتین و حدّ شرب خمر می باشد ، و حال آنکه به صراحت دیده می شود که به همین دو روایت هم عمل شده است .

چنانکه در شرح ابن رجب علی العلیل ، و «المثنوي والبتار» و «إزالة الخطر عن جمع بين الصلاتين في الحضر» که هر دو از سید احمد بن الصدیق الغماری می باشند ، گفته شده است که حدیث ضعیف بر قیاس مقدم می باشد و این مطلب مشهور است که در مذهب احمد عمل به حدیث ضعیف جایز می باشد .

آنها سنّت را دو قسم دانسته و می گویند : سنّت یا ثابت است یا غیر ثابت ، سنّت ثابت با قرآن متحد می باشد ، و سنّت غیر ثابت متأخر است از اقوال صحابه .

و این تیمیه هم این مطلب را در فتاوی بیان داشته ، و در «الإختيارات العلمية» گفته است : قال الشيخ أبو محمد المقدسي :

«لا بأس بها (أي صلاة التسيح) فإن الفضائل لا يشترط لها صحة



در خواندن نماز تسیح اشکالی نمی باشد که به خبر ضعیف عمل شود، زیرا در فضائل اعمال صحت خبر شرط نمی باشد.

واین قدامه هم در مغنی گفته است :

النوافل والفضائل لا یشرط صحة الحدیث فیها . (2)

در انجام نوافل وفضائل اعمال خبر صحیح شرط نمی باشد .

و اگر در این مسأله مخالفی بوده باشد همانا ائمه حنبلی سزاوار بودند که آنرا بیان نمایند و حال آنکه تا کنون مخالفی در این مسأله از حنابله دیده نشده، که بگوید : آنها در فضائل اعمال، به حدیث ضعیف عمل نمی نمایند، چنانکه در مباحث فقهی و اصولی خود به صراحت بیان داشته اند. (3)

نوی در کتاب «الأذکار» در عمل به اخبار ضعیف در اعمال مستحبات و نوافل می گوید :

«من أحیا لیلتي العیدین لم یمت قلبه حین تموت القلوب»

کسی که دو شب عید را احیا بدارد قلب او نمی میرد وقتی که قلبها می میرند .

این حدیث ضعیف می باشد ولی علماء در احادیث فضائل تسامح می نمایند» (4).

ص: 402

---

1- الاختیارات العلمیة لابن تیمیة : 100 ، التعریف بأوهام 1 : 139 .

2- المغنی لابن قدامة 1 : 1044 ، التعریف بأوهام 1 : 139 .

3- التعریف بأوهام من قسّم السنن 1 : 138 - 139 .

4- المصدر السابق 1 : 125 .

و همچنین است نشسته خواندن نوافل با توانائی و قدرت بر قیام ولو یک رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده .

صلاة النافلة تجوز من قعود مع القدرة على القيام ، ويجوز تجزئتها بأن تصلى ركعة قياما وأخرى قعودا .

و جایز است برای مسافر که نوافل خود را سواره بجای آورد اگر چه مرکب او بر خلاف قبله حرکت نماید . و همچنین کسی که در حین نافلة باشد و به دعوت والدین خود اجابت نماید ، در حالی که در فریضه جایز نمی باشد .

## تساهل در اعتقادات

گفته شد که تساهل در قبول اخبار تنها در فضائل اعمال پذیرفته و در اعتقادات ممنوع می باشد ، زیرا اعتقادات از ارکان اساسی دین محسوب گردیده و راهی برای تساهل در آن وجود ندارد .

مطلبی که تذکر آن ضرورت دارد ، این است که عدم قبول تساهل در اعتقادات یکی از ویژه گیهای مذاهب می باشد ، که با کمال تأسف بعضی آنرا پذیرفته و به احمد نسبت داده اند ، و حال آنکه بدون تردید اعتقادات که از اساسی ترین ارکان دینی می باشد ، نمی توان در آن تساهل راه داشته باشد . و این سیاست باطل خلفاء و بنی امیه بود ، که برای پیشبرد مقاصد خود اعتقادات مردم را مرتع و ملعب خود قرار داده بودند .

زکریا نووی در متن تقریب می نویسد : «در نزد اهل حدیث تساهل در اسانید روایات ضعیف در صورتی که جعلی موضوع نباشند جایز است ، و نیازی به بیان علت ضعف آن هم نمی باشد ، مگر اینکه آن روایات در احکام حلال و حرام و در

با توجه به این کلمات معلوم می‌گردد که این افراد متعصب چگونه جرأت نموده و کلمه احمد را تحریف نموده و برای مبنای فکری خود از آن استفاده نموده اند.

این افراد گمان نموده که احمد فضائل و مناقب را که از با اهمیت ترین مسائل اعتقادی می‌باشد در این بیان وارد نموده، و به تساهل در آن دستور داده، و حال آنکه روایات فضائل و مناقب که اصل و اساس در مسئله اعتقادی باب امامت و رهبری جامعه است، خارج از آن می‌باشد، و کلام احمد ناظر به «فضائل اعمال» بوده، و مباحث اعتقادی باب امامت و خلافت در فضائل و مناقب چیز دیگر می‌باشد.

و قرینه بر این مطلب هم این است، که کلام احمد در تساهل در اعمال می‌باشد، تا از جنس عمل و در مقابل تشدد در احکام عملی بوده باشد، و باب عقائد از جنس اعمال نیست تا شامل آن گردد، چنانکه بسیاری از علماء و محدثین مثل ابن الصلاح، والنووی، والعراقی، والزرکشی، وابن الملقن، وابن حجر، والسخاوی، والسیوطی و غیر اینها بر آن تصریح نموده اند. (2).

ص: 404

---

1- متن تدریب الراوی 1 : 150 .

2- التعریف بأوهام من قسّم السنن 1 : 106 .

قبلاً نیز توضیح داده شد که در بیشتر مواقع، یکی از علل و عوامل پیدایش فرق و مذاهب، وجود جریانات سیاسی و انتخاب گزینه ای بنام تفرقه در جوامع دینی بود، همانطوریکه در مذاهب فراوان فقهی و کلامی بخوبی مشاهده می گردد.

یکی از فرقه ها بوجود آمده در صدر اسلام خوارج می باشد، بعضی معتقدند که خوارج پس از مرور زمان کمکم به بیست مذهب فقهی و فکری تجزیه گردیدند، چون هر يك از آنها برای خود ادعای جداگانه ای داشت، از این رو مبنای فکری هر يك با دیگری تفاوت پیدا می نمود.

مهمترین فرق خوارج عبارتند بودند از: محکمة، ازارقة، نجدات، بیهسیة عجاردة، ثعالبه، إباضية، صفریة و دیگر نحله های فکری که از فروع آنها بحساب می آمدند. (1)

اباضیه، امروز از مهمترین فرقه های بجای مانده از خوارج می باشند. اگر چه این فرقه نیز در اثر گذشت زمان تحلیل رفته و بر عقائد خوارج اولی نیستند، ولی از نظر تاریخی از همان می باشند. در این باره گفته اند:

أهم فرق الخوارج اليوم هي فرقة الأباضية، ولهم أصول عقائدية خاصة، وتميزت بفقہ خاص، ولم يبق من فرق الخوارج اليوم إلا-فرقة الإباضية، ولها انتشار خاص وفي سلطنة عمان، وبعض مدن الشمال الافريقي. (2)

ص: 405

1- أنظر الفرق بين الفرق للبغدادي: 72، والملل والنحل للشهرستاني 1: 115.

2- مقدمة لدراسة الفقه الإسلامي، د. كمال إمام، ط الأولى: 260.

خوارج طائفه ای بودند که بعد از قتل عثمان بوجود آمدند، آنها در جنگ صفین از علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و بسیاری دیگر از صحابه که به تحکیم راضی شدند جدا و آنها را تکفیر نمودند، و به همین خاطر از جامعه اسلامی منقطع گردیدند. (1)

نتیجه جدائی این گروه از صفوف مسلمانان این شد که بعد از تکفیر صحابه بسیاری از احادیث را هم نپذیرفته و آنرا برای عمل صحیح ندانستند. (2)

آنها با این عکس العمل کار را بجائی رساندند که سرپیچی از فرمان امام و خلیفه به حق، ابواب ضلالت و گمراهی را در جامعه باز نمودند، آنها در اعتقادات فقهی و عملی به اموری اعتقاد پیدا نمودند که هیچ يك از مذاهب اسلامی بدان اعتقاد نداشتند.

مذاهب متعدد خوارج به مرور زمان از بین رفته نابود گردیدند، عمده آنها در نهروان با علی بن ابی طالب جنگیدند، و امیر المؤمنین رؤسای اصلی آنها را از بین برد.

اباضیه تنها گروه باقی مانده از فرق خوارج بوده، که قسمت عمده آنها در عمان و الجزایر و لیبی زندگی می کنند.

دوری از اجتماع مسلمانان و پرخاشگریهای تند در رفتار و کردار، کار آنان را بجایی کشانید که حتی مسائل فقهی آنان نیز رفته رفته شکل دیگری بخود گرفت، مسائل فقهی آنان نیز تغییر یافت و احکام جدیدی را برای خود وضع نمودند، تا جایی که ازدواج با نوه دختری و نوه پسری را جایز دانسته، و حکم نمودند تا اطفال.

ص: 406

---

1- الفرق بین الفرق : 74 ، السنة ومكانتها في التشريع : 149 .

2- الفرق بین الفرق : 322 .

مخالفین خود را در دیگ آب جوش انداخته و بسوزانند! و فتوی به قتل و کشتارهای دسته جمعی دادند. (1)

آن ها با این کارها کاملاً خود را از جامعه اسلامی دور نموده و برای خود سیره و روش جداگانه ای اختراع نمودند. (2) آنها معتقد بودند که احکامی که در قرآن نیامده می توان برای خود وضع نمود.

أبو اسحاق طفیش می نویسد: بیشتر نفوذ مذهب إباضیة در جنوب الجزائر در منطقه ای بنام (وادی میزاب) و در تونس در (جزیره جربة) و در لیبی در (جبل نفوسة) و در (زنجبار و عمان و در بعض مناطق یمن زندگی می کنند. و از خصوصیات آنها این است که در بین آنها هیچگونه تعهدی نسبت به خلفاء راشدین وجود ندارد.

اباضیه در هر دوره ای برای خود امام تعیین می کنند، آخرین امام آنها در سال 1338 هـ امام ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخلیلی بود، وقتی او از دنیا رفت در سال 1945 م با امام غالب بن علی بیعت نمودند، که انگلیسها او را از عمان خارج نموده و زندگی او را در منطقه ای تحت نظارت و سیاست خود قرار دادند. (3)

مطالب فراوانی در باره اباضیه گفته شده و نسبتهای عجیب و غریب به آنها داده اند، ولی اباضیه امروز آنها را از خود نفی می کنند، در کتاب «المقالات الإسلامیة» از ابوالحسن اشعری و کتاب «الفرق بین الفرق» از بغدادی و «الفصل فی الملل والنحل» از ابن حزم و «الملل والنحل» از شهرستانی و «التبصیر فی الدین» اسفرائینی، بسیاری از فتاوی و عقائد آنها را بیان نموده که بسیاری از آنها به مرور.

ص: 407

---

1- جامع بیان العلم وفضله لابن عبد البر 2: 129

2- أنظر: أصول علم الحديث بين المنهج والمصطلح لابي لبابة: 162 - 173 .

3- أنظر: الإباضیة بین الفرق الاسلامیة: 165 .

زمان از بین رفته و امروز اثری از آن دیده نمی شود ، البته تا قبل از پنجاه سال پیش کسانی که از مناطق عمان و الجزائر دیدن نموده در یاد داشتهای خود گزارشاتی از بعض عقائد آنها را بیان داشته که امروز از آن اثری دیده نمی شود .

نویسنده خود در این سالهای اخیر بسیاری از آنها را در مکه و مدینه ملاقات و با آنها گفتگو نموده ام ، آنها از بعضی نسبههای عقیدتی به خود برائت جسته و آنرا به سابقین خود نسبت می دادند و معتقد بودند که امروز در بین اباضیه کسی نیست که به علی بن ابی طالب اهانت نماید و این کار را حرام می دانند ، اما همچنان نسبت به معاویه و برگزار کنندگان حکمین (ابوموسی و عمرو بن عاص) در صفین موضع تند و خشن دارند .

تمام کسانی که در باره اباضیه کتاب نوشته و یا توضیح داده اند معتقدند که مؤسس این مذهب جابر بن زید تابعی متوفی سال 93 ه بوده است ، اگر چه اباضیه منسوب است به عبد الله بن اِباض تمیمی متوفی سال 80 ه ، و جابر بن زید از علماء تابعین بشمار می آید و از شاگردان عبد الله بن عباس می باشد .

بسیاری از علماء اباضیه امروز از مدافعین این مذهب بشمار آمده و موارد غلو در دین را از خود دفع می نمایند .

مؤلف کتاب «الإباضية» می نویسد : « . . . الله ربنا ، و محمد نبینا و القرآن إمامنا ، و السنة طریقنا ، و بیت الحرام قبلتنا ، و الإسلام دیننا .

و باز می نویسد : تمامی مطالبی که در باره خوارج گفته می شود هیچ اثری امروز در اباضیه از آن وجود ندارد . (1)

او در عین حالی که از عقائد خوارج تبرّی می جوید ، اعتراف می کند که در .

ص: 408

---

1- الإباضية بين الفرق الإسلامية ، لعلی یحیی معمر ط دار الحکمة لندن : 176 - 178 .

کشور او خوارج وجود دارند ، و اباضیه در مجالس آنها شرکت می کنند ، ولی اباضیه همواره آنها را از خود دور می کنند ، و این مطلب بر خلاف گفته کسانی است که می گویند : امروز خوارج وجود ندارند .

کتاب حدیثی معروف خوارج و اباضیه «مسند فراهیدی» می باشد ، نویسنده این کتاب ربیع بن حبیب الفراهیدی بوده ، او روایات ابو عبیده را از جابر بن زید اخذ نموده و او هم از ابن عباس روایت می کند ، اکثر احادیث این کتاب در صحیحین موجود می باشد ، ولی ثلاثیات آن بیشتر مشهور می باشند .

اباضیه این کلمه را از ابن عباس نقل می کنند ، که او به اهل بصره گفته است :

اگر به علم جابر بن زید عمل نمائید ، بسیاری از علوم قرآن را فرا گرفته اید .

و تنوخی در مقدمه کتاب «خلاصة الوسائل في ترتيب المسائل» می گوید : در مقدمه جزء سوم «شرح الجامع الصحيح مسند الربيع بن حبيب الفراهیدی» نوشتیم که اعلم علماء اهل سنت به اباضیه «مبّرّد» ، و مهمترین کتاب او «الكامل» می باشد ، و او در باره اباضیه گفته است :

«قول ابن اباض أقرب الأقاويل إلى السنة» وقال أيضا أنه أصح الأسانيد الثلاثية ويشبه هذه السلاسل الذهبية سلسلة الربيع بن حبيب وثلاثياته : أبو عبيدة عن جابر بن يزيد عن ابن عباس ورجال هذه السلسلة الربيعية من أوثق الرجال وأحفظهم وأصدقهم لم يشب أحاديثها شائبة انكار ولا إرسال ولا انقطاع الرجال لان الثلاثيات بأجمعها موصولة باتصال أساندها ولم يسقط من أسانيدها الثلاثية أحد . (1)

ص: 409



قول ابن اباض نزديكترين اقوال به سنت رسول خدا بوده، وبهترين سند روايات آنها ثلاثيات(1) مي باشد، واين ثلاثيات سلسله الذهب در نزد اباضيه و خوارج مي باشد، وآن عبارت است از: ربيع بن حبيب از ابو عبیده از جابر بن يزيد از ابن عباس، که از بالاترين توثيقات برخوردار بوده و هيچ شائبه ای از باب ارسال و انقطاع در آنها دیده نمی شود.

وقال الإمام ابن حزم:

«أسوأ الخوارج حالاً الغلاة، وأقربهم إلى قول الحق الإباضية» (2).

بدترین فرق خوارج، غلات آنها بوده و نزديكترين آنها به حق اباضيه می باشند.

افرادی که در باره اباضيه تحقيق کرده هر کدام برای خود به اموری استناد نموده که اظهار نظرهای آنان شامل این موارد می باشد:

- 1- گروهی اعتقاد دارند که اباضيه همانند خوارج يك فرقه ضاله و منحرف می باشند.
- 2- گروه دیگر به اباضيه بدیده مستند نگريسته و به مصادر موجود آنها بدون هيچ نقد ایراد استناد نموده اند.
- 3- گروه دیگر با اطلاع کامل آنها را غير خوارج بحساب آورده و هر اظهار نظر غير این را غلط و بدون اساس بشمار آورده اند.

ص: 410

---

1- ثلاثيات به رواياتی گفته می شود که در سند آنها تنها سه نفر واسطه تا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می باشد.

2- الإباضية بين الفرق الإسلامية: 162.

یکی از کسانی که در باره اباضیه اظهار نظر نموده شیخ نورالدین سالمی از علماء برجسته این فرقه می باشد ، او معتقد است اباضیه در تعامل با مذاهب دیگر دارای اعتقاد خاص بوده که از جمله آن این امور می باشد :

1- اباضیه در صورتی که خوارج تقوا را رعایت و غلو نداشته و با گذشته گان و راه و رسم آنها مخالفت ننمایند می پذیرد .

2- اباضیه مرجئه را در صورتی که تقوا پیشه نمایند و به مؤمنین ایمان داشته و از ائمه جور براءت جویند ، و حکام جور را بغیر از آنچه که خداوند آنها را توصیف نموده وصف ننمایند قبول نموده و به آنها احترام می گذارد .

3- اباضیه در صورتی که اهل سنت تقوا داشته و احکام قرآن را قبول و به وعده های آن ایمان و یقین داشته باشند ، و نسبت به اهل ظلم و جور به وظیفه خود عمل نموده و از آنها دوری نمایند ، قبول دارد .

4- اباضیه حتی از اهل بدعت راضی بوده ، در صورتی که تقوا داشته باشند ، و به سنت رسول خدا عمل نمایند اگر چه در عمل خود ضعیف باشند . (1)

## بعض آراء و اظهار نظرهای اباضیه :

### اشاره

5- مخالفین اباضیه نه مؤمنند و نه مشرک ، بلکه در مقابل تکالیف الهی مقصر می باشند ، آنها نعمتهای خداوند را مخفی و نادیده می انگارند ، پس آنها کافر لغوی می باشند نه کافر واقعی .

6- کشتن مخالفین اباضیه حرام می باشد ، و همچنین نباید خانه های آنها را

ص: 411

---

1- الإباضية بين الفرق : 337 - 338 .

خراب نمود .

(7) غنائم مسلمانان برای اباضیه غیر از اسب و اسلحه حرام است ، و هر چه غیر از این باشد از طلا و نقره بر گردانده می شود . (1)

(8) اباضیه حکم رجم (سنگسار) برای زناکار ساقط می دانند ، برای اینکه قرآن آنرا بیان ننموده . (2)

و اما افرادی مثل ابن حزم احکامی را به اباضیه نسبت می دهند که اباضیه آنها را انکار می نمایند ، مثل : « حرمت طعام أهل کتاب » و « وجوب قضاء روزه ماه رمضان اگر صائم بخوابد و محتلم شود » و « جواز تیمم با وجود آب » و غیر این موارد . (3)

### مهمترین کتابهای اباضیه

امروزه یکی از مهمترین کارهای اباضیه در عمان چاپ و نشر کتاب می باشد ، که از جمله آنها کتابهای مآخذ و مصادر فکری اباضیه می باشد .

در میان نویسندگانی که تفکر اباضی را منتشر می کنند افرادی مثل : « الثمینی » و « السالمی » و « الوریجانی » بیشتر از همه فعالیت داشته اند .

کتابهای مهم اباضیه به این شرح می باشند :

1- « مسند الجامع الامام الربیع بن حبیب الفراهیدی » این کتاب در نزد اباضیه در اعتبار مثل « صحیح بخاری » در نزد اهل سنت می باشد .

2- « المدونة الكبرى » از علامه ابی غانم خراسانی در دو جلد .

3- کتاب « شرح نیل الأوطار » از محمد بن یوسف بن أطفیش ، که از مشایخ

ص: 412

---

1- أنظر: تاريخ المذاهب الإسلامية: 1: 85 و 2: 54، تاريخ الفقه الإسلامي: 117 .

2- مقالات الاسلاميين 1: 173 .

3- الفصل بين الملل والنحل: 189، الإباضية بين الفرق الإسلامية: 350 - 358 .

اباضیه در عصر حاضر می باشد، او در مصر زندگی نموده و با علماء مصر معاشرت داشته و تا حدودی از روایات متعادل مصریین بر خوردار گردیده، و کتاب او بعنوان يك موسوعه کامل در فقه اباضیه مورد اعتبار و ارزش می باشد و کتاب درسی محسوب می گردد، این کتاب در هیجده جلد با تحقیقات جدید بچاپ رسیده، از شیخ اطفیش کتابهای دیگری نیز مثل «شفاء العلیل» و «تیسیر التفسیر» از اعتبار بالائی در نزد اباضیه برخوردار می باشند.

(4) کتاب «مشارق انوار العقول» از شیخ عبداللّه بن حمید ابن خمیس سالمی متوفی سال 1332 ه می باشد که در زمان خود زعامت و ریاست علمی اباضیه در عمان به او منتهی گردید، و در باره او گفته اند: حافظه و ذاکره او بقدری قوی بود که در مدت کوتاه عمر خود که به پنجاه نرسیده، توانسته اینهمه کتاب را نوشته و از خود بیادگار بگذارد، و او در کثرت تألیف همانند قاسمی در دمشق می باشد، و کتابهای دیگر شیخ سالمی «اللمعة المرضیة من أشعة الإباضیة فی موبک التاریخ» در 4 جلد می باشد.

(5) «بیان الشرع» از علامه محمد بن ابراهیم کندی.

(6) «المصنّف» از ابی بکر احمد بن عبداللّه بن موسی کندی.

(7) «الحق الدامغ» از شیخ احمد خلیلی معاصر.

(8) «فی رحاب القرآن» در تفسیر قرآن از شیخ ابراهیم بیوض.

و کتابهای دیگر آنها:

(1) «تحفة الأعیان فی تاریخ عمان» در دو جلد.

(2) «الحجیج المقنعة فی أحكام صلاة الجمعة» که در حاشیهء کتاب «شرح طلعة الشمس فی أصول الفقه» بچاپ رسیده.

(3) «شرح المسند الفراهیدی» که از ائمه قرن دوم هجری می باشد که در چهار جلد بچاپ رسیده.

- (4) «سواطع البرهان» رساله ای است در چگونگی تغییرات در لباس که در جواب سؤال اهل زنگبار نوشته شده است .
- (5) «مدارج الكمال» مختصری است از بعض فروع فقهیه .
- (6) «معارض الآمال» شرحی است بر کتاب مدارج الكمال .
- (7) «غایة المراد» که یکی از متون مهم علم کلام اباضیه می باشد .
- (8) «بهجة الأنوار» شرح أنوار العقول .
- (9) «طلعة الشمس» که در أصول الفقه نوشته شده است .
- (10) «جوهر النظام» مختصری است از ادیان واحکام شریعت .
- (11) «بلوغ الأمل» مختصری است در أحكام «الجمل الثلاث» در فن الإعراب .
- (12) «الفتاوی العمانية» در 7 جزء .
- (13) «رسالة تلقین الصبیان لمدارس عمان» .
- (14) «المنهل الصافي» در علم عروض وقافیه .<sup>(1)</sup>

ص: 414

مؤسس مذهب زیدیه امام زید بن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد که در سال 122 هـ، در کوفه او را ابتدا شهید و سپس بدار آویختند.

زیدیه بعد از قتل امام زید با پسر او یحیی بیعت نمودند، یحیی نیز بخاطر وجود دوستداران اهل بیت در ایران و نبودن زمینه مناسب در سرزمینهای عربی بطرف خراسان حرکت نمود، و با خلیفه وقت ولید بن یزید بن عبد الملک به معارضه پرداخت و سر انجام او نیز در سال 125 هـ بدست والی جوزجان بقتل رسید. (1)

یحیی نیز وصی خود را محمد بن عبدالله بن حسن بن الحسن السبط مشهور به محمد نفس زکیه معرفی نمود، محمد هم در اثر نداشتن موقعیت مناسب پس از قیام بر علیه منصور عباسی توانست ابتدا بر مدینه تسلط پیدا نماید، ولی طولی نکشید که منصور لشکری به فرماندهی پسر برادر خود عیسی برای سرکوب او به مدینه فرستاد، بین آنها قتال سختی در گرفت، و در آن معرکه محمد و جمع زیادی از اصحاب و اهل بیت او در ماه رمضان سال 145 هـ کشته شدند.

محمد نفس زکیه وصی خود را برادرش ابراهیم که در بصره بود معرفی نمود، و او که با ابراهیم بن عیسی بن زید همراهی می کرد در بصره مردم را بسوی محمد نفس زکیه دعوت می کردند، کار مبارزاتی خود را آغاز نمود، جمعی از اهالی بصره

ص: 415

---

1- أنظر: تاریخ أبي الفداء 2: 3 و 4 و الملل والنحل للشهرستاني 2: 89.

واطراف به دعوت آنها لبیک گفته و آنها توانستند بر قسمت‌هایی از اهواز تسلط پیدا نمایند، منصور پس از قتل محمد لشکری بسوی آنها روانه و ابراهیم و عیسی بن زید را به‌همراه بسیاری از اصحاب و اهل بیت او را بقل رسانید.

این جریانات در حالی اتفاق افتاد که امام جعفر الصادق علیه السلام آنها را از عاقبت کار خبر داده بود.

زیدیه‌ها بعد از قتل محمد نفس زکیه در امام و وصی او اختلاف نمودند، از این‌رو گرفتار دو دستگی و چند دستگی شدند، جمعی معتقد بودند که امام بعد از محمد، برادرش ادريس می باشد، که او هم بخاطر نداشتن موقعیت مناسب، بطرف مغرب عربی حرکت نموده بود، که ادیسیهای مغرب از نسل او و یا از اصحاب او می باشند، حکومت ادراسه در مغرب و در اطراف یمن در منطقه جازان که بعدها در زمان عبد العزیز آل سعود مغلوب سیاست‌های او گردیدند از این نسل و طائفه می باشند. (1)

برای زیدیه امامان دیگری وجود دارد، که بعضی از طوائف زیدیه به آنها گرایش دارند که از جمله آنها «جارودیه» پیروان ابوجارود زید بن منذر همدانی می باشند، و «سلیمانیه» پیروان سلیمان بن جریر، و «صالحیه» پیروان حسن بن صالح همدانی، و «بتریه» پیروان کثیر النواء الأبتی، و «نعیمیه» پیروان نعیم بن الیمان، و «یعقوبیه» پیروان یعقوب بن داود که کمترین فرقه از زیدیه می باشند.

زیدیه در بیشتر فروع فقهی و اعتقادی با سلیمانیه و صالحیه و بتریه موافق می باشند، که این گروهها امامت را به شوری و انتخاب مردم می دانند، این گروهها تقدیم مفضول را نیز جایز می دانند، و همچنین معتقدند که الزاما باید امام از نسل.

ص: 416

---

1- أنظر: مقدمة ابن خلدون: 141، مقاتل الطالبیین لأبي الفرج، والفلك الدوار في علوم الحديث والفقہ والآثار للسیّد صارم الدین ابن الوزير.

فاطمه بوده و می بایست قیام به سیف را واجب بداند .

زیدیه معتقدند که امام زین العابدین علی بن الحسین امام آنها نمی باشد زیرا آنحضرت در زمان خود قیام به سیف ننموده ، بنابر این قول شهرستانی وابن خلدون که گفته اند : علی بن الحسین امام زیدیه می باشد تکذیب می گردد .

مذهب فقهی زیدیه ممزوجی است از فقه کتاب «المجموع» از امام زید ، و فروع فقهی مذاهب دیگر .

کتاب «المجموع» را شرف الدین الحیمي الیمنی الصنعانی المتوفی 1221 ه شرح نموده و نام آنرا «الروض النضیر شرح مجموع الفقه الکبیر» نهاده که در چهار جلد خشتی بچاپ رسیده .

راوی احادیث کتاب «المجموع» ابو خالد الواسطی می باشد .

از مهمترین کتابهای فقهی زیدیه کتاب «البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار» از احمد بن یحیی بن المرتضی المتوفی 840 ه می باشد که در چهار جلد و بسیار با اهمیت می باشد .

علماء رجال ، امام زید را از فقهاء اهل بیت رسول خدا بحساب آورده اند ، و بعضی هم معتقدند که امام زید با ابو حنیفة وابن ابي لیلی معاصر بوده ، اگر چه منهج فقهی او در استنباط با آنها تفاوت داشته و از جهاتی نیز بر آنها مقدم بوده .

مذهب زیدیه از جهت فقهی خود را پیرو اهل بیت رسول خدا می دانند ، و در صورت فقدان نص وعدم دسترسی به اهل بیت ، عمل صحابه را حجت می دانند .

زیدیه در استنباط احکام بیشتر به اقیسه استحسانات گرایش داشته ، و از اهل رأی اخذ نموده اند ، و در مباحث کلامی و مناظرات از روشهای معتزله استفاده می نمایند . آنها بیشتر به فقه اهل عراق و کوفه گرایش داشته ، و در مواردی هم مثل : عدم مشروعیت مسح بر خُفین ، و گفتن (حي علی خیر العمل) در اذان و پنج تکبیر در نماز میت و تحریم ذبیحه اهل کتاب ، و تحریم ازدواج با آنها بخاطر استدلال به آیه



شریفه «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ» (1) با شیعه موافقت دارند و در مواردی هم با شیعه مخالف می باشند، مثل: اباحه نکاح متعه.

مذهب فعلی اهل یمن مذهب هادویه از پیروان هادی إلى الحق یحیی بن الحسین می باشد.

هادی یحیی بن الحسین بن القاسم بن ابراهیم متولد سال 220 ه و متوفی سال 298 ه می باشد که هادویه به او منسوب می باشد و او صاحب کتاب جامع در فقه می باشد.

واز اصول این مذهب اجتهاد امامان آن می باشد و به همین خاطر در بین آنها مجتهدین فراوانی دیده می شود. (2)

این مذهب را می توان از نزدیکترین فرق شیعه به اهل سنت و از نظر عقیده هم به معتزله نزدیک دانست، و در استنباط احکام نیز همانند بعضی مذاهب اهل سنت به قرآن و حدیث و اجتهاد برای قیاس و استحسان و مصالح مرسله و استصحاب نزدیک می باشند.

زیدیه بر خلاف مذاهب اهل سنت که تنها به آراء امام مذهب خود پایبند می باشند نیستند، آنها در فروع فقهیه تنها از امام زید تبعیت نمی کنند. (3) که البته می توان اینرا بخاطر نبودن فتاوی امام زید در تمامی مسائل مورد ابتلاء بحساب آورد. که ناچار گردیده از دیگران استفاده نمایند.

بعضی از علماء زیدیه به جمع آوری رجال برجسته این مذهب اقدام نموده و کتابها و آراء مخصوصی را در این زمینه جمع آوری نموده اند.

ص: 418

1- الممتحنة: 10.

2- تاریخ الفقه الإسلامی لصالح الفرفور: 115.

3- أنظر: الفقه الإسلامی وأدلته 1: 58 - 57.

اینها معتقدند که افرادی مثل یعقوب الرواجنی و بسیاری از رجال أهل کوفه و ابن سینا از نظر آنها زیدی می باشند!

کتاب «النزهة» از ابن حمید، و «المقصد الحسن» از ابن حابس، و «الإقبال» از سید المهدی بن الهادی، و «طبقات الزیدیه الصغری» که معروف است به کتاب «المستطاب» و «فلك الدوار في علوم الحديث والفقه والآثار» از سید صارم الدین ابن الوزير المتوفی 914 ه از این جمله کتابها می باشند. (1)

## یمن در نگاه تاریخ

در قسمت جنوبی نجد، یمن قرار گرفته و طبق نقشه جغرافیا، عربستان در شمال یمن واقع گردیده.

طبق بعضی از تفاسیر آیاتی مثل: (فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) و (بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ) و (غُدُوها شَهْرٌ وَرَواحُها شَهْرٌ) یمن و صنعاء گفته شده است.

نقطه مشترك بين یمن و عربستان استان جازان می باشد که حکومت ادارسه (2) یمن در آن حکومت می کردند، با آمدن عبدالعزیز واستقرار بر عمده مناطق نجد و حجاز و تهامه به حکومت ادارسه نیز پایان داد؛ او ابتدا با آنها از راه صلح در آمد و بعد هم آرام آرام از بین برد.

یمن از نظر استراتژی و سوق الجیشی از اهمیت فراوانی برخوردار می باشد و از نظر ترکیب طائفی بیشترین قبائل بزرگ عرب یمنی می باشند، این منطقه در گلوگاه

ص: 419

1- فلك الدوار للسید صارم الدین : 11 .

2- حکومت ادریسی های یمن به محمد بن علی بن السید أحمد بن ادریس متوفی 1341 ه- ق منتهی میگردد اساس حکومت ادریسیها در مغرب» و «فاس» میباشد، محمد در الازهر درس خوانده بود و در منطقه تهامه و جازان و عسیر در منطقه شمالی یمن تشکیل حکومت داد و بعدها عبد العزیز استان جازان را به نجران و ربع الخالی ملحق نمود و از یمن جدا گردانید.

آب های آزاد دریای عدن واقیانوس هند واقع گردیده و آبراه مهم باب المندب در اختیار آن می باشد .

یمن قبل از اسلام در اختیار ایران بود و حاکم آن از طریق حکومت فارس تعیین می گردید ، همزمان با بعثت نبوی صلی الله علیه و آله حاکم یمن « باذان » از طرف کسری پادشاه ایران تعیین شده بود .

در سال ششم هجری رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسری نامه ای نوشت و او را به اسلام دعوت نمود ، پادشاه ایران از اینکه کسی او را دستور داده برای خود نوعی تحقیر بحساب آورد و از آن ناراحت شد و نامه را پاره نمود و سپس به نماینده خود باذان که حاکم یمن بود پیغام فرستاد تا از احوالات شخصی که در مدینه ادعای پیامبری میکند جو یا شود ؛ در این میان شیرویه پسر کسری (خسرو پرویز) پدر خود را بقتل می رساند و رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان قتل کسری را بعلم نبوت به باذان و فرستاده های او اطلاع می دهد و آنها هم پس از قطعی شدن این خبر ایمان می آورند ، و هم چنان از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله بحکومت یمن باقی می ماند ، پس از چندی باذان از دنیا می رود و یا اینکه بد خواهان او را می کشند .

پسرش شهر بن باذان از طرف رسول خدا به حکومت یمن منصوب می گردد و او هم همانند پدر در یمن به تبلیغ اسلام می پردازد ، تا اینکه اسود عنسی مدعی نبوت می گردد ؛ شهر بن باذان با او وارد جنگ می شود و شهر بدست اسود عنسی به شهادت می رسد ، و خانواده او اسیر می گردند ، و طبق بعضی از نقلها اسود با مرزبانان یا آزاد همسر شهر ازدواج می کند ، ولی او بسیار ناراضی و در عذاب در خانه عنسی بسر می برد تا اینکه با چند نفر ایرانی نقشه قتل اسود را طراحی می کند او به پسر عموی خود فیروز دیلمی راههای ورود به خوابگاه اسود را تعلیم می دهد ؛ تا در یکی از شبها فیروز خود را به اتاق اسود رسانیده ، و اسود از خواب هراسناک بیدار می شود و فیروز را می بیند ، همانند شتر نعره ای می زند ولی فیروز او را امان

نداده بر او حمله می کند و گلوی او را گرفته و او را خفه می نماید، (1) و با این عمل مردم یمن را برای همیشه از شر او نجات می بخشد .

خبر کشته شدن اسود به رسول خدا رسید و بسیار خوشحال شد و طبق نقلی فیروز را دعا فرمود ، که مبارک از خانواده مبارک اسود عنسی را بقتل رسانید ! مسلمانان پرسیدند : یا رسول الله چه کسی اسود را بقتل رسانید ؟ حضرت فرمود : فیروز . (2)

و بنا بر نقل دیگر ، زمانی که خبر کشته شدن عنسی به مدینه رسید رسول خدا از دنیا رفته ؛ و زمام امر بدست ابوبکر افتاده بود !

و ابوبکر نیز با تساهل در او امر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جمله آنها تجهیز جیش اسامه بود ، جنگهای رده را در تکفیر مسلمانان راه اندازی نمود ، و با اهل یمن و بحرین به محاربه برخاست .

در هر حال رابطه ایرانیان در یمن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام رابطه ای صمیمی و بسیار عالی بود و در همین رابطه خانواده های ایرانی جزء فداکارترین و اولین قربانیان و شهداء در راه جهاد با مدعیان دروغگو و کذاب نبوت ، می باشند .

در رابطه با جنگ های بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خصوصا جنگ های « رده » مطالب فراوان گفته شده است ، و سزاوار است در این باره تحقیق عمیق تر انجام پذیرد .

آنچه را که در این رابطه می توان بیان نمود این است که علت عمده این جنگ ها این بود که بعد از رسول خدا بسیاری از بلاد اسلامی بخصوص یمن و بحرین از تبعیت ابوبکر سر باز زده و از پرداخت زکات اموال به او امتناع ورزیدند ، آنها از .

ص: 421

---

1- تاریخ الاسلام للذهبی عهد خلفاء الراشدین ، 18 - 19 .

2- تاریخ طبری 4 : 1355 ، فتوح البلدان : 153 ، فتوح ابن اعثم 1 : 48 .

پرداخت زکات به خلیفه ممانعت بعمل آورده و دلیل خود را هم يك دليل عقلائی اعلان نمودند ، آنها معتقد بودند که ما اولاً ابوبکر را نمی شناسیم که از او تبعیت نمائیم !

وثانیا : فقراء و مستمندان در شهرهای خود ما بیشتر از فقراء و مستمندان در مدینه می باشند ، بنابر این مصرف زکات می بایست در همین شهرها صورت پذیرد .

و بر این اعتقاد بزرگانی از یمن اتفاق نمودند که از جمله آنها حارثه بن سراقه رئیس یکی از قبائل بزرگ و بنام یمن بود ، که رسماً اعلان نمود و به زیاد بن لبید گفت :

« أطلعنا رسول الله صلى الله عليه وآله إذا كان حياً ، ولو قام رجلٌ من أهل بيته لأطعناه وأما ابن أبي قُحافة فماله طاعة في رقابنا ولا بيعه »  
[\(1\)](#).

ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پیروی و اطاعت می کردیم ، اگر بعد از آن حضرت يك نفر از اهل بیت جانشین او می گردید از او تبعیت می نمودیم ؛ ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ما ابوبکر بن ابی قحافه را نمی شناسیم تا از او تبعیت نموده باشیم ، بنابر این بیعت او بر گردن ما نمی باشد .

و او عقیده خود را در قالب اشعاری چنین اعلان نمود :

أطلعنا رسول الله ما دام بيننا \*\*\* فيا قوم ما شأني وشأن أبي بكر

أبورتها بكرة إذا مات بعده \*\*\* فتلك لعمر الله قاصمة الظهر [\(2\)](#)

ما از رسول خدا اطاعت نمودیم مادامی که او در میان ما بود ، پس ای قوم بعد از آن حضرت ما را با ابی بکر چکار است ؟ !

ص: 422

---

1- کتاب الردّة ، الواقدي : 171 .

2- موقف الیمن من الرجعية الجاهلية والردّة : 28 ، حروب الردّة : 175 ، فتوح البلدان ، بلاذری : 109 .

آیا بعد از رسول خدا ابوبکر وارث او می‌گردد؟ بخدا قسم این حرف کمر شکن و غیر قابل تحمل است!

اما خلیفه هم چنان اصرار داشت که زکات باید به مدینه فرستاده شود. (1)

و بر همین مخالفت و ممانعت از پرداخت زکات و فرستادن آن به مدینه بود که خلیفه حکم ارتداد و کفر آنها را صادر نمود.

صدور حکم به تکفیر اهل یمن توسط خلیفه با مخالفت بسیاری از صحابه روبرو گردید!

صحابه دیگر اعلان نمودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ملائک اسلام و ایمان را بر زبان آوردن کلمه « لا إله إلا الله » قرار داده، و کسی حق ندارد مسلمانی را کافر قلمداد نماید. (2)

به این ترتیب در آغازین روزهای خلافت خلیفه حکم تکفیر مسلمانان رواج پیدا نمود.

اگر چه برای عده ای از هواداران عدالت صحابه پذیرش این مطلب سخت می‌باشد، ولی حقیقتی است تلخ و می‌بایست آنرا پذیرفت. زیرا جزئیات این وقایع در صحیح بخاری ذکر گردیده و کسی نمی‌تواند بسادگی مدعی تکذیب آن گردد، و تکذیب و توجیه برای آنان توالی فاسده بیشتری در بر خواهد داشت.

البته باب مناقشه و انکار در چنین وقایعی همانند ده‌ها و صدها نمونه دیگر سهل و آسان است ولی تبعات آن بسیار سنگین و تلخ تر خواهد بود و با این مناقشات آنها.

ص: 423

---

1- تاریخ الشعوب الإسلامية، کارل بروکلیمان: 188، الصدیق، الدكتور محمد حسن هیکل، ص 176، حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية، أحمد سعید بن سلم، ص 152.

2- صحیح البخاری کتاب الزکاة باب وجوب الزکاة، رقم 1399، و کتاب استتابة المرتدین، رقم 6924، و کتاب الاعتصام، رقم 7284 و 7285.

را از مقصد دورتر خواهد نمود .

نکته ای که دقت و توجه در آن لازم است ، تحقیق در علل سرپیچی مردم یمن و بحرین از پرداخت زکات به خلیفه اول و براه افتادن جنگهای رده می باشد .

نکته ای که در آن پاسخ به بسیاری از شبهات وجود دارد ، و در باره آن چنین گفته اند : که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فارس ها با خلافت بوجود آمده در مدینه مخالفت ورزیدند ، و یمن و بحرین هم که تابع فارس ها بودند با آن بنای مخالفت گذاشتند و از تبعیت ابوبکر سر باز زده و از پرداخت زکات به او خود داری نمودند . و این امر او را عصبانی نموده و به تکفیر آنها حکم نمود .

چنانکه در این باره گفته است :

ونحن نعلم أن المناذرة(1) ودولتهم منذ أن قامت تابعة للفرس،(2) وهذا دليل واضح على أن الفرس قد ساهموا بشكل فعال في حركة الردة في داخل الجزيرة العربية.(3)

و ما می دانیم که حکومت منذرها از زمانی که در منطقه قیام کرده و حکومت را بدست گرفتند همگی تابع دولت فارس بودند . و این دلیل واضح و روشنی است بر اینکه فارس ها در منطقه جزیره العرب در براه انداختن نارضایتی ها و مخالفت ها در زمان ابی بکر و ایجاد جنگ رده در نپرداختن زکات بشكل فعال سهیم بودند .(4)

شیخ محمد خضری و احمد سعید می نویسند : .

ص: 424

- 1- مراد از مناذره حاکمانی بودند که نام منذر داشتند : « منذر بن ساوی » و « منذر بن نعمان بن منذر » .
- 2- تاریخ الإسلام ، الدكتور حسن ابراهیم ، ج 1 ، ص 32 ، حروب الردة ، ، أحمد سعید ، ص 105 .
- 3- مدرک فوق .

4- البته اگر این مطلب ثابت گردد ، ( که با این همه قرائن و شواهد همراه است ) دیگر به هیچ وجه نمی توان ادعا نمود که خلیفه دوم ایران را فتح کرده ، و مردم ایران بواسطه فتح او اسلام را پذیرا گردیدند .

و ما می دانیم که یمن قبل از اسلام در قرن ششم میلادی در دست فارس ها بود و حاکم و فرماندار یمن نیز از طرف دولت فارس تعیین می گردید ، و مالیات های سالانه را به دولت فارس تحویل می داند ، از این رو بعد از پذیرش دعوت اسلام مطیع رسول خدا صلی الله علیه و آله گردیده و وجوهات شرعی خود را برای خود آنحضرت به مدینه می فرستادند .

بعد از آن حضرت یمنی ها نتوانستند خلافت خلیفه اول را پذیرا باشند ، و بر همین اساس از پرداخت زکات سالانه به مدینه خود داری نمودند . (1).

و همین باعث گردید که جنگ های سخت و کشتارهای خونین اولیه در زمان خلیفه اول بنام رده براه افتاد ، و عده بسیاری بیگناه در این راه کشته و نوامیس بسیاری هتك گردید .

و در زمان خلفای بعدی هم قصه از همین قرار بود ، خلیفه دوم نیز اساس مخالفت با حکومت خلفاء در مناطق عربی مثل یمن و بحرین را فارس ها می دانست و چون جنگ با اقوام عرب را تنگ می دانست از این رو بسوی ایران لشکر کشی نمود تا شاید بتواند سر منشأ مخالفت با خلیفه را از بین ببرد ، ولی او هم در این رابطه راه باطلی پیمود و خسارت های فراوان ببار آورد ؛ زیرا مردم ایران هیچگاه با اسلام مشکل نداشته و از همان آغازین روزهای دعوت اسلام آنرا پذیرفته و آنرا مخالف آئین دینی و مذهبی خود نمی دانستند .

چنانکه سر انجام کار نیز همان شد که خلیفه دوم هم هدف تیر بلا و انتقام همان لشکرکشی ها انتقام جویانه واقع گردید ، و بدست یکی از سربازان همین قوم از پای در آمد ! تا آئینه عبرتی باشد برای دیگران ! .

ص: 425

---

1- تاریخ الأمم الإسلامیة، محمد الخضري، ج 1، ص 179؛ تاریخ الشعوب الإسلامیة، کارل بروکلمان، ص 7؛ حروب الردة، احمد سعید، ص 103 .



و خلافت عثمان نیز بدتر از آن دو، کینه و کدورت های بسیاری از مسلمانان در بلاد عرب و عجم بر انگيخته و آنانرا بخون خود تشنه گردانید، تا در نهایت او هم به تیر انتقام عرب و عجم از پای در آمد و پیشینه سوئی را برای خود در تاریخ به ثبت رسانید.

بنا بر این چنین می توان نتیجه گرفت که مخالفت های بسیاری از قبائل عربی و عجمی در بلاد فارس و عرب به خاطر ظلم و ستم های بود که بعد از رسول خدا بوجود آمد تا در نتیجه خلافت اسلامی را زمین گیر نموده و مانع رشد آن گردید. و نتوانست در میان ملل و اقوام دیگر جایگاهی یکسان پیدا نموده و در تربیت نفوس و تعلیم دین و تهذیب اخلاق قدمی کوچک بردارد!

کار خلافت اسلامی در دوران های سه گانه به جایی کشیده شد، که در نهایت توانست زمینه های کینه و مخالفت با خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را نیز رهبری نماید، و دست آوردی مثل خوارج داشته باشد.

معاویه و حزب او که در حقیقت ثمره نهایی خلافت خلفاء سه گانه بود توانست خصومت با علی را شعار خویش گردانیده، و با حيله و تزویر مردم را بر علیه او بشورانند.

رابطه مردم یمن و بحرین و عراق و فارس با آن حضرت بسیار صمیمانه و عاطفی بود، منزلت امیر المؤمنین در زمان رسول صلی الله علیه و آله برای همگان آشکار شده و قصه ها و داستان های فراوانی از فداکاری های آن حضرت در غزوات و غیر آن بر زبان ها جاری بود، سوابق درخشان علی بن ابی طالب و علم و حکمت و قرابت و خویشاوندی با رسول خدا، و مقامات الهی او در قرآن و سفارشات حضرت در خصوص او و اهل بیت در بین مردم فراموش نشده بود.

برای اهل یمن علی بن ابی طالب چهره ای آشنا بود، حضرت بارها در زمان رسول خدا به عنوان نماینده و قاضی به یمن فرستاده شده بود، او در میان اهل یمن

به صلابت در اجرای حکم الهی و سلامت نفس و عزت و پاکی مشهور بود، مردم یمن او را به صداقت تقوای و صمیمیت می شناختند، از این رو در مقابل او خاضع و فروتن بودند.

یمنی ها از آن حضرت خاطرات شیرین و آثار فراوان بیاد داشتند. روایات و مناقبی که از رسول خدا هنگام فرستادن او به یمن فرموده بود برای اهل یمن احیا کننده فکر و اعتقاد و گنجینه ای گرانبها بشمار می آمد.

داستان افشای توطئه خالد بن ولید و بریده اسلمی، که بخاری و دیگران آن را بعنوان یکی از حسادت های بر علیه امیر المؤمنین روایت نموده اند، از آن قسم می باشد.

آنها علی بن ابی طالب را در یمن مزاحم کار خود می دانستند، از این رو خواستند از او انتقام گرفته و نزد رسول خدا از او شکایت نمایند! این شد که بعد از ورود به مدینه رسول خدا از توطئه آنان با خبر شد و فرمود:

«علي وليکم من بعدي» (1)

علی بعد از من ولی شما می باشد.

و در جمله دیگر فرمود:

یا بریده لا تبغض علیا . . .

بریده با علی دشمنی نکن زیرا او ولی شما بعد از من می باشد.

و بعد از گزارش وسعایت از آن حضرت رسول خدا بر آنان غضبناک شد و سه مرتبه فرمود: .

ص: 427

---

1- سنن ابی داود، ج 1، ص 360، رقم 3753؛ سنن الترمذی، ج 5، ص 633، رقم 3713؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 6، ص 373، رقم 33131؛ مسند أحمد، ج 2، ص 620.

« ما تریدون من علي » « ما تریدون من علي » « ما تریدون من علي » (1)

از علی چه می خواهید؟!

که در مجامع حدیثی و کتب اخبار بسندهای معتبر و صحیح وارد شده است ، و بخاری نیز در کتاب مغازی به شیوه مرسوم خود ، در نقل به معنی ، آن را تأیید و روایت نموده است . (2)

و امروز نیز در میان اهل یمن شاهد زیبایی حضور امیر المؤمنین و ولایت و سرسپردگی به آن حضرت در سرفرازی جامع امیر المؤمنین علیه السلام در صنعاء بوده ، که نشانه صداقت و شدت محبت همدانیان به آن حضرت می باشد که تا کنون پا بر جا و استوار در میان آنان می درخشد .

قوم و قبیله همدان از بزرگترین و مشهورترین قبائل یمنی ، در محبت و سرسپردگی به اهل بیت رسول خدا بشمار می آیند آنها از همان آغازین روزهای اسلام با افتخار و سرفرازی در خدمت رسول خدا و اهل بیت آن حضرت بوده و ولایت و محبت آنان را بجان خریدند .

قوم همدان همگی در يك روز اسلام را پذیرفتند ، وقتی این خبر به رسول خدا رسید ، سجده شکر بجا آور و فرمود :

« السلام علی همدان ، السلام علی همدان ، ثم تتابع اهل اليمن علی الإسلام »

سلام بر همدان ، سلام بر همدان ، بعد از آن اهل یمن اسلام .

ص: 428

---

1- المستدرک للصحيحين ، الحاكم ، ج 3 ، ص 110 - 111 .

2- صحيح البخاري كتاب المغازي باب « بعث علي بن أبي طالب و خالد بن الوليد إلى اليمن ، رقم 4350 .

آوردند .

و فرمود :

نعم الحي همدان ما أسرعها إلى النصر وأصبرها على الجهد ومنهم أبدال و أوتاد الإسلام فأسلموا» (1) خوب قبیله ای است همدان برای پیروزی و نصر سریع و در سختیها صبور و در میان آنان ابدال و اوتاد می باشند .

یکی از نمونه های بارز ولایت و دلدادگی اهل یمن به امیر المؤمنین داستان حارث همدانی (2) می باشد ، او از یاران با وفا و از شاگردان شیفته و دلباخته امیر المؤمنین علیه السلام و معروف و مشهور در نزد مخالف و موافق می باشد ، حضرت به او علم فقه تعلیم فرمود ، نوشته اند که حارث کتاب حج را از امیر المؤمنین فرا گرفت و او از راویان و اصحاب بنام آن حضرت می باشد ، صاحبان تراجم و رجال او را از خواص اصحاب امیر المؤمنین بشمار آورده و معتقدند که او صاحب روایات زیاد و کتب فراوان بوده است ، ولی با کمال تأسف احادیث او بعد از مرگ وی ، به دست نفاق و تزویر از بین رفته است . .

ص: 429

1- طبقات ابن سعد 1 : 341 ، دور القبائل الیمنیة : 142 .

2- جدّ شیخ بهائی متوفی سال 1030 ه . ذهبی در باره حارث می گوید : من در باره او متحیرم . سیر أعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 155 . قال أبو بکر بن أبي داود : كان الحارث الأعور أفتقه الناس ، وأفرض الناس ، وأحسب الناس ، تعلم الفرائض من علي . میزان الاعتدال ، ج 1 ، ص 437 ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 153 . وقال بُندار : أخذ يحيى بن سعيد وعبدالرحمن بن مهدي القلم من يدي ، فضربا على نحو من أربعين حديثاً من حديث الحارث عن علي . نفس المصدر السابق . وقال عثمان الدارمي : سألت يحيى بن معين عن الحارث الأعور ، فقال : ثقة . نفس المصدر السابق . وقال الذهبي : قلت : قد كان الحارث من أوعية العلم ، ومن الشيعة الأول ، كان يقول : تعلمت القرآن في سنتين والوحي في ثلاث سنين . سیر أعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 153 .

نوشته اند بعد از مرگ حارث همدانی، ابو اسحاق سبیبی (1) بر کتاب های او تسلط پیدا کرد و همین هم باعث گردید، که آن همه ذخائر و تراش دینی مکتوب دستخوش زوال و نابودی گردد!

جمیل بن دراج می گوید:

در صفین حارث همدانی را که در حال کهولت و پیری دیدم عصا زنان نزد امیرالمؤمنین آمد و با آن حضرت گفتگو نمود، و حضرت از احوال او جويا گردید، و سپس حدیث مفصلی بیان فرمود، که در ضمن آن حدیث معروف: «... لتعرفني عند الممات وعند الصراط وعند الحوض وعند المقاسمة...» (2) بود، که حضرت از آمدن خود را نزد محتضر در وقت جان دادن «خبر داد».

که بعدها سید اسماعیل حمیری (3) آن را این چنین بشعر در آورد:

قول علي لحارث عجب \*\*\* كم ثم أعجوبة له حملاً

يا حار همدان من يمت يرني \*\*\* من مؤمن أو منافق قبلاً

يعرفني طرفه وأعرفه \*\*\* بنعته واسمه وما عملاً

وأنت عند الصراط تعرفني \*\*\* فلا تخف عثرة ولا زلاً

ص: 430

---

1- أبو إسحاق السبیبی: عمرو بن عبد الله الهمداني الكوفي المتوفى 127 هـ. درباره او نوشته اند: او احادیث اهل کوفه را فاسد کرد، او خود می گوید علی بن ابی طالب را دیدم که موی سر و صورتش سفید شده بود مرا با تازیانه اش زد! او از کسانی است که ایام مختار در خراسان مخفی شده بود! او از شمر ذی الجوشن قاتل امام حسین هم روایت می کند و از رجال بخاری هم محسوب می گردد.

2- أمالي مفید، ص 5؛ بحار الانوار، ج 6، 178 و ج 68، ص 122.

3- حمیر نیز یکی از قبائل بزرگ یمن می باشد، که در وصف آنان حدیث مشهور: «رحم الله حمیراً أفواهم سلام وأیدیهم طعام» وارد شده، یعنی: خدا رحمت کند قوم و قبیله حمیر را که دهانشان سلام و دستشان طعام است.

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَا \*\*\* تَخَالَه فِي الْحَلَاوَةِ عَسَلًا

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوَقَّفَ لِلْعَرَضِ \*\*\* دَعِيهِ لَا تَقْرِبِي الرَّجُلَا

دَعِيهِ لَا تَقْرِبِيهِ أَنْ لَهُ \*\*\* حَبَلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَصِلًا (1) (2)

اهل يمن همچنان دوست دار اهل بيت رسول خدا صلى الله عليه و آله بودند و به آنها علاقه می ورزیدند ، در روایت چنین آمده که وقتی جبرئیل از جانب پروردگار دستور انگشتر عقیق را به رسول خدا آورد ، حضرت پرسید عقیق چیست ؟ جبرئیل گفت :

« جبل باليمن يشهد لله بالتوحيد ، ولي بالرسالة ولك بالنبوة ولعلي بالوصية ولذريته بالإمامة ولشيعتهم بالجنة » . (3)

عقیق کوهی در يمن می باشد که اقرار به توحید خداوند و رسالت من و نبوت تو و وصایت علی و امامت فرزندان او و بهشت شیعیان نموده است .

با پیش آمد واقعه عاشورا و شهادت حسین بن علی علیه السلام و اولاد و یاران با وفای او .

ص: 431

1- أمالي مفيد، ص 3؛ أمالي شيخ طوسي، ج 2، ص 238؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 178، وج 39، ص 239.

2- معنی اشعار: - از عجائب امیرالمؤمنین سخن او به حارث همدانی می باشد و چقدر فراوان از این عجائب برای او می باشد. - ای حارث هر کس از دنیا برود مرا خواهد دید، مؤمن باشد یا منافق. - می شناسد مرا با نگاهش و منهم او را می شناسم، با تمامی صفات اسمش و کردارش. - و تو هم در کنار پل صراط مرا خواهی شناخت، آرزو نترس از لغزش و از عذاب. - من آنجا شربت گوارا به تو خواهم نوشانید، شربتی که تو خیال می کنی در شیرینی همانند عسل است. - من به آتش می گویم: بایست، نزدیک این مرد مشو. - رها کن او را، زیرا او به رشته ولایت و وصایت علی بن ابی طالب متصل است.

3- کتاب البلدان، ابن فقیه: 38.

در کربلا آتش این علاقه و محبت شعله ورتر گردید، تا اینکه به خونخواهی و انتقام از شهدای کربلا برآمدند.

بسیاری از یاران حضرت در کربلا از قوم همدان و یمنی بودند، قصه خونخواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام در بین آنها رشد نمود، تا اینکه قیام زید بن علی بن الحسین آغاز و انتقام از قاتلان شهدای کربلا شکل گرفت، اهل یمن با جان و دل از او دفاع و هوادار قیام او گردیده و او را امام نهضت خود قلمداد نمودند.

امروز در میان آنها از زید بن علی بن الحسین مجموعه ای از روایات بجای مانده که زیدی ها بر اساس آن، مذهب عملی و فقهی خود را پایه گذاری و تدوین نموده اند.

البته این مجموعه احادیث بخاطر کم بودن تعداد روایات آن یقیناً تمامی فروع و مسائل مورد ابتلاء فقهی و احکام شرعی را در بر نداشته، فلذا ائمه زیدیه در اثر فشارهای سخت سیاسی و ممنوعیتهای حاکمان جور ناچار قسمت های دیگر فقه و اعتقاد خود را از ائمه مذاهب سنی اخذ نموده، و به همین جهت فقه و اعتقاد آنها در بعضی موارد یک دست و یک نفس نمی باشد.

در قرن سوم رسماً دولت زیدی در یمن روی کار آمد، و با نشیب و فرازهای تاریخ حوادث تلخ و شیرین را پشت سر گذراند، قیام های متعدد در نواحی بلاد مختلف رخ داد و در بعضی از نواحی به تشکیل حکومت اسلامی هم انجامید ولی باز بعد از مدتی سرکوب گردید.

در نواحی گیلان و مازندران و یمن توانستند در قرون سوم و چهارم و پنجم قیام هایی بر پا نموده و دوستان اهل بیت را گرد خود جمع نمایند.

امامان زیدیه از نظر شیعه امامزاده محسوب می گردند، و مورد احترام می باشند، مقبره بسیاری از ائمه زیدیه در نواحی گیلان و مازندران وجود دارد که مزار دوستان و علاقه مندان خاندان اهل بیت بوده و دارای حرم و بارگاه

می باشند، که شاید از مشهورترین آنها ناصر الحق یا ناصر اطروش در آمل باشد، که بسیاری از اهل یمن برای زیارت آنها به ایران سفر نموده و آنها را زیارت می نمایند.

در دوران معاصر نیز بعد از نابودی دولت های وابسته و ظالم در یمن، علاقه و ارتباط بین ایران و یمن بیشتر گردیده، و بدین وسیله راه های تبادل افکار و اطلاعات فرهنگی و دینی افزایش پیدا نموده.

در یمن حرکت «الشباب المؤمن» با همیاری و فکر بزرگان یمنی، العلامة مثل مجدالدین المؤیدی و محمد بدرالدین الحوثی توانست بعد از سال های 1986 قسمتی از افکار اهل یمن را ترمیم نموده و آنها را به مذهب اثنا عشری آشنا و نزدیک گرداند، به طوری که عدد اعضای حزب «الشباب المؤمن» که در صعه در سال 1992 م تأسیس شده بود به 15000 هزار نفر رسید. (1)

و در سال های 1996 م که رسماً شعار اهل یمن به شعارهای ایران هم آهنگ گردید، که مورد دشمنی بیشتر قرار گرفته و بیشتر و به سرکوب آنها پرداختند.

سلفی های تکفیری از قبل به فکر آینده یمن و روزهای سخت نبرد با زیدی ها بودند و به همین خاطر حرکت سلفی رستی ها توسط قاسم بن ابراهیم رستی و یحیی بن حسین بن قاسم را در ابتدا براه انداخته و بعدها توسط مقبل بن هادی الوادعی رئیس فرقه «هادویه» «مقبلیه» و «وادعی» که از شاگردان عبدالعزیز بن باز مفتی سابق عربستان بود، به عنوان جریان تکفیری با تمام قدرت تجهیز نموده و به یمن فرستادند.

مقبل الوادعی در آنجا به فعالیت های متعدد پرداخت که از جمله آنها تأسیس مرکز بزرگ «دار الحدیث» بود که در آن به تعلیم دینی همراه با خشونت به تربیت نیروهای تکفیری و تند رو اقدام نمود، تا به این وسیله بتوانند در فکر اهل یمن.

ص: 433



انحرافی ایجاد نماید، و آنها را با خطوط فکر وهابی آشنا نموده(1) واز موج تشیع بر گرفته از فکر ایران بر حذر دارد.

در سال 2002 م حرکت حزب « الشباب المؤمن » به رهبری بدرالدین حوثی به ساماندهی و تجدید فکر و قوای درون حزبی خود پرداخته و مردم یمن را برای رو در رویی با حکام زورگو و فاسد آماده نمود.

در زمان عبدالملک حوثی در سال 2006 م نیز مقاومت یمنی ها با حکومت همچنان پا بر جا و مستحکم بود، تا حکومت فاسد یمن ساقط گردید و بعد از آن حوثی ها توانستند آزادانه به اظهار عقیده پرداخته و تبلیغ دینی نمایند، آنها در سال 2010 م رسماً اسم جدیدی را برای حرکت خود انتخاب نموده و جماعت « انصار الله » را جایگزین شباب الحق قرار دادند.(2)

در تعالیم دینی و مذهبی مکتب تشیع بخش قابل توجهی از روایات به یمن و یمنی ها مربوط می گردد، روایت «الإیمانُ یمنیُّ» و وجود افرادی مثل حذیفه یمانی صاحب اسرار و امین رسول الله و حجر بن عدی و اویس قرنی و بسیاری دیگر از صحابه و تابعین هر کدام در جایگاه خود صاحب افتخاراتی بزرگ می باشند، که در نزد همه فرق اسلامی مورد قبول و تعظیم می باشند.

و در عقیده به مهدویت و ظهور منجی نیز خروج یمانی هم یکی از علائم حتمی .

ص: 434

---

1- مقبل الوادعی والبنانی بعنوان دو شاگرد مبرز شیخ بن باز مفتی تند رو سعودی از جمله کسانی می باشند که رسماً از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرار گرفتن او در مسجد مخالفت نموده و معتقد بودند که باید قبر از مسجد جدا گردد! می نویسند که هر دو در جامعه الاسلامیه مدینه که محل درس خواندن آنها بود، سخنرانی نموده و بر خروج قبر حضرت از مسجد اصرار ورزیده، و همین هم باعث گردید تا مورد تشویق قرار گرفته و به آنها مناصب دینی و فرهنگی جامعه الاسلامیه را برای سالیانی تقویض نمایند.

2- مطالب نقل شده از جرائد و کتاب های منتشره درباره یمن بخصوص کتاب « ایران والحوثیون » نوشته احمد امین الشجاع ط الرياض از ص 15 تا 136 اخذ گردید .

آن واقعهٔ عظیم می باشد، که با تعبیر: «حق بودن دعوت او» بیان گردیده که حکایت از گستردگی فرهنگ انتظار در این منطقه جغرافیایی می نماید، که فرمود:

ليس في الرايات راية أهدي من راية اليماني لأنه يدعوا إلى صاحبكم . . . اذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رايته راية هدى . . . (1)

در میان پرچم ها پرچمی به روشنی و هدایت پرچم یمانی نیست، زیرا او بسوی صاحب شما (امام زمان علیه السلام) دعوت می کند، . . . زمانی که یمانی خروج کرد بر خیز و بسوی او برو زیرا پرچم او پرچم حق و علامت هدایت می باشد .

زیدی های یمن در طول تاریخ همواره بسوی ایران چشم دوخته و حوادث و اتفاقات ایران را بدقت زیر نظر داشته و رصد می نمایند .

امروز نیز به اعتبار مشترکات فراوان بین شیعه و زیدیه، میزان تأثیر فرهنگی و تبادل افکار، سرعت این علاقه و ارتباط را فزونی بخشیده . .

ص: 435

---

1- غيبة نعماني، ابن أبي زينب محمد بن ابراهيم، ص 256؛ الارشاد، مفيد، ج 2، ص 375؛ بحار الأنوار، مجلسی، ج 52، ص 232 .







همانطوریکه مبانی فقهی مذاهب اسلامی با یکدیگر تفاوت‌هایی داشتند، مبانی کلامی و اعتقادی آنان نیز با یکدیگر دارای اختلافات و تفاوت‌هایی می‌باشند.

از آنجائی علم کلام در حوزه مباحث اعتقادی و برای حراست و حمایت از آن سخن می‌گوید، همواره مسلکها و مشربهای اعتقادی خود را به نوعی در گرو آن دانسته و برای آن حساب ویژه‌ای باز نموده‌اند.

دفاع از فکر و اعتقاد در میان گروهها و اقوام اگر چه در بسیاری از دوره‌ها دچار عوارض خارجی و دستهای سیاست حکومتها گردیده ولی در مواردی هم تعصبات قومی و احزاب موجبات تکثیر آنها را فراهم نموده‌اند.

این سیره و روش همچنان قسمت عمده فکر بشر را در طول حیات خود مشغول و آنها را بدان سرگرم نموده، اگر چه این حرکت در گذر زمان دچار تحولات اساسی گردیده ولی بشر هیچگاه از صیانت و حمایت از فکر خود غفلت نداشته است.

در دورانهای اسلامی بواسطه پدیده‌های گوناگون، گروهها و طبقاتی بودند که فکر و اندیشه آنان بغیر از توطئه و تخریب نبود.

ساماندهی این افکار و مقابله با آنها نهایتاً به تشکیل احزاب و دسته‌جات انجامید و نحله‌های قومی و قبیله‌گی رنگ دینی و مذهبی بخود گرفت و جمعیت‌هایی را ولواندک بخود مشغول نمود.

یقیناً عوامل فراوانی در شکل‌گیری و ایجاد فرق و مذاهب دخیل بود، اگر چه اساس در ایجاد فکر و مسلک اعتقادی تقابل و تضاد شخصیتها و تعصبات قومی بود.

ولی نمی توان تأثیر عوامل خارجی را در تقویت این اختلافات نادیده گرفت .

جغرافیای بلاد اسلامی و رشد شخصیتها با افکار و سلاطی مربوط به خود در حقیقت یکی دیگر از علل و عوامل پیدا شدن نحله های فکری گردید .

از طرف دیگر بسیاری از فرقه ها در سایه باورهای باطل و دور از حقیقت و یا بواسطه بعضی از روایات خرافی و باطل ، و نداشتن قدرت علمی در تحلیل و تبیین آنها بوجود آمده بود .

دور بودن از مراکز علمی و عدم دسترسی به عالم دینی هم توانست نقش عمده ای را در پدید آوردن و ایجاد باورهای غلط و افکار ایفا نماید .

مصادر کلامی با عناوین مختلف مانند : فرق و مذاهب و ملل و نحل و مقالات ذکر گردیده ، اگر چه هر کدام از این عناوین در سعه و ضیق دائره مفهومی متفاوت می باشند ، ولی در مجموع همگی متصدی بیان صاحبان آراء و ادیان و مذاهب اعتقادی و کلامی می باشند .

اولین مصادر مکتوب در بیان فرق و مذاهب را می توان از قرون سوم به بعد مورد شناسائی قرار داد ، که از جمله آنها : کتاب مقالات ابو عیسی وراق متوفی 247 ه و مقالات ابو یعلی زرقان متوفی قرن سوم و مقالات اشعری متوفی 299 ه و فرق نوبختی متوفی 300 ه می باشند .

و در قرون بعد نیز به تناسب افرادی بوده اند که تصدی کتابت و توضیح فرق و مذاهب را عهده دار گردیده اند ، و کتابهایی مثل : مقالات الاسلامیین از ابوالحسن اشعری متوفی 324 ه و التنبیه والرّد علی اهل الالهواء والبدع از ملطی متوفی 377 ه و الفرق بین الفرق از عبد القاهر بغدادی متوفی 429 ه و الفصل فی الملل والاهواء از ابن حزم اندلسی متوفی 456 ه و الملل و النحل از شهرستانی متوفی 548 ه از خود بیادگار گذاشتند .

ص: 440

در میان این نویسندگان البته به تناسب ذوق و گرایش خود مرام و مسلك فکری خود را نیز تقویت نموده و از فرق و مذاهب مخالف خود بدگویی نموده اند و شاید یکی از علل عمده بوجود آمدن این فرقه ها هم همین ضدیت و پرورش در سایه آن مخالفتها بوده باشد ، چنانکه بعضی از علماء به آن تصریح نموده اند ، صنعانی در توضیح الافکار می نویسد :

وقد غلب التمذهب والمخالفة في العقائد على كل طائفة ، حتى إن طائفة تصف رجلاً بأنه حجة وطائفة أخرى تصفه بأنه دجال !! باعتبار اختلاف الاعتقادات والأهواء ، فمن هنا كان أصعب شيء في علوم الحديث . . . (1)

تعصبات مذهبی در عقائد و مخالفتهای طوائف کار را به جانی رسانید که هر فرقه يك نفر را بعنوان رهبر و امام خود علم و در توصیف و مدح او راه افراط و غلو را دنبال نمود ، و در مقابل مخالفین نیز او را جرح و مذمت نمودند ، و همین امر باعث گردید که سخت ترین مباحث علوم حدیث بوجود آید .

یکی دیگر از دلایل عمده شاخص شدن بعضی فرقه ها ، و تعریف و تمجید از آن حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه بود ، که مستمسکی شده بود تا افراد به تناسب جایگاه ارزشی خویش بتوانند فرقه ناجیه را خود تلقی نموده و حدیث را به نفع خود تفسیر نمایند .

که شاید عنوان بسیاری از کتابها و موضوعات اعتقادی بصورت مستقل و غیر مستقل همین موضوع بوده باشد . .

ص: 441



بعضی از علماء اگر چه این حدیث را به اعتبار وجود روایات فراوان در سنن و مسانید از طرق مختلفه متواتر دانسته و حکم به تصحیح آن نموده، ولی در بعض نوشته های دیگر به اعتبار بعض ملاحظات در تضعیف رجال سند و یا بعض ملاحظات دیگر آنرا مورد مناقشه قرار داده اند.

در هر حال فرق و مذاهب مختلف هر کدام بنحوی خود را در تصحیح اعتقاد بر حق دانسته و به مکتب فکری خود دلبسته و خرسند می باشند، آیه «كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>(1)</sup> هر حزبی به آنچه که در نزد خویش دارد خشنود است، این حقیقت و حالت روحی صاحبان فکر و اندیشه را تصدیق می نماید. و به اقتضای آن نمی توان بدون برهان و دلیل مذهب و فکری را محاکمه و باطل تلقی نمود.

### مشهورترین فرق کلامی

همانطوریکه صاحبان فکر و اندیشه دینی از نظر احکام شرعی دارای مذهب خاص بوده از نظر کلامی و اعتقادی نیز دارای مسلک و مرام خاص می باشند.

فرق کلامی منسوب به تشیع و تسنن هر کدام برای خود از يك الگوی خاص تبعیت می نمایند، در میان فرق کلامی اهل سنت در دورانهای ابتدائی فرقه هائی مثل مرجئه و قدریه و جهمیه و معتزله و اشاعره و ماتریدیه و اهل حدیث قابل شناسائی می باشند.

و در تشیع نیز فرقه های زیدیه و اسماعیلیه و اثنا عشری از مهمترین فرقه های کلامی می باشند که از قدیم الایام بزرگترین کرسیهای نظریه پردازی در حوزه عقیده و فکر را بخود اختصاص داده اند و در این میدان همواره سرافراز بوده اند.

البته اسامی فراوان دیگری در کتابهای فرق و مذاهب ذکر گردیده که بواسطه

ص: 442

نداشتن پیرو و مقلد رفته رفته از بین رفته و امروز تنها نامی از آنها در کتابها باقی مانده است که نیازی به توضیح آنها نمی باشد .

در میان مذاهب اسلامی وجه متمایز تمامی دیدگاههای کلامی به نحو غالب تأثیر حکم عقل در تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به حوزه اعتقادی می باشد . که اگر مذهب و فکری برخوردار از آن بود در فراز و فرودها سخت می توانست خود را رهانیده و از هستی خویش دفاع نماید .

### نقش عقل در مباحث کلامی

قبلاً در بیان مباحث فقهی مربوط به ظاهریه ، ویژه گی عمده و نقش عقل در پیشبرد اهداف مذهب معلوم گردید ، شاید یکی از تفاوتهای اساسی بین مذاهب کلامی در همین جهت بوده باشد ، آنانکه خود را در مقابل حدیث فاقد اختیار دانسته ، هرگز بخود اجازه نخواهند داد تا از موهبت الهی عقل برخوردار و سود و زیان خود را متفکرانه ارزیابی نموده و بر اساس آن مشی نمایند .

اینگونه مذاهب از آنجائی که فرا روی خود برنامه ای منظم و قابل اطمینان نداشته ، نتوانسته اند همراهی خود را با روند تکاملی جامعه حفظ نموده و چاره اندیشی نمایند ، از همین رو دستخوش حوادث گردیده و بمرور زمان از میان رفته و یا منزوی گردیده اند .

### اهل حدیث

یکی از فرقه هائی که توانست نقش اساسی در تخریب فکر جوامع دینی داشته باشد ، تفکرات مربوط به اهل حدیث می باشد ، آنانکه در آستانه شناخت حقائق محسوس ، چیزی جز نقل حدیث نداشته و خرد و عقل را محکوم و حسن و قبح آنرا باطل و بی ارزش می دانستند ، هرگز نمی توانستند بخود اجازه دهند تا اتفاقات

محسوس اطراف خود را لمس نموده و بر اساس رویدادهای جدید و پدیده های نو اندیشه نمایند .

تجربه تاریخی اینگونه تفکرات بیانگر این واقعیت می باشد ، که در جهت نیل به آرمانها و اهداف ظالمان و ستمگران ، طعمه ای کار سازتر و بستری مهیاتر از این گروه نبوده که حکومتها توانسته باشند به این اندازه از وجود آنها استفاده و بهره برده باشند .

اهل حدیث و اصحاب ظواهر ، با تعطیل خواندن احکام عقل نظری خود را فاقد اراده و اختیار دانسته و در مقابل حدیث ، تفکر و تعقل خود را پاک باخته و آنرا ناچیز و بی ارزش می دانستند .

برای پیروان راستین مکتب اهل بیت همین کافی بود که در بهره گیری از موهبت الهی عقل ، بتوانند خود را از گرداب جمود رهانیده و باورهای عقلانی خود را به حمایت و استمداد از فهم نص شرعی بکار گرفته و ثابت نمایند که در راستای تبعیت از دین و شریعت ، فضیلت و شرافت خود را بعنوان خلیفه خدا در زمین نشان داده ، و خود را مرتع شیاطین ملعبه افاریت نمایند .

در بررسی از وضعیت دستگاههای ضد دینی در اسلام بخوبی در میابیم که در میان نحله های دینی و مذهبی جولانگاه و مرتعی بهتر و مهیاتر از اهل حدیث برای تبلیغ مذهبی و نشر اکاذیب طوائفی مثل یهود و نصاری نبوده است ، از اینرو می بینیم که افراد زیر دست و ماهر از اهل کتاب ، در جهت رسیدن به اهداف خود ، مهیا و شکلهای گوناگون خود را در جرگه اهل حدیث رسانیده و نشر مکتب انحرافی خود در میان مسلمانان آغاز نموده اند ، داستانهای فراوان از این تهاجم فرهنگی گزارش گردیده که هر کدام از آنها درسی فرا روی پژوهش در این زمینه می باشد .

داستانها و نوع فعالیتهاى كعب الاحبار و تمیم داری در میان صحابه رسول خدا و روش تبلیغی امثال عبد الله بن سعید معروف به ابن کلاب بخوبی این حقیقت را

واضح و آشکار می نماید .

## تأثیر تبلیغی ابن کلاب نصرانی

یکی از کسانی که بعنوان متکلم در میان محدثین توانست جای خود را مستحکم نماید عبدالله بن سعید معروف به ابن کلاب بود .

از گزارشات تاریخی چنین استفاده می شود که این شخص با زیرکی و زرنگی خاصی تغییر مذهب داده و خود را در میان طبقاتی از متکلمین و محدثین اسلامی جا داده تا بتواند از این طریق به اهداف خود نائل آید ، و در نهایت افرادی مثل محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح ، را در زمره تلامذه خود در آورده تا بتواند مفاهیم مورد نظر را به آنها منتقل نماید .

شخصیت مؤثری که بخوبی توانست چنین جایگاهی حساسی پیدا نموده و بزرگترین محدثان اسلامی را تحت تأثیر فکر خود قرار دهد .

کار ابن کلاب به جایی می رسد ، که بزرگان دین نصاری بر او غبطه می خورند و بعضی مثل فیثون نصرانی بر او درود و رحمت می فرستد ، و می گوید : اگر ابن کلاب زنده می ماند ، همه مسلمانان را نصرانی می نمود !!

## ابن کلاب :

عبدالله بن سعید بن کلاب القطان البصري

ابن کلاب رئیس فرقه کلابیه ، متوفی حدود سال 240 هـ از اهالی بصره می باشد (1) .

همانطوریکه گفته شد ابن کلاب ابتدا دارای آئین نصرانیت بود ، که حسب ظاهر

ص: 445

---

1- سیر أعلام النبلاء 11 : 174 رقم 76 .

به اسلام گروید، او اگر چه خود سبب گرایش به اسلام را تبلیغ دینی دین نصاری می داند. (1) ولی بعضی علماء در باره او اختلاف نموده اند، جماعتی او را از متکلمین اسلامی دانسته، وعده ای دیگر او را همچنان شخصیتی نصرانی بحساب آورده اند.

ابن کلاب با نفوذ در بین مسلمانان خصوصا در میان علماء تبلیغ دین نصاری نموده، و اعتقادات خود را با این طرفد منتشر نمود.

گفته شده است که فیشون نصرانی وقتی شنید که ابن کلاب از دنیا رفته، برای او طلب رحمت نمود و گفت: اگر زنده می ماند تمامی مسلمان را نصرانی می نمود.

وقال أبو العباس البغوي: قال لي فيشون النصراني: رحم الله عبدالله، كان يجيئني إلى البيعة، وأخذ عني، ولو عاش لنصرتنا المسلمين، فقليل لفيشون: ما تقول فيالمسيح؟ قال: ما يقوله أهل سنتكم في القرآن (2).

روی الذهبي وابن حزم عن محمد بن اسحاق التّدِيم: « ابن كلاب من نابتة الحشوية، له مع عباد بن سليمان مناظرات، فيقول: كلام الله هو الله، فيقول عباد: هو نصراني بهذا القول. (3)

بغوی می گوید: فیشون نصرانی به من گفت: خدا رحمت کند عبدالله را او نزد من در کنیسه می آمد، و از من مطالبی اخذ می نمود، اگر او زنده می ماند، همانا ما به کمک یکدیگر همه مسلمانان را نصرانی می نمودیم! از فیشون پرسیده شد، شما در باره عیسی بن مریم چه اعتقادی دارید؟ در جواب گفت: همان اعتقادی که شما در.

ص: 446

---

1- معجم الفرق الإسلامية شريف يحيى: 200، الفصل في الملل والأهواء والنحل لابن حزم: 77، المقالات الأشعریین 1: 154، المؤلف والمختلف 4: 1988، الإكمال لابن ماكولا 7: 136، اللباب في تهذيب الأنساب 3: 122، توضيح المشتبه 7: 347، الوافي بالوفيات 17: 492 رقم 419، لسان الميزان 4: 25 رقم 4621، طبقات الشافعية 2: 299.

2- سير أعلام النبلاء 11: 175.

3- سير أعلام النبلاء 11: 175.

وذهبی وابن حزم از ابن ندیم روایت نموده اند، که ابن کلاب از علماء حشویه بود، او با عباد بن سلیمان مناظراتی داشته، و اعتقاد او چنین بود که می گفت: کلام خدا، همان خدا می باشد، و عباد می گفت: که او نصرانی می باشد.

در کتابهای فرق وادیان فراوان از کلمه حشویه استفاده گردیده، منشأ این دیدگاه اظهارات گروهی بود که در بیان اعتقادات خود در توحید از کلماتی استفاده می کردند که دیگران جرأت بر زبان آوردن آن کلمات را نداشتند.

بکار بردن الفاظی در صفات از دیدگاه بسیاری از علماء بعنوان خط انحرافی معرفی می گردید، افرادی که از ابتدا در این زمینه وارد و برای خداوند جهت قائل شده و یا از اوصاف خاص برای او استفاده می نمودند، در حقیقت رؤسای این تفکر محسوب می گردیدند، که بیشتر آنها از اهل حدیث و اهل ظاهر می باشند، این گروه در حقیقت در مقابل معتزله و اصحاب تفکر و معقول قرار گرفته، که در طول تاریخ با یکدیگر مواجهه و درگیر بوده اند.

در میان اصحاب فرقه حشویه و کرامیه که قائلین به جسمیت و تشبیه می باشند، افرادی مثل مضر و کهمس و هجیمی و محمد بن کرام و ابن کلاب و آجری صاحب کتاب الشریعة و ابو نصر الوائلی صاحب کتاب الإبانة و ابن بطه و ابن تیمیه و ابن قیّم و بسیاری از ائمه حدیث می باشند که جزء مشایخ اهل حدیث و امثال بخاری بحساب آمده و رؤسای این تفکر می باشند.

وقال ابن حجر في ترجمة البخاري :

وأما المسائل الكلامية فأكثرها من الكرابيسي وابن كلاب ونحوهما(1).

بخاری بیشتر مسائل کلامی خود را از کرابیسی و ابن کلاب و مثل این .

ص: 447

---

1- فتح الباري 1 : 195 كتاب الوضوء باب ما يقال عند الخلاء .

نکته مهمی که در این مباحث از اهمیت خاصی برخوردار است، گزارش ابن حجر در کتاب فتح الباری می باشد، که در آن تأثیر مباحث کلامیه ابن کلاب را در فکر بخاری ثابت و مسجل می داند، بدون تردید اگر این مطلب ثابت باشد، که امثال محمد بن اسماعیل بخاری از چنین افرادی معلوم الحال علم فرا گرفته باشند، پایه های فکری و اعتقادی مقلدین آنان نیز در هر کجا و هر زمان که بوده باشند مبتلا به اشکال و تزلزل می باشند .

بر این مبنی، امثال ابن تیمیه که یکی از طرفداران سخت حشویه است و به تجسیم اعتقاد دارد، بخاطر همفکر بودن با این جریان نمی خواهد پذیرد که ابن کلاب نصرانی بوده (1)، و حال آنکه نصرانی بودن ابن کلاب و خواهرش او یکی از بدیهیات اهل نقل و تاریخ می باشد .

در کلام خود ابن تیمیه که در پائین صفحه ذکر گردید آمده است که بعضی قائلین به نصرانی بودن ابن کلاب و خواهرش از محدثین و از اهل سنت می باشند .

نمونه بیان نصرانی بودن ابن کلاب و نقش دسیسه های او در میان مسلمانان کلام صاحب کتاب «البرهان فی معرفة عقائد اهل الادیان» از ابن منصور سکسکی حنبلی متوفی سال 683 ه می باشد که او قبل از ابن تیمیه می زیسته . (2) ابن .

ص: 448

---

1- و مما افترته الجهمیة علی المثبتة أن ابن کلاب من المثبتین للصفات وضعوا علی أخته حکایة أنها نصرانیة، وأخذ هذه الحکایة بعض السالمیة وبعض أهل الحدیث والسنة یذم بها ابن کلاب . منهاج السنة 1 : 237 .

2- ابوالفضل عباس بن المنصور السکسکی الیمنی متوفی 683 ه در مقدمه کتاب «برهان» او را بعنوان معلم و فقیه و مفتی و کسی که دارای علم فراوان بوده از او یاد نموده اند، معجم المؤلفین 5 : 65 ، الاعلام 3 : 268 ، هدیة العارفین 1 : 437 ، مقدمه کتاب برهان ط دار الکتب العلمیة بیروت تحقیق فرید المزیدی : 7 .

وأما الكلابية ، فهم أصحاب عبد الله بن سعيد بن كلاب ، من أهل البصرة ، وكان نصرانياً فأسلم وفارق قومه . وكانت له أخت أكبر منه ، عالمة بدين نصرانية لها عندهم قدر عظيم فهجرته حين أسلم وأبعدته من المحلة ، لأنها راهبة النصراني مقبولة القول ، يصدرون عن رأيها ، فتحيل عليها كل أحد من المسلمين والنصارى من الجيران في أن تمكنه من الدخول عليها ، فلم تفعل ، فاحتال حتى تسلق عليها من بعض بيوت الجيران ، فلما رأتها صاحت ، فقال لها : يا سيديتي اسمعي مني كلمة واحدة ثم افعلي ما بدا لك ، فقالت : هات ، فقال : اعلمي أنني وجدت هذا الإسلام ينتشر ويزداد كل يوم ظهورا والنصرانية تضمحل آثارها فوضعت فصولاً وعملت مسائل ، ذكرها لها ، أودعتها معني نصرانية وأسسها في الاسلام وشوّشت عليهم أصولهم ، فلما سمعت ذلك منه طبابت نفسها .(1)

کلابیه پیروان ابن کلاب می باشند ، او قبلاً نصرانی بود و اسلام آورد ، خواهرش که از بزرگان دین نصاری و دارای مقام و منزلت در فتوی بود ، وقتی شنید که برادرش اسلام را پذیرفته دستور داد تا او را از محله خارج نمایند ، او هر چه واسطه فرستاد تا او را ببیند او اجازه نمی داد تا اینکه از دیوار خانه همسایه بالا رفت تا خود را به خواهر رسانید ، خواهرش تا او را دید فریاد بر آورد که او را بیرون کنند ، او گفت : خواهرم کلام مرا بشنو آنوقت هر چه می خواهی انجام بده ، خواهرش اجازه داد تا او سخن بگوید ، او گفت : من دیدم که دین اسلام .



روز بروز رشد می کند و دین نصاری ضعیف می شود و از بین می رود، از این رو من چاره اندیشی نمودم که چگونه می توانم در میان مسلمانان نفوذ نمایم، از اینرو مسلمان شدم تا بتوانم از این طریق در میان مسلمانان جایگاهی برای نصرانیت پیدا نمایم، پس از شنیدن این کلمات بود که خواهرش آرام گرفت و او را پذیرفت.

### فتنه کلایه :

کلایه را یکی از فرق انحرافی و مخالف تعالیم دینی بحساب آورده، همانطوریکه رؤسای این فرقه را نیز حشویه نامیده اند، این فرقه توانسته است با القاءات مرموز خود، در میان مسلمانان نفوذ و به اشکال گوناگون فتنه انگیزی نمایند، در بیان فتنه کلایه و امتحان أبو العباس السَّراج (1) و امتحان او از فرزندان و اولاد محدثین بخصوص مردم نیشابور مطالب فراوانی نوشته شده است. (2)

در اینکه بسیاری از بزرگان فکری در حوزه های اسلامی از متکلمین و محدثین از فکر ابن کلاب استفاده ها نموده هیچ تردیدی وجود ندارد، ابن قیم در کتاب «غزو المعطلة والجهمية» (3) و ابن حجر در «فتح الباری» (4) امثال ابوالحسن اشعری و بخاری را از جهت فکری و اعتقادی از پیروان فکر ابن کلاب بحساب آورده اند.

والبانی نیز معتقد است که بسیاری از محدثین اهل اثبات، از ابن کلاب پیروی

ص: 450

---

1- السَّراج هو محمد بن إسحاق بن إبراهيم بن مهران، قال الذهبي: الإمام الحافظ الثقة شيخ الإسلام محدث خراسان أبو العباس الثقفي الخراساني المتوفى 313هـ، سير أعلام النبلاء 14 : 388.

2- سير أعلام النبلاء 14 : 395.

3- اجتماع الجيوش الاسلامية على غزو المعطلة والجهمية: 165 - 167، ط دار الشريعة القاهرة، تحقيق ناصر الدين الباني.

4- صحيح بخاری کتاب وضوء باب ما يقال عند الخلاء: 195.

و تبعیت می نمودند. (1)

اسامی افراد فراوانی در این رابطه ذکر گردیده ولی بخاطر رعایت اختصار به بعض آنها اشاره و مختصری از احوالات آنان را ذکر می نمائیم .

(1) سین کرایسی .

(2) داود بن علی ظاهری اصبهانی .

(3) محمد بن اسماعیل بخاری .

## کرایسی

کرایسی (2)

حسین بن علی بن یزید بغدادی متوفی 245ه

یکی از کسانی که از نظر اعتقادی دارای فکر انحرافی بوده کرایسی می باشد ، در احوالات او چنین گفته اند ، که او تأثیر خاصی در فکر و اعتقاد بخاری داشته است .

کرایسی از نظر افرادی مثل احمد بن حنبل شخصی فاسد ، و از نظر یحیی بن معین ملعون می باشد .

از مسائل مهم مورد نزاع علماء در قرون ابتدائی اختلافات در ذات و صفات باری تعالی و اختلاف در الفاظ قرآن بود ، این اختلافات بهانه ای شد تا حکام و سلاطین نیز از آن بهره برداری نموده و دامنه اختلافات را بیشتر نمایند .

ص: 451

1- غزو المعطلة والجهمية : 165 .

2- الكامل في ضعفاء الرجال لابن عدي 2 : 775 ، طبقات الشافعية للعبادي : 23 ، تاريخ بغداد للخطيب 8 : 64 رقم 4139 المغني في الضعفاء للذهبي 1 : 173 رقم 1552 ، سير أعلام النبلاء للذهبي 12 : 79 رقم 23 ، تاريخ الإسلام للذهبي وفيات 241 - 250 ص 242 ، ميزان الاعتدال 1 : 544 رقم 2032 ، الوافي بالوفيات للصفدي 12 : 430 رقم 386 ، تهذيب التهذيب لابن حجر 2 : 310 رقم 618 ، تقريب التهذيب لابن حجر 1 : 178 رقم 378 ، لسان الميزان لابن حجر 2 : 303 ، النجوم الزاهرة لابن تغري 2 : 321 ، طبقات الحفاظ : 368 ، شذرات الذهب 2 : 117 .

اتفاقات مهمی که در دو دوران مختلف حکومت مأمون عباسی و متوکل روی داد، باعث گردید که جبهه مهمی در ابتدا در مقابل اهل حدیث پیدا گردیده و متکلمین معتزله در این دوران نهایت بهره برداری نموده و با قدرت تمام محدثین را سرکوب و منزوی نمایند.

آنچه در این رابطه قابل نقل و بررسی می باشد، تأثیر فکر بخاری از کرایسی می باشد، که باعث می گردد تا او را بجرم فساد اعتقادی ابتدا از ری و سپس از نیشابور بیرون کنند!

نکته دیگر اعتقاد او در کتاب «خلق افعال عباد» می باشد، که در آن بر خلاف فساد عقیدتی مذکور در ری و نیشابور همانند يك محدث در مقابل متکلمی مثل بشر مریسی، که از متکلمین معتزله بود ظاهر گردیده و از عقیده اهل حدیث دفاع می نماید.

بنابر این دو گرایش فکری و اعتقادی، می توان بخاری را به هر دو طرف این بینش فکری نسبت داد.

و اما آنچه را که در باره کرایسی گفته اند:

قال الأزدی: ساقط لا يرجع إلى قوله (1)

ازدی در باره او گفته است: قول او ساقط است و به او مراجعه نمی شود.

واحمد بن حنبل در باره او گفته است که او به سیره و روش جهم بن صفوان معتقد بوده، بنابراین به او مراجعه نشود، و او مخالف سنت رسول خدا می باشد.

وقال الذهبي: قال الفضل بن زياد سألت أبا عبد الله، عن الكرابيسي وما أظهره، فكذب وجهه ثم أطرق، ثم قال: هذا قد أظهر رأي جهم؛ و قال الله تعالى: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» فممن يسمع؟

ص: 452

إِنَّمَا جَاءَ بِلَاؤِهِمْ مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ الَّتِي وَضَعُوهَا ، تَرَكَوْا آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ ، وَاقْبَلُوا عَلَى هَذِهِ الْكُتُبِ . (1)

روى ابن حجر : ذكر ابن منده في مسألة الإيمان : أَنَّ الْبَخَارِيَّ كَانَ يَصْحَبُ الْكِرَائِسِيَّ وَأَنَّهُ أَخَذَ مَسْأَلَةَ اللَّفْظِ عَنْهُ (2)

وابن حجر گفته است كه بخارى بخاطر مصاحبت با كرايسى اعتقاد لفظ را از او اخذ نموده .

وقال أيضاً : « وكان كل منهما - أحمد بن حنبل و الكرايسى - يطعن على صاحبه و هجر الحنابلة حسيناً الكرايسى و تابعه على نحلته داود بن علي الإصبهاني و عبدالله بن سعيد بن كلاب وغيرهما . (3)

وله أيضاً في مقدمة « الفتح » عند ذكر ترجمة البخاري : « وأما المسائل الكلامية فأكثرها من الكرايسى وابن كلاب و نحوهما . (4)

قال الطبراني : ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل سألت أبي عمّان قال : لفظي بالقرآن مخلوق ؟

فقال : هذا كلام الجهمية .

قلت لأبي إنَّ الكرايسى يفعل هذا ، فقال : كذب هتكه الله . . . . (5)

ولما بلغ يحيى بن معين أنَّه يتكلم في أحمد لعنه (6)

زمانى كه يحيى بن معين شنيد كه كرايسى نسبت به احمد بن حنبل بد بين است .

ص : 453

---

1- تاريخ بغداد 8 : 64 ، تاريخ الإسلام للذهبي وفيات 241 - 250 ص 242 .

2- تهذيب التهذيب 2 : 311 .

3- نفس المصدر السابق 2 : 310 .

4- فتح الباري 1 : 423 .

5- تهذيب التهذيب 2 : 310 .

6- ميزان الاعتدال 1 : 544 رقم 2032 .

اورا لعنت نمود .

قال أبو الطيب الماوردي فيما رواه أبو بكر بن شاذان عن عبد الله بن إسماعيل بن برهان عنه ، قال : جاء رجل إلى الحسين الكرابيسي فقال : ما تقول في القرآن ؟

قال : كلام الله غير مخلوق . قال الرجل : فما تقول في لفظي بالقرآن ؟

قال حسين : لفظك به مخلوق ، فمضى الرجل إلى أحمد بن حنبل فعرفه ذلك ، فأنكره وقال هذه بدعة ، فرجع إلى حسين فعرفه انكار أبي عبد الله ، فقال له حسين : تَلْفُظُكَ بالقرآن غير مخلوق ، فرجع إلى أحمد فعرفه رجوع حسين وأنه قال : تَلْفُظُكَ بالقرآن غير مخلوق ، فانكر أحمد ذلك أيضاً وقال : هذا أيضاً بدعة .

فرجع إلى حسين فعرفه انكار أبي عبد الله أيضاً فقال : إيش نعمل بهذا الصبي ؟

ان قلنا مخلوق ، قال : بدعة .

وإن قلنا غير مخلوق ، قال : بدعة .

فبلغ ذلك أبا عبد الله ، فغضب له أصحابه فتكلموا في حسين الكرابيسي .(1)

## داود بن علي ظاهري اصفهانی متوفى 270هـ

داود بن علي ظاهري اصفهانی متوفى 270هـ(2)

از دیگر کسانی که از فکر ابن کلاب متأثر گردید داود بن علي ظاهري می باشد ، قبلاً گفته شد که ظاهريه اجتهاد در استنباط احکام شرعی را نپذیرفته و به غیر از ظواهر عمل نمی نمایند .

پیروان مکتب ظاهريه تعصب خاصی بر علیه اهل قیاس ورأی داشته و آنها را

ص: 454

1- تهذيب التهذيب 2 : 311 .

2- تاريخ بغداد 8 : 369 ، طبقات الفقهاء للعبادي : 92 ، الضعفاء والمتروكين لابن الجوزي 1 : 266 رقم 1160 ، وفيات الأعيان 2 : 255 ، المنتظم 5 : 75 ، ميزان الاعتدال 2 : 14 ، سير أعلام النبلاء 13 : 97 رقم 55 ، طبقات الشافعية للسبكي 2 : 284 ، البداية والنهاية 11 : 47 ، لسان الميزان 2 : 422 ، طبقات الحفاظ : 253 .

اهل بدعت بشمار آورده ، و در مقابل فقهاء و مجتهدین نیز آنها را مردمانی عوام و دور از وادی فکر و دانش می دانند .

در احوالات داود ظاهری نوشسته اند که در مجلس درس او چهار صد نفر از بزرگان اهل حدیث می نشستند . و بخاطر همین تعصب بود که امام الحرمین تبعیت از آنها را ممنوع و آنها را به عوام ملحق دانست ، این گزارش را ذهبی این چنین روایت کرده است :

أبو إسحاق اسفرائینی گفته است : علماء اتفاق دارند که مخالفین قیاس داری هیچ مرتبه ای از اجتهاد نمی باشند ، بنابر این تقلید و تبعیت از آنان در احکام جائز نمی باشد ، و این کلام را امام الحرمین جوینی هم در کلمات خود آورده است .

قال إمام الحرمین أبو المعالی : الذي ذهب إليه أهل التحقيق ان منكري القياس لا يعدون من علماء الأمة ولا من حملة الشريعة ، لأنهم معاندون عن الإجهاد ولا تقي النصوص بعشر معشارها وهؤلاء ملتحقون بالعوام . (1)

اهل تحقیق اعتقاد دارند که منکرین قیاس از علماء امت اسلامی نمی باشند ، برای اینکه آنان با اجتهاد مخالف بوده و نصوص قابل اعتماد آنها هم بسیار کم و ناچیز می باشد ، و اینها ملحق به عوام می باشند .

### بعض عقائد ظاهرية

همانطوریکه اشاره شد ظاهریه بغیر از ظواهر کتاب و سنت به چیز دیگر معتقد نمی باشند ، در بیان بعض عقائد آنها گفته شده است که درست بر خلاف کسانی که نصوص را تأویل نموده و استفاده های باطنی و غیر ظاهر را از ظواهر آیات و روایات

ص: 455

می نمایند، بخود اجازه نمی دهند تا بغیر این سیره و روش طریقه دیگری را عمل نموده و معتقد باشند .

از نمونه های استفاده ظاهریه از ظواهر آیات معنای آیه شریفه صلی الله علیه و سلم فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ رَحِمَهُمَا اللَّهُ (1) می باشد، که معتقدند تنها به پدر و مادر اُف نباید گفته شود، و آیه بیشتر از این را شامل نمی باشد، زیرا اگر بیشتر از این لازم بود حتما شارع بیان می نمود، بنابر این ضرب و شتم اهانت‌های دیگر را در آیه شامل نمی گردد!!

و مورد دیگر: نجاست آب راکد می باشد که در آن مستقیم بول ریخته شود، از نظر ظاهریه فرق است در نجاست آب راکدی که در آن بول ریخته شده باشد یا در آن غائط ریخته شده باشد، بخاطر اینکه تنها در روایت نهی از بول در ماء راکد آمده، و نجاسات دیگر را شامل نمی گردد، که همین جمود در ظواهر باعث گردیده تا فقهاء آنها را جزء افراد بیسواد و عوام بحساب آورند. (2)

یکی از رؤسای این گروه عبد الاعلی ابو مسهر از مشایخ مشهور اهل حدیث مانند محمد بن اسماعیل بخاری می باشد، که ائمه شامیین می باشد، او در امتحان مأمون عباسی خود را رسوا نمود، او در جواب سئوالات مأمون کلمه نمی دانم را تکرار می نمود، اگر چه سئوالات از بدیهیات بود، ولی او می گفت: در ارتباط با این سئوالات روایتی به من نرسیده است.

سئوالاتی که مأمون می پرسید از مسائل ضروری اعتقاد مسلمانان بود، سؤال از اینکه آیا پیامبر اسلام مختون بود یا نه؟ و یا اینکه حضرت در نکاح ازواج خود شاهد می گرفت یا نه؟ ابو مسهر در جواب می گوید: نمی دانم. و همین امر باعث.

ص: 456

---

1- الاسراء 17 : 23 .

2- اعلام الموقعین 2 : 26 ، المحلی از ابن حزم 1 : 135 ، الاتجاهات الفقهية : 401 .

گردید تا فقهاء بر علیه آنها فتوی صادر و او را به فساد در عقیده معرفی نمودند ، و مأمون هم با غضب و شدت تمام او را تحقیر نموده و از مجلس بیرون انداخت ، ذهبی در این باره می نویسد :

لما صار المأمون إلى دمشق ذكروا له أبا مسهر ووصفوه بالعلم والفقہ ، وأحضره ، فقال : ما تقول في القرآن ؟ قال : كما قال الله تعالى : صلى الله عليه وسلم وإن استجارك أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله رحمهما الله (1) قال أمخلوق هو أم غير مخلوق ؟ قال ما يقول أمير المؤمنين ؟ قال : مخلوق .

فال : بخبر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، أو عن أصحابه ، أو التابعين ؟ قال : بالنظر ، واحتج عليه ، قال يا أمير المؤمنين نحن مع الجمهور الأعظم ، أقول بقولهم ، والقرآن كلام الله غير مخلوق ، قال يا شيخ أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله هل اختتن ؟ قال ما سمعت في هذا شيئاً . قال : أخبرني عنه أكان يشهد إذا تزوج أو تزوج ؟ قال : ولا أدري ! قال : أخرج قبحك الله ، وقبح من قلدك دينه ، وجعلك قُدوة . (2)

واین در حالی است که او از بزرگان اهل شام محسوب گردیده و مردم صف کشیده دست او را می بوسیدند (3) ولی در عین حال دارای اعتقادی فاسد بود .

## زمان فتنه

در تعابیر تاریخی اهل سنت گاهی به اصطلاح «زمان فتنه» اشاره می شود ، مراد

ص: 457

1- التوبة : 5 .

2- ترتيب المدارك : 2 : 418 ، سير أعلام النبلاء 10 : 235 ، تاريخ الاسلام سنوات 211 - 220 : 248 .

3- سير أعلام النبلاء 10 : 235 .



آنها از بکار بردن این لفظ ، بعد از ایام قتل عثمان بن عفان می باشد . اگر چه در واقع فتنه سالها قبل از قتل عثمان آغاز گردیده بود .

بعد از قتل عثمان در میان مسلمانان شکافهای عمیق اعتقادی پیدا گردید ، با تبلیغات سخت و دامنه دار بنی امیه در شام مردم عوام در گوشه کنار جامعه اسلامی دچار سرگردانی و حیرت گردیدند ، افرادی هم در این میان حبائل کذب و افتراء خود گسترانیده و از این آب گل آلود بهره ها بردند !

گروهها و فرقه های متعددی یکی پس از دیگری اعلان حضور نموده که مهمترین آنها عبارتند : از عثمانیه ، خوارج ، مرجئه ، قدریه ، جهمیه ، معتزله ، و اشاعره .

## عثمانیه

گروهی که خود از ابتدا بیشترین سهم و بالاترین نقش در کشتن عثمان داشتند ، بعد از قتل او پیراهن او را علم نموده و به خونخواهی از او قیام نمودند ، این فتنه و آشوب سالیان طولانی جهان اسلام را بخود مشغول و خسارتهای فراوانی ببار آورد ، که ثمره تلخ آن بوجود آمدن عرصه های سخت و هولناک در معرکه صفین و جمل و نهروان بود .

## خوارج

یکی از ثمرات تلخ بجای ماندنی جنگ صفین پیدایش گروه خوارج بود ، گروهی که هرگز جامعه اسلامی از فتنه و خسارتهای آنان امان پیدا ننمود ،

این گروه که ادعای مسلمانی و حق بجانب داشتند ، با حرکتی حساب شده ، از جامعه اسلامی و حاکم دینی منقطع گردیده و به تکفیر مسلمانان معتقد گردیده و ریختن خون آنانرا مباح دانستند ، این گروه در میان مسلمانان شبهات فراوانی را رواج داده و قسمتی از تعالیم دینی را تحت تأثیر فکر خود قرار دادند ، آنان صاحبان

پرچم شیطان در نهروان بودند که امیر المؤمنین فرمود: پس از این هم، جامعه اسلامی هرگز از فتنه این جماعت در امان نخواهد ماند. در سایه تفکرات خوارج افکار دیگری رشد نمودند، که مهمترین آنها «مرجنه» و «قدریه» و «جهمیه» و «معتزل» و «اشاعره» بودند، که به اجمال به توضیح هر يك از آنها می پردازیم.

### مرجنه

لفظ ارجاء بمعنای امید دادن و یا امید داشتن به آینده می باشد، مرجئه کسانی بودند که درگیری و جنگ شامیهای عثمانی و خوارج را رها نموده و برای خود اعتقاد جدیدی پیدا نمودند، آنها معتقد گردیدند که ایمان از عمل جدا می باشد، بنابر این اگر کسی مرتکب گناه کبیره ای شده باشد، از ایمان بیرون نمی رود، بلکه تنها در حین ارتکاب گناه ایمان نداشته، ولی بعد از آن باز هم مؤمن می باشد، و حساب او در عقوبت با خداوند می باشد.

این گروه بر خلاف دیدگاه خوارج که تکفیری بودند عمل می نمودند، خوارج بواسطه ارتکاب کبیره شخص را خارج از دین تلقی نموده و او را مهدور الدم می دانستند.

در حاشیه این تفکر مسائل کلامی فراوانی وارد حوزه دینی گردید و عالمان و دانشمندان فراوانی را بخود مشغول نمود.

اهل حدیث در يك طرف و پیروان فکر رأی و قیاس در طرف دیگر به منازعه پرداختند، ابوحنیفه که مدتها شاگرد حماد بن ابی سلیمان بود فکر ارجاء را تقویت نمود، و فتوای عدم زیاده و تقیصه ایمان را صادر نمود، که بعدها مستمسکی شد تا اهل حدیث آنان را کافر و خارج از دین بحساب آورند.

برای فهم بیشتر می توان به شروح بخاری در شرح باب «زیاده و تقیصه ایمان

لازم به ذکر است که در کتابهای رجالی اهل سنت، به جرم ارجاء افراد فراوانی رمی به بدعت گردیده و تضعیف شده اند، مراد اهل رجال از مرجئه بیشتر اصحاب ابو حنیفه می باشد و ما در بعضی از نوشته ها (2) برای آن توضیح و شرح بیشتری بیان نموده ایم.

نکته دیگر اینکه عقائد مرجئه در جدا دانستن ایمان و عمل مورد تصدیق بسیاری دیگر از مذاهب و فرق می باشد، و این دلیل بر اتحاد آنها با مرجئه نمی باشد، قدر متیقن از این اعتقاد حکم به عدم تکفیر مرتکب کبیره می باشد، که توضیح آن در کتابهای کلامی مثل شرح موافق و شرح مقاصد آمده است.

### قدریه

یکی دیگر از تفکرات پر حادثه و مخرب در میان جامعه اسلامی جبرگرایی و عدم اختیار انسان بود، که توسط بعضی از علماء بدان دامن زده و بسیاری از حاکمان ظالم و اهل جور نیز با ولع خاصی بدان تمایل و استناد نموده، و برای تبرئه کردار پست خویش آنرا پذیرفتند.

در مقابل این طرز تفکر افرادی دیگر بودند که اختیار کامل را برای انسان معتقد شدند.

از تعبیر موجود در روایات و کلمات علماء استفاده می گردد که قدریه به هر دو از اینها اطلاق می گردد، اگر چه اطلاق آن برای اهل اختیار و مفوضه بیشتر می باشد،

ص: 460

---

1- صحیح البخاری کتاب الایمان «باب زیادة الایمان و نقصانه» باب 33.

2- به کتابهای «الامام البخاری و فقه اهل العراق» و «الامام البخاری و صحیحه الجامع» و «فتنه و هابیت باب تکفیر مراجعه شود.

کشته شدن معبد جهنی و غیلان دمشقی در زمان حجاج بجرم قدری بودن یکی از نشانه های آن می باشد .

در فرهنگ دینی بعنوان دو فرقه باطل از آنها یاد گردیده ، چنانکه در بعض تعابیر به اعتبار بطلان ، از آن به مجوسیت تعبیر شده است .

مرجئه و قدریه در مکتب اهل بیت هر دو باطل و مورد نکوهش قرار گرفته اند(1) چنانکه ائمه همواره پیروان خود را از آنها بر حذر داشته و به غیر آن دعوت می نمودند ، همانطوریکه در بعض از تعابیر امام کاظم علیه السلام وقتی سرگردانی کسی را دید ، و او نمی دانست برای حلّ مشکل به کجا مراجعه نماید به او فرمود :

«إِلَىٰ إِلَىٰ إِلَىٰ لَا إِلَىٰ الْمَرْجئة وَلَا إِلَىٰ الْقَدْرِیة وَلَا إِلَىٰ الْمُعْتَزَلَة وَلَا إِلَىٰ الزَّیْدِیة»(2)

سه مرتبه فرمود : بسوی من ، نه بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه بسوی معتزله و نه بسوی زیدیه .

اهل بیت در بطلان قدریه چنین استدلال می فرمودند ، که در اگر جبر حاکم باشد ثواب و عقاب بی معنی خواهد بود چنانکه امیر المؤمنین در طریق صفین به آن اشاره فرمود .(3)

### جهمیه

پیروان جهم بن صفوان را جهمیه می گویند ، که در تعابیر اهل حدیث و اهل سنت آنها از بدترین و مذموم ترین فرقه ها شناخته شده .

در سال 128 ه بنی امیه جهم بن صفوان را بعنوان یکی از معارضین در مرو بدار

ص: 461

1- اصول الکافی 1: 155 باب الجبر والقدر.

2- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد 2: 221 .

3- اصول الکافی 1: 155 .

اهل حدیث او را یکی از مخالفین خود می دانند ، زیرا او آیات و روایات اثبات صفات را تأویل می نمود و هرگز به رؤیت و تجسیم معتقد نگردید ، از این جهت حکم تکفیر او را صادر نمودند .

بعض عقائد او را همانند عقائد و افکار جهمی ها و اصحاب ابو حنیفه در عدم زیاده و نقیصه در ایمان می دانند . او به خلق قرآن و عدم رؤیت پروردگار در قیامت معتقد بود

و بعضی هم او را از مجبره دانسته که با وجود اعتقاد او در استخدام عقل نظری در استدلال بعید بنظر می رسد که او از جبریها بوده باشد .

در هر حال باید دید که علت نفرت و بغض اهل حدیث با جهمی در چه چیز می باشد ، که این چنین علیه او سخن گفته اند ، بخاری در کتاب «خلق أفعال العباد» می گوید :

ما أبالي صلیت خلف الجهمي والرافضي أم صلیت خلف اليهود والنصارى « (1).

برای من تفاوت نمی کند که به یهود و نصاری در نماز اقتدا نمایم یا به يك نفر از جهمی و یا رافضه .

و باز هم او می گوید :

«نظرت في كلام اليهود والنصارى والمجوس ، فما رأيت قوماً أضلّ في كفرهم من الجهمية ، وإنّي لأستجهل من لا يكفرهم» (2).

من در کلمات یهود و نصاری و مجوس دقت نمودم ولی هیچ گروهی .

ص: 462

---

1- خلق أفعال العباد للبخاري : 71 .

2- نفس المصدر السابق .

را گمراه تر در کفر از جهمیۀ ندیدم و من کسانی که آنانرا کافر ندانند جاهل و نادان می دانم .

بعض بر بخاری ایراد گرفته که چطور ممکن است او با این نظریه غلیظ و شدید در باره جهمیۀ باز هم بخود اجازه داده باشد تا از آنها در کتاب صحیح روایت نموده باشد؟! (1)

### معتزله

در پیدایش این نام وجوه متعدد ذکر گردیده ، عده ای معتقدند که کناره گیری واصل بن عطاء و عمرو بن عبید و اصحاب آنها از حلقه درس حسن بصری باعث گردید تا نام معتزله بر آنها نهاده شود ، زیرا حسن بصری وقتی دید واصل از او جدا گردید ، گفت : «اعتزل عتّا واصل» (2).

عده ای دیگر بر این اعتقادند که نام معتزله بخاطر دوری جستن و بیزاری پیروان علی بن ابی طالب از اصحاب سقیفه می باشد ، به اعتقاد این گروه اینان کسانی هستند که از شرور و فتن گریخته و راه سعادت را برگزیده اند .

و گروه سوم معتقد بودند که اصحاب اعتزال کسانی هستند که در فتنه های بعد از رسول خدا وارد هیچ يك از گروهها نگریده و عزلت را اختیار نمودند مثل محمد بن مسلمه و سعد بن ابی وقاص و دیگران .

معتزله را به نامهای دیگری مثل عدلیه و قدریه و معطله و جهمیۀ هم می شناسند ، معتزلیان خود را در میدان مناظرات و جدال ، همانند سواره های در رزم می دانند ، از این رو دیده می شود که اهل حدیث همواره از آنها بیمناک بوده و از جدال با آنها

ص: 463

---

1- به کتاب الامام البخاری و صحیحہ الجامع مراجعه شود .

2- الملل والنحل شهرستانی : 47 .

هراسناك بوده و می باشند .

معتزلیان در فروع فقہیہ بیشتر به اقیسہ واستحسانات رائج در فقه حنفی دلبدسته می باشند ، ، آنها نیز همانند ابو حنیفہ تمایل چندانی به منقولات حدیثی از خود نشان نمی دهند .

بصره را بعنوان سرزمین وموطن اصلی معتزله بحساب آورده اند ، همانطوریکه حسن بصری را نیز علت اصلی در پیدایش این فکر شناخته شده است .

حسن بصری متوفی 110 ه و در زمان حجاج زندگی می کرد ، اختناق شدید زمان او باعث گردید که بسیاری از حقائق بدست فراموشی سپرده ویا از بین برود .

نوشته اند که حسن بصری نیز در این زمان در تقیه شدیدی بسر می برد ، چنانکه دیده می شود بیشتر روایات او از رسول خدا می باشد و حال آنکه او آنحضرت را ندیده است ، وقتی علت این کار را از او می پرسند ، در جواب می گوید : تمام روایاتی که من از رسول خدا روایت نموده ام ، آنها را از علی بن ابی طالب شنیده ام ، ولی از خوف حجاج می ترسیدم نام علی را بر زبان جاری نمایم .

شخصیت حسن بصری به گونه ای بود که طبقات مختلف فکری در مدح وثنای او مطالب فراوانی گفته اند ، همانطوریکه عده ای هم بر او اشکالاتی داشته اند .

از توجه واقبال محدثین به کلمات وسخنان او می توان او را در زمره اهل حدیث بشمار آورد ، همانطوریکه محدثینی مثل بخاری در کتابهای حدیثی خود روایات وفتاوی او را سر لوحه کلام خود قرار داده اند .

مؤسس مکتب اعتزال واصل بن عطاء متوفی 131 ه و او از شاگردان مکتب حسن بصری می باشد ، واصل ارتکاب کبیره را بر خلاف محدثین موجب فسق نمی دانست ، او برای مرتکب کبیره ، مرتبه وموقعیتی ما بین فسق وایمان بحساب می آورد .

این فکر باعث گردید که اصطلاح «منزلة بین المنزلتین» رواج پیدا نماید ،

و توسط شاگردان واصل به سرزمینهای اسلامی گسترش یابد ، وبخاطر همین جهت افرادی مثل ابو هذیل علاف و عثمان الطویل و عبدالله بن حارث و حفص بن سالم و دیگران برای تبلیغ به نقاط مختلف فرستاده شدند .

پس از واصل بن عطاء ، عمرو بن عبید رهبری معتزله بر عهده گرفت و او هم در جایگاه بحث وجدل قرار گرفته و با مخالفین مناظره نمود .

عمرو بن عبید کسی است که هشام بن حکم از اصحاب حضرت صادق علیه السلام برای مناظره با او رفت و داستان مناظره او بگوش حضرت صادق رسید آن حضرت از مناظره او بسیار خوشحال شد و از او خواست تا داستان مناظره خود را با عمرو بن عبید برای او نقل نماید و او نیز از ابتدای ورود تا پایان مناظره را برای حضرت تعریف نمود و مورد تجلیل آن حضرت قرار گرفت .

تجلیل حضرت از هشام نشان می دهد که معتزله و عمرو بن عبید هر چند خود را از عدلیه می دانستند ، ولی از نظر اهل بیت باطل بوده اند .

معتزله در زمان هارون الرشید بخاطر مناظرات و مجالس علمی نفس تازه ای گرفت ، علاقه هارون و مأمون عباسی به مناظرات و محافل علمی باعث گردید که این گروه در زمان آنها به اوج خود رسیده و از مقربان حکومتی باشند ، و به همین منظور تمامی معلمانی که اولاد خلفاء را تعلیم می دادند از معتزله بودند .

در زمان هارون و مأمون و معتصم تمامی سجون و محابس مملو از محدثین و طرفداران آنها گردیده بود ، که تاریخ از آن به دوران محنت یاد می کند .<sup>(1)</sup>

مأمون علماء بزرگ اهل حدیث را امتحان می کرد ، از آنها سؤالاتی می پرسید اگر چنانچه از پس آن بر نمی آمدند ، آنها به اشد مجازات می رسانید . .

ص: 465

---

1- به تاریخ الاسلام ذهبی سنوات 200 - 240 مراجعه شود .



داستان شیوه های امتحان و نوع سؤالات او را اهل تاریخ ثبت نموده که نمونه آنرا در امتحان «عبد الاعلی ابو مسهر» امام اهل حدیث را در شام قبلاً ذکر نمودیم .

پس از عصر مأمون و معتصم طولی نکشید که دوران متوکل عباسی فرا رسید ، و حمایت او از اهل حدیث و تدوین صحاح و مسانید بگونه ای شد که معتزلیان در مناطق تحت حکومت او رو به افول نهاده و سرکوب گردیدند ، حدود نیم قرن از خفقان دوران متوکل و اولاد او با تمام سختیها به پایان رسید ، با کشته شدن متوکل و آشفتگی و بهم ریختگی دستگاه حکومت ، معتزله دوباره توانستند فراغتی نسبی پیدا نمایند ، در این دوران افرادی مثل ابوعلی جبائی و ابو هاشم جبائی و ابن راوندی و خیاط و ابوالقاسم بلخی نجات پیدا نمود و رشد کردند . (1)

در دوران آل بویه نیز معتزلیان از آزادی نسبتاً مناسبی بر خوردار گردیدند و دامنه تبلیغات و مجالس آنها فراوان شد ، و رشد تبلیغی معتزله ادامه پیدا نمود تا اینکه سلجوقیان وارد بغداد شده و محدودیتهائی برای معتزله پیدا گردید ، و آنها توانستند برای زندگی خود مناطق شبه قاره و شرق خراسان را انتخاب نموده و در آن مناطق تبلیغ دینی داشته باشند .

از تعبیری که خطیب بغدادی در باره ابراهیم بن سیّار معروف به نظام متوفی 231 هـ بکار برده ، معلوم می گردد که اهل حدیث واقعا در ارزیابی خود از معتزله حساب برده و هراسناک بودند ، خطیب می نویسد :

ابراهیم بن سیّار ابو اسحاق النظام ورد بغداد وکان أحد فرسان أهل النظر والكلام علی مذهب المعتزله . . . (2) .

ص: 466

---

1- فصل الاعتزال ، قاضی عبد الجبار : 287 .

2- تاریخ بغداد 6 : 96 .

نظام وارد بغداد گردید و او یکی از سواره های اهل نظر و متکلمین معتزله بود .

و ابن ماکولا هم در باره او می نویسد :

ابراهیم بن سیار ابو اسحاق النظام مولی بنی الحارث بن عباد من بنی قیس بن ثعلبة ، وکان أحد فرسان المتکلمین وله شعر ملیح .(1)

نظام یکی از سواره های متکلمین و دارای شعر ملیح می باشد .

و از کتاب «خلق افعال عباد» بخاری پیدا است که اهل حدیث چگونه از متکلمینی همانند بشر مریسی رنج برده و احساس خوف داشته .

### عالمان معتزله :

1- واصل بن عطاء متوفی 131 ه مؤسس مکتب اعتزال و از بزرگان این قوم می باشد ، قاضی عبد الجبار در باره او می گوید : «واصل و ما

واصل ، یصل الله به الدین»(2)

واصل بن عطاء در چهار خصوصیت اعتقادی شناخته می شود :

1- نفی صفات خبری از ذات باری تعالی ، و این کلام از او مشهور می باشد :

«من أثبت معنی صفة قديمة فقد اثبت الهین»

کسی که صفات خداوند را قدیم بداند همانا دو خدا را معتقد گردیده .

2- قول به قدر و اختیار انسان در افعال خیر و شر .

3- «منزلة بین المنزلتین» به این معنی که برای مرتکب کبیره يك جایگاه خاص

ص: 467

---

1- الإكمال لابن ماکولا 7 : 274 .

2- فضل الاعتزال : 241 .

قرار داد ، که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه فاسق .

4- اعتقاد به بطلان یکی از دو طرف دعوی بعد از قتل عثمان ، در صفین و جمل ، بدون تعیین آن .(1)

2- عمرو بن عبید متوفی 145 هـ او نیز از شاگردان حسن بصری و از کسانی است که همراه واصل بن عطاء از حلقه درس حسن بصری فاصله گرفت ، و بعد از واصل بن عطاء رهبری این گروه را عهده دار گردید ، او را نیز صاحب مناظرات و مباحثات فراوان می شناسند ، او معاصر با حضرت صادق علیه السلام می باشد ، و داستان مناظره او با هشام بن حکم که مورد تجلیل و تصدیق امام صادق قرار گرفت معروف و مشهور می باشد .

3- بشر بن معتمر المریسی متوفی 210 هـ یکی بزرگان معتزله و پا در رکاب در مصاف با اهل حدیث ، به شکلی که بخاری کتاب «خلق افعال عباد» را در ردّ فکر او نوشته .

4- ابراهیم بن سیار النّظام متوفی 231 هـ علماء در مدح او و توصیف کتابها و شعر او کلماتی بیان داشته که حکایت از موقعیت بالای او در علم کلام و جدل داشته ، او را از شاگردان خلیل بن احمد نحوی شیعی در نحو دانسته و معتقدند که او دارای بسیاری از عقائد شیعه می باشد ، و شاید به همین علت هم بوده باشد که او مورد طعن قرار داده اند .

5- ابو هذیل علاف متوفی 235 هـ او نیز از متکلمین معتزله و از شاگردان خالد الطویل می باشد ، با هشام بن حکم مناظرات و مباحثاتی از او نقل شده است .

6- ابو علی جبائی متوفی 303 هـ در خوزستان متولد شد و در بصره ساکن شد .

ص: 468

واژ بزرگان معتزله گردید ، طرفداران او را به اسم جبائیان می شناسند ،(1) برای ابوعلی عقائدی را ذکر نموده اند که با عقائد بعضی دیگر از معتزله در بعضی از صفات خداوند در اراده وایمان و علم تفاوت دارد ، که در جای خود توضیح داده شده است .

(7) ابو هاشم جبائی متوفی 321 هـ او فرزند ابوعلی جبائی بود از بصره به بغداد رفت و کتابهای فراوانی نوشت ، او نیز با افکار متکلمین معتزله از جمله پدر خود دارای اختلافاتی بود ،

(8) قاضی عبد الجبار متوفی 415 هـ او اهل اسد آباد همدان می باشد ، به دعوت صاحب بن عباد در ری ساکن و منسب قاضی القضاة را عهده دار گردید ، کتاب «مغنی» او در باب توحید از کتابهای معروف و مشهور می باشد که در 20 جلد منتشر گردیده .

(9) زمخشری محمود بن عمر جار الله متوفی 583 هـ زمخشری نیز یکی از بزرگان معتزله و صاحب تألیفات معروف و مشهور مثل تفسیر کشف می باشد .

(10) ابن ابی الحدید عبد الحمید بن هبة الله متوفی 655 هـ از بزرگان معتزلی و صاحب کتاب مشهور شرح نهج البلاغة می باشد ، او در این کتاب به بیان بسیاری از حقائق دینی و مذهبی پرداخته ، اطلاعات وسیع او از حدیث و ادب و تاریخ یکی از ویژه گیهای او می باشد ، ولی همان گونه که پیداست بخاطر همین اظهارات منحصر بفرد که در افشای بعضی از این حقائق در شرح نهج البلاغه از خود نشان داد ، همچنان مورد بغض و کینه اهل سنت اشعری مسلک و اهل حدیث قرار گرفته می باشد . .

ص: 469

اشاره

معتزله برای شکل گیری مکتب خویش پنج اصل اساسی را عنوان نموده و بر اساس آن سخن گفت، این پنج اصل عبارت بود از:

1- توحید 2- عدل 3- منزله بین المنزلتین 4- وعد و وعید 5- امر به معروف ونهی از منکر .

توحید :

توحید در اصطلاح جنجالی معتزله عبارت است از وحدت بین توحید ذاتی و توحید صفاتی ، به این معنی که توحید ذاتی همان توحید صفاتی و غیر قابل تفکیک می باشد ، برخلاف نظریه اهل حدیث و مجسمه که صفات خداوند را غیر ذات دانسته و قائل به رؤیت در قیامت می باشند .

معتزله قائل هستند که خداوند ، بالذات عالم و قادر و حیّ است ، نه اینکه به سبب داشتن علم عالم باشد ، و یا به سبب قدرت قادر باشد ، که این نظریه و بیان را به ابوعلی جبائی نسبت داده اند ، (1)

عدل :

دومین اصل از اصول خمسہ مورد قبول معتزله عدل می باشد ، موضوع جبر و اختیار و قضا و قدر ، یکی از مسائل سخت و پر جنجال در همه سطوح مراکز علمی بود ، که عالمان دینی می بایست برای آن جواب متقنی ارائه نمایند ، که دو مقدمه در این بحث ضروری و قطعی بود :

اول - خداوند متعال قادر است و همه امور در دست اوست .

دوم - انسان مختار است و پیمودن راه خیر و شر به اختیار خود او می باشد .

این دو مقدمه در فرهنگ دینی جزء مسلّمات اعتقادی مسلمانان بود .

چگونه می توان انسان اختیار داشته باشد و حال آنکه همه امور در دست خداوند بوده باشد ؟ !

ص: 470

جواب از این سؤال در این است، که اگر عدالت خداوند مورد ایمان و اعتقاد باشد می توان فهمید که خداوند هرگز به بندگان خود ظلم روا نداشته و این انسان است که در سعادت و شقاوت خویش می تواند نقش داشته باشد .

دارا بودن انسان از موهبت عقل این بحث را می تواند بخوبی تحلیل نموده، و اختیار بشر را در مقابل علم و قدر خداوند قابل فهم نماید، اشارات آیات قرآنی چنین است که تمام خیر و خوبیها از آن خداوند است «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْخَيْرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1) «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (2)

و این انسان است که برای خود مشکل می سازد، و هرگز خداوند متعال برای مخلوقات خود بد نخواسته است .

معتزله عدالت خداوند را اصل در نظام خلقت دانست، تا اختیار انسان را برای پیمودن راه غیر صحیح به اثبات رساند .

### منزله بين المنزلتين :

با پیدا شدن بحث از ارتکاب کبیره و خروج از ایمان که خوارج به آن دامن زدند، دو طرز تفکر در بین علماء رائج گردید، طائفه ای به زیاده و نقیصه ایمان و طائفه دیگر بر خلاف آن نظر داده و معتقد شدند که ایمان قابل تجزیه نمی باشد .

در این میان معتزله با کمک عقل، طرز تفکر دیگری را که مبتنی بر تفکر و تعقل بود بیان نمود، این طریقه راه سومی بود که بطلان دو طریقه افراط و تفریط را در پی داشت .

نظریه «منزله بین المنزلتین» این بود که مرتکب کبیره تنها در حین ارتکاب عمل

ص: 471

1- ملك : 1 .

2- نساء : 79 .

نمی تواند مومن بوده باشد ، ولی بعد از معصیت وگناه اگر توبه نماید ، بخشوده می گردد .

### **وعد و وعید :**

چهارمین اصل از اصول مورد پذیرش معتزله ، نظریه «وعد و وعید» بود که بر طبق این نظریه خداوند وعدهایی مبتنی بر پاداش واجر و ثواب به بندگان خود داده است و هیچ چیز نمی تواند مانع از وصول این پاداش واجر بوده باشد ، همچنانکه برای ارتکاب جرم و معصیت مکافات و عذابی در نظر گرفته و به آن بیم داده که هیچ چیز نمی تواند از آن جلوگیری و ممانعت نماید .

یکی از ثمرات این مبحث این شد که برای گناهان تقسیم بندی‌هایی صورت گرفت ، تقسیم گناهان به صغیره و کبیره و شرك والحاد و خلود وعدم خلود در آتش را برای هر يك تعريف و مشخص نمود .

بیان وعد و وعید معتزله در حقیقت تحقق و تصویر عدالت پروردگار برای ثواب و عقاب بر انجام تکالیف بود ، و در این رابطه برای شفاعت و احباط عمل بواسطه ارتکاب اعمال خیر و شر و یا توبه و شفاعت بیان نمودند .

### **امر به معروف ونهی از منکر :**

اصل پنجم از اصول معتزله «امر به معروف ونهی از منکر» می باشد ، این اصل در مقابل اهل جبر قرار گرفته ، که اختیار را برای انسان نفی می کنند ، از آنجائی که اهل جبر کسی را برای جرم دیگری مؤاخذه و ملامت نمی کنند ، معتزله این اصل را ضروری دانسته ، که دیگران نیز در ارتکاب جرمهای فردی واجتماعی دیگران شریک می باشند .

### **اشاعره**

در مقابل فکر معتزلی فکر اشعری قرار گرفته ، که در حقیقت این فکر برزخ و حدّ وسط بین فکر اهل حدیث و معتزله می باشد .

مؤسس این فرقه ابوالحسن اشعری در سال 260 ه در بصر بدنیا آمد و در سال

ص: 472

اگر چه بعضی اشعری را بعنوان اهل حدیث می شناسند ، ولی باید دانست که اشعری هرگز جمود و پافشاری برظواهر نصوص را همانند اهل حدیث نپذیرفته و همواره در قالب نوشته های خود انتقادات و اشکالاتی به اهل حدیث وارد می نمود ، و به همین جهت بود که بزرگان اهل حدیث بدیده انتقاد و تردید به او نگاه نمودند .

اشعری با نوشتن کتابهایی مثل «الابانة» و «الاستحسان» به اثبات رساند که علماء نمی تواند از استدلالات عقلی بدور بوده و تنها به ظواهر نقلیات پردازند .

او با نوشتن کتاب «اللمع» توضیح داد که می بایست بین معتزله و اهل حدیث تفاوتی نبوده باشد ، که بتواند افراط و تفریطهای هر يك از آنها را مشخص گرداند .

با روی کار آمدن بعضی از حکومتهای طرفدار علم و علماء همانند بعض درورانهای سلاجقه خصوصا وزارت خواجه نظام الملك و تأسیس مراکز علمی بنام نظامیه ، تحول بزرگی در نشر فرهنگ اشعری بوجود آمد ، تربیت افرادی مثل قاضی باقلانی متوفی 403 ه و ابن فورک متوفی 406 ه و اسفراینی متوفی 418 ه باعث گردید که فکر اشعری در عراق و ایران بخصوص در بغداد و خراسان و فارس فراگیر شود .

تبلیغات وسیع ابن فورک همراه اسفراینی در خراسان و نیشابور در مقابله با سیطره و فکر کرامیان که فکر تجسیم و تشبیه را با قدرت در این منطقه تبلیغ می کردند بسیار مؤثر واقع گردیده و باعث شد که تا حدود زیادی تفکرات کرامیان عقیم بماند .

مدارس متعدد خواجه نظام الملك و موقوفات فراوانی که برای امر تبلیغ دینی قرار داد باعث گردید که رونق کار تبلیغ و تربیت عالمان دینی روز بروز بیشتر گردد ، تربیت و تدریس عالمانی چون امام الحرمین جوینی متوفی 478 ه و غزالی متوفی



505 ه و فخر رازی متوفی 606 ه و موجب گردید که تفکر اشعری از گستردگی و استحکام بیشتری بر خوردار گردد ، بگونه ای که در هر کجا حوزه فقه شافعی بود فکر کلامی و اعتقادی اشعری نیز بوجود آید ، در بسیاری از حوزه های داخل و خارج ایران در افریقا و اندونزی و مالزی و مصر در شمال افریقا و جنوب شرق آسیا تفکر اشعری رواج فراوانی پیدا نمود .

وجود عالمانی چون قاضی ایجی صاحب مواقف متوفی 756 ه و تفتازانی توانستند تأثیر عمیقی در گسترش این مکتب در میان علماء و مدارس علمی داشته باشد .

## کرامتیه

اعتقاد به تجسیم ، تشبیه ، و رؤیت ، سه واژه مترادف ولی در عین حال متفاوت از یکدیگر بود که تفکرات رائج قرون اولیه را در میان بعضی از طوائف و فرق دینی را به خود اختصاص داده ، و بسیاری از اذهان را بخود مشغول نموده بود .

این گونه اعتقادات مستمسکی گردید تا صاحبان ایده و فکر بتوانند در سایه آن به قسمتی از اهداف خود بهتر نائل گردند .

اختلاف در این سه واژه (تجسیم ، تشبیه ، رؤیت) سبب گردید تا بعضی از فرق بعضی دیگر را بجرم فساد در عقیده تکفیر نمایند ، ریشه های این تفکر به دورانهای بسیار قدیم بر می گردد ، اگر چه کتب آسمانی و دعوت انبیاء برای هدایت اینگونه کجیها آمده و بخوبی هم از عهده بیان آن برآمده بود ، ولی کوتاهی فکر و نداشتن درک عمیق از فهم آیات و سنن ، سبب گردید تا قیل و قالهای پر مفسده در بین صاحبان فکر و اندیشه رواج یابد ، و اعتقادات را به انحراف کشاند .

با ورود تفکر اسلامی در عرصه اندیشه و نظر ، در میان ادیان مختلف ، میدان دیگری برای تفکر دینی پیدا گردید ، که در حقیقت توانست روح احیاگری بوده

باشد که در کالبد تصورات عقلانی متزلزل دمیده باشد .

بیشترین اهمیت دیدگاه اسلامی افق روشن و چشم اندازی بود که بشکل روشن به حلّ بسیاری از مشکلات ایمانی و اعتقادی ، که بیماری فکری اکثر مراکز علمی گردیده بود می پرداخت ، به همین لحاظ از همه انسانهای آزاد اندیش درخواست می نمود تا برای فهم موضوعات دینی از تدبر و فهم عقلانی صحیح استفاده نمایند ، که به یقین اگر دقیق به جوانب روشنگرانه این ارشاد و حیانی اندیشیده می شد ، بسیاری از آن بیماریها براحتی وبدون هیچ دغدغه علاج می گردید .

ظهور دو طیف افراطی «نقل گرا و ظاهر بین» با «عقل گرای بی تعبد و غیر مطیع» در عرصه تفکر دینی ، چنان حقائق را دستخوش کشمکشهای خود نمود ، که هر روز فضای اعتقادی مراکز فرهنگی و علمی تیره و تارتر می گردید .

تفکرات ظاهر گرایانه اهل حدیث میدانی گردید برای پیروان این طائفه که بدون تعقل و تفکر عالمانه ، بسیاری از نقلیات بی اساس که از دستگاههای عوام فریبانه حکومتهای غاصب و ظالم منتشر شده بود ، مشروعیت پیدا نموده و عوام الناس را دردمندانه و عاجزانه تسلیم خود گرداند ، که با صد دیده منت آنرا تبرک تقدیس نموده و بدان عمل نمایند .

اهل حدیث مخالفین خود را خارج از دایره دیانت و تعبد و اهل بدعت دانسته و برای آنان هیچ ارزش دینی و ایمانی قائل نبودند !

در مقابل اهل حدیث طرفداران بی باک و بی پروای عقل بودند که بدور از هیچ ترس و وحشتی ، نقلیات را زیر پا نهاده و پیروان آن را خارج از دایره تفکر و تعقل پنداشته و خود را یکه تاز عرصه تفکر دینی دانستند !

معتزله در عرصه مباحث عقلی و نظری طعنه های فراوان بر اهل حدیث وارد نمودند ، از جمله مباحثی که مورد نزاع اهل حدیث و معتزله واقع گردید ، موضوع حسن و قبح عقلی و تجسیم و رؤیت خداوند بود ، که در مقابل یکدیگر صف کشیده

و موضعی بر خلاف از خود نشان دادند .

در این میان گروهها و فرق دیگری نیز بودند که گرایشاتی به یکی از این دو طرز تفکر از خود نشان می دادند .

از میان این فرق و طوائف یکی کرامیه بود ، رئیس این فرقه محمد بن کرام(1) که اصالة اهل سیستان بود ، ابتدا در محدوده خراسان افکار خود را منتشر و اعتقاد خود را نسبت به تجسیم اعلام نمود ، همانطوریکه گروهی به او گرویدند ، جماعتی دیگر بر علیه او شوریده و به کفر او فتوی دادند ، بارها او را از شهرهای مختلف مثل هرات خراسان بیرون و یا زندان نمودند ، کرامیه بلحاظ تفکرات صوفیانه و سلوک زاهدانه ، همواره با فقهاء و اهل شریعت سخت در تعارض و در ستیز بودند ، و شاید روی همین طرز تفکر بود که بعضی از اهل تصوف و عرفان هم برای دفاع از خود سعی نمودند تا دامن کرامیان را از تشبیه و تجسیم مبرا بدانند .(2)

در گریه‌های ماتریدیه با کرامیان در خراسان حکایت از این دارد که بسیاری از حنفیان نیز عقائد کرامیان را بدعت می دانستند .(3) .

ص: 476

---

1- أبو عبدالله محمد بن کرام سیستانی ، در اواخر قرن دوم در سیستان دنیا آمد ، و در سال 255 ه ق در حوالی بیت المقدس منطقه در حال تبعید از دنیا رفت ، مریدانش جنازه او را به بیت المقدس آورده و او را در آنجا دفن نمودند ، محمد بن کرام کسی بود که اعتقاد به جسمیت خداوند را رسماً اعلان نمود ، او نزد عالمانی مثل علی بن اسحاق سمرقندی متوفی 237 ق تفسیر آموخت و در نیشابور مصاحب أحمد بن حرب متوفی 234 ق فنون تصوف آموخت

2- دکتر شفیع کدکنی در بعض مقالات خود سعی نموده که عقیده کرامیان را به تجسیم دور بداند ، او در مقالات «نخستین تجربه های شعر عرفانی» و «درخت معرفت» جشن نامه دکتر زرین کوب : 441 تحقیقات وسیعی ارائه نموده .

3- برای اطلاع به کتابهای : الفرق بین الفرق : 137 ، و ظهور کرامیه در خراسان نوشته ادmond بوزورث ترجمه سعادت و تاریخ سیستان مراجعه شود .

مشهور است که کرامیان جزء اولین کسانی بودند که در اوائل قرن سوم عقیده به تجسیم را در دعوت خویش علنی نموده و بر آن اصرار داشتند .

بررسی اجمالی نشان می دهد که اواسط نیمه اول قرن سوم ، نقطه آغاز و زمان مناسبی برای رشد گرایشات ظاهریه در جمود بر ظواهر کتاب و سنت گردید که توسط محدثین با حمایت متوکل عباسی بدان بها داده شد .

همانطوریکه قبلاً گذشت مهره های اصلی این تفکر کاملاً بر خلاف تفکرات مبتنی بر عقل نظری و استنباط عمل می نمودند .

آن زمان که بنی امیه در شام جبر گرائی را رواج داده و خلافت ظالمانه خود را امری الهی پنداشته و به مردم تلقین نمودند ، در زمان متوکل عباسی نیز این ایده و نظر بشکلی جدید وارد عرصه اعتقادی مسلمانان شده و بسیاری از راههای تفکر دینی مبتنی بر عقل و ادراک بر همگان بسته گردید .

آن زمانی که ابن تیمیه در قرن هفتم پا به عرصه تبلیغ دینی گذاشت ، در حقیقت راهها و مباحثات علمی فراوان توسط علماء انجام گرفته بود ، و ابن تیمیه و اتباع مدرسه او عالما و عامدا همان راهی را پیمودند که روزگاری عده ای دیگر از اهل باطل آنها پیموده و در جامعه دینی هم رسوا گردیده بودند .

### **تجسیم و تشبیه و رؤیت :**

گفته شد که در بسیاری از مباحث اعتقادی باب توحید ، از سه واژه اساسی تجسیم و تشبیه و رؤیت فراوان سخن بمیان آمده ، طبیعی است هر يك از این سه واژه از معانی خاص و مستقل برخوردار می باشند .

با توجه به مباحث توجیهی صاحب نظران بخوبی دیده می شود که در بسیاری از فرق و مذاهب دینی نوعی فرار و گریز از اتهام به تشبیه و تجسیم و رؤیت بعنوان يك اعتقاد باطل وجود داشته و نتوانسته آنها بعنوان يك اعتقاد صحیح پذیرفته و به آن اعتراف نمایند ، اگر چه تا حدودی به لوازم آن اعتراف نموده و یا توجیه کرده

باشند!

دوراهی بین تعقل و تدبیر و عمل به ظاهر اخبار عده‌های را بر این داشت که عقل و تفکر دینی را رها نموده و تعبد به اخبار را واجب خود بدانند . این عده به این نتیجه رسیدند که در صفات خیریه ، اثبات را پذیرفته و استواء بر عرش را برای ذات باری پذیرا شده و در توجیه و تأویل آن بگویند :

« الاستواء معلوم ، والکیف مجهول ، والإیمان به واجب ، والسؤال عنه بدعة »

استواء بر عرش برای خداوند ثابت است ولی کیفیت آن معلوم نمی باشد ، پس ایمان به آن واجب است و سؤال از کیفیت آن بدعت و حرام می باشد .

طبق آیه شریفه :

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (1)

خداوند در مقام بالا و فوق عرش قرار گرفته است .

ما در بحث از معانی «استوی» در «بنای بر قبور» اشتقاقات و معانی متعدد آنرا ذکر نمودیم ، در واقع از نظر لغوی با وجود تعدد معانی استوی ، نمی توان برای آن معنای ثابتی در نظر گرفت ، خصوصاً اگر از نظر اعتقادی دارای محذوری بوده باشد ، که یقیناً استوی بر عرش اگر بمعنای قرار گرفتن او بر عرش باشد ، دارای محذور بوده و مکان برای او ثابت می گردد ، که با عقائد صحیح در تضاد بوده و اشاره به مکان از خواص اجسام می باشد .

توجیه نهائی در فهم صفات خیریه در آیات قرآن همان است که خود قرآن بیان داشته است ، آیات قرآن در این باره دو دسته می باشند : .

ص: 478

1- طه : 5 .

يك دسته محكمات قرآن و دسته ديگر متشابهات ، معانی آیات محكمات را می توان براحتی وبدون تكلف فهمید ، ولی فهم آیات متشابهات بسادگی میسر همگان نمی باشد .

بسیار دیده می شود که منازعات و درگیریهای فرق و گروههای مسلمانان در اعتقاد غالباً بر محور معانی همین آیات متشابه می چرخد .

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (1)

پس آنان که داری انحراف قلبی می باشند از آیات متشابه پیروی می کنند ، برای اینکه فتنه بر انگیزند و راهی برای تأویل دل بخواهی آیات پیدا نمایند .

و سپس می فرماید : معانی آیات متشابه را تنها خداوند و راسخون در علم (آنانکه علم تأویل را به عنایت خداوند آموخته اند) می دانند .

قائلین به تشبیه و تجسیم نتوانستند در مقابل برهان و تفکر دینی دلیلی اقامه نموده و خاضع گردند ، آنها جمود بر اخبار را ترجیح داده و به لوازم بعض از آنها اعتراف نمودند ، و حال آنکه با تأمل در اخبار و جمع بین اقوال در تأویل ، تمامی این مشکلات بر طرف می گردید ، همانطوریکه در عقائد بسیاری از اهل عدل و انصاف این جمع عرفی و عقلانی دیده می شود .

آنچه را که در بسیاری از آیات و متون صحیح اخبار وجود دارد ، نافی تشبیه و تجسیم می باشد ، پس چگونه می توان برخلاف آن نظریه ای را پذیرفت که دارای محذور عقلی و شرعی بوده باشد ؟

مثل این روایت :

ص: 479

1- آل عمران : 7 .

سئل عن عائشة، يا أمته هل رأی محمد ربّه؟ فقالت: لقد قفّ شّ عري ممّا قلت: أين أنت من ثلاثٍ من حدّثكهنّ فقد كذب، من حدّثك أنّ محمدا رأى ربّه فقد كذب، وهو يقول: «لا تُدرکه الأبصار» (1). . . (2) وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ (3)

عائشه نسبت رؤیت خداوند را به پیامبر دادن از گناهان کبیره می داند، و می گوید: اگر کسی گمان کند که رسول خدا پروردگار را دیده است مرتکب گناه بزرگی گشته است، زیرا خداوند با چشم سر قابل ادراک نمی باشد.

اگر چه بعضی دیگر هم خواسته اند، به اقتضاء معانی بعض اخبار، رؤیت و تجسیم را پذیرفته و ثابت نمایند، ولی در هر حال با مفاد بسیاری از آیات دیگر در تنافی و تضاد می باشد، که ابن حجر در شرح بخاری با توجه به این دو دیدگاه، نسبت تجسیم به خداوند را ناشی از جهل دانسته (4).

در کتاب «هكذا تحدّث ابن تیمیة» سعی نموده تا ثابت نماید که هرگز ابن تیمیة به تجسیم قائل نبوده، و این همان چیزی است که قبلاً بدان اشاره نمودیم، که توالی فاسده اعتقاد به تجسیم بسیاری را بر آن داشته تا از لوازم بعض از اعتقادات تبری بیزاری نمایند!

نویسنده در این کتاب چنین می نویسد:

وقال ابن تیمیة مبیّنا موقفه من لفظ (جسم) وحكمه فيه: إنّ ذکر لفظ الجسم في أسماء الله .

ص: 480

1- أنعام: 103 .

2- صحیح البخاری متاب التوحید رقم 7380 وکتاب بدء الخلق رقم 3234 .

3- صحیح البخاری کتاب بدء الخلق رقم 3234 .

4- فتح الباری 3 : 22 - 23 .

وصفاته بدعة ، لم ينطق بها كتاب ولا سنة ولا قال أحد من سلف الأمة وأئمتها ولم يقل أحد منهم : إن الله جسم ولا إن الله ليس بجسم ، ولا إن الله جوهر ولا إن الله ليس بجوهر . . . (1)

وهمچنین می نویسد : ابن تیمیه گفته است :

لا- يختلف أهل السنة أن الله تعالى ليس كمثله شيء لا في ذاته ولا في صفاته ، ولا في أفعاله ، بل أكثر أهل السنة من أصحابنا وغيرهم يكفرون المشبهة والمجسمة . (2)

در این نصوص صریحا ابن تیمیه و پیروان او را از داشتن اعتقاد به تجسیم و تشبیه ابراز تنفر و بیزاری نموده اند .

ما هم اگر چه اصراری نداریم که حتما باید این جماعت ملتزم به داشتن اعتقاد به تجسیم بوده باشند ، ولی نباید از نظر دور داشت که موج تخریبی افکار اهل تجسیم در طول تاریخ ، مشکلات فراوانی برای جامعه دینی ایجاد نموده ، و این جماعت نیز در دامن زدن به آن موج تخریبی شریک بوده و خود را در آن صف بحساب آورده و جانانه از آن دفاع نموده اند .

پس حقیقت را نباید امروز دستخوش فریب کاری عده ای گرداند ، که به اقتضاء مصالح خود و رسوائی اعتقاد به تجسیم بخواهند از آن دفاع نمایند .

سیاست این است که اهل حدیث در اثر نداشتن روحیه تعقل و تفکر در آیات و معانی الفاظ و نپذیرفتن تأویل در آیات متشابه ، دچار انحراف در عقیده گردیده اند ، و مخالفین آنها نیز تا آنجا که ممکن بوده این نقاط انحرافی را توضیح داده و برای دیگران معرفی نموده ، اگر چه طرفداران آنها آنرا نپذیرفته باشند ، مثل .

ص: 481

- 
- 1- جامع المسائل ابن تیمیه تحقیق محمد عزیز شمس : 3 : 206 ، هكذا تحدّث ابن تیمیه : 78 .
  - 2- الرسالة المدتیة ابن تیمیه تحقیق الولید بن عبدالرحمن الفرینان : 31 ، هكذا تحدّث ابن تیمیه : 79 .



آنچه را که در کتاب مذکور در دفاع از ابن تیمیه وردّ ابن بطوطه نقل نموده است .

### عقیده سلف در تجسیم و تشبیه و رؤیت

با توجه به آنچه که در متون اعتقادی و شرح کتابهای حدیثی دیده می شود ، احادیث رؤیت در کتابهای مثل بخاری و مسلم و توحید ابن خزیمه و شرح حدیث نزول و عقیده واسطیه از ابن تیمیه نقل گردیده ، اگر چه به شرح و توضیح کیفیت آن نپرداخته اند ، و علت نپرداختن خود را نیز توصیه ائمه سلف بحساب آورده که همواره دیگران را به آن سفارش می نمودند .

خلال در « کتاب السنّة » و دار قطنی در کتاب « الصفات » و آجری در کتاب « الشریعة » از ولید بن مسلم نقل می کند ، که گفته است : از سفیان و أوزاعی و مالک بن انس و لیث بن سعد در باره احادیث صفات خداوند در قرآن پرسیدم ، آنها پاسخ دادند : احادیث صفات را ما همان گونه که وارد شده می خوانیم و از آنها می گذریم . (1)

و ابن عبد البر از مالک بن انس و أوزاعی و سفیان نقل می کند ، که آنها نیز گفته اند : احادیث صفات خداوند را همان طوریکه هست بحال خود رها کنید و توضیح و تأویل ننمائید . (2)

و عبدالله بن أحمد بن حنبل نیز از پدرش أحمد نقل می کند ، که او گفته است : ما احادیث صفات خداوند را همانگونه که روایت شده می پذیریم ولی در باره کیفیت آنها هیچ سخن نمی گوئیم ، مانند این حدیث :

« قلب ابن آدم بین إصبعین من أصابع الرحمن » و یا این حدیث از ابن مسعود : « إنّ الله

ص: 482

---

1- کتاب السنّة : 259 رقم 314 .

2- جامع بیان علم 2 : 96 .

دارقطنی از عباس الدوری نقل نموده است که قاسم بن سلام در باره احادیث رؤیت وکرسی و خنده خداوند قبل از آفرینش آسمان و حدیث قدم نهادن خداوند در آتش جهنم و اشباع شدن آن، گفته است: تمامی این احادیث صحیح می باشند، اما اینکه خنده خداوند چگونه است و نحوه قدم نهادن او به چه شکل است؟ چون از صحابه و تابعین چیزی در این باره به ما نرسیده و ما نشنیده ایم ما هم چیزی نمی گوئیم. (2)

و همچنین کلمات فراوان دیگر که از حوصله این نوشته خارج است، نهایت اینکه هرگز معتقدین به این روایات (اثبات صفات برای خداوند) هرگز بخود اجازه نداده که پیرامون آنها صریحا کلامی بر زبان جاری نمایند، اگر چه بعضی از روایات صریح در این معنی می باشد، مثل این روایات: «... فإذا رأيتُ ربِّي وقعتُ له ساجداً... ثم أرجع فإذا رأيتُ ربِّي وقعتُ ساجداً...» (3)

این حدیث از جمله احادیث شفاعت در روز قیامت است که در حدیث معراج آمده و مربوط به دنیا نمی باشد، که بخاری نیز آنرا در چند مورد نقل نموده، که در بعضی از آنها اثبات رؤیت گردیده، اگر چه در بعضی دیگر از این روایات مانند رقم 7515 در همین کتاب توحید رؤیت ثابت نمی گردد.

و مورد دیگر که در اثبات تجسیم، روایت کتاب توحید و تصدیق مرد یهودی در اعتقاد به تجسیم می باشد، که در آن چنین آمده است:

«أَنَّ حَبْرًا مِنَ الْيَهُودِ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ (ص)، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ، .

ص: 483

1- کتاب السنّة: 276 رقم 495.

2- الصفات ورؤية الله دارقطنی: 52 رقم 57.

3- صحیح البخاری کتاب التوحید رقم 7410.

والأرضين على إصبعٍ ، والجبال على إصبعٍ ، والشجر على إصبعٍ ، والخلائق على إصبعٍ ، ثم يقول : أنا الملك ! فضحك رسول الله حتى بدت نواجذُهُ .

وفي رواية عثمان بن أبي شيبة ، عن جرير ، عن منصور ، عن إبراهيم ، عن عبيدة ، عن عبدالله : « فَضَحَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَعَجُّبًا وَتَصَدِيقًا لَهُ » . (1)

وقال ابن حجر : «قال القرطبي : هذا كله قول اليهودي ، وهم يعتقدون التجسيم ، وأنَّ الله شخص ذو جوارح . . .

وأما من زاد : « وَتَصَدِّقًا لَهُ » فليست بشيء ، فإنَّها من قول الراوي ، وهي باطلة ؛ لأنَّ النبي « لا يصدق المحال ، وهذه الأوصاف في حق الله محال . . . » . (2)

فقد أخرج عن شريك بن عبدالله بن أبي نمر ، عن أنس بن مالك أنَّه ذكر المعراج ، فقال فيه : «فَعَلَا بِهِ إِلَى الْجَبَّارِ تَعَالَى ، فَقَالَ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ : يَا رَبِّ ! خَفَّفْ عَنَّا » . (3)

قال ابن حجر : «قال الخطابي : ليس في هذا الكتاب - يعني صحيح البخاري - حديث أشنع مذاقاً من هذا الفصل . . . » . (4) والمكان لا يضاف إلى الله عز وجل .

وقال الخطابي أيضاً : وفي هذا الحديث «فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَى رَبِّي وَهُوَ فِي دَارِهِ» ، .

ص: 484

1- بخاری این حدیث را در چند مورد از کتاب صحیح نقل نموده ، وچنان نشان می دهد که او صدور این حدیث را قطعی می داند ، نخست حدیث را در کتاب تفسیر القرآن در سوره زمر رقم 4811 نقل می کند ، و سپس در کتاب توحید رقم 7414 و 7513 تکرار می نماید ، و در چاپ دیگر : صحیح البخاري 8 : 202 - ط باقوق - استانبول : باب : كلام الرب يوم القيامة مع الأنبياء ، و باب : إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ، و باب : يريدون أن يبدلوا كلام الله ، و كتاب الأنبياء : باب : إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ، و باب : لما خلقت بيدي ، وفي : «فتح الباري» 13 : 338 - 339 .

2- فتح الباري 13 : 340 .

3- فتح الباري 13 : 478 .

4- فتح الباري 13 : 483 .

وعلى روايته أيضاً في «الصحيح»: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَكْشِفُ عَنْ سَاقِهِ» .

وفي رواية «الفتح»، عنه: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ»! (2)، مع أنها في القرآن: (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ (3))، أي يكشف عن أمرٍ شديد، كما قاله الجمهور؛ فالبخاري خالف الجمهور فرواه بلفظ: «عن ساقه». وقد روى - على خطئه هذا- في مكرراته بما يزيد على خمسة مواضع .

چنانکه کلاحظه می گردد، نوعی دوگانگی در بین نقلهای محدثین وجود دارد که نمی توان ترجیح يك قول را جز ما اعلان نمود .

ما در کتاب «الامام البخاری وصحيحه الجامع» در باب اعتقادات محدثینی مانند بخاری در توحید ونبوت روایاتی را نقل نموده ایم که اگر اطاله کلام نبود در اینجا هم قسمتی نقل می نمودیم .

نکته ای که در اینجا باقی می ماند، بعد از نقل این روایات که صریح در رؤیت در قیامت می باشد، مانند: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ عَيَانًا» (4) روایتی دیگر وجود دارد که ثابت می کند، که در قیامت هم رؤیتی برای خداوند وجود ندارد، وآن این روایت است، که می فرماید: خداوند در قیامت بدون واسطه با بندگان خود سخن می گوید، ولی وقتی نگاه می کنند غیر عمل خود چیز دیگری را نمی بینند، وآن این روایت می باشد:

«قال رسول لله صلى الله عليه وآله: ما منكم من أحد إلا سيكلمه .

ص: 485

1- فتح الباري 2 : 422 .

2- فتح الباري 8 : 664 .

3- القلم : 42 .

4- صحيح البخاري كتاب التوحيد باب وجوه يومئذٍ ناضرة رقم 7435 .

رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ ، فَيَنْظُرُ أَيَّمَنُ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ مِنْ عَمَلِهِ ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ . (1)

هیچ کسی نیست مگر اینکه بدون واسطه با خداوند سخن می گوید ، ولی وقتی انسان به اطراف خود نگاه می کند چیزی غیر از عمل خود را نمی بیند .

در این روایت چنانکه از ظاهر آن پیدا است ، انسان در روز قیامت تنها عمل خود را می بیند ، در میان محدثین صدر اول شیوه این بود که متون روایات را بدون شرح بیان می کردند ، و بخود اجازه نمی دادند که در این باره سخن بگویند ، ولی از آن زمانی که امور بدست سلاطین و علماء حاشیه آنان افتاد ، اعتقادات مسلمانان و شرح احادیث نیز بشکل دیگر رقم خورد و بر خلاف اعتقادات صحیح برای تخریب عقائد مسلمانان امور باطل را در لابلای شرح روایات منتشر نمودند !

در پایان خداوند متعال را خاضعانه شکر و سپاس نموده که توفیق جمع آوری این مطالب را به حقیر عنایت فرمود ، والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسول الله وآله الطیبین والطاهرین .

قم المقدسة - شهریور 94 - حسین غیب غلامی الهرساوی .

ص: 486





## نمونہ سؤالات امتحانی

آشنائی با متون اسلامی، عدالت صحابہ، مبانی

تشریح، و آشنائی مذاہب کلامی

ص: 489





آشنائی با حدیث و متون اسلامی

- (1) حدیث را تعریف بفرمائید.
- (2) علم حدیث را تعریف بفرمائید.
- (3) متن و سند حدیث را تعریف بفرمائید.
- (4) برای عمل به حدیث سه شرط لازم است به آن اشاره بفرمائید.
- (5) تدوین حدیث یعنی چه؟ و در چه دورانهایی اتفاق افتاد؟
- (6) نقش ابن شهاب زهری در تدوین حدیث مختصر بیان بفرمائید.
- (7) سعید بن مسیب کیست و نقش او در تدوین حدیث چه می باشد؟
- (8) تدوین اولی حدیث در زمان کدام خلیفه صورت گرفت؟
- (9) دستور عمر بن عبد العزیز به کدامیک از والیان مدینه نوشته شد؟
- (10) چرا عمر بن عبد العزیز ب فکر تدوین حدیث افتاد؟
- (11) نام کتاب عبداللّه بن عمرو بن عاص چه بود و آنرا چگونه جمع آوری نموده بود؟
- (12) عمرة بنت عبد الرحمن چه کسی بود، و چرا عمر بن عبد العزیز در تدوین حدیث به روایات او سفارش نمود؟
- (13) مهمترین کتاب بجای مانده از قرن دوم چه کتابی می باشد؟
- (14) ابن ابی شیبّه کیست و کتاب او چه نام دارد؟

- (15) عبد الرزاق صنعانی چه کسی می باشد و کتاب او چه نام دارد؟
- (16) از کتابهایی که صحیح نامیده شده اند چهار کتاب را نام ببرید.
- (17) از کتابهایی که به عنوان سنن نامیده شده چهار کتاب را نام ببرید.
- (18) کتاب «مسند» چگونه کتابی می باشد؟ يك نمونه را نام ببرید.
- (19) کتابهای مجروحین و موضوعات چگونه کتابهایی می باشند؟
- (20) شش کتاب مشهور اهل سنت (صحاح ستة) را نام ببرید.
- (21) اهل حدیث و اهل رأی چه کسانی می باشند؟
- (22) دوره دوم تدوین حدیث در چه عصری اتفاق افتاد و نتیجه آن چه شد؟
- (23) دو نفر از کسانی که متوکل عباسی به آنان مأموریت داد تا تبلیغ دین نمایند نام ببرید.
- (24) متوکل عباسی به علماء خود چه دستوری داد؟
- (25) تقسیمات حدیث در عصر قدام و متأخرین چگونه بود؟
- (26) خبر متواتر را تعریف بفرمائید.
- (27) خبر واحد چگونه خبری می باشد؟
- (28) خبر مرسل چگونه خبری است؟
- (29) چگونه می توان به خبر ضعیف عمل نمود؟
- (30) حدیث صحیح را تعریف بفرمائید.
- (31) حدیث مجهول چگونه حدیثی می باشد؟
- (32) حدیث موضوع را تعریف نمایید.
- (33) حدیث مدرج را تعریف نمایید.
- (34) حدیث مدلس را تعریف نمایید.

- (1) تعريف مشهور براي صحابه را بيان بفرماييد.
- (2) رسول خدا کداميك از مهاجر وانصار را بر ديگري ترجيح مي داد؟
- (3) آيا مي توان گفت: امت پيامبر صلى الله عليه وآله اختصاص به زمان صحابه دارد؟
- (4) آيا مي توان گفت: مؤمنين تنها صحابه مي باشند.
- (5) ارتداد صحابه را چگونه مي توان تقرير نمود؟
- (6) روايات حوض در عدالت صحابه چگونه مي باشند؟
- (7) آيا با حديث «خير القرون قرني» مي توان عدالت صحابه را ثابت نمود؟
- (8) آيا عدالت صحابه در زمان رسول خدا هم مطرح بود؟
- (9) آيا سنتهاي رسول خدا در زمان صحابه تغيير پيدا نمود؟
- (10) حديث «كاش برادران خود را مي ديدم» چه معنایی را افاده مي نمايد؟
- (11) خصوصيات مهم حديث «اخوان» را بيان بفرماييد.
- (12) وجه ترجيح حديث ثقلين بر حديث اقتداء چيست؟
- (13) وقتي در زمان فتنه مردم به ابن مسعود وحذيفه مراجعه مي كردند آنها به چه صورتي راهنمائي مي كردند؟
- (14) ورود حديث «لاتسبوا اصحابي» در كلام سيوطي چه مي باشد؟
- (15) سه كتاب مشهور از كتابهائي كه در باره صحابه نوشته شده نام ببريد.
- (16) ملاكهاي برتري صحابه در چه صورتي صحيح مي باشد؟
- (17) دو نفر از صحابه كه در زمان فتنه به آنها مراجعه مي نمودند نام ببريد.

- (1) تشریح اسلامی را تعریف بفرمایید.
- (2) مهمترین مذاهب اسلامی را نام ببرید.
- (3) علت اساسی از بین رفتن بعضی از مذاهب چه بود؟
- (4) اصول تشریح شیعه را نام ببرید.
- (5) جایگاه عقل در مذهب تشیع چگونه می باشد؟
- (6) جایگاه عقل در بین مذاهب اسلامی چگونه می باشد؟
- (7) ویژه گی بارز مذهب تشیع در ارتباط با قرآن چیست؟
- (8) معنای استقلال سنت در تشریح چه می باشد؟
- (9) کدامیک از مذاهب اسلامی به استقلال سنت در تشریح معتقد می باشند؟
- (10) چرا باید سنت را از معصوم اخذ نمود؟
- (11) جایگاه کتاب و سنت در تشریح اسلامی بیان بفرمایید.
- (12) نظریه اهل سنت در باره اخبار عرض بر کتاب چگونه می باشد؟
- (13) در مکتب اهل بیت بهترین راه تشخیص اخبار صحیح از اخبار ناصحیح چه راهی می باشد؟
- (14) تعارض یعنی چه و شرط اساسی تحقق آن چه می باشد؟
- (15) نام سه کتاب از کتابهای رجال شیعه را ذکر نمایید.
- (16) خصوصیت منابع تشریح در مذهب حنفی را بیان بفرمایید.
- (17) چه کسانی بر علیه ابوحنیفه کتاب نوشته اند؟
- (18) چرا ابوحنیفه به قیاس روی آورد؟
- (19) سفیان ثوری در باره ابوحنیفه چه گفت؟

- (20) کتاب منسوب به ابوحنیفه چه نام دارد؟
- (21) حدیث سلسله الذهب در نزد احناف دارای چه سندی می باشد؟
- (22) کتاب مسند ابوحنیفه را چه کسی نوشت؟
- (23) دو نفر از شاگردان مشهور ابوحنیفه نام ببرید.
- (24) احناف تبلیغات علیه خود را از ناحیه کدام گروه می دانند؟
- (25) حيله شرعی در مذهب حنفی را توضیح دهید.
- (26) قیاس در مذهب حنفی چگونه می باشد؟
- (27) استحسان در مذهب حنفی چگونه می باشد؟
- (28) ارکان قیاس را بنویسید .
- (29) احناف از نظر شرعی قیاس را چگونه توجیه می نمایند؟
- (30) اقسام قیاس به اعتبار قوت وضعف چند نوع می باشند؟
- (31) دلائل منکرین قیاس چیست؟
- (32) مختصر قدوری و مبسوط سرخسی و هدایه مرغینانی از کتابهای کدام مذهب می باشند؟
- (33) موضوع کتابهای «بدایع الصنائع» و «الفتاوی الهندیة» و «اعلاء السنن» چیست؟
- (34) دو کتاب از کتابهای اصولی مذهب حنفی را نام ببرید.
- (35) نویسنده کتاب «الردّ علی النعمان» چه کسی است و موضوع آن چیست؟
- (36) یکی از خصوصیت‌های بارز نعيم بن حماد چه بود؟
- (37) در باره عبدالله بن زبیر مشهور به حمیدی چه می دانید؟ مختصر بنویسید.
- (38) دو کتاب منسوب به مالك بن انس را بنویسید.
- (39) سه اصل از اصول تشریحی مالك را بنویسید.
- (40) مصلحت اندیشی در کدامیک از مذاهب بیشتر می باشد؟



- (41) دلیل عمده مصالح مرسله چیست؟
- (42) عمل اهل مدینه یعنی چه؟ و در کدامیک از مذاهب بعنوان اصل شناخته می شود؟
- (43) سدّ الذرایع یعنی چه؟ و در کدام مذهب از اصول شناخته می شود؟
- (44) عرف را تعریف نموده و کدام مذهب بیشتر آنرا بکار می برند؟
- (45) عرف به اعتبار تحقق چند قسم می باشد؟
- (46) عرف متشرعه به چه دلیلی مشروعیت پیدا می نماید؟
- (47) مدونة الکبری چگونه کتابی می باشد؟
- (48) موطأ مالک چگونه کتابی می باشد؟
- (49) اصطلاح فقه نوازل در مذهب مالک یعنی چه؟
- (50) علت عمده در جمود و ضعف مذهب مالک در چیست؟
- (51) کتاب «المعیار المعرب» در فقه مالک چگونه کتابی است؟
- (52) مذهب قدیم و مذهب جدید شافعی را توضیح مختصر بفرمائید.
- (53) کتابهای منسوب به شافعی را بنویسید.
- (54) مذهب قدیم شافعی بر چه اساسی بود؟ و چگونه اعلان کرد که این مذهب باطل می باشد؟
- (55) کتاب «ابطال الاستحسان» از چه کسی می باشد؟
- (56) در باره کتاب «الرساله» از شافعی مختصری توضیح بفرمائید.
- (57) شبهه معروف در علمیت احمد چه می باشد؟
- (58) مسند احمد چگونه کتابی است؟
- (59) در باره مخالفت ابن تیمیه با احمد توضیح بفرمائید.
- (60) احمد بن حنبل برای نقل حدیث چگونه عهد نمود؟
- (61) در باره نزاع طبری با احمد بن حنبل توضیح بفرمائید.





(62) خصوصیت اصول تشریحی در مذهب احمد را مختصر توضیح بفرمایید.

(63) تساهل در نقل روایات احمد را مختصر توضیح بفرمایید.

(64) اعتبار حدیث ضعیف در نزد احمد تا چه حدودی می باشد؟

(65) آیا امثال ابن تیمیه کلام احمد را در نقل روایت فضائل درست نقل نموده اند؟

(66) در باره اباضیه به اجمال توضیح بفرمایید.

(67) کتاب اصلی خوارج و اباضیه در حدیث چه نام دارد؟

(68) در باره مذهب زیدیه توضیح مختصر بفرمائید.

(69) یکی از شروح معروف فقهی کتاب امام زید را نام ببرید.

(70) کتاب امام زید چه نام دارد؟

نمونه سئوالات مذاهب کلامی

(1) مشهورترین مذاهب و فرق کلامی را نام ببرید.

(2) اهل کتاب کدامیک از مذاهب فکری را برای تبلیغ دینی خود مساعد می دانستند؟

(3) کعب الحبار کدامیک از مذاهب را برای کار خود مناسب می دید؟

(4) در باره رئیس فرقه کلاییه توضیح مختصر بفرمایید.

(5) فیثون نصرانی در باره ابن کلاب چه گفت؟

(6) ابن حجر در باره مسائل کلامی بخاری چه گفته است؟

(7) چرا ابن تیمیه از ابن کلاب دفاع می کند.

(8) در باره فرقه جهمیه مختصر توضیح دهید.

(9) در مورد معتزله توضیح مختصر بفرمایید.

(10) در مورد «منزله بین المنزلتین» توضیح مختصر بفرمائید.

(11) اصول خمسہ معتزله را نام ببرید.

(12) چند نفر از علماء معتزله را نام ببرید.

(13) در باره مکتب ابوالحسن اشعری توضیح مختصر بیان بفرمایید.

(14) نقش خواجه نظام الملک در ترویج فکر اشعری چه بود؟

(15) در مورد فرقه کرامیه مختصر توضیح بفرمایید.

(16) مهمترین اعتقاد کرامیه چه بود؟

(17) کدامیک از فرق کلامی از اعتقاد به رؤیت و تجسیم حمایت می کنند؟

(18) تفاوت اشاعره با اهل حدیث در چه می باشد؟

(19) چند نفر از علماء اشعری را نام ببرید.

(20) دو کتاب از کتابهای ابوالحسن اشعری را نام ببرید.

- مقدمه..... 5
- فصل اول : شناخت حدیث و متون اسلامی..... 7
- حدیث..... 9
- علم حدیث..... 10
- دورانهای مختلف حدیث..... 14
- حدیث در قرون اولی..... 16
- مدینه مرکز حدیث..... 19
- سعید بن مسیب و تدوین حدیث..... 21
- ابن شهاب زهری..... 24
- تضعیف و جرح ابن شهاب زهری..... 29
- عداوت و نصب زهری..... 31
- تدوین حدیث..... 32
- عمر بن عبدالعزیز..... 35
- کتابهای معروف در قرن دوم..... 37
- مشهورترین کتابهای قرون اول و دوم و سوم..... 38
- عبدالرزاق بن همام..... 39
- شناخت منابع و مآخذ اسلامی اهل سنت..... 44
- تقسیمات منابع عمومی :..... 45
- تقسیم سیوطی در اعتبار منابع :..... 45

تقسیم مشهور:.....	50
آثار تدوین حدیث.....	50
آثار مرحله دوم تدوین.....	51
مدح اجتهاد و طعن بر محدثین.....	53
تکامل حدیث در تالیف صحاح و مسانید.....	61
دو جنبه مهم در تدوین صحاح.....	62
نقش موضوعات در تدوین حدیث.....	64
لزوم بحث در علوم حدیث.....	67
تقسیم احادیث:.....	67
شرائط عمل به حدیث ضعیف:.....	79
تعریف انواع حدیث:.....	81
صورت‌های حدیث منقطع.....	90
نقل به معنی در حدیث.....	91
فلا یسوق ألفاظه برمتها ، بل ینصرف فیه.....	94
ویسوقه بمعناه ، و مسلم صنف کتابه فی بلده.....	94
بحضور أصوله فی حیاة شیوخه.....	94
أوصاف راویان حدیث.....	95
علم جرح و تعدیل.....	95
تعصب در صحابه و تابعین.....	102
فصل دوم: مبانی عدالت صحابه.....	103
نظریه عدالت صحابه.....	105

تعریف صحابی: ..... 106

قرآن و عدالت صحابه..... 108

صحابه در کتب اخبار..... 118

ارتداد صحابه..... 119

ص: 500

- راه علاج..... 124
- صحابی کیست؟ ..... 127
- صحابه در میزان سنت ..... 129
- اخبار معارض با عدالت صحابه ..... 132
- اخبار خاصه وحديث «اقتدوا بالذین من بعدی» ..... 138
- طرق حدیث..... 140
- بررسی سند حدیث ..... 142
- تعارض در حدیث «اقتداء» ..... 145
- اخبار خاصه وحديث «اقتدوا . . .» ..... 146
- تناقض در متن حدیث «اقتداء» ..... 146
- عمار معیار شناخت مذهب ..... 148
- فصل سوم: منابع تشریح ..... 157
- مذاهب اسلامی ..... 157
- تشریح اسلامی ..... 159
- مهمترین مذاهب اسلامی ..... 160
- مذهب امامیه ..... 161
- معنای شیعه ..... 161
- مبنای فکر شیعه ..... 163
- فضائل اهل بیت ..... 164
- ارتباط کتاب و سنت ..... 174
- تشریح اسلامی در مکتب تشیع ..... 175

ارتباط أخبار أهل بیت : با قرآن..... 178

اخبار أهل بیت در ارتباط قرآن..... 179

اهل سنت و ارتباط کتاب و سنت..... 180

سنت چیست؟..... 182

ص: 501



- کتاب و سنت..... 186
- استقلال سنت..... 186
- تعارض بین کتاب و سنت..... 189
- نظریه اهل سنت در عرض خبر به قرآن..... 199
- جواب از يك شبهه..... 208
- أولین مصنّفین علوم حدیث..... 210
- طبقات رجال :..... 212
- جرح والتعديل :..... 212
- «مختلف الحديث» :..... 213
- علل حدیث :..... 213
- غریب الحدیث :..... 213
- دراية وحدیث :..... 213
- توضیح يك اصطلاح ورفع يك ابهام..... 214
- نیاز وفقر مذاهب اسلامی..... 220
- دفاع مذاهب اسلامی از فقه واحادیث فقهاء :..... 223
- تفاوت رافضیه و معتزله و خوارج در حدیث :..... 226
- مذهب الحنفی..... 229
- تاریخ ابو حنیفه..... 230
- أبو حنیفة در میزان جرح وتعديل..... 235
- محدّثین وجرح أبو حنیفه..... 238
- تأسیس مدرسه رأی..... 248

أبو حنيفة وأهل بيت عليهم السلام..... 252

أثر فقهى أبو حنيفة..... 254

بزرگان مذهب حنفی در عراق..... 258

اساتید اَبی حنيفة وشاگردان..... 262

ص: 502

انتشار مذهب حنفی.....	264
أصول مذهب حنفی.....	266
قیاس.....	270
أقسام قیاس.....	272
حجیت قیاس.....	273
دلایل اعتبار قیاس:.....	273
دلایل منکرین قیاس:.....	275
استحسان.....	276
حیل شرعیه.....	278
کتابهای فقهی أحناف.....	280
کتابهای اصولی حنفی.....	286
مدح فقه واجتهاد.....	288
مذمت قیاس ورأی.....	290
مخالفین أبو حنیفه چه کسانی هستند؟.....	292
أبو بکر بن أبي شیبة.....	293
نُعَیم بن حمّاد مروزی.....	295
حُمَیدی.....	299
تأثیر حُمیدی از شافعی.....	304
نمونه هائی از فقه حنفی.....	311
حدود معنای فراش.....	312
مذهب مالکی.....	315

علم مالك..... 317

أصول مذهب مالكي..... 320

أدله تشريعي در مذهب مالك..... 322

حجيت مصالح مرسله:..... 325

ص: 503

- أدله منكرين مصالح مرسله: ..... 326
- سدّ الذرائع..... 332
- فتح ذرايع..... 334
- عُرف..... 335
- أقسام عرف..... 336
- شروط اعتبار عرف: ..... 338
- حجيت عرف: ..... 338
- كتابهائى معروف در مذهب مالك..... 340
- موطأ..... 342
- روايات موطأ..... 346
- شروح موطأ..... 350
- تحولات در مذهب مالك..... 350
- جمود و ضعف در مذهب مالك..... 354
- نمونه هائى از فقه مالكى..... 357
- مذهب الشافعى..... 359
- مذهب قديم و مذهب جديد شافعى..... 366
- أصول مذهب شافعى..... 368
- كتابهائى شافعى..... 371
- نمونه هائى از فقه شافعى..... 374
- مذهب حنبلى..... 377
- حنابله وتفكرات و هابيت..... 379

مسند أحمد ..... 382

مخالفت ابن تیمیہ با مسند احمد ..... 384

أصول مذهب حنبلی ..... 390

تساهل وتشدد در مذهب أحمد ..... 397

ص: 504

- تساهل در اعتقادات..... 403
- اباضية..... 405
- بعض عقائد اباضيه..... 411
- بعض آراء و اظهار نظرهای اباضيه: ..... 411
- مهمترین کتابهای اباضيه..... 412
- مذهب زیدیه..... 415
- یمن در نگاه تاریخ..... 419
- فصل چهارم: شناخت مذاهب کلامی..... 437
- مذاهب کلامی..... 439
- مشهورترین فرق کلامی..... 442
- نقش عقل در مباحث کلامی..... 443
- اهل حدیث..... 443
- تأثیر تبلیغی ابن کلاب نصرانی..... 445
- ابن کلاب: ..... 445
- فتنه کلابیه: ..... 450
- کرایسی..... 451
- داود بن علی ظاهری اصفهانی متوفی 270ه..... 454
- بعض عقائد ظاهرية..... 455
- زمان فتنه..... 457
- عثمانیه..... 458
- خوارج..... 458

مرجئه.....459

قدریه.....460

جهمیه.....461

معتزله.....463

ص: 505



عالمان معتزله: ..... 467

معتزله و اصول خمسہ ..... 470

توحيد ..... 470

عدل ..... 470

منزلة بين المنزلتين ..... 471

وعد و وعيد ..... 472

امر به معروف و نهی از منکر ..... 472

اشاعره ..... 472

کرامیہ ..... 474

تجسیم و تشبیه و رؤیت: ..... 477

عقیده سلف در تجسیم و تشبیه و رؤیت ..... 482

نمونه سئوالات امتحانی ..... 487

فهرست مطالب ..... 497

ص: 506

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

